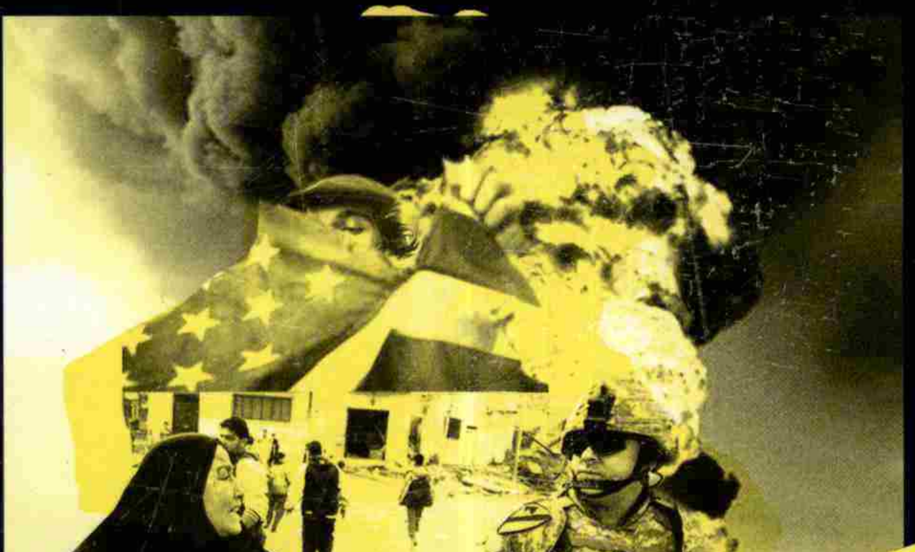
چشم اندازهای منطقه‌ای و بین‌المللی

عراق پس از صدام



به کوشش
احمد سلطانی نژاد
امیر محمد حاجی یوسفی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

چشم‌اندازهای منطقه‌ای و بین‌المللی

عراق پس از صدام

به کوشش:
دکتر احمد سلطانی‌نژاد
دکتر امیرمحمد حاجی یوسفی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
تهران - پاییز ۱۳۸۷

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: سلطانی‌نژاد، احمد، ۱۳۴۵ / حاجی یوسفی، امیرمحمد، ۱۳۴۳
عنوان و نام پدیدآور: چشم‌اندازهای منطقه‌ای و بین‌المللی عراق پس از صدام / به کوشش احمد سلطانی‌نژاد، امیرمحمد حاجی‌یوسفی [به سفارش] دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی [وزارت امور خارجه].
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ط، ۳۴۶ ص.: جدول، نمودار.
شابک: 978-964-361-394-5

بها: ۳۶۰۰۰ ریال

وضعیت فهرستنویسی: فیپا.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۴۳ – ۳۴۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: عراق ـ تاریخ ـ حمله ایالات متحده، ۲۰۰۳ م. ـ نتایج تأثیرات.
موضوع: عراق ـ تاریخ ـ دخالت ایالات متحده، ۲۰۰۳ م.
موضوع: ایالات متحده ـ سیاست و حکومت ـ قرن ۲۱ م.
موضوع: ایران ـ روابط خارجی ـ عراق.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
رده‌بندی کنگره: ۵ چ ۲ ح ۷۶/ DS ۷۹
رده‌بندی دیویی: ۹۵۶/۷۰۴۴۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۲۰۲۹۴

چشم‌اندازهای منطقه‌ای و بین‌المللی عراق پس از صدام
به کوشش: دکتر احمد سلطانی‌نژاد و دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی
چاپ اول: پاییز ۱۳۸۶ـ چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۷
تعداد: ۵۰۰ جلد
طرح روی جلد: شهرزاد تهرانی
صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱، تلفن: ۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰
فروشگاه اینترنتی:www.mofa.ir

فهرست مطالب

جداول

یک مامور FBI ادعا می‌کند دستگاه کنترل از راه دور بمبی که برای کشتن رئیس جمهور آمریکا تعبیه شده بود، حاوی علامتی بود که ارتباط آن را با سرویس اطلاعاتی عراق روشن می‌کرد. کارشناسان داخلی و مستقل این ادعا را تأیید نمی‌کنند.(۴۶) یکی از ارزیابی‌های به بیرون درز کرده CIA ادعا کرده بود ممکن است کویتی‌ها برای جاانداختن موضوع تداوم تهدید عراق [در ذهن رهبران آمریکا] این داستان را جعل کرده باشند.(۴۷) هنوز معلوم نیست این اقدام یک توطئه بود یا کسی پشت آن بود. بوش و پولاک با توسل به شواهد مبهم یکی از تفسیرهای محتمل را واقعیتی مسلم جلوه می‌دهند.

برخلاف ادعاهای دولت بوش و دیگر حامیان جنگ، گذشته حاکی از آن نیست که باز داشتن صدام حسین بسیار مشکل بود. او یک دیکتاتور خودسر بود و جاه‌طلبی‌هایی در سطح بین‌المللی داشت اما در عین حال در پی کاهش خطرات بود و قدرت آمریکا را هم بسیار جدی می‌گرفت.(۴۸) رفتار صدام از زمان جنگ اول خلیج [فارس] به این طرف نشان داد تقریباً در هر موردی بازداشتن وی موفقیت‌آمیز بوده است. پس از این جنگ، صدام بیشتر از آنکه در فکر نبرد با آمریکا و بریتانیا برای باز پس گرفتن منطقه شمالی این کشور باشد، به از دست دادن آن رضایت داد. همین طور صدام رضایت داد بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی طی سال‌های ۹۲-۱۹۹۱ و مطابق برنامه، سلاح‌های هسته‌ای او را نابود کنند و ظاهراً در نهایت از ترس پیامدهای کشف شدن برنامه سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی‌اش به متوقف کردن آنها رضایت داد. پس از تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت سازمان ملل در نوامبر ۲۰۰۲ عراق با بازرسی‌های شدیدتری که معمولاً در یک کشور اشغال نشده به ندرت دیده شده است، موافقت کرد. همه اینها نشان می‌دهد ما نه با یک متجاوز دیوانه علاقه‌مند بخت و اقبال بلکه با حاکمی طرفیم که قویاً به فکر حفظ قدرت خود بود و می‌دانست بزرگترین خطر پیش روی او این است که آمریکا درصدد حذف او باشد. بنابراین در یک نگاه

خودش را معطوف به انتقام‌گیری آن هم تنها در صورتی که نیروهای آمریکایی مورد حمله شیمیایی واقع شوند، می‌داند.(۴۰) حتی با وجود شهادت بیکر، معلوم نیست چرا یک فرد ـ بوش، صدام حسین و هر کس دیگری ـ باید تهدید تخریب اشیای بی‌جان را به اندازه تهدید حمله مرگبار به مردم جدی بگیرد. وقتی چاه‌های نفت سوختند نه حکومت و نه افکار عمومی آمریکا خواهان انتقام‌گیری نشدند.

ششم، پولاک ادعا می‌کند صدام حسین باید زودتر می‌فهمید عراق در جنگ اول خلیج [فارس] شکست خواهد خورد.(۴۱) با این حال حتی بسیاری از کارشناسان مسائل دفاعی در غرب هم ارزیابی درستی از اینکه نیروهای ائتلاف به آسانی پیروز شوند، نداشتند.(۴۲) افزون بر این وقتی در اواسط فوریه میزان خرابی‌های به بار آمده از سوی نیروی هوایی [نیروهای ائتلاف] معلوم و آشکار شد، صدام حسین درصدد پایان دادن به جنگ برآمد و عقب نشینی بی‌قید و شرط از کویت را پیشنهاد کرد. هیچ توافقی در میان نبود زیرا ایالات متحده بر اجرای طرحی تأکید داشت که ارتش عراق را وادارد بسیاری از تجهیزات سنگین خود را رها کرده [و عقب نشینی کند.] طبق محاسبات صدام، اگر او در حین جنگیدن عقب نشینی می‌کرد می‌توانست چیزهای بیشتری را نجات دهد و محاسبه او هم در عمل درست از آب در آمد.(۴۳)

سرانجام پولاک ادعا می‌کند صدام دستور داده بود رئیس جمهور سابق، بوش را در ۱۹۹۳ در کویت ترور کنند، اتهامی که جورج بوش هم خود آن را تأیید کرد.(۴۴) در پاسخ به گزارش‌های اطلاعاتی که مؤید این اتهام بودند، رئیس جمهور کلینتون دستور حملات انتقام جویانه را صادر کرد. اما شواهد موجود در مورد این توطئه چندان قوی نیستند و عمدتاً برگرفته از اعترافات دو تن از هفده نفر مظنون می‌باشند که احتمالاً زیر شکنجه آن را مطرح کرده‌اند.(۴۵)

همان هفته سخنگوی وزارت خارجه خانم مارگارت تات‌ویلر[1]، این اظهارات را تکرار کرد.(۳۵) تفسیر این مورد که شواهد قویاً آن را تأیید می‌کنند این است که بازدارندگی نه به خاطر خطرپذیری صدام بلکه به این دلیل شکست خورد که آمریکا اعلام نکرد که برای آزادسازی کویت اقدام به جنگ خواهد کرد زیرا این تصمیم بعد از حمله صدام به کویت اخذ شد.(۳۶)

پنجم، پولاک برخلاف عقل سلیم ادعا می‌کند اظهارات معروف رئیس جمهور جورج بوش [پدر] در ژانویه ۱۹۹۱ و این اخطار وی که در صورت استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی، مردم آمریکا خواستار قوی‌ترین پاسخ ممکن (که فهم عمومی از آن انتقام‌گیری با سلاح‌های هسته‌ای بود) خواهند شد، دلیل اصلی بازداشتن صدام در استفاده از سلاح‌های شیمیایی نبود. پولاک می‌گوید تهدید بوش نه تنها حمله شیمیایی به سپاهیان آمریکا بلکه خرابکاری در چاه‌های نفت کویت و حملات تروریستی را هم شامل می‌شد. گرچه نیروهای عراقی از سلاح‌های شیمیایی استفاده نکردند، اما چاه‌های نفت [کویت] را به آتش کشیدند. بدین‌سان پولاک نتیجه می‌گیرد صدام حسین حاضر به پذیرش خطر انتقام‌گیری با سلاح‌های هسته‌ای بود.(۳۷)

نظر فوق مبتنی بر برداشتی تهاجمی و احتمالاً نادرست از تهدیدات آمریکاست؛ تهدیداتی که دو نوع بودند: جیمز بیکر[2] وزیر امور خارجه در نطقی شفاهی، طارق عزیز را مخاطب قرار داده و متذکر شد آمریکایی‌ها در صورتی مقابله به مثل خواهند کرد که سپاهیان آمریکایی مورد حمله شیمیایی واقع شوند.(۳۸) از سوی دیگر از اخطار بوش در ژانویه ۱۹۹۱ می‌توان استنباط کرد آمریکا در هر سه حالت از تحریکات عراق، تهدیدات خود را عملی خواهد کرد.(۳۹) بهترین شاهد در این مورد خود بیکر است که اخطار بوش و اظهارات

---

1 . Margaret Tutwiler
2 . James Baker

قضاوت، برآورد خطاها و خطرات را بیش از حد بزرگ جلوه می‌دهد. البته اغلب قدرت‌های عمده جهانی هم همین اشتباه را مرتکب شدند و برخی از آنها از جمله ایالات متحده در جنگ از عراق حمایت کردند زیرا از نظر آنها ایران تهدید بزرگتری برای صلح منطقه‌ای بود.(۳۱)

چهارم، پولاک ادعا می‌کند جلوگیری از حمله صدام به کویت در اوت ۱۹۹۰ شاید غیرممکن بود زیرا صدام به این باور رسیده بود که او باید با تنها ابرقدرت باقی مانده جهان بجنگد و توان آن را دارد که در پاسخ، آمریکا را شکست دهد.(۳۲) این حدس و گمان پولاک برگرفته از مصاحبه‌های طارق عزیز، وزیر امور خارجه وقت عراق در اواسط سال ۱۹۹۹ است که وی در آنها در پاسخ این پرسش که چرا باید آمریکا را مقصر اصلی جنگ دانست دو ادعای متناقض مطرح کرد. انگیزه عزیز برای متهم کردن همه کس آشکار بود اما نباید ادعاهای او و نیز رژیم [بعث] را معتبر دانست.(۳۳) معلوم نیست چرا پولاک در این مورد خاص به طارق عزیز استناد می‌کند ولی دیگر اظهارات وی در مورد انکار وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق و نیز اغراض توسعه‌طلبانه این کشور را نادیده می‌گیرد.

دلیل خوبی وجود ندارد که در فهم معمولی خود از این حادثه تردید کنیم؛ یعنی مجموعه‌ای از اظهارات رسمی مقامات آمریکایی مبنی بر اینکه ایالات متحده خود را متعهد به دفاع از تمامیت ارضی کویت نمی‌داند، صدام حسین را گمراه کرد. واضح‌ترین دلیل، اظهارات سفیر آمریکا در کویت و در واقع چراغ سبز وی به صدام در ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۱ بود. خانم آپریل گلاسپی[1] درست هشت روز پیش از حمله به صدام گفته بود آمریکا در مورد منازعات داخلی اعراب، از جمله اختلافات مرزی شما با کویت هیچ نظری ندارد.(۳۴) جان کلی[2] معاون وزیر امور خارجه در امور خاورمیانه، در ۳۱ ژوئیه همین موضع را برای کنگره تشریح کرد و

---

1. April Glaspie

نگه خواهد داشت. وقتی ایران از کردها حمایت کرد صدام دچار وحشت شد. او به خاطر ترس از تصمیم شاه برای پیشروی به سوی بغداد، ناگزیر برای نجات رژیم عراق صلحی تحقیرآمیز را پذیرفت.(۲۵)

با این حال شرایط سختی که عراق در آن قرار داشت صرفاً محصول عملکرد خودش نبود. نه حکومت عراق و نه کردها به توافق ۱۹۷۰ پایبند نبودند. شورشیان به دلیل حمایت ایران نیازی به این توافق نداشتند و حکومت [عراق] نیز به دلیل موافقت نکردن با درخواست شورشیان مبنی بر واگذاری کنترل منابع نفتی کرکوک و اطراف آن و داشتن ارتش مستقل [از سوی کردها]، اهمیتی برای این توافق قائل نبود. مداخله ایران بخشی از یک کوشش وسیع‌تر برای گسترش نفوذ در سطح منطقه بود. از سال ۱۹۶۶ به این طرف، ایران با حمایت آمریکا و اسراییل و به منظور تضعیف رژیم بغداد به کردها سلاح می‌داد. ایران در ۱۹۶۹ به طور یکجانبه، قرارداد ۱۹۳۷ که مالکیت آبراه اروند رود در رأس خلیج فارس را به عراق می‌داد، ملغی اعلام کرد.(۲۶) صدام با هزینه‌ای نسبتاً کم و در ازای پذیرش مالکیت بر نصف این رودخانه عراق را از بحران نجات داد. ایران حمایت از کردها را متوقف کرد و بعدها حکومت عراق توانست آنها را سرکوب کند.(۲۷)

دومین نکته مورد نظر پولاک این است که صدام حسین در ۱۹۷۶ و بدون هیچ نوع ارزیابی از خطرها و هزینه‌ها وارد درگیری مرزی با سوریه شد. صدام تنها زمانی از شکست محتمل نظامی جان به در برد که اتحادیه عرب، کنترل سوریه بر لبنان را تصویب کرد و به صدام اجازه داد بدون آبروریزی عقب‌نشینی کند.(۲۸) در عمل، درگیری اصلی بر سر سد سازی سوریه روی رودخانه فرات بود و عراق با موفقیت سوریه را واداشت به میزان سابق به عراق آب بدهد.(۲۹)

سوم اینکه وقتی در ۱۹۸۰ و در اوایل انقلاب ایران، صدام به این کشور حمله کرد توان مقاومت ایران را نادیده گرفت. پولاک این اقدام صدام را یک اشتباه فاحش دیگر می‌نامد که تقریباً به قیمت همه چیز برای او تمام شد.(۳۰) اینگونه

به آمریکا با سلاح‌های کشتارجمعی از سوی صدام حسین، بدون تحریک آمریکا محتمل نیست.(۲۰) مقامات در تشریح موضع دولت، معیار عقلایی جدی ارایه نمی‌کردند. آنها نتوانستند به این پرسش پاسخ دهند چرا نباید صدام و حتی صدام دارای سلاح هسته‌ای را با توجه به قدرت آمریکا به شیوه معمولی و متداول شکست داد و یا در صورت استفاده وی از سلاح‌های کشتار جمعی، از وی انتقام گرفت.(۲۱)

در این میان، دولت از برخی تحلیل‌گران دوست و از همه مهم‌تر کنت پولاک[۱] که ادعاهای مشابهی را مطرح می‌کردند، بهره گرفت. کتاب پولاک بسیاری از لیبرال‌ها و میانه روها را که به ارزیابی تهدیدات دولت بوش اعتماد نداشتند متقاعد کرد.(۲۲) او ادعا کرد صدام یکی از خشن‌ترین، مخوف‌ترین، بی‌ملاحظه‌ترین، خطر پذیرترین و قصی‌القلب‌ترین رهبران تاریخ دوران است و در عین حال تمایل به اقدامات انتحاری دارد. او همچنین ادعا کرد به باور صدام حسین، داشتن سلاح‌های کشتار جمعی می‌تواند به رغم برتری نظامی ایالات متحده، مانع از اقدام آمریکا علیه وی در صورت هر نوع تجاوز [به کشورهای] منطقه شود.(۲۳)

پولاک الگوی تفکر صدام حسین را از هفت تصمیم خطرناک و غیر عقلایی دیکتاتور عراق بین سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۳ استخراج می‌کند. با این حال در بررسی مفصل‌تر به موردی برنمی‌خوریم که به حد کافی اثبات کننده بی‌ملاحظه بودن صدام باشد و اغلب موارد هم این نکته را نشان نمی‌دهند.(۲۴)

به گفته پولاک، نخستین اشتباه فاجعه بار صدام در سیاست خارجی، زیر پا گذاشتن موافقتنامه استقلال در سال ۱۹۷۴ بود؛ موافقت‌نامه‌ای که در پی شورش کردها در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۹ منعقد شده بود. این تصمیم صدام احمقانه بود زیرا او با ساده‌لوحی تصور می‌کرد شاه ایران خود را از منازعه [داخلی عراق] دور

عراقی[1] مبنی بر اینکه مهار، شکست خورده و منجر به بی‌ثباتی در کل خاورمیانه خواهد شد تقریباً تأثیری نداشت [و جدی گرفته نمی‌شد.](۱۷)

تا وقتی بحث در این چارچوب بود، طرح این ادعا که برنامه سلاح‌های کشتار جمعی عراق نیازمند جنگ پیش‌دستانه است، مستلزم رویارویی با یک نبرد داخلی فزاینده بود. از همین رو مقامات دولتی طی سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۲ کوشیدند صدام حسین را نه یک مستبد عادی منطقه‌ای علاقه‌مند به حفظ قدرت، بلکه دیوانه شروری تعریف کنند که کمر همت به نابودی آمریکا بسته است و برای نیل به این مقصود هر نوع خطری را چه برای خود و چه برای کشورش می‌پذیرد.

رئیس جمهور جورج بوش در سپتامبر ۲۰۰۲ اعلام کرد: «زمانی می‌توانیم از وجود سلاح‌های کشتار جمعی در دست صدام حسین یقین حاصل کنیم که او خدای ناخواسته از یکی از آنها استفاده کند». او در مارس ۲۰۰۳ ادعا کرد: خطر کاملاً معلوم است. تروریست‌ها می‌توانند با استفاده از سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی یا احتمالاً سلاح‌های هسته‌ای که عراق تهیه کرده است، در عرض یک روز صدها هزار نفر از مردم آمریکا یا هر کشوری را بکشند».(۱۸) وزیر امور خارجه پاول در تبیین خواست دولت آمریکا برای آغاز جنگ در سخنرانی پنجم فوریه ۲۰۰۳، از شورای امنیت سازمان ملل پرسید: «آیا باید این خطر را بپذیریم که [صدام] از سلاح‌های کشتار جمعی در زمان و مکان مورد نظر خویش استفاده نخواهد کرد؟... ایالات متحده نمی‌تواند مردم آمریکا را با این خطر مواجه کند. اینکه به صدام حسین اجازه دهیم در کمتر از چند ماه یا چند سال دیگر به سلاح‌های کشتار جمعی دست یابد، انتخابی نیست که مورد نظر ما باشد مخصوصاً در دنیای پس از ۱۱ سپتامبر.»(۱۹)

شواهد موجود، ادعاهای دولت در باب تهدید فرضی صدام را تأیید نمی‌کردند. یک ارزیابی اطلاعاتی ویژه ملی در اکتبر ۲۰۰۲ نتیجه‌گیری کرد آغاز یک حمله

---

[1]. Iraq hawks

بود». یک مقام ناشناخته دولتی حتی پا را از این هم فراتر گذاشت و به گزارشگر شبکه خبری ABC گفت: «ما [در مورد سلاح‌های عراق] دروغ نمی‌گفتیم بلکه فقط می‌خواستیم هر چه بیشتر بر آن تأکید کنیم».(۱۳) چنانچه یک مأمور اطلاعاتی حامی جنگ توضیح داد: «نظر به روابط تاریخی دهشتناک بغداد، بی شک می‌توانستید به مواردی اشاره کنید که تغییر رژیم را جزء منطقی جنگ علیه تروریسم جلوه دهد. اما چنین امری نمی‌توانست به حد کافی تشدید کننده باشد. شما نیازمند چیزی بودید که ترس را تلقین کند».(۱۴)

مهار صدام حسین: صدام در هیأت یک دیوانه

مهم‌ترین چالش پیش روی سیاست آمریکا در قبال عراق پیش از سال ۲۰۰۲ در چارچوب مهار تجاوزات منطقه‌ای بالقوه [صدام] تعریف می‌شد و این اجماع نظر عمومی وجود داشت که سیاست مهار نیازمند تغییر رژیم نیست. برخی کارشناسان بر این باور بودند که جنگ خلیج [فارس] در سال ۱۹۹۱ موجب مهار صدام نشده بود. هم‌چنین این باور وجود داشت که ایالات متحده دارای توانایی گسترده نظامی برای بازدارندگی عراق نیست. با این وجود اکثراً اعتقاد داشتند که می‌توان صدام حسین را مهار کرد. برخی از مقامات دولت بوش نیز چنین اعتقادی داشتند. کاندولیزا رایس[1] که قرار بود مشاور امنیت ملی بوش شود، در سال ۲۰۰۰ نوشت: «اگر عراقی‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی دست پیدا کنند این سلاح‌ها برایشان مفید نخواهد بود. زیرا هر نوع تلاش برای استفاده از آنها منجر به از بین‌رفتن وحدت ملی می‌شود».(۱۵) همین طور وزیر امور خارجه، کولین پاول[2]، در فوریه ۲۰۰۱ اعلام کرد می‌توان عراق را مهار کرد.(۱۶) ادعاهای بازهای تندرو

[1] Condoleezza Rice

تهدیدات و هدایت افکار عمومی آمریکا را تشریح می‌کند و بخش سوم، به این موضوع می‌پردازد که چرا بازار مکاره ایده‌ها شکست خورد و بخش نهایی، آثار و پیامدهای بالقوه این وضعیت را بر مقیاس و احتمال شکست‌های محتمل آینده به بحث می‌گذارد.

بزرگ‌نمایی تهدیدات در بحث عراق

طبیعتا ارزیابی تهدیدات تا حدی ابهام دارد. بزرگ‌نمایی تهدید را در نقطه مقابل محافظه‌کاری معمولی می‌توان اینگونه تعریف کرد: الف) ادعاهایی ورای حوزه ابهامی که متخصصان غیرعلاقه‌مند آن را قابل قبول می‌دانند.(۱۱) ب) ارائه الگویی هماهنگ از بدترین حالات ممکن در طیفی از موضوعات واقعی که منطقاً ارتباطی با یکدیگر ندارند و یا ارتباط آنها خیلی ضعیف است. ج) استفاده از استانداردهای دوگانه در ارزیابی اطلاعات به گونه‌ای که ارزیابی بدترین حالت ممکن را تقویت کند، یا د) ادعاهای مبتنی بر منطق دوری[1]، نظیر این ادعای دولت بوش که نیات خصمانه صدام حسین دلیل وجود سلاح‌های کشتار جمعی (WMD) است. این در حالی است که وجود فرضی این سلاح‌ها به عنوان دلیلی برای اثبات نیات وی مورد استفاده قرار گرفته بود.(۱۲)

مبالغه دولت در باب تهدید عراق طی دوره ۲۰۰۳-۲۰۰۲ هر چهار مورد را دربر می‌گرفت. اشتباهات، ناشی از خطاهای آژانس‌های اطلاعاتی آمریکا نبود. برعکس مقامات عالیه می‌دانستند چه سیاستی را باید در پیش بگیرند و از همین رو ارزیابی‌های اطلاعاتی را بر حسب فایده سیاسی و نه اعتبار آنها بر گزیدند.

معاون وزیر دفاع، پل ولفوویتز، در ماه می ۲۰۰۳ تا حدی این ادعا را پذیرفت و آن زمانی بود که گفت: «ما موضوعی را برگزیدیم که همگان می‌توانستند بر سر آن به توافق برسند و این موضوع، سلاح‌های کشتار جمعی به عنوان دلیل اصلی

---

[1] . circular logic

منطقه‌ای گرفته تا بازدارندگی در مقابل حمله مستقیم تروریستی به ایالات متحده. دوم اینکه، دولت جورج بوش از کنترل خود بر دستگاه‌های اطلاعاتی حکومتی بهره‌برداری نمود و با همگانی کردن تحلیل‌های گزینش‌شده جهت‌دار و مطلوب و از میدان به در کردن داده‌های مخالف، حافظه افکار عمومی را منحرف کرد. سوم، کاخ سفید در بحث‌های سیاست خارجی از اقتدار بیشتری برخوردار است که در مورد خاص عراق باعث شد در مقابل تحلیل‌های انتقادی مستقل اعتبار بیشتری داشته باشد بی‌آنکه قدرت تحلیل‌ها و داده‌های انتقادی مورد توجه قرار گیرد. مزیت مشروعیتی ریاست جمهوری نیز توانایی دولت را برای دستکاری[۱] چارچوب موضوعات تقویت کرد. چهارم، نهادهای متعادل‌کننده‌ای نظیر مطبوعات، متخصصان مستقل و احزاب اپوزیسیون که نظریه بازار مکاره ایده‌ها در نظارت بر توانایی صاحبان قدرت برای کنترل بحث‌های سیاست خارجی بر آنها تکیه می‌کند، در انجام وظایف خود شکست خوردند و شاید در کل فاقد قدرت لازم برای ایفای کارکردهایی بودند که این نظریه از آنها انتظار دارد. سرانجام شوک ناشی از حملات سبعانه ۱۱ سپتامبر فضایی بحرانی ایجاد کرد که ممکن است تردید عمومی در مورد تشخیص تهدیدات و راه‌حل‌های پیشنهادی را کاهش داده باشد.

نمی‌توانیم آینده را با اتکا به یک مورد خاص پیش بینی کنیم. اما از آنجا که چهار عامل نخست از پنج عامل فوق در ساختار نظام سیاسی آمریکا ریشه دوانیده‌اند لذا می‌توان نتیجه گرفت نمی‌توانیم از عدم تکرار شکست‌های مشابه در آینده اطمینان حاصل کنیم.

ادامه مقاله حاضر در چهار بخش تنظیم شده است. بخش نخست، تلاش‌های دولت بوش برای بزرگ‌نمایی تهدیدات عراق را توصیف و اعتبار ادعاهای مطرح شده در این زمینه را بررسی می‌کند. بخش دوم، موفقیت دولت در بزرگ‌نمایی

دلیل که تهدید فرضی از سوی عراق تا حد قابل توجهی تصوری و غیرواقعی بود، فتح عراق نتوانست امنیت ملی آمریکا را تا حد بسیار زیادی بهبود بخشد. با این حال، نظر به ضعیف و نامحبوب بودن مهاجم در مدت زمان کوتاهی که گذشته، هزینه‌ها قابل توجه و جدی بوده است.

این هزینه‌ها شامل هزینه‌های مستقیم مقابله با مقاومت ادامه‌دار، تخریب وجهه ایالات متحده نزد افکار عمومی سراسر جهان و حمایت روزافزون از دیدگاه‌های اسلامی از آن نوعی که گروه‌های تروریستی نظیر القاعده دارند، می‌باشد.(۷) برخی ناظران معتقدند دیگر قدرت‌های عمده [سیاست جهانی] از جمله متحدان آمریکا، از مدت‌ها قبل به دنبال راه‌هایی برای ایجاد موازنه در برابر قدرت آمریکا بودند و هر نوع ماجراجویی نظامی قابل قیاس با عراق می‌تواند این روند را تشدید کند.(۸)

برآورد خطر شکست بازار مکاره ایده‌ها در آینده مستلزم تعیین دلایل شکست آن در مورد خاص عراق می‌باشد که هدف اصلی این مقاله است. به نظر می‌رسد پنج عامل در این مورد اهمیتی حیاتی دارند:

نخست اینکه، ممکن است نظام‌های سیاسی دموکراتیک اساساً در برابر دستکاری موضوعات آسیب‌پذیر باشند. منطق بازار مکاره ایده‌ها در سیاست خارجی مبتنی بر این گزاره است که متوسط رأی‌دهندگان انگیزه‌هایی قوی دارند تا ادعاهای توسعه طلبانه را به بوته آزمون بگذارند و آنهایی را که به نظر می‌رسد به جای تقویت امنیت ملی خطر تضعیف آن را افزایش می‌دهند و صرفاً در خدمت منافع کوته‌بینانه قرار دارند، کنار گذاشته و رد کنند.(۹) با این حال منطقی است باور کنیم دستکاری نحوه چارچوب‌بندی موضوعات در بحث توسط نخبگان می‌تواند بر منطق رای دهنده متوسط[1] غالب شود.(۱۰) در این مورد دستکاری اساسی شامل بازتعریف تهدیدات ناشی از صدام بعد از جلوگیری از تجاوزات

---

[1]. median voter logic

دانست که استفن ون اورا[1] [بحث] نامعین و نامشخص[2] می‌نامد، یعنی بحثی که در آن ارزیابی واقعی بسیار اندک است چون صاحبان قدرت، ارزیابی منابع داخلی را که ممکن است با سیاست‌های مورد علاقه آنها در تضاد باشد نادیده گرفته یا رد می‌کنند و از توانایی خود برای نفوذ در دستور کار رسانه‌ها یا دستور کار سیاسی استفاده کرده و با جلب توجه افکار عمومی به ادعاهای خود، انتقادات بیرونی را نادیده می‌گیرند.(۵)

پرسشی که اکنون پیش روی ما قرار دارد این است که چرا این بزرگ‌نمایی تهدید، بسیار موفقیت‌آمیز بود؟ پاسخ هم دارای بعد نظری و هم مربوط به تبعات سیاستگذاری است. بی‌شک بحث عراق اولین مورد از بزرگ‌نمایی تهدیدات در ایالات متحده یا دیگر دموکراسی‌هاست. ولی از این نظر مهم است که آیا باید این مورد را استثنایی غیرعادی و نامتعارف بر این قاعده دانست که بازار مکاره دموکراتیک ایده‌ها معمولاً می‌توانند سیاست‌های مبتنی بر ادعاها و معیارهای مشکوک را محدود کنند یا اینکه نه خطر تکرار چنین مواردی و شکست بازار مکاره ایده‌ها وجود دارد و حتی هزینه‌های آن برای امنیت ملی آمریکا می‌تواند به مراتب بیشتر باشد.

به دلیل اتخاذ دکترین جنگ پیش‌دستانه(۶) از سوی دولت جورج بوش که در مقایسه با استراتژی‌های کلان سابق آمریکا، مداخله بالقوه این کشور در ماجراجویی‌های نظامی متعدد را به شکل بارزی افزایش می‌دهد، فهم محدودیت‌های بزرگ‌نمایی تهدید اهمیتی ویژه پیدا کرده است. اگر روندهای دموکراتیک و بازار مکاره ایده‌ها همچنان در عیان کردن ادعای مورد مبالغه قرار گرفته وجود تهدیدات و نیز پیشنهادات سیاستگذارانه مبتنی بر آنها شکست بخورند، آثار و پیامدهای احتمالی این دکترین باز هم افزایش خواهد یافت. به این

---

1. Stephen Van Evera

جورج بوش و دولت وی از تهدیدات که مبنای توجیه جنگ با عراق بود، تا حد زیادی مورد مبالغه قرار گرفته و حتی در برخی موارد کاملاً بی‌اساس بود.

از پرده برون افتادن رازها پس از جنگ عراق نشان داد رئیس جمهور جورج بوش و مقامات عالیه دولت وی از اوایل سال ۲۰۰۱ به این نتیجه قاطع رسیده بودند که رژیم عراق باید تغییر کند.(۲) با این حال در تابستان سال ۲۰۰۲ بود که آنها اقدامات علنی به منظور جلب حمایت از جنگ پیش‌دستانه[1] جهت نیل به این منظور را آغاز کردند. آنها برای قانع کردن افکار عمومی در مورد اقدامات خود علیه صدام حسین چهار دلیل ارایه کردند: ۱) صدام متجاوز منحصر به فردی است که نمی‌توان جلوی او را گرفت و درصدد فرصتی است تا آمریکایی‌ها را بکشد و در انجام این کار توجهی به خطرات ناشی از آن برای خود و کشورش ندارد، ۲) او با القاعده همکاری می‌کرده و در انجام حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به آمریکا به آنها کمک کرده بود، ۳) او در آستانه دست‌یابی به سلاح‌های کشتار جمعی بود و ۴) صدام سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی داشت که می‌توانست از آنها برای کشتن شهروندان آمریکایی در سرزمین خودشان یا سپاهیان آمریکایی در خاورمیانه استفاده کند. پیش از جنگ تقریباً هیچ یک از ادعاهای دولت و اطلاعات لازم برای توفیق آنها چه در درون حکومت و چه بیرون از آن در دسترس نبود.(۳) با این حال مقامات دولتی تقریباً ادعاهای مرتبط با تهدیدات شدید را تکرار و هر نوع ادله خلاف را رد می‌کردند.(۴)

مهمتر از همه اینکه بازار مکاره ایده‌ها در تصحیح تصویر نادرست ارایه شده از سوی دولت و تضعیف توانایی آن برای اقناع افکار عمومی آمریکا شکست خورد. با وجود ضعف شواهد موجود، دولت توانست اکثریت افکار عمومی را متقاعد کند تهدید عراق بسیار جدی و قریب‌الوقوع است و تنها با جنگ پیش‌دستانه می‌توان با آن مقابله کرد. در یک نگاه کلی این بحث سیاسی را می‌توان شبیه چیزی

---

[1]. preventive war

بزرگ نمایی تهدید و ناکامی دمکراسی: فروش جنگ عراق[1]

چیم کافمن

باور عمومی این است که دموکراسی‌های بالغ نظیر آمریکا در سیاستگذاری خارجی بهتر از دیگر انواع رژیم‌ها عمل می‌کنند. مخصوصاً تصور می‌شود وجود نهادهای مدنی قدرتمند و بازار 'مکاره ایده‌ها در دموکراسی‌های بالغ، مانع از آسیب‌پذیری این جوامع در مقابل بزرگ‌نمایی تهدید و اسطوره‌های امپراطوری می‌شود که می‌توانند ماجراجویی‌ها و جنگ‌های بسیار خطرناکی را در سیاست خارجی باعث شده و گسترش دهند. وجود بازار مکاره ایده‌ها کمک می‌کند ادعاهای بی‌بنیاد، دروغین و خودخواهانه در سیاست خارجی بر ملا شوند، زیرا حامیان ایده‌ها نمی‌توانند از بحث‌های گسترده‌ای که در آنها احتجاج و استدلال در معرض آزمون همگانی قرار دارد، اجتناب کنند.(۱)

با این حال بازار مکاره ایده‌ها در انجام این کارکرد خود در بحث آغاز جنگ با عراق در آمریکا طی سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۲ شکست خورد. در حال حاضر چه در میان متخصصان سیاست خارجی آمریکا و چه در میان افکار عمومی آمریکا و جامعه بین‌المللی، این اجماع نظر گسترده وجود دارد که ارزیابی رئیس جمهور

---

۱. این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط رحمان قهرمان‌پور به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه Lehigh است.

Chaim Kaufmann, Threat Inflation and the Failure of the Marketplace of Ideas: The Selling of the Iraq War, *International Security,* Vol. 29, No. 1 (Summer 2004), pp. 5–48.

آمریکا. این وضعیت سبب شد تا موضع این کشورها از مخالفت شدید با جنگ تا اتخاذ موضعی مبهم در نوسان باشد. به عنوان مثال، برخی کشورها به رغم مخالفت ظاهری با جنگ در مجموع با آمریکا همراهی کرده یا از انجام هر اقدامی برای مقابله با تجاوز آمریکا به عراق خودداری کردند؛ تعدادی از کشورها نیز به رغم روابط دیرینه خود با آمریکا پایگاه‌های خود را برای حمله به عراق در اختیار ارتش آمریکا قرار ندادند و برخی دیگر نیز شدیداً علیه جنگ موضع گرفتند لیکن بعداً تحت تأثیر فشارها و تهدیدات آمریکا در مواضع خود تجدیدنظر کردند. در این کتاب به اجمال پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی جنگ و اشغال عراق از دیدگاه نویسندگان مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که لزوماً مورد تأیید گردآورندگان این مجموعه نمی‌باشد، لیکن به نظر می‌رسد از این جهت که علاقمندان به مسائل عراق و خاورمیانه با نگاه‌های متفاوت به مسائل و آینده عراق آشنا می‌سازد، اهمیت می‌یابد.

احمد سلطانی نژاد

امیرمحمد حاجی یوسفی

این، در رابطه با اینکه آیا اساساً این گروه‌ها با توجه به وضعیت خاص ژئوپلیتیکی عراق توانایی اداره این کشور جنگ زده تحت اشغال را خواهند داشت، تردیدهای جدی وجود داشت. اهداف واقعی آمریکا از حمله به عراق و اشغال این کشور و اینکه تا چه میزان حمله به عراق در راستای طرح خاورمیانه بزرگ قرار داشت برای بسیاری از این کشورها به وضوح روشن نبود. به همین دلیل تحولات عراق خوشایند بسیاری از کشورهای منطقه و همسایگان عراق نبود و به جز کویت که در ابتدای دهه ۱۹۹۰ به اشغال عراق درآمده بود، بقیه کشورها به مانند جنگ اول خلیج فارس با آمریکا همراهی نکردند.

حمله نظامی آمریکا به عراق در شرایطی به وقوع پیوست که تلاش بسیاری از کشورها برای حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران بی‌نتیجه ماند. کشورهای بسیاری تلاش کردند تا به منظور جلوگیری از اشغال عراق این کشور را به همکاری بیشتر با سازمان ملل متحد متقاعد سازند. صدام حسین نیز که بشدت نگران آینده حکومت بعثی عراق بود با ازسرگیری بازرسی تسلیحات کشتار جمعی این کشور توسط سازمان ملل متحد موافقت کرد. سوریه نیز که در آن زمان عضو شورای امنیت بود با هدف کمک به حل بحران به قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل جهت خلع سلاح عراق رأی مثبت داد. لیکن به رغم موافقت عراق و عدم دستیابی بازرسان سازمان ملل به سلاحهای کشتار جمعی عراق، دولت جورج بوش تغییر رژیم در عراق را هدف اصلی خود قرار داده بود و هیچ چیز حتی عدم صدور مجوز لازم توسط شورای امنیت نتوانست اقدام یکجانبه‌گرای دولت آمریکا را در رابطه با اشغال عراق به تأخیر اندازد.

دو عنصر زیر نقش تعیین‌کننده‌ای در موضع‌گیری کشورهای منطقه در ارتباط با حمله آمریکا به عراق داشت: یکی تصور این کشورها از میزان تأثیرگذاری تحولات عراق بر مسائل منطقه‌ای به طورکلی و بر مسائل داخلی آنها به طور خاص و دیگری ملاحظات سیاسی ـ امنیتی و نوع ارتباط آنها با ایالات متحده

مقدمه

بسیاری از کشورهای جهان با افزایش احتمال حمله نظامی آمریکا به عراق پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به مخالفت با این جنگ پرداختند. روشن نبودن آینده عراق، امکان تجزیه این کشور و تشدید اختلافات و بحران‌های قومی ـ مذهبی که در نهایت ممکن بود تأثیرات غیرقابل پیش بینی بر تحولات منطقه‌ای داشته باشد، برخی دلایل مخالفت با حمله آمریکا به عراق بود. علاوه بر این، یک جانبه‌گرایی آمریکایی در تغییر رژیم عراق که با هدف مبارزه با تروریسم دولتی انجام می‌گرفت سبب بروز نگرانی‌های جدی در سطح منطقه و جهان شده بود. به همین دلیل تظاهرات بسیار گسترده‌ای در مخالفت با جنگ تقریباً در تمامی کشورهای جهان به وقوع پیوست. با این حال، به رغم تمامی مخالفت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، ایالات متحد آمریکا در مارس ۲۰۰۳ عراق را مورد حمله نظامی قرار داد.

جنگ آمریکا و اشغال عراق، پیامدهای بسیار مهمی برای تمامی کشورهای منطقه بویژه همسایگان این کشور در پی داشت. چشم‌انداز تحولات عراق قبل از آغاز جنگ سبب شده بود تا حتی برخی متحدین منطقه‌ای آمریکا با نگرانی شدید اوضاع عراق را با دقت دنبال کنند. ابهامات بسیاری در رابطه با اینکه چه گروه‌ها و با چه ترکیبی قدرت را در دست خواهند گرفت وجود داشت. علاوه بر

کلی، ادعاهای دولت بوش در مورد ناممکن بودن بازداشتن صدام، پایه و اساس چندان محکمی نداشت.

کشف ارتباط با ۱۱ سپتامبر و القاعده، صدام در قامت یک تروریست

دومین عنصر اصلی استراتژی دولت بوش برای گذر از مهار به بازدارندگی، متقاعد کردن آمریکایی‌ها نسبت به این موضوع بود که صدام با تروریست هایی که پیش‌تر شهروندان آمریکایی را مورد حمله قرار داده بودند، همکاری می‌کرده است. مقامات دولتی در این مورد دو ادعا مطرح کردند که شواهد معتبر هیچ کدام از آنها را تأیید نمی‌کرد. اولین ادعا این بود که صدام شخصاً مسئول کمک به حملات ۱۱ سپتامبر است. این ادعا مبتنی بر ملاقاتی بود که عده‌ای معتقد بودند میان محمد عطاء، خلبان اولین هواپیمایی که خود را به برج‌های دو قلو کوبید و یک افسر اطلاعاتی عراق در پراگ در آوریل ۲۰۰۱ صورت گرفته است. منبع این گزارش یک نفر مخبر اهل چک بود که وزارت اطلاعات این کشور گزارش وی را نامعتبر اعلام کرد.(۴۹) FBI و CIA هم بلافاصله نتیجه گرفتند چنین دیداری رخ نداده است. شواهد موجود حکایت از آن داشت که در زمان مورد بحث، عطاء در ایالت ویرجینیا بوده است.(۵۰) به خاطر کمبود شواهد، مقامات دولتی دیگر این داستان را تکرار نکردند. دیک چنی معاون رئیس جمهور در سپتامبر ۲۰۰۲ اعلام کرد "گزارش‌هایی در مورد مکان ملاقات عطا در پراگ با یک مأمور ارشد اطلاعاتی عراق آن هم چند ماه قبل از یازدهم سپتامبر داریم.... این گزارش معتبر است."(۵۱) رئیس جمهور جورج بوش در یکی از معدود مواردی که از ادعاهای خود در مورد تهدید عراق عقب‌نشینی کرد در سپتامبر ۲۰۰۳ اعلام نمود، "دلیلی مبنی بر مداخله صدام در حوادث یازدهم سپتامبر به دست نیاورده‌ایم."(۵۲)

دومین ادعای اصلی دولت، ارتباط عراق با القاعده و خصوصاً ابومصعب زرقاوی رئیس اصلی‌ترین گروه تروریستی اردنی و فلسطینی یعنی التوحید است. دونالد رامسفلد وزیر دفاع، در سپتامبر ۲۰۰۲ اعلام کرد «شواهد انکارناپذیری» دال بر ارتباط صدام حسین و القاعده داشته است.(۵۳) بیان کامل این ادعا در سخنرانی مشهور پاول در شورای امنیت سازمان ملل بود که در آن سه ادعا را مطرح کرد: ۱) عراق به زرقاوی که همکار بن لادن می‌باشد "پناه داده و به او اجازه داده است در بغداد یک پایگاه عملیاتی برای القاعده ایجاد کند." ۲) "شبکه زرقاوی در اردوگاهی متعلق به یک گروه اسلامی عمدتاً کردی معروف به انصار الاسلام، یک مرکز آموزشی کاربرد مواد مسموم کننده و انفجاری تأسیس کرده است" ۳) "بغداد در میان دوازده نفر اصلی انصار، عاملی دارد."(۵۴)

از آنجا که بعد از حمله آمریکا به عراق زرقاوی برای سازماندهی مقاومت در برابر اشغال درصدد کمک گرفتن از القاعده بوده، می‌توان ادعا کرد او متحد القاعده بوده است.(۵۵) اما شواهدی دال بر همکاری زرقاوی یا انصار با صدام وجود نداشت. انصارالاسلام در سال ۲۰۰۱ و با هدف ساقط کردن رژیم صدام و تبدیل عراق به یک دولت اسلامی تشکیل شده بود و در منطقه‌ای از شمال عراق که تحت کنترل بغداد نبود، فعالیت می‌کرد.(۵۶) مقامات اطلاعاتی آمریکا پیش از سخنرانی پاول چه به شکل خصوصی و چه عمومی اظهار کرده بودند شواهد موجود مؤید ادعاهای دولت آمریکا نیست.(۵۷) پس از آن یک مقام ارشد حکومت آمریکا پذیرفت معلوم نبود "عامل عراقی" در انصار الاسلام صرفاً یک مخبر ساده یا آدم با نفوذی بود. افزون بر این، جورج تنت[1] رئیس [وقت] CIA به کمیته اطلاعات سنا گفت او "نتوانسته است رابطه عراق با زرقاوی را تشخیص دهد."(۵۸) پاول در ژانویه ۲۰۰۴ از ادعاهای خود در مورد زرقاوی عقب نشینی کرد.(۵۹)

همکاری جدی صدام حسین و القاعده همواره نامحتمل بوده است. زیرا بعثی‌های عراق دقیقا آن نوع سکولارهایی بودند که بن‌لادن آنها را متهم به فاسد کردن جوامع اسلامی و شکست آنها در برابر یهودیان و مسیحی‌ها می‌کرد. بن لادن سال‌ها قویاً و به صورت یکنواخت از صدام اظهار انزجار می‌کرد. حتی فشارهای شدید آمریکا بر هر دو نفر پس از سپتامبر ۲۰۰۱ نتوانست منجر به همکاری آن دو شود.(۶۰) حتی وقتی در فوریه ۲۰۰۳ بن لادن از مردم عراق خواست در مقابل حمله آمریکا مقاومت کنند، باز هم از رژیم عراق اعلام انزجار کرد: «در شرایطی این چنین به ضرر منافع مسلمانان و سوسیالیست‌ها نیست که طی جنگ با صلیبیون در کنار هم باشند. بی‌آنکه مسلمانان ایمان و اعتقاد خود به ناظر بودن سوسیالیست‌ها را کنار بگذارند. رهبری سوسیالیست‌ها مدت‌ها پیش سقوط کرده است. سوسیالیست‌ها هر کجا باشند خارج از گود هستند چه در بغداد چه در عدن».(۶۱) واقعیت این بود که صدام در عمل کمتر از کشورهایی مثل سوریه، ایران، یمن یا برخی منابع در کشورهای دوستی چون عربستان سعودی و پاکستان، از تروریسم حمایت می‌کرد.(۶۲) حمایت مادی صدام از تروریسم طی دهه ۱۹۹۰ محدود به کمک‌های مالی به خانواده‌های بمب‌گذاران انتحاری فلسطینی بود. اقدامی که در دیگر دولت‌های عرب نیز رایج بود. از همین رو این انتظار که صدام حسین سلاح‌های کشتار جمعی را در اختیار تروریست هایی که ممکن است از آنها علیه ایالات متحده استفاده کنند قرار خواهد داد، محلی از اعراب نداشت.(۶۳)

بزرگ‌نمایی تهدید سلاح‌های کشتار جمعی عراق: برنامه سلاح‌های هسته‌ای که اساساً وجود نداشت

افزون بر طرح موضوعات جدیدی در رابطه با امکان بازداشتن صدام، مقامات دولتی درصدد بودند تا افکار عمومی آمریکا را متقاعد کنند نمی‌توان مانع

دستیابی عراق به سلاح‌های کشتار جمعی شد، یعنی صدام قادر است به نیات شومی که به وی نسبت داده می‌شود دست یابد. آنها ادعا کردند صدام زرادخانه‌های بیولوژیکی و شیمیایی فراوانی دارد و در آستانه دست‌یابی به سلاح هسته‌ای می‌باشد.

اتهام توانایی بالقوه هسته‌ای عراق در تلاش دولت برای توجیه جنگ، بیشترین اهمیت را داشت زیرا تنها چشم انداز یک حمله هسته‌ای بود که می‌توانست آمریکایی‌ها را به مراتب بیشتر از حادثه یازدهم سپتامبر بترساند. دولت در مورد تهدید هسته‌ای عراق چهار ادعا مطرح کرد. نخست، رئیس جمهور جورج بوش در سپتامبر ۲۰۰۲ اعلام کرد بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پس از جنگ اول خلیج [فارس] پی برده بودند عراق فقط شش ماه تا ساخت سلاح هسته‌ای فاصله دارد.(۶۴) این ادعا ارتباط چندانی به تهدیدات وقت در ۲۰۰۲-۲۰۰۳ نداشت اما از این جهت مهم بود که این تهدیدات امری مسلم انگاشته شده بودند و مقامات دولتی از آن برای کاهش اعتبار برآوردهای CIA و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مبنی بر اینکه عراق در آستانه ساخت سلاح هسته‌ای نیست، بهره گرفتند.

به گفته دونالد رامسفلد وزیر دفاع، "برخی‌ها گفته‌اند تهدید هسته‌ای عراق عاجل نیست و صدام حداقل ۵ تا ۷ سال تا دستیابی به سلاح هسته‌ای زمان لازم دارد. من خیلی در این مورد مطمئن نیستم. قبل از عملیات طوفان صحرا در سال ۱۹۹۱ مطابق بهترین ارزیابی‌های اطلاعاتی، صدام حداقل ۵ تا ۷ سال با سلاح هسته‌ای فاصله داشت... همه کارشناسان در اشتباه بودند."(۶۵) دوم، دولت اعلام کرد عراق پس از ۱۹۹۱ برنامه تولید سلاح‌های هسته‌ای را ادامه داده بود آن هم به رغم بازرسی‌های انجام شده و تداوم تحریم‌ها... به گفته چنی معاون رئیس جمهور، «صدام حسین به مدت ۱۲ سال از توافقات تخطی کرده و در پی

بازرسان در عراق بوده‌اند».(۶۶) سوم، رئیس جمهور بوش و دیگر مقامات در سال ۲۰۰۲ ادعا کردند تنها یک جنگ عاجل می‌تواند مانع از تکمیل ساخت بمب هسته‌ای از سوی عراق شود. چنی گفت: «عراق برنامه سلاح‌های هسته‌ای خود را مجدداً به راه انداخته است و بسیاری از ما متقاعد شده‌ایم صدام حسین به زودی به سلاح هسته‌ای دست خواهد یافت اما اینکه دقیقاً چه زمانی، نمی‌توانیم آن را دقیق اندازه بگیریم».(۶۷) چهارم، بوش و دیگر مقامات مدعی شدند چون عراق قبلاً طرحی برای دستیابی به سلاح هسته‌ای داشته است لذا با داشتن مواد هسته‌ای وارداتی می‌تواند در عرض یک سال [یک بمب اتمی] بسازد.(۶۸)

سه ادعای اول کاملاً نادرست بودند. گرچه ممکن بود صدام هنوز علاقه‌مند دستیابی به سلاح هسته‌ای باشد، شواهد در دسترس چه در داخل و چه خارج حکومت آمریکا طی اواسط دهه ۱۹۹۰ و نیز دو سال اول زمامداری بوش نشان داد، در سال ۲۰۰۲ عراق برای بیش از یک دهه فاقد برنامه فعال سلاح‌های هسته‌ای بوده است و در این امر تردیدی نیست. همین طور عراق تا وقتی تحریم بود نمی‌توانست یک برنامه بومی را آغاز کند. ادعای چهارم با توجه به قاچاق مواد هسته‌ای غیرممکن نبود، اما نامحتمل بود. تنها دلیلی که براساس آن عراق در پی دستیابی به مواد سوختی[1] بود بعدها ساختگی از آب درآمد. علاوه بر این عراق در سال ۲۰۰۲ فاقد توانایی غنی کردن اورانیوم وارداتی یا ساخت سلاح هسته‌ای بود و دستیابی به مواد پایه‌ای لازم، تغییری در این امر ایجاد نمی‌کرد.

برخلاف ادعاهای بعدی دولت بوش، برآوردهای صورت گرفته از برنامه سلاح‌های هسته‌ای عراق قبل از سال ۱۹۹۱ اساساً دقیق بودند. بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پس از جنگ اول خلیج [فارس] نشان داد ـ در خوش بینانه‌ترین حالت عراق تا تولید اورانیوم ۲۳۵ به منظور ساخت سلاح هسته‌ای حداقل ۱۸ ماه و احتمالاً ۴ الی ۵ سال فاصله داشت.

---

[1]. Fissile material

تکثیرکنندگان هسته‌ای با سه چالش عمده مواجه‌اند: طراحی، مسلح شدن یا ساخت عملی سلاح و به دست آوردن مواد سوختی لازم - پلوتونیوم یا اورانیوم ۲۳۵ - جهت هسته بمب. امروزه طراحی پایه، یک چالش فنی معمولی است و لذا احتمال داشت عراق دارای یک طرح قابل توجه باشد.

احتمالاً عراق تا سال ۱۹۹۱ موفق به ساخت عملی سلاح نشده بود. اما آژانس بین‌المللی انرژی اتمی «محتاطانه فرض کرد» ممکن است عراق در صورت تولید مواد سوختی لازم برای یک بمب، به سلاح هسته‌ای دست یابد.(۶۹) چالش اصلی به دست آوردن مواد سوختی است که هسته سلاح را تشکیل می‌دهند. آسانترین راه استخراج پلوتونیوم از سوخت مصرف شده راکتور است اما نابودی راکتور ناقص اوسیرک[1] در سال ۱۹۸۱ توسط اسراییل، این گزینه را از عراق گرفت.(۷۰) عراق در سال ۱۹۸۲ تلاش‌هایی را جهت غنی‌سازی اورانیوم با استفاده از جداسازی الکترومغناطیسی ایزوتوپ (EMIS) و زنجیره سانتریفوژهای گازی آغاز کرد. اما مشکلات موجود و از جمله وارد کردن قطعات کلیدی، کمبود مواد لازم و کیفیت کنترل، هر دو برنامه را فلج کرد.(۷۱)

عراق در سال ۱۹۹۱ از ۹۰ جداکننده لازم برای یکی از دو EMIS طراحی شده، تنها توانسته بود هشت جداکننده را تکمیل کند و این تنها پاسخگوی ۲۰ درصد کارایی مورد انتظار بود. مشکلات نگهداری و خوب کار نکردن نیز بسیار جدی بود. نتیجه‌گیری نهایی آژانس در مورد اقدامات EMIS عراق این بود که عراق باید فوق‌العاده خوش شانس باشد که بتواند با غنی‌سازی کافی از سال ۱۹۹۴ هر ساله یک تا یک و نیم سلاح هسته‌ای بسازد.(۷۲)

عراق اقدامات خود برای ساختن سانتریفوژ گازی را در ۱۹۸۷ آغاز کرد، اما به دلیل مشکلات موجود در وارد کردن دورالمینیوم[2] برای سیلندرها، فولادهای

نیکل‌دار برای روتاتورها[1]، مبدل‌های فرکانس، دستگاه‌های بالانس کننده، دستگاه‌های بادی دارای فیبر کربنی و سایر اجزاء نتوانست آن را ادامه دهد. مشکلات کنترل کیفیت هم جدی بود.(۷۳)

تنها یکی از ۱۲۰ سانتریفوژ لازم برای ساخت زنجیره اصلی تکمیل شد و هیچ پیشرفتی در ساخت مجموعه ۱۰۰۰ واحدی برای تولید مواد لازم جهت ساخت نصف سلاح هسته‌ای در سال ۱۹۹۴ صورت نگرفت. آژانس برآورد کرد برنامه عراق عقب است و در این مورد که این کشور بتواند در آخرین لحظات موفق به ساخت سلاح هسته‌ای شود تردید وجود دارد.(۷۴)

با فرض نبود تأخیر، ممکن بود این امر در ۱۹۹۵ تحقق پیدا کند آن هم به شرطی که پس از آن گسترش پیدا کند. مستقل‌ترین تحقیقات، یافته‌های آژانس را تأیید می‌کنند.(۷۵) تاریخ ۱۹۹۵ برای ساختن سلاح هسته‌ای ناممکن نبود. اما نظر به تأخیرها و بن‌بست‌های موجود در هر دو نوع برنامه غنی‌سازی به نظر خوش بینانه می‌رسد. در عمل ساخت سلاح احتمالاً یک سال یا کمتر طول می‌کشد. لذا عراق تنها در سال ۱۹۹۶ می‌توانست چنین سلاحی را تولید کند.

غیر از دو برنامه اصلی، صدام در اوت ۱۹۹۰ دستور برنامه سریعی برای ساختن یک سلاح اولیه از اورانیوم غنی شده درجه بالای (HEV) موجود در دو راکتور تحقیقاتی کوچک را صادر کرد. بازرسی‌های انجام گرفته بلافاصله پس از جنگ نشان داد تمام این مواد سوختنی دست نخورده باقی مانده‌اند، یعنی اینکه فراتر از طراحی در عمل، کاری انجام نشده است.(۷۶) هنوز معلوم نیست با توجه به برآوردهای زمانی بین یک تا یک و نیم الی چهار سال، اصولاً امکان اجرای چنین طرحی وجود داشت یا نه.(۷۷)

طی بحث‌های قبل از جنگ دوم خلیج [فارس] دولت بوش از برنامه سریع ۹۱-۱۹۹۰ استفاده کرده، ادعا نمود هر لحظه امکان داشت عراق ناگهان و

---

[1]. rotors

غیرمنتظره یک سلاح هسته‌ای تولید کند. اما این نتیجه‌گیری منطقی نبود. زیرا انجام چنین کاری مستلزم وجود مقدار قابل توجهی اورانیوم غنی شده درجه بالا بود که عراق به دلیل نابودی آنها پس از جنگ اول فاقد چنین اورانیومی بود.

بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برنامه سلاح‌های هسته‌ای عراق را پس از جنگ اول خلیج [فارس] کاملاً بر ملا کرد. در نوامبر ۲۰۰۲، آژانس اقدامات عراق در نابودی و یا متوقف کردن هر نوع اورانیوم، بازپردازش، غنی‌سازی، ساخت سلاح، تسهیلات و زیرساخت‌های پژوهش برای پلوتونیوم و اورانیوم غنی شده و مواد تغذیه کننده سانتریفوژها را تأیید کرده بود. بازرسان آژانس طی سال‌های ۹۷-۱۹۹۶ برخی اجزای اضافی را یافتند که عراقی‌ها درصدد بودند آنها را در ۱۹۹۱ نابود کرده یا مخفی کنند.(۷۸)

برخلاف تجهیزات تولید سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی که کوچک و متحرک هستند، تأسیسات تولید سلاح‌های هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم ثابت و غیرمتحرک می‌باشند. از همین‌رو آژانس در تحلیل نهایی قادر بود امکان وجود تسهیلات شناسایی نشده دارای کاربرد دوگانه را بعید بداند.(۷۹) آژانس پیش از تعلیق بازرسی‌ها در دسامبر ۱۹۹۸،(۸۰) اعلام کرد علایمی مبنی بر اینکه توانایی فیزیکی عراق برای تولید مواد هسته‌ای قابل استفاده در سلاح‌های هسته‌ای که اهمیت عملی داشته باشند، وجود ندارد.(۸۱)

ادعاهای دولت آمریکا در ۲۰۰۳-۲۰۰۲ دال بر اینکه عراق برنامه سلاح‌های هسته‌ای خود را از سرگرفته است، کمبود شواهد در مورد توانایی عراق برای غنی‌سازی اورانیوم یا ابزارهای لازم برای از سرگرفتن آن در آینده نزدیک را نادیده گرفت. در پاییز ۲۰۰۲ سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا (CIA) و متحدان آن توافق داشتند عراق برای تولید مواد سوختی لازم جهت ساخت سلاح هسته‌ای حداقل به چهار الی هشت سال زمان نیاز دارد. وزارت دفاع آمریکا معتقد بود در صورت کمک خارجی، عراق به پنج سال یا بیشتر زمان نیاز دارد.(۸۲) و بالاخره

بنابر گزارش انگلستان در سپتامبر ۲۰۰۲ عراق به پنج سال زمان نیاز داشت. این گزارش اظهار می‌داشت در صورت تداوم موثر تحریم‌ها عراق قادر به تولید سلاح هسته‌ای نخواهد بود. در صورت حذف یا ناکارآمد شدن تحریم‌ها حداقل پنج سال طول خواهد کشید تا عراق مواد سوختی کافی برای یک سلاح هسته‌ای بومی را تولید کند.(۸۳)

تنها دلیل مهمی که دولت آمریکا می‌توانست با اتکا به آن عراق را متهم به شروع مجدد برنامه تولید بومی سلاح هسته‌ای بکند، پیش از همگانی شدن آن به واسطه تحلیل‌های داخلی بی‌اعتبار شد. مقامات دولتی از سپتامبر ۲۰۰۲ به این طرف ادعا کردند عراق می‌کوشید لوله‌های آلومینیومی با کیفیت بالا که تنها برای برنامه‌های سلاح‌های هسته‌ای و سانتریفوژها مناسب است، از خارج وارد کند.(۸۴) اما تحلیل‌گران وزارت خارجه، وزارت انرژی و CIA پیشتر نتیجه گرفته بودند شواهد لازم برای تأیید این ادعا وجود ندارد.(۸۵) علاوه بر این متخصصان مستقل و نیز آژانس بین‌المللی انرژی اتمی خاطرنشان کردند در برنامه سانتریفوژ عراق از آلیاژ مورد بحث پیش از ۱۹۹۱ دیگر استفاده نمی‌شود و لوله‌های مورد اشاره در بالا برای استفاده در موشک‌ها و نه سانتریفوژها مناسب هستند و با محافظ خمپاره اندازه‌هایی که عراق پانزده سال از آن استفاده می‌کرد، همخوانی داشتند. رقم سفارش داده شده، یعنی ۱۲۰۰۰۰ برای غنی‌سازی اورانیوم فوق‌العاده زیاد ولی برای استفاده در توپخانه مناسب بود. کارشناسان آژانس که لوله‌ها را آزمایش کرده بودند یقین حاصل کردند استفاده از این لوله‌ها در سانتریفوژها بسیار نامحتمل است.(۸۶) افزون بر این حتی در صورت معتبر بودن اتهامات، محافظ سانتریفوژها تنها بخش کوچکی از دستگاه‌های فناوری پیشرفته‌ای که عراق برای احیای غنی‌سازی اورانیوم به آنها نیاز داشت را شامل می‌شد.

پیش از جنگ، چهار ماه بازرسی‌های بدون محدودیت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از دسامبر ۲۰۰۲ تا مارس ۲۰۰۳ تردیدهای باقی مانده را از بین برد.

بازرسان قادر بودند ثابت کنند دلیل یا نشانی دال بر احیای برنامه سلاح هسته‌ای در عراق وجود ندارد.(۸۷) گذشته از اینها آژانس تصریح کرد: «حتی بدون همکاری کامل دولت تحت بازرسی می‌توان با یک سیستم شناسایی نصب شده، بود یا نبود برنامه سلاح هسته‌ای را ارزیابی کرد.(۸۸) هر نوع تلاش مجدد با موانع بلندی مواجه می‌شد: از جمله توان عراق برای تولید بسیاری از انواع دستگاه‌های مورد نیاز و نظارت شدید بین‌المللی.(۸۹) شکست تیم تجسس ایالات متحده در یافتن شواهدی دال بر از سرگیری برنامه سلاح هسته‌ای عراق در مدت زمانی که از حمله آمریکا به عراق گذشته است، اثبات کننده اعتبار یافته‌های آژانس است. دیوید کی[1] اولین رئیس گروه بازرسی عراق در اکتبر ۲۰۰۳ نتیجه گرفت "در حالی که صدام قویاً در پی دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای بود ولی گروه بررسی عراق نتوانست شواهدی بیابد که نشان دهد عراق بعد از سال ۱۹۹۸ گام‌های مهمی در راستای ساخت سلاح هسته‌ای یا تولید مواد سوختی برداشته است. علاوه بر این شواهد موجود مؤید فعالیت عملی تحقیقی مستقیم مرتبط با تحقیق در مورد سانتریفوژها یا گسترش آنها نیست."(۹۰)

آخرین ادعای دولت بوش مبنی بر اینکه عراق با مواد سوختی وارداتی می‌توانست سریعاً یک سلاح هسته‌ای تولید کند، ناممکن نبود ولی نامحتمل بود. بوش در نطق سالانه خود در سال ۲۰۰۳ ادعا کرد عراق درصدد وارد کردن اورانیوم از نیجریه بود.(۹۱) این در حالی بود که پیشتر CIA در فوریه ۲۰۰۲ در این مورد تحقیق کرده و به اطلاع کاخ سفید رسانده بود که چنین ادعایی معتبر نیست و اسناد موجود در این مورد دستکاری شده‌اند.(۹۲) دو سند موجود، ناهمخوانی فاحشی داشتند. یکی از سندها ظاهراً از سوی وزیری امضا شده بود که یازده سال از قدرت بر کنار بود. وقتی این سندها تحویل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی شد آژانس با قاطعیت گفت اسناد معتبر نیستند.(۹۳)

حتی اگر ادعای مربوط به نیجریه صحیح بوده باشد، ادعای قاچاق مواد هسته‌ای سه نکته مهم را نادیده گرفته و حذف کرده بود. نخست اینکه، اورانیوم یا هر ماده دیگری که در حد سلاح نبود به درد عراق نمی‌خورد چرا که این کشور فاقد ظرفیت غنی‌سازی اورانیوم بود. دوم، حتی با فرض اینکه عراق مشکلات اصلی ساختن سلاح هسته‌ای را حل کرده بود این کشور هرگز ظرفیت‌های پیچیده صنعتی لازم برای تبدیل مواد سوختی به یک سلاح را نداشت، بگذریم از اینکه عراق بسیاری از ظرفیت‌هایی را هم که قبلاً داشت از دست داده بود.(۹۴) سوم، نشانه‌ای از اینکه عراق فعالانه در جستجوی مواد سوختی بود، وجود نداشت. شکست دولت بوش در طرح این ادعا که عراق فعالانه در پی دستیابی به موادی در حد سلاح است که تهدید آن به مراتب بیشتر از اورانیوم غنی نشده وارداتی از نیجریه بود، خود گواهی است به اینکه همراهان بوش اطلاعاتی حتی در حد اطلاعات دارای کیفیت پایین از نوع داستان نیجریه نداشتند.(۹۵) تنها داستان مرتبط با این قضیه در ادبیات در دسترس، ادعای تأیید نشده‌ای بود مبنی بر اینکه ممکن است عراق به منبعی در قزاقستان در سال ۱۹۹۲ پیشنهاد خرید یک کیلوگرم اورانیوم غنی شده با درجه بالا HFV (یا سطح غنی‌سازی نامعلوم) در ازای دریافت شانزده هزار دلار ارائه کرده باشد. ظاهراً تحقیقات در این مورد ادامه پیدا نکرد.(۹۶) در مورد سابقه تلاش‌های فرقه آئوم شین ریکیو ژاپنی[1]، القاعده و احتمالاً طالبان و ایران برای دستیابی به مواد سوختی از طریق بازار سیاه مواد هسته‌ای می‌توان مطالبی را یافت، اما در مورد تلاش‌های عراق پس از جنگ اول خلیج [فارس] مطالب موجود بسیار اندک است.(۹۷)

مشکل بتوان گفت اگر عراق جداً در صدد دستیابی به موادی در حد سلاح برمی‌آمد شانس آن چقدر بود. با اینکه صدها گزارش در مورد سرقت و قاچاق مواد هسته‌ای از سال ۱۹۹۱ به این طرف وجود دارد تعداد قلیلی از این گزارش‌ها تأیید

---

[1]. the Japanese cult Aum Shinrikyo

شده‌اند و موارد تأیید شده نیز شامل مواد پرتوزای درجه پایین بوده است.(۹۸) اما کارشناسان امر، بازار سیاه مواد هسته‌ای مخصوصاً در روسیه و برخی جمهوری‌های شوروی سابق را جدی می‌دانند و از همین رو احتمال فوق را نمی‌توان رد کرد.(۹۹)

بزرگ‌نمایی تهدیدات بیولوژیکی و شیمیایی عراق

مقامات دولت بوش ادعا کردند عراق انباری از سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی دارد و تولید آنها را ادامه می‌دهد. با در نظر گرفتن این ادعا که عراق در آستانه دستیابی به سلاح هسته‌ای بود تهدیدات بیولوژیکی و شیمیایی در برابر بیشترین آسیبی که ممکن بود آمریکایی‌ها تحمل کنند، اهمیت چندانی نداشت. همین طور دولت توضیح نداد چگونه حمله به عراق می‌تواند تهدیدات بیولوژیکی و شیمیایی را که متوجه آمریکاست کاهش دهد. چون تعدادی از کشورهای دیگر (از جمله چند کشور که بیشتر از عراق به تروریست‌ها کمک کرده بودند) یا این سلاح‌ها را داشتند یا می‌توانستند سریعاً تولید کنند.(۱۰۰) در نقطه مقابل، این ادعاها از نظر حمایت از ادعای دولت در باب اینکه سیاست مهار نمی‌تواند صدام را از ساختن سلاح هسته‌ای منع کند مهم بودند. مخصوصاً اینکه شواهد مربوط به تهدید هسته‌ای عراق چندان قوی نبود. این موارد همچنین به عنوان روشی برای متهم کردن صدام حسین به داشتن نیات خصمانه مورد استفاده قرار گرفتند.

بازرسی‌های آمریکا پس از جنگ دوم خلیج [فارس] نشان داد داشتن سلاح‌های شیمیایی یا بیولوژیکی یا پیگیری برنامه هسته‌ای توسط عراق نامحتمل بود. دیوید کی در ژانویه ۲۰۰۴ اظهار داشت: «فکر می‌کنم چنین سلاح‌هایی وجود نداشت».(۱۰۱) اما از آن‌جا که مخفی کردن تجهیزات بیولوژیکی و شیمیایی به مراتب آسانتر از مخفی کردن برنامه‌های هسته‌ای است، پیش از جنگ نمی‌شد با قاطعیت به این موضوع پی برد. عراق قبل از جنگ اول خلیج

[فارس] سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی داشت و بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۸ با بازرسان سازمان ملل همکاری کرده بود. پیش از شروع دوباره بازرسی‌ها در نوامبر ۲۰۰۲ بسیاری از کارشناسان اعتقاد داشتند ممکن است عراق برنامه‌های فعالی در زمینه سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی داشته باشد.(۱۰۲)

اما مقامات دولت بوش هر نوع عدم قطعیت را رد کرده و به جای آن ادعا کردند که یقین دارند عراق از قبل انباری از سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک داشت. کالین پاول وزیر امور خارجه در این مورد گفت: «می‌دانیم صدام قصد حفظ سلاح‌های کشتار جمعی و تولید سلاح‌های بیشتر را دارد». دیک چنی معاون رئیس جمهور هم افزود: «صدام توان تولید و پرتاب سلاح‌های بیولوژیکی خود را افزایش داده است».(۱۰۳) رئیس جمهور جورج بوش هم در مارس ۲۰۰۳ گفت: «عراق هر ۱۲ الی ۲۴ ساعت مکان مواد شیمیایی و بیولوژیکی خود را تغییر می‌دهد».(۱۰۴) رامسفلد یک گام جلوتر گذاشته و ادعا کرد: «می‌دانیم سلاح‌ها کجا هستند، در مناطقی میان تکریت و بغداد و حول و حوش جنوب، شرق، غرب و شمال».(۱۰۵)

دولت برای تأیید این ادعاهای خود شواهد معتبری ارائه نکرد. مهم‌ترین اقدام عمومی، سخنرانی کالین پاول در ۵ فوریه بود که طی آن تعدادی عکس به شورای امنیت ارائه کرد که ظاهراً آزمایشگاه‌های متحرک سلاح‌های شیمیایی سوار بر کامیون‌ها را نشان می‌دادند. کارشناسان در این ادعاها تردید کردند. وقتی دو کامیونی که با تصاویر نشان داده شده فوق همخوانی داشتند پس از جنگ پیدا شدند معلوم شد ژنراتورهای گازی را برای پر کردن بالون‌های هواشناسی حمل می‌کردند.(۱۰۶) همین طور ادعاهای دولت با گزارش هانس بلیکس[1] رئیس بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل در اوایل مارس ۲۰۰۳ که طی آن وی اظهار کرده بود "هیچ سلاحی در عراق پیدا نشده" (۱۰۷)" و عراق بعد از مقاومت اولیه، در

1. Hans Blix

حال همکاری سازنده بوده و خلع سلاح عراق می‌تواند نه طی سال‌ها بلکه طی چند هفته تکمیل شود" (۱۰۸) در تعارض بود. به نظر می‌رسید هیچ یک از برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی عراق از سطح طراحی شده در ۱۹۹۱ فراتر نرفته بود.(۱۰۹)

موفقیت دولت بوش در بازی با افکار عمومی آمریکا

بحث جنگ دوم خلیج [فارس] در آمریکا گویای شکست بازار مکاره دموکراتیک ایده‌هاست. متخصصان داخلی بی‌شمار، متخصصان مستقل، برخی سیاستمداران اپوزیسیون و رسانه‌ها و مؤسسات بین‌المللی مسئول، همگی پیش از جنگ خاطرنشان کردند ادعاهای دولت بوش در مورد تهدیدات ناشی از عراق مبتنی بر شواهد معتبر نیست. با این حال دولت موفق شد بسیاری از آمریکایی‌ها و البته نه بسیاری از خارجی‌ها را متقاعد به پذیرش برآوردهای خود کند.

تلاش دولت بوش برای تغییر موضوع اصلی در بحث عراق، از مهار تجاوزهای احتمالی منطقه‌ای عراق به جلوگیری از حملات مستقیم این کشور به ایالات متحده، کم و بیش کاملاً موفق بود به طوری که در بحث‌های عمومی چند ماه قبل از جنگ نسبت به این گزاره که صدام اگر بتواند شدیداً مترصد حمله به آمریکایی‌هاست اعتراض کمتری دیده می‌شد. نظر سنجی‌های انجام گرفته در اواخر سال ۲۰۰۲ نشان داد ۹۰-۷۰ درصد آمریکایی‌ها معتقدند صدام حسین دیر یا زود با سلاح‌های کشتار جمعی به آمریکا حمله خواهد کرد.(۱۱۰) بین ۴۵ الی ۶۶ درصد هم معتقد بودند صدام به عوامل حملات ۱۱ سپتامبر کمک کرده بود.(۱۱۱) همین طور ادعاهای دولت در مورد سلاح‌های کشتار جمعی نیز تا حد زیادی پذیرفته شده بود. نظرسنجی‌های پیش از جنگ نشان داد ۶۹-۵۵ درصد آمریکایی‌ها اعتقاد دارند صدام پیشتر به سلاح کشتار جمعی دست پیدا کرده و

یک نظرسنجی ۶۹ درصد اعتقاد داشتند صدام از قبل سلاح هسته‌ای داشته است و در یک نظرسنجی دیگر نیز ۸۰ درصد این امر را محتمل می‌دانستند.(۱۱۳)

این باورها مستقیماً به معنای حمایت آمریکایی‌ها از جنگ پیش‌دستانه تعبیر شده است. بلافاصله بعد از ۱۱ سپتامبر، حمایت از حمله به عراق خیلی کم بود در حالی که در ماه نوامبر همان سال ۷۴ درصد مردم از این اقدام حمایت کردند.(۱۱۴) بعدها حمایت از جنگ با عراق به صورتی پیوسته کاهش یافت و در اوت ۲۰۰۲ به حدود ۵۰ درصد رسید و این زمانی بود که دولت اقدامات عمومی برای حفظ صدام با زور را گسترش داده بود. از این زمان به بعد حمایت از حمله اندک اندک افزایش یافت و در مارس ۲۰۰۳ کم و بیش به مقدار ثابت ۶۶ درصد رسید. درصدی که از حمله حتی بدون قطعنامه سازمان ملل یا همکاری متحدان حمایت می‌کردند از ۲۰ درصد در ژوئن به ۴۵ درصد در اوت ۲۰۰۲ و ۵۵ درصد در مارس ۲۰۰۳ رسید که به نوعی با تکامل مواضع عمومی دولت همخوانی داشت.(۱۱۵)

طبقه سیاسی یا متقاعد شده یا ترسیده بود. از بیش از ۳۰ سناتور و صد نماینده مجلسی که در جلسات تشکیل شده از ماه ژوئیه تا اکتبر ۲۰۰۲ شرکت کردند هیچکدام در مورد ادعاهای دولت، نیات صدام یا تهدید هسته‌ای فرضی عراق پرسشی مطرح نکردند.(۱۱۶) اغلب ۷۷ سناتور و ۲۹۶ نماینده مجلسی که در اکتبر ۲۰۰۲ به رئیس جمهور اجازه دادند علیه عراق از زور استفاده کند، تهدید هسته‌ای را مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین دلایل رأی خود می‌دانستند.

شاید این شکست بازار مکاره ایده‌ها برای جلب حمایت از حمله به عراق لازم بود. اگر افکار عمومی و سیاستمداران اپوزیسیون به ضعف دلایل ارائه شده در مورد قصد صدام در حمله به ایالات متحده، ارتباط وی با حوادث یازدهم سپتامبر یا القاعده یا برنامه‌های هسته‌ای بیولوژیک و شیمیایی پی می‌بردند، احتمالاً دولت در مقبول جلوه دادن حمله به عراق شکست می‌خورد.(۱۱۷)

از سوی دیگر از زمان حمله به عراق، بازار مکاره اقدامی در راستای تصحیح اشتباهات خود انجام نداده است. گرچه جستجوهای انجام شده پس از جنگ در یافتن شواهدی دال بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق یا ارتباط صدام با القاعده شکست خورد، اما یک سال پس از حمله مارس ۲۰۰۳ باور عمومی به ادعاهای دولت در مورد تهدیدات عراق پیش از حمله به این کشور تنها اندکی کاهش یافته بود. براساس نظر سنجی‌های انجام شده در فوریه و آوریل ۲۰۰۴، ۵۷ درصد آمریکایی‌ها هنوز باور داشتند عراق سلاح‌های کشتار جمعی دارد و ۵۲ درصد نیز معتقد بودند عراق هنوز سلاح‌های کشتار جمعی دارد که پیدا نشده است.(۱۱۸)

۴۷ درصد معتقد بودند دلیل واضح مبنی بر حمایت عراق از القاعده در این کشور یافت شده است، درحالی که ۳۶ درصد اعتقاد داشتند صدام شخصاً در حملات ۱۱ سپتامبر دست داشته است (۱۱۹) و ۵۵ درصد هم باور داشتند حمله آمریکا به عراق کار درستی بوده است.(۱۲۰) در یک نظرسنجی دیگر ۴۵ درصد آمریکایی‌ها گفتند احتمالاً همانند گذشته ادعاهای رئیس جمهور را خواهند پذیرفت ولی ۵۰ درصد گفتند احتمال این امر کم است.(۱۲۱)

از مارس ۲۰۰۳ تا آوریل ۲۰۰۴، تأیید عمومی هدایت جنگ از سوی بوش و عملکرد کلی وی در مقام ریاست جمهوری به ترتیب از ۷۱ درصد به ۴۶-۴۱ درصد و از ۷۱ درصد به ۵۲-۴۶ درصد کاهش یافت.(۱۲۲) با این حال شاید تداوم باور عمومی به عقلایی بودن جنگ ناشی از نارضایتی از تداوم مقاومت مسلحانه در عراق و افزایش تلفات آمریکایی‌ها باشد. اما اگر افزایش هزینه‌ها در عراق منجر به کاهش حمایت عمومی از جنگ و حتی پذیرش ماجراجویی‌های نظامی در خارج از کشور در یک فاصله زمانی قابل توجه شود، به معنای تأیید نظریه بازار مکاره ایده‌ها خواهد بود.

چرا بازار مکاره ایده‌ها شکست خورد

پنج عامل در تعیین نتیجه مباحث قبل از جنگ دوم خلیج [فارس] بسیار موثر بودند: ۱) توانایی دولت برای انتقال چارچوب بحث از مهار تجاوزات بالقوه منطقه‌ای عراق به سوی این پرسش که آیا می‌توان مانع حمله مستقیم صدام به آمریکایی‌ها شد. ۲) توانایی کاخ سفید در کنترل انتشار اطلاعات جاسوسی. ۳) مزیت اقتدار داشتن ریاست جمهوری در مباحث سیاستگذاری امنیت ملی. ۴) شکست نهادهای همسنگ - عمدتاً مطبوعات، متخصصان مستقل و احزاب اپوزیسیون ـ که نظریه بازار مکاره ایده‌ها در مقابله با بزرگ‌نمایی تهدیدات بر آنها تأکید می‌کند. و ۵) فضای بحرانی ناشی از شوک ۱۱ سپتامبر.

دستکاری سیاسی در دموکراسی‌ها[1]

منطقی است در این نکته تردید کنیم که بازار مکاره دموکراتیک ایده‌ها می‌تواند آنگونه که بدان نسبت داده می‌شود پاسخگویی در قبال سیاست‌ها را تقویت کند. ادعای مطرح شده در مورد برتری نسبی سیاستگذاری خارجی دموکراتیک مبتنی بر منطق رأی‌دهنده متوسط است که آنتونی داونز[2] آن را بسط داده است.(۱۲۳) هزینه‌های بالقوه جنگ، انگیزه رأی‌دهندگان متوسط را برای آزمون ادعاهای توسعه‌طلبانه تقویت می‌کند. حداقل وقتی بازار مکاره ایده‌ها کارکرد خود را به خوبی انجام می‌دهد این منطق فضای کمی را در اختیار نخبگان قرار می‌دهد تا اقدام به دستکاری کنند. یک بازار مکاره ایده‌های قوی از طریق بحث سیاسی از خود مراقبت کرده و این ارزیابی را که رأی‌دهندگان متوسط توان مقاومت در برابر ارزیابی‌های مستقل ندارند، نامحتمل می‌کند.(۱۲۴)

---

1. political manipulation in democracies
2. Anthony Downs

منطق رأی دهنده متوسط[1] در وهله نخست تحت شرایطی کاربرد دارد که در آن رأی‌دهندگان در برابر دو ارزش مهمی که در یک بعد ارزشی واحد به خط شده‌اند، با وضعیت سر به سر مواجه شوند. در اینجا فرض می‌شود رأی دهندگان درک خوبی از آثار گزینش سیاست‌های مختلف بر منافع خود دارند و این نیز به نوبه خود ایجاب می‌کند بحث‌های سیاسی در یک زمان قابل توجه و نسبتاً طولانی چارچوب‌بندی شوند.

Figure 1. Original Alignment of Preferences

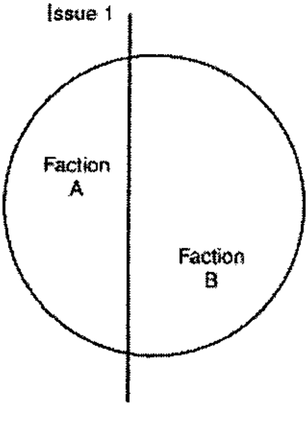
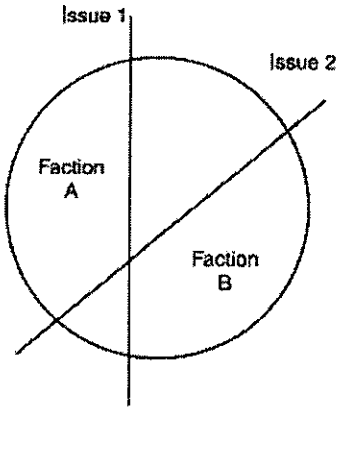


Figure 2. New Alignment with Second Issue



اما یک منطق گزینش عمومی در دموکراسی‌ها هم وجود دارد که مبتنی بر قضیه عدم امکان کنث آرو[2] می‌باشد که در آن فضای دستکاری برای نخبگان بیشتر است. آرو نشان داد وقتی سه یا چند گزینه سیاسی داریم که شامل دو یا چند بعد ارزشی هستند، هیچ سیستم مبتنی بر رأی اکثریت نمی‌تواند اولویت‌ها را به گونه‌ای ادغام کند که به صورتی معنادار منجر به تبلور اراده اکثریت

شود.(۱۲۵) فارغ از نوع آرایش نهادها، همه دموکراسی‌ها در مقابل دستکاری نتایج با ابزارهایی چون کنترل برنامه رأی‌دهی استراتژیک یا دستکاری ابعاد موضوعات، آسیب‌پذیر هستند.(۱۲۶) از بین موارد فوق ، دستکاری ابعاد موضوع به بهترین وجه دلیل شکست بازار مکاره ایده‌ها در بحث عراق را تبیین می‌کند.(۱۲۷)

انگیزه این نوع دستکاری زمانی ایجاد می‌شود که یک مسأله سیاستگذاری بر حسب تنها یک بعد موضوعی غالب شده تعریف می‌شود. با گذشت زمان ممکن است رأی دهندگان متوسط صاحب اولویت‌های معینی در مورد یک مسأله سیاستگذاری شوند، به گونه‌ای که جناح سیاسی اپوزیسیون، خود را کاملاً در اقلیت احساس کند. اما اگر جناح اقلیت موضوع دومی را مطرح کرده و بتواند آن را به موضوع اصلی بحث تبدیل کند، ممکن است بتواند بخت خود را برگرداند. اگر موضوع تازه معرفی شده در گذشته از اهمیت کمتری نسبت به موضوع اول برخوردار بود ولی اکنون اهمیت آن همچنان در حال افزایش است، لازم نیست از نظر ادبیات [ارایه شده] تازه یا کاملاً بدیع باشد. اگر موضوع دوم را به‌گونه‌ای هوشمندانه برگزینیم که اولویت‌های اصلی موضوع اول را قطع کند، بسیاری از کسانی که سابقاً با جناح اقلیت در مورد موضوع قدیمی مخالف بودند، ممکن است از موضوع جدید حمایت کنند.(۱۲۸) اگر این اقدام به قدر کافی صورت گیرد اقلیت سابق می‌تواند حول موضوع جدید (منطقه بالای خط موضوع دوم در شکل۲) یک اکثریت جدید تشکیل داده و قدرت را به دست گیرد.(۱۲۹) این تکنیک حتی وقتی آنهایی که دستکاری شده‌اند می‌فهمند چه چیزی در حال اتفاق افتادن است، می‌تواند کارساز باشد. وقتی این عده متقاعد شوند موضوع دوم حداقل به اندازه موضوع اول مهم است، انتخابشان محدود خواهد شد اما اولویت واقعی‌شان را همین موضوع دوم قرار خواهند داد بی‌آنکه پی‌آمدهای موضوع اول را بر منافعشان لحاظ کنند.(۱۳۰)

معمولاً دستکاری موضوعات به شیوه آرو احتمال بیشتری برای موفقیت دارد تا تلاش مستقیم برای تغییر دیدگاه‌ها در مورد یک موضوع دیرپا زیرا در این صورت باید بر عقاید عمیقاً ریشه دوانده بسیاری از مردم و نه صرفاً الیت، غالب شد. گرچه رأی‌دهندگان باید متقاعد شده و موضوع جدید را به اندازه موضوع قدیمی جدی تلقی کنند، اهمیت کمتر موضوع جدید در گذشته این کار را آسان می‌کند چون ممکن است بسیاری از مردم و از جمله غیرمتخصصان در مورد آن دیدگاه تثبیت شده‌ای نداشته باشند.

نمونه کلاسیک دستکاری موضوع آرویی تنظیم مجدد سیاست آمریکا در مورد برده‌داری در اواخر دهه ۱۸۵۰ است.(۱۳۱) از سال ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۶ جناحی که نماینده منافع تجاری و صنعتی بود (که به ترتیب فدرالیست‌ها، جمهوری‌خواهان ملی[1]، ویگ‌ها[2] و جمهوری خواهان نامیده می‌شوند)، تنها در دو دوره از پانزده دور انتخابات ریاست جمهوری برنده شدند زیرا با یک اکثریت اپوزیسیونی مواجه بودند که از طریق حزب دموکرات از منافع کشاورزان حمایت می‌کرد. سرانجام جمهوری‌خواهان با تغییر موضوع اصلی در سیاست ملی از سیاست اقتصادی به برده‌داری که دموکرات‌های شمال و جنوب در مورد آن اختلافات عمیق داشتند، توانستند قدرت را در دست بگیرند.(۱۳۲) در ۱۸۶۰ دموکرات‌ها دچار انشعاب شدند و از این زمان به بعد شکاف بر سر جنگ داخلی تبدیل به اصلی‌ترین شکاف در سیاست آمریکا شد و به جمهوری‌خواهان امکان داد سیاست کنگره و ریاست جمهوری را تقریباً به مدت هفتاد سال تحت سیطره خود داشته باشند. برتری جمهوری خواهان در این دوره جدید آنها را قادر ساخت برنامه کاری تجاری خود را عملی کنند، گرچه معلوم نبود اکثریت آمریکایی‌ها از این موضوع حمایت می‌کنند یا نه.(۱۳۳)

1. National Republicans

این وضعیت به خوبی توصیف کننده اتفاقی است که در بحث سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۲ در مورد سیاست آمریکا در قبال عراق رخ داد. دولت بوش و حامیان همسوی وی بحث را به گونه‌ای تغییر دادند که با دستکاری سیاسی مشخص شده از سوی آرو و ویلیام ریکر[1] همخوانی بسیار زیادی داشت.(۱۳۴) آنها برای پشت سر گذاشتن این اجماع موجود که می‌توان تجاوزات منطقه‌ای عراق را مهار کرد، موضوع جدید حمله مستقیم بالقوه عراق به ایالات متحده را مطرح کردند.

به دو دلیل دستکاری ابعاد موضوع برای دولت نسبتاً آسان بود. اول، این واقعیت که عراق موضوع سیاست خارجی بود کمک کرد در بحث بر موضوعاتی تمرکز شود که برای بسیاری از آمریکایی‌ها تا حد زیادی ناآشنا بود و لذا بار تغییر باورهای تثبیت شده را کمتر می‌کرد.

اگر بحث عراق قبل از ۲۰۰۲ به مدت چند سال مورد توجه عموم قرار می‌گرفت و به بیانی سقط جنین می‌شد، دولت نمی‌توانست به راحتی اکثریت مردم را متقاعد کند تا صورت‌بندی تغییریافته موضوع را بپذیرند. یکی از دلایل اینکه چرا رأی‌دهندگان متوسط پیامدهای سیاست داخلی را بهتر از آثار سیاست خارجی درک می‌کنند این است که فرض می‌شود در بحث‌های سیاسی، اقتدار و مرجعیت هیچ کس بیشتر از دیگری نیست و با این فرض قضاوت رأی‌دهندگان در باب موضوع بحث همواره در معرض آسیب دستکاری از نوعی که آرو می‌گوید قرار دارد.

دوم، موضوع جدیدی که مقامات دولتی معرفی کردند ـ نیات تروریستی احتمالی صدام ـ به گونه‌ای بود که از نظر سیاسی، مخالفان به سختی می‌توانستند ادعای آنها را به چالش بکشند. گرچه دولت نتوانست قویاً اثبات کند که صدام نیات افراطی ویژه‌ای دارد، در متقاعد کردن بسیاری از آمریکایی‌ها موفق بود و

---

[1]. William Riker

دلیل آن تا حدی این بود که گرایش طبیعی آدمی به میهن‌دوستی، دفاع از این گزاره را که ممکن است دشمنان خارجی نیات خصمانه‌ای نداشته باشند یا برخی از اقدامات آنها موجه باشد، بسیار مشکل می‌کند. سیاستمداران رسانه‌های اصلی و روشنفکران هیچکدام نمی‌توانند تحمل کنند در موضوع امنیت ملی سهل‌انگار شناخته شوند.

با توجه به این نکته می‌توان پی برد چرا در مقایسه با سه ادعای اصلی دولت در مورد تهدیدات عراق، درباره خصومت و قابلیت بازداشتن صدام بسیار کم بحث شد و ظاهراً هم در این موضوعات نظرسنجی مستقیمی صورت نگرفت.

ارائه این موضوع جدید از سوی دولت از سه نظر موانع پیش روی ادعاهای مربوط به جنگ پیش‌دستانه را کاهش داد. اول، صورت بندی مجدد موضوع به صورت امکان حمله تروریستی عراق به ایالات متحده، چارچوب اصلی بحث قبلی در باب مهار منطقه‌ای در مقابل تفسیر رژیم را قطع کرد که در آن بسیاری از آثار احتمالی و جدی شکست سیاست مهار در نهایت به تجاوز عراق به یکی از کشورهای منطقه محدود می‌شد. این ادعا معیار عقلایی تازه‌ای برای جنگ مطرح کرد که اجماع قبلی را از بین برد. لذا بسیاری از نخبگان سیاستگذار که حامی سیاست مهار بودند، متقاعد شدند در صورتی که موضوع مستقیماً به دفاع از ایالات متحده مربوط شود از جنگ پیش‌دستانه حمایت کنند. این حرکت یکی از اصلی‌ترین موانع متقاعد کردن افکار عمومی را رفع کرد. دوم، اقدام مزبور به‌طور غیرمستقیم ادعاهای دولت در باب سلاح‌های کشتار جمعی عراق را مورد حمایت قرار داد گرچه منطقاً چنین موضوعی را ایجاب نمی‌کرد. این اتهام که صدام درصدد حمله به شهروندان آمریکایی بود، دلیلی مبنی بر وجود برنامه سلاح‌های کشتار جمعی وی نبود اما مقامات دلیل دیگری در این مورد که چرا صدام باید برای دستیابی به چنین سلاح‌هایی تلاش کند، ارائه نکردند. احتمالاً چنین امری استانداردهای لازم جهت متقاعد کردن بسیاری از آمریکایی‌ها به اینکه برنامه

سلاح‌های کشتار جمعی عراق به صورت خطرناکی در حال پیشرفت است را پایین آورد. سرانجام دولت با متهم کردن صدام به حمایت از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر معیار عقلایی جدیدی برای جنگ خلق کرد ـ انتقام‌گیری از آسیب رساندن عملی ـ که ارتباطی به پیش‌گیری از حوادث آینده نداشت.

دستکاری موضوع احتمالاً شرط ضروری جلب حمایت عمومی از جنگ دوم خلیج [فارس] بود. تا وقتی موضوع عراق به صورت مهار منطقه‌ای در مقابل تغییر رژیم بود، دولت ناگزیر بود نبردی را جهت بر هم زدن اجماع موجود، حداقل در میان نخبگان آغاز کند.

تنها ادعای واضحی که می‌توانست مطرح شود این بود که برخلاف تصور رایج، توان سلاح‌های کشتار جمعی عراق می‌توانست به اندازه‌ای افزایش یابد که توازن قوای منطقه‌ای را برهم بزند. اما دولت فاقد شواهد معتبر برای اثبات چنین امری بود و تعداد کمتری از متخصصان در این نکته تردید داشتند که می‌توان عراق را مهار کرد. تلاش برای متقاعد کردن متخصصان، نخبگان سیاسی و افکار عمومی به پذیرش تغییر سیاستگذاری، احتمالاً با مخالفت قابل توجه‌ای روبه‌رو می‌شد.

کنترل اطلاعات

نظر به اینکه تنها کاخ سفید به تمام منابع اطلاعاتی ملی دسترسی مستقیم دارد، از توانایی منحصر به فردی برای شکل دادن به فهم عمومی از طریق انتشار گزینشی تحلیل‌ها و اطلاعات برخوردار است. دولت بوش از این کنترل برای ارائه تصویری نادرست از اطلاعات آمریکا در مورد تهدیدات عراق بهره گرفت. تحلیل‌هایی که از بزرگ‌نمایی تهدیدات توسط دولت حمایت می‌کردند، در معرض انتشار همگانی قرار گرفتند اما آنهایی که با ادعاهای پیش از جنگ در تعارض بودند به عنوان اطلاعات طبقه‌بندی شده محسوب شدند. علاوه بر این، حداقل برخی از تحلیل‌گران و عوامل اطلاعاتی را مجبور به نوشتن تحلیل‌های مطلوب

کرده بودند. شاید این کنترل، شرط لازم جنگ بود زیرا دولت بخش عمده‌ای از تلاش خود را به نحوه انتشار اسناد جاسوسی معطوف کرده بود.

دولت از کنترل خود بر اطلاعات جاسوسی به چهار شیوه استفاده کرد. نخست، آن نوع تحلیل‌های اطلاعاتی را نشر یا درز داد که از ادعاهای دولت [در مورد تهدیدات عراق] حمایت می‌کردند و از سوی دیگر مانع انتشار تحلیل‌های مخالف شد. مثلاً اندکی پیش از جلسه کنگره در اکتبر ۲۰۰۲ به منظور رأی‌گیری برای دادن مجوز به رئیس جمهور بوش برای جنگ با عراق، دولت بخشی از ارزیابی اطلاعاتی ملی ویژه عراق[1] جهت حمایت از ادعاهای خود در مورد برنامه‌های بیولوژیکی، شیمیایی و هسته‌ای عراق را منتشر کرد ولی ۴۰ هشدار با نارضایتی رسمی را سری نگهداشت. برخی از این هشدارها به موضوعات بسیار مهمی مربوط می‌شد. نظیر یکی از اعتراض‌های دفتر پژوهش‌ها و جاسوسی وزارت خارجه[2](INR) که در بخشی از آن آمده بود"INR مایل نیست نظر دهد بلافاصله پس از خروج بازرسان سازمان ملل، تلاش‌هایی برای ساخت سلاح هسته‌ای آغاز شده یا برنامه زمانی برای تکمیل فعالیت‌هایی که اکنون آن را نمی‌بینیم آغاز شده است... از نظر INR تلاش‌های عراق برای دستیابی به لوله‌های آلومینیوم محور اصلی این ادعاست که بغداد برنامه سلاح‌های هسته‌ای خود را مجدداً از سر گرفته است اما نتیجه‌گیری INR این است که این لوله‌ها به منظور استفاده در سلاح هسته‌ای تهیه نشده‌اند."(۱۳۵) اعتراض‌ها تا ژوئیه ۲۰۰۳ از طبقه بندی خارج نشدند.(۱۳۶)

بوش در سپتامبر ۲۰۰۲ به عنوان یک واقعیت اظهار داشت "رژیم عراق دارای سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی است". این در حالی بود که همان زمان یک گزارش اطلاعات دفاعی که دست به دست می‌گشت ادعا کرد "اطلاعات موثقی در

---

1 Special National Intelligence Estimate on Iraq

مورد اینکه عراق در حال تولید انباری از سلاح‌های شیمیایی است، وجود ندارد."(۱۳۷) مقامات کاخ سفید حداقل تا ژانویه ۲۰۰۳ به تکرار داستان اورانیوم نیجریه ادامه دادند گرچه نزدیک به یک سال قبل CIA به آنها اطلاع داده بود این گزارش بی‌پایه است. حتی ماهها پس از آنکه FBI و CIA گزارش مربوط به محمد عطا در پراگ را رد کرده بودند، مقامات کاخ سفید هم چنان آن را تکرار می‌کردند.

دوم، اطلاعات جاسوسی مهمی که بوی تضعیف ادعاهای دولت را می‌دادند، تحریف یا از دور خارج می‌شدند. برای نمونه اظهارات برگرفته از جلسه پرسش و پاسخ سازمان ملل با ژانرال حسین کامل که تا زمان برکناری در سال ۱۹۹۵ رئیس برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی عراق بود، به منظور حمایت از این ادعا که عراق پس از جنگ ۱۹۹۱ خلیج [فارس] در مورد برنامه‌های پیش از جنگ خود همچنان به بازرسان سازمان ملل دروغ می‌گفت، استفاده شد. اما توضیحات اضافی وی مبنی بر نابودی سلاح‌های بیولوژیکی عراق پس از جنگ و پایان دادن به تولید سلاح‌های شیمیایی پیش از جنگ مزبور، آن هم به دلیل ترس از انتقام‌گیری آمریکا منتشر نشد.(۱۳۸)

همین طور این واقعیت که ابو زبیده[1] یکی از مغزهای طراح و استخدام کننده القاعده که در مارس ۲۰۰۲ دستگیر شد به بازجویان گفته بود رهبران القاعده درباره همکاری با صدام حسین بحث کردند ولی این همکاری رد شده بود، سری نگه داشته شد.(۱۳۹)

سوم، مقامات دولتی ادعاهای مطرح شده از سوی عراقی‌های تبعیدی که با کنگره ملی عراق[2] (INC) به ریاست احمد چلبی در ارتباط بودند را در معرض انتشار همگانی قرار می‌داد زیرا سقوط صدام به نفع این گروه‌ها بود. حکومت

---

[1] Abu Zubaydah
[2] Iraqi National Congress (INC)

آمریکا علاوه بر دیگر کمک‌های مالی به کنگره ملی عراق، در سال‌های آغازین دولت بوش نیز شروع به حمایت مالی از برنامه جمع آوری اطلاعات نمود که هدف از آن خرید اطلاعات جاسوسی از جداشدگان از کنگره ملی عراق بود. نتیجه عملی این بود که آمریکا برای خرید اطلاعاتی پول پرداخت که برای پیشبرد جنگ پیش‌دستانه مفید بودند.(۱۴۰) حداقل دو ادعای اصلی دولت درباره تهدیدات عراق، یعنی لوله‌های آلومینیومی و آزمایشگاه‌های سیار سلاح‌های زیستی، از این افراد گرفته شده بود.(۱۴۱)

تحلیل‌گران CIA و DIA (آژانس اطلاعات دفاعی) مصر بودند که این منابع را نمی‌توان معتبر دانست و لذا دونالد رامسفلد وزیر دفاع، آژانس موقتی به نام دفتر طرح‌های ویژه[1] (OSP) ایجاد کرد که هدف آن معتبر جلوه دادن ادعاهای مبتنی برگزارش‌های کنگره ملی عراق بود.(۱۴۲) OSP داده‌های اطلاعاتی تأیید نشده و خام را جمع‌آوری کرده و با دور زدن آژانس‌های اطلاعاتی، آنها را مستقیماً به تصمیم‌سازان ارشد می‌داد.(۱۴۳)

چهارم، مقامات دولتی، آژانس‌های اطلاعاتی و تحلیل‌گران را واداشتند نتیجه‌گیری‌های سیاسی مفید ارایه دهند. تعداد بی‌شماری از تحلیل‌گران شاغل و بازنشسته DIA ، CIA ، وزارت خارجه و FBI گزارش داده بودند فشارهایی از طرف مقامات دولتی از جمله دیک چنی معاون رئیس جمهور، لویس لیبی[2] (رئیس دفتر چنی)، رایس مشاور امنیت ملی، رامسفلد وزیر دفاع، ولفوویتز معاون وزیر دفاع، داگلاس فیث[3] معاون وزارت دفاع و جان بولتون[4] معاون وزارت خارجه بر آنها وارد شده است.

---

1. Office of Special Plans (OSP)
2. Lewis Libby
3. [illegible]

ولفوویتز در اوت ۲۰۰۲ به دو مأمور FBI که درباره پرونده محمد عطا کار می‌کردند گفته بود، بپذیرند که نمی‌توانند ثابت کنند عطا به پراگ نرفته است. ولفوویتز در موارد متعددی طی سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۱ به تحلیل‌گران CIA و DIA فشار آورده بود ادعای کتاب لاری مای‌لرو[1] در مورد دست داشتن صدام در بمب‌گذاری سال ۱۹۹۳ در مرکز تجارت جهانی را معتبر جلوه دهند. هر دو آژانس مدت‌ها پیش این کتاب را مطالعه کرده و آن را فاقد اعتبار یافته بودند.(۱۴۴)

رابرت جوزف[2]، یکی از کارمندان رایس، متخصص تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی CIA ، آلن فولی[3] را تحت فشار گذاشته بود تا داستان اورانیوم نیجریه را به منظور استفاده رئیس جمهور در سخنرانی سالانه ۲۰۰۳ مورد تأیید قرار دهد. وقتی فولی جواب داد داستان مزبور فاقد اعتبار است، جوزف خواستار آن شد در صورت امکان این امر به سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا نسبت داده شود. فولی اشاره کرد CIA بریتانیا را مطلع کرده است که ایالات متحده داستان را معتبر نمی‌داند. جوزف سرانجام به فولی فشار آورد بپذیرد بریتانیا هم زمانی اطلاعاتی را که او گزارش داده، گزارش کرده بود.(۱۴۵)

علاوه بر اینها مقامات اطلاعاتی که نخواستند شناخته شوند ده‌ها اعتراض تسلیم کرده و گفتند چنی، رامسفلد و ولفوویتز و فیث مرتباً در کار آنها دخالت کرده و آنها را تحت فشار می‌گذاشتند تا گزارش‌های خود را با خط فکری کاخ سفید هماهنگ کنند. به گفته یک مقام اطلاعاتی "تحلیل‌گران شاغل در بخش جاسوسی و اطلاعاتی، فشار زیادی را از جانب پنتاگون برای دستکاری اطلاعات احساس می‌کنند."(۱۴۶)

---

1. Laurie Mylroie
2. Robert Joseph
3. Alan Foley

وینسنت کانیسترارو[1] یک مقام ارشد سابق CIA گفت "فشارها مأیوس کننده بود به جای تمرکز بر یک موضوع به موضوع دیگری توجه می‌کنید چون می‌دانید رؤسای شما می‌خواهند چه چیزی را بشنوند." ملوین گولدمن[2] یک مقام ارشد دیگر نیز اظهار داشت، "جورج تنت رئیس CIA از تحلیل‌گران آژانس حمایت نمی‌کرد. پرسش‌ها و نارضایتی‌های زیادی در این باره وجود داشت که آیا تنت می‌تواند با فشارها مقابله کند. [تحلیل‌گران] نگران هستند و اعتمادی به تنت ندارند."(۱۴۷) موجزترین توصیف را پولاک ارائه کرد و گفت: "کارمندان بوش فرآیند فیلتر کردن موجود را که به مدت پنجاه سال مانع از آن می‌شد سیاستگذاران اطلاعات بد دریافت کنند، از بین بردند. آنها یک «لوله بخاری» ایجاد کرده و از طریق آن اطلاعات مورد نظر خود را مستقیماً به دست رهبران ارشد رساندند. آنها معتقد بودند دیوانسالاری حرفه‌ای به طور عمدی و مغرضانه اطلاعات را از آنها مخفی می‌کند... آنها جامعه اطلاعاتی را وادار می‌کردند با شدت و حدت از اطلاعات خوب دفاع کنند و لذا تحلیل‌گران اطلاعاتی زمان و انرژی لازم برای پیگیری اطلاعات بد را نداشتند."(۱۴۸)

در یک مورد مقامات دولت آمریکا حتی پا را از این هم فراتر گذاشتند. وقتی جوزف ویلسون[3] سفیر بازنشسته آشکارا اعلام کرد او مسئول تحقیق در مورد ادعای واردات اورانیوم از نیجریه [از سوی صدام] برای CIA بوده و آن را بی‌اساس یافته است، هویت زن او به عنوان یک مأمور مخفی اطلاعاتی CIA به رسانه‌ها درز کرد تا ویلسون تنبیه شود و تماس‌های زن وی در معرض خطر قرار گیرد.(۱۴۹)

مهمترین اقدامی که آژانس‌های اطلاعاتی برای مقابله با این انحرافات انجام دادند، درز دادن اطلاعات به بیرون به صورت فردی بود. این در حالی بود که

1. Vincent Cannistraro
2. Melvin Good...

تحلیل‌گران شاغل با خطر انتقام‌گیری مواجه بودند. ولی بازنشسته‌ها ممکن بود واهمه‌ای نداشته باشند. بنا به دلایل فوق، ما احتمالاً هرگز از وسعت اطلاعاتی که ادعاهای دولت در مورد عراق را تأیید نمی‌کردند خبردار نخواهیم شد.

اقتدار در سیاست خارجی

معمولاً مؤسسات حکومتی اقتدار قابل توجهی در بحث با دیگران دارند. مخصوصاً در حوزه‌هایی که مزیت اطلاعاتی دارند و با مراجع اقتداری که در حد و اندازه‌های آنها باشد مواجه نباشند. کاخ سفید در سیاستگزاری امنیت ملی از این موقعیت طبیعی برخوردار است.(۱۵۰) اما از آنجا که در سیاست داخلی اقتدار به صورت گسترده بین قوه مجریه، کنگره، دادگاه‌ها و گاهی نهادهای غیرحکومتی نظیر احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و کلیساها تقسیم شده است، کاخ سفید فاقد اقتدار فوق است.

اقتدار کاخ سفید، اقدام دولت برای توجیه جنگ پیش‌دستانه را از پنج منظر تسهیل کرد: نخست، به کنترل دولت بر دستور کار کمک کرد و این نیز به نوبه خود به تلاش‌های صورت‌گرفته برای باز تعریف رساله سیاستگزاری در قبال عراق از مهار منطقه‌ای به سمت دفاع خانگی یاری رساند. گرچه در سیاست داخلی مرتب از دستکاری موضوعی آرویی بهره گرفته شد مثل تلاش‌های متعدد برای نشان دادن انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۳ به عنوان صحنه تقابل عملکرد اقتصادی دولت کلینتون و خصایص اخلاقی وی اما در عرصه داخلی در کنترل غلبه یک موضوع به صورت طبیعی هیچ یک از طرفین برتری و مزیت خاصی ندارد. اما در سیاستگزاری امنیت ملی حداقل در ایالات متحده آمریکا، قوه مجریه از چنین مزیتی برخوردار است. وقتی دولت تصمیم گرفت موضوع را مسأله بازدارندگی و نه مهار تعریف کند نهادی هم وزن و هم اعتبار آن وجود نداشت که با این تغییر مخالفت کند.

دوم، تمرکز اقتدار کاخ سفید بر ادعاهای دولت، منتقدان را وادار کرد که با توجه به محدودیت‌های موجود و فرصت اندکی که در اختیار داشتند نتوانند یک روایت مخالف منسجمی را ارائه دهند. افزون بر این در بحث عراق جریان اصلی مطبوعات و حتی سیاستمداران اپوزیسیون به سادگی و بدون نقادی ادعاهای دولت را پذیرفتند و این در حالی بود که نقدهای متکی بر منطق و واقعیت‌ها به ندرت بدون احترام گذاشتن برابر به ادعاهای دولت، به صورت گزارش انتشار پیدا می‌کردند. نقدهای داخلی که به دلیل مرکزیت تحلیل‌های اطلاعاتی در بحث اهمیت ویژه‌ای داشتند با محرومیت ویژه‌ای روبه‌رو بودند. عموماً مخالفان درونی سیاست‌های حکومت، فاقد اقتدار مستقل هستند و تنها از طریق درز دادن اطلاعات که معمولاً به زمان بعد از اتخاذ تصمیم‌های حیاتی موکول می‌شود، می‌توانند اعتراضات خود را بیان کنند. در دوران پس از حمله، اطلاعات ضدجنگ به میزان بیشتری نسبت به زمان بحث درباره حمله، به بیرون درز کرده است. علاوه بر این درز کردن اطلاعات به جز مواردی که کاخ سفید خود این کار را انجام می‌دهد الزاماً فاقد اقتدار حکومتی است و اکثریت غالب افکار عمومی و مطبوعات اعتبار چندان زیادی برای آنها قایل نیستند.

سوم، مزیت اقتداری دولت به آن امکان داد اعتبار متخصصان مستقل را مورد حمله قرار دهد. این امر به خصوص در بی‌اعتبار تلقی کردن یافته‌های بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره اینکه عراق فاقد یک برنامه هسته‌ای فعال است، اهمیت خاص داشت. مثلاً چنی معاون رئیس جمهور در مارس ۲۰۰۳ گفت: «فکر می‌کنم آقای البرادعی آشکارا در اشتباه است. فکر می‌کنم اگر سابقه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و موضوعاتی از این قبیل مخصوصاً مورد عراق را مورد توجه قرار دهیم، درمی‌یابیم آژانس اغلب در این مورد مسائل را کم‌اهمیت جلوه داده و یا قادر به کشف آنچه صدام انجام می‌داده، نبوده است».(۱۵۱) ولی واقعیت این بود که سابقه آژانس در مورد پرونده عراق از دهه ۱۹۸۰ به این طرف نشان

دهنده دوره زمانی فراتر از آن چه منتقدان هشدار می‌دهند، می‌باشد و سرویس اطلاعاتی آمریکا نیز تا زمان به قدرت رسیدن بوش چنین اعتقادی داشت. اینگونه حملات به متخصصان مستقل تا حدی موفقیت‌آمیز بود و اعتماد عمومی به وجود برنامه سلاح‌های هسته‌ای عراق طی دوره بازرسی کاهش یافت. البته مقدار آن قابل توجه نبود. شاید تردید ناشی از حب وطن نسبت به اقتدار مراجع خارجی، به آمریکایی‌ها کمک کرد در نظرسنجی دسامبر ۲۰۰۲ با نسبت ۵۲ درصد به ۳۶ درصد بگویند در موضوع بازرسی‌های بین‌المللی به دولت اعتماد دارند.(۱۵۲)

چهارم، نقل قول‌های دقیق از لفاظی‌های رسمی حتی می‌توانند ادعاهایی را که پایه و اساس ضعیفی دارند برای عموم متقاعد کننده جلوه دهند زیرا تنها کارشناسان امر در موقعیتی هستند که تعیین کنند اظهارات رسمی چه چیزی می‌گویند و چه چیزی نمی‌گویند. چنانچه اشاره شد سخنرانی سالانه بوش در ۲۰۰۳ داستان اورانیوم وارداتی از نیجریه را به سرویس اطلاعاتی بریتانیا نسبت داد تا از ادای کلمات زیادی که نادرست بودن آنها برای برخی‌ها معلوم بود اجتناب کند.

مهمترین استفاده از این تاکتیک در تشویق افکار عمومی به پذیرش این باور بود که صدام در جنایت ۱۱ سپتامبر دست داشته است. رئیس جمهور و دیگر مقامات بدون اینکه مستقیم به این موضوع اشاره کنند مرتب از فرمول بندی‌های دقیقی استفاده می‌کردند که حملات یازدهم سپتامبر و تهدید ناشی از صدام را با کلماتی به یکدیگر مربوط می‌کرد و بدون اشاره مستقیم، وجود ارتباطی میان آن دو را تلقین می‌کرد. بوش در سخنرانی سالانه ۲۰۰۳ گفت: «این بار تصور کنید آن ۱۹ نفر هواپیما ربا به سلاح‌ها و طرح‌های دیگری از سوی صدام مسلح شوند. ولفوویتز در ژانویه ۲۰۰۳ اعلام کرد: «به همان اندازه که حملات ۱۱ سپتامبر وحشتناک بودند اکنون نیز می‌دانیم تروریست‌ها برای فجایع به مراتب بدتری نقشه می‌کشند... وحشت ناشی از سلاح‌های کشتار جمعی عراق و وحشت ناشی از

شبکه‌هایی که رژیم عراق با آنها ارتباط دارد، دو موضوع جدا از هم نیستند و دو تهدید جداگانه هم نمی‌باشند».(۱۵۳) بی‌شک توسل به چنین ورزش سخت لفاظی[1] تبیین‌کننده این امر است که چرا بسیاری از آمریکایی‌ها باور داشتند صدام حسین از حملات ۱۱ سپتامبر حمایت کرده است.

پنجم، اقتدار کاخ سفید حتی ادعاهایی را که تأثیر متقاعدکننده‌ای داشت و مرتب تکرار می‌شد، بی‌اعتبار کرد. مقامات دولتی در بحث‌های پیش از جنگ مکرراً از این اقتدار بهره گرفتند و حتی عده‌ای پس از جنگ نیز آن را ادامه دادند. مثلاً همان هفته‌ای که گروه بازرسی عراق گزارش داد شواهدی دال بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق یافت نشده است، چنی معاون رئیس جمهور اعلام کرد: «شواهدی نتیجه بخش در مورد اینکه صدام برنامه‌هایی برای ساخت سلاح‌های هسته‌ای داشته است وجود دارد و شواهد متقن نشان می‌دهند حکومت عراق با القاعده ارتباط داشته است».(۱۵۴)

ضعف نیروهای مقابله‌کننده

یکی از اصلی‌ترین نهادهایی که نظریه بازار مکاره ایده‌ها برای مقابله با اسطوره امپراطوری[2] بر آن اتکا می‌کند ـ یعنی اپوزیسیون سیاسی ـ در مسأله عراق غالباً در دسترس نبود و یا نمی‌شد در بحث‌های سیاست خارجی بدان پشت گرم بود. دو نهاد دیگر یعنی مطبوعات و متخصصان مستقل نخواستند یا احتمالاً نتوانستند مستقلاً مانع بزرگ‌نمایی تهدیدات شوند. دلیل اینکه دولت بوش با حداقل مخالفت سیاسی سازماندهی شده روبه‌رو شد، تا حدی ناشی از این بود که دموکرات‌ها با معمای کلاسیک جناحی مواجه شدند که شاهد یک موضوع خوب دستکاری شده آرویی[3] بود یعنی دموکرات‌ها درون خود دچار شکاف شدند.

---

1. rhetorical jujitsu

بسیاری از دموکرات‌های سرشناس متقاعد شده بودند امکان حمله مستقیم به آمریکا، اتکای آنها به بازدارندگی و نیز تردیدهای آنها در مورد تغییر رژیم را کاملاً بی‌اثر کرده بود. آن عده هم که متقاعد نشده بودند، گزینه‌ای پیش روی خود نداشتند. همانطور که موضوع برده‌داری در سال ۱۸۶۰ بین دموکرات‌ها شکاف ایجاد کرد، در سال ۲۰۰۲ هم دموکرات‌های تندرو[1] نتوانستند با ورود دولت به جنگ مخالفت کنند و هنوز هم بقیه حزب را همراه خود دارند.

ترس مخالفان سیاسی از ضعیف ظاهر شدن در مقابل تهدیدات خارجی، به نفع ارزیابی نکردن است و همین امر مخالفت واحد سازماندهی شده نمادین با سیاست‌های خارجی را مشکل می‌کند. در موضوع عراق سیاستمداران دموکرات سرشناس‌تر و مخصوصاً نامزدهای ریاست جمهوری ترجیح دادند از موضع راست و نه چپ، سیاست دولت را نقد کنند. مخالفت‌های جدی نوعاً پس از شکست‌های پرهزینه سیاسی دیده می‌شود و حتی گاهی با تعلل‌های قابل توجه همراه است مثل مخالفت کنگره با جنگ ویتنام طی سال‌های ۷۵-۱۹۷۳.

طی بحث عراق در دوران پیش از جنگ، رسانه‌ها نسبتاً سست عمل کرده و ساده‌لوحانه ادعاهای دولت را گزارش کردند بی آنکه تلاش کنند درباره اعتبار این ادعاها تحقیق کنند یا دیدگاه متخصصانی را که در این مورد تحقیق کرده بودند، منعکس کنند.(۱۵۵) حامیان دولت و جنگ هم به راحتی به امکانات بسیاری دسترسی داشتند. مطالعه گزارش‌های شبکه‌های خبری درباره عراق طی دو هفته از ژانویه تا فوریه ۲۰۰۳ نشان داد بیش از نیمی از ۳۹۳ منبع نقل شده جزو مقامات آمریکایی بودند. تنها ۴ درصد اظهارات مربوط به تردید آمریکایی‌ها و نیمی از آنها به نوعی مرتبط با سازمان‌های تخصصی یا حامی [جنگ] بودند.(۱۵۶) به دلیل غیبت نسبی اپوزیسیون سیاسی سازماندهی شده و محروم

---

[1]. Democratic die-hards

کردن رسانه‌ها از دسترسی به شخصیت‌های برجسته که بتوان بحث را حول آنها شکل داد، گزینه‌های پیش روی گزارش‌های انتقادی محدود بود.

دوم، گزارشگران نگران آن بودند که در صورت انتشار گزارش‌های انتقادی، دسترسی خود به منابع اصلی را از دست بدهند. طی جنگ گزارشگران بی‌شماری توافقی را امضا کردند که به ارتش اجازه می‌داد گزارش‌های آنها را بررسی کند. تأثیر این اقدام بر محتوی گزارش‌ها مشخص نیست.

سوم، ممکن است سازمان‌های خبری چنین قضاوت کنند که آمریکایی‌ها نمی‌خواهند با اطلاعات یا نقد سیاست‌های ملی مواجه شوند. این قضاوت در تصمیم CNN برای تهیه دو نسخه متفاوت از پوشش خبری جنگ آشکار بود. یک نسخه شبه معرکه‌گیری[1] برای بینندگان آمریکایی و یک نسخه پیچیده‌تر و متوازن‌تر برای بقیه جهان.(۱۵۷)

چهارم، تعدادی از نویسندگان معتقدند جهت‌گیری محافظه کارانه در رسانه‌ها به نفع رؤسای جمهور جمهوری‌خواه و سیاست‌های این حزب است.(۱۵۸) طی دهه ۱۹۹۰ بسیاری از گفت و گوهای رادیویی و تلویزیونی جهت‌گیری‌های محافظه کارانه داشتند مثل شبکه خبری فاکس[2]. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد بینندگانی که اخبار خود را در وهله نخست از شبکه فاکس می‌گرفتند بیشتر از دیگران مایل به پذیرش اظهارات نادرست پیش از آغاز جنگ بودند.(۱۵۹) با این حال خروجی‌های میانه رو و لیبرال به هیچ وجه کنار گذاشته نمی‌شوند. ممکن است ایستار مخاطبان شبکه فاکس بیشتر از دیگران معطوف به این تصور باشد که آنها خود انتخاب می‌کنند.

در یک حالت متوسط، چه جریان اصلی خبری رسانه‌ها را دارای جهت‌گیری محافظه کارانه بدانیم و چه ندانیم یکی از آثار تفرق ایدئولوژیکی[3] این است که

---

1. a "cheerleading" version
2. Fox

حتی اسطوره‌هایی که آشکارا توسط دولت ایجاد شده‌اند، مورد حمایت رسانه‌های دوست قرار خواهند گرفت. این امر نیز به نوبه خود اعتبار رسانه‌ها به عنوان یک منبع مستقل اقتدار را کاهش داده و آن را از سطح یک راهنمای راه و طریق به یک بله قربان‌گو تنزل می‌دهد.

متخصصان مستقل و عمدتاً تحلیل‌گران مؤسسات فکری و دانشگاهیان نیز نتوانستند بنا به همان دلایلی که برای رسانه‌ها برشمردیم کارکردی را که نظریه بازار مکاره ایده‌ها به آنها نسبت می‌داد، انجام دهند. به طور طبیعی متخصصان دانشگاهی در دیدگاه‌های خود اختلاف نظر داشتند و به ندرت توانستند در مقابل ادعاهای دولت یک اعتراض مورد اجماع بکنند. تقریباً کمتر نقد جامعی ارائه شد و تعداد بسیار کمی از این تحلیل‌ها مورد توجه گسترده رسانه‌ها قرار گرفت.

افزون بر آنچه گفته شد همسو با رسانه‌ها، مؤسسات فکری حامی ایدئولوژی محافظه‌کاری نظیر بنیاد هریتیج[۱] و موسسه آمریکن انترپرایز[۲] با ارائه دیدگاه‌های متناقض با متخصصان آن هم توسط کسانی که اقتدار برابری دارند، به آشفتگی بحث کمک کردند. چون بسیاری از افراد معمولی نمی‌توانند متخصصان را سنجیده و ارزیابی کنند. لذا امکان اینکه هر نقدی معتبر جلوه کرده و متقاعد کننده باشد، کاهش می‌یابد.

تأثیر یازدهم سپتامبر

حملات تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون از دو جهت به حمایت از ورود دولت در جنگ کمک کردند. نخست اینکه حملات مزبور به تغییر موضوع عراق از مهار به بازدارندگی تروریسم کمک کرد. حمله یک دشمن به شهروندان آمریکایی احتمال حمله دیگر دشمنان را هم افزایش داد و مزیت اقتداری قوه

---

[1]. the Heritage Foundation
[2]. the American Enterprise Institute

مجریه به تمرکز بر ترس از عراق و نه در اولویت قرار دادن القاعده کمک نمود. دوم، به گفته رابرت جرویس[1] افزایش ترس از تروریسم تردید آمریکایی‌ها را نسبت به وعده‌های داده شده در مورد کاهش نگرانی‌های امنیتی شخصی آنها کم کرد.(۱۶۰)

با این حال ارزیابی اینکه یازدهم سپتامبر شرط لازم برای جنگ دوم خلیج [فارس] بود سخت‌تر است. نظر به منحصر به‌فرد بودن حوادث یازدهم سپتامبر شناسایی نوع شوک‌های خارجی را که می‌توانند در راستای پیشبرد اهداف سیاستگزارانه دولت آن هم نه الزاماً به شیوه گذشته مورد استفاده قرار گیرند، غیرممکن است. تصور انگیزه‌های احتمالی حمایت از ماجرا جویی‌های دیگر در آینده به طریق اولی مشکل‌تر است. استفاده موفقیت‌آمیز از حادثه یازدهم سپتامبر برای پیشبرد یک جنگ پیش‌دستانه علیه مخالفی که در تحریک اولیه دخالت نداشت، نشان می‌دهد که ممکن است بتوان از حوادث خارجی برای پیشبرد سیاست‌های اولویت‌دار استفاده کرد.

چشم‌انداز و خطرات در آینده

آیا باید انتظار آن را داشته باشیم که بازار مکاره ایده‌ها چه در ایالات متحده و چه در سایر دموکراسی‌ها دوباره شکست خورده و منجر به نتایج احتمالی منفی شود؟ برخی از ابعاد شکست در مسأله عراق آشکار است اما مطالعه یک مورد خاص نمی‌تواند تعیین کند آیا این شکست موقتی است یا بخشی از الگوی شکست کم و بیش طبیعی بازار است. حتی معلوم نیست کدام تعبیر را باید مورد توجه قرار داد. اگر مورد عراق گذراست معنای آن می‌تواند این باشد که نباید زیاد نگران آینده باشیم یا اینکه فکر کنیم قدرت بازار مکاره در ایالات متحده آمریکا به گونه‌ای در حال افول است که هنوز آن را درک نکرده‌ایم. اما اگر مورد عراق یک

نمونه نسبتاً طبیعی باشد باید نگران شکست‌های سخت مشابه باشیم که در صورت ترکیب با یک دکترین جنگ پیش‌دستانه می‌تواند خطرناک باشد. آنچه می‌توان گفت این است که تغییر و تحولاتی که ظاهراً می‌تواند تبیین کننده مورد عراق باشند ـ کارآمدی دستکاری موضوعی آرویی، کنترل اطلاعات و مزیت اقتداری قوه مجریه در سیاستگذاری امنیت ملی و متفرِ بودن نهادهای مقابله کننده ـ به صورت طبیعی در دموکراسی‌ها و یا حداقل در آنهایی که مثل ایالات متحده قوه مجریه قوی‌تری دارند، وجود دارند.

اینکه تا چه اندازه این امر خطر ماجراجویی‌های نظامی بیشتر مبتنی بر توجیهات ضعیف را افزایش می‌دهد معلوم نیست، اما شواهدی وجود دارد دال بر اینکه حداقل دولت بوش جنگ پیش‌گیرانه را یک ابزار سیاست خارجی می‌داند که می‌توان دوباره از آن استفاده کرد. به گفته یک مقام عالی‌رتبه: "عراق صرفاً مربوط به مسأله عراق نیست. عراق موردی منحصر به فرد بود اما در ذهنیت آقای بوش عراق یک نمونه است."(۱۶۱) براساس استراتژی امنیت ملی بوش "ایالات متحده دارای قدرت و نفوذ بی‌سابقه و بی‌نظیر است" و در پی آن خواهد بود تا "مانع از آن شود دشمنان بالقوه به امید غلبه بر قدرت آمریکا یا برابری با آن، توان نظامی خود را افزایش دهند."(۱۶۲)

تا چه اندازه بزرگ‌نمایی تهدید و شکست بازار مکاره متداول است؟

صرف بررسی عمیق عراق نمی‌تواند منجر به ارائه یک پیش‌بینی قابل اعتماد از خطرات آینده شود. این امر نیازمند آزمون نظام‌مند مواردی است که در آنها متغیرهای کلیدی یعنی هم آنهایی که نظریه بازار مکاره ایده‌ها مطرح می‌کند و هم آنهایی که من در مطالعه مورد حاضر بدان‌ها پرداخته‌ام، متفاوت هستند. باید سه دسته مطالعه موردی داشت: مثال‌های قبلی بزرگ‌نمایی موفق (یا ناموفق) تهدیدها در ایالات متحده یا سایر دموکراسی‌ها توسط قوه مجریه قدرتمند،

مثال‌هایی در دموکراسی‌های دارای قوه مجریه ضعیف نظیر عملکرد بریتانیا در مسأله عراق و برآورد عملکرد سال‌های ۵۶-۱۹۵۵ در قبال تهدیدات ناشی از جمال عبدالناصر و سایر موارد غیردموکراتیک.(۱۶۳) پژوهشگران باید در همه موارد به دنبال ارزیابی توانمندی نهادهای شکل‌دهنده بازار مکاره ایده‌ها، قدرت قوه مجریه برای کنترل اطلاعات و دستکاری موضوعات، روش‌های مورد استفاده برای دور زدن[1] یا سرکوب کردن بازار مکاره و دلایل ظاهری شکست یا پیروزی بازار مکاره در هر مورد باشند.

شروعی برای اصلاحات

حتی اگر مطالعات نظام‌مند را توسعه دهیم آنچه در مورد عراق می‌دانیم، نشانگر الزامی بودن اصلاحات نهادی است، یعنی کاهش توانایی مقامات عالیه برای مداخله در تحلیل‌های اطلاعاتی. ممکن است از روش‌های متعدد در این راستا استفاده کرد مثل کاهش تعداد منصوبین سیاسی در آژانس‌های اطلاعاتی، بهره‌گیری از نظام معاون ثابت وزارتخانه در بریتانیا[2]، افزایش طول خدمت روسای CIA و احتمالاً دیگر آژانس‌های اطلاعاتی به ۱۰ سال نظیر FBI. گرچه اقداماتی از این نوع صرفاً یک بعد مسأله را مورد توجه قرار می‌دهند ولی می‌توانند شروع مفیدی باشند. اما دولت بوش با ایجاد سمت مدیر اطلاعات ملی[3] به منظور هماهنگ کردن کار تمام آژانس‌های اطلاعاتی که می‌تواند منجر به افزایش پاسخگویی در قبال سمت و سوی سیاسی باشد، مسیر عکس را طی می‌کند.(۱۶۴) اگر از زاویه مورد عراق قضاوت کنیم، این اقدامات باعث افت کیفیت تصمیم‌گیری در سیاست خارجی خواهد شد.

---

1. bypass
2. the British permanent undersecretary system
3. director of national intelligence

یادداشت‌ها:

1. Jack Snyder, *Myths of Empire: Domestic Politics and Political Ambition* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1991), pp. 32–55; Jack Snyder, *From Voting to Violence: Democratization and Nationalist Con°ict* (New York: W.W. Norton, 2000), pp. 56–66; and Stephen Van Evera, *The Causes of War* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1999), chaps. 2, 5. Much (although not all) of the "democratic peace" literature relies on a version of this argument, as do explanations for why democracies tend to win wars. Bruce Russett, *Grasping the Democratic Peace: Principles for a Post–Cold War World* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1993); and Dan Reiter and Allan C. Stam III, *Democracies at War* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 2002).

2. Ron Suskind, *The Price of Loyalty: George W. Bush, the White House, and the Education of Paul O'Neill* (New York: Simon and Schuster, 2004), pp. 72–75, 83–86; Bob Woodward, *Plan of Attack* (New York: Simon and Schuster, 2004), pp. 9–16, 21–23; and Richard A. Clarke, *Against All Enemies: Inside America's War on Terror* (New York: Free Press, 2004), pp. 231–232.

۳. بهترین خاصه و برآورد ادعاهای تهدید [عراق] از سوی دولت را می‌توان در منبع زیر یافت

Joseph Cirincione, Jessica T. Mathews, and George Perkovich, with Alexis Orton, *WMD in Iraq: Evidence and*

Implications (New York: Carnegie Endowment for International Peace, January 2004).

۴. دولت علاوه بر بزرگ‌نمایی تهدید صدام، هزینه‌های بالقوه جنگ پیش‌دستانه علیه عراق را هم نادیده گرفت و ادعا کرد اشغال پس از جنگ، کوتاه مدت و ارزان بوده و موجب خواهد شد رژیم‌های دموکراتیک حامی آمریکا و احساسات آمریکایی در منطقه تقویت شوند. پیش از جنگ این ادعاها به چالش نکشیده شد و ارزیابی این امر که آیا بحث جدی می‌تواند قضاوت افکار عمومی را در این مورد تغییر دهد، مشکل کرد.

5. Stephen Van Evera, "Why States Believe Foolish Ideas: Non-Self-Evaluation by Government and Society," 1988.

6. George W. Bush, *The National Security Strategy of the United States* (Washington, D.C.: White House, September 17, 2002); and Robert Jervis, "Understanding the Bush Doctrine," *Political Science Quarterly,* Vol. 118, No. 3 (Fall 2003), pp. 365–388.

7. Pew Global Attitudes Survey, "Mistrust of America Ever Higher, Muslim Anger Persists" (Washington, D.C.: Pew Foundation, March 2004).

8. On emerging "soft balancing," see Robert A. Pape, "The World Pushes Back," *Boston Globe,* March 23, 2003.

9. Snyder, *Myths of Empire,* pp. 49–52. On median voter logic, see Anthony Downs, *An Economic Theory of Democracy* (New York: Harper, 1957).

10. Kenneth J. Arrow, *Social Choice and Individual Values,* 2d ed. (New York: Wiley, 1963); and William H. Riker, *Liberalism against Populism* (Prospect Heights, Ill: Waveland, 1988), pp. 197–212.

۱۱. این در اصل همان تعریف اسنایدر از اسطوره‌های امپراطور است: «ادعاهایی که از سیاست خارجی ماجراجویانه حمایت می‌کنند در صورتی که در معرض ارزیابی عمومی، بی‌طرفانه و دقیق قرار گیرند، اعتبار خود را از تا حد قابل توجهی از دست خواهند داد». در
Snyder, *From Voting to Violence,* p. 55 n. 14.

12. For a more expansive list of threat Inflation tactics, see Jane Kellett Cramer, "Sounding the Tocsin Redux: Persistent Patterns of Threat Inflation," University of Oregon, Eugene, Oregon, March 2004, pp. 5–7.

13. "Secretary Wolfowitz Interview with Sam Tannenhaus," *Vanity Fair,* May 10, 2003, http://www.defenselink.mil/transcripts/2003/tr20030509-depsecdef0223.html; and John Cochran, "Reason for War? White House Officials Say Privately the Sept. 11 Attacks Changed Everything," *ABCNews.com,* April 25, 2003.

14. Quoted in Jason Vest, "Wrong Target," *American Prospect,* online edition, April 1, 2004.

15. Condoleezza Rice, "Campaign 2000—Promoting the National Interest," *Foreign Affairs,* Vol. 79, No. 1 (January/February 2000), pp. 45–62, at p. 61.

16. Secretary of State Colin L. Powell, "Briefing for the Press Aboard Aircraft En Route Brussels," February 26, 2001,
http://www.state.gov/secretary/rm/2001/953.htm.

۱۷. نامه ارسالی به رئیس جمهور کلینتون را دونالد رامسفلد، پاول ولفوویتز، ریچارد پرل و ۱۵ نفر دیگر امضا کردند. پروژه آمریکایی قرن جدید، ۲۶ ژانویه ۱۹۹۸. بیشترین چیزی که این افراد به دست آوردند سهم کمی از کنگره (۹۷ میلمیون دلار) برای کنگره ملی عراق، یک گروه تبعیدی عراقی واقع در لندن بود.
Vernon Loeb, "Congress Stokes Visions of War to Oust Saddam; White House Fears Fiasco in Aid to Rebels," *Washington Post,* October 20, 1998.

18. George W. Bush, "President's Remarks at the United Nations General Assembly," September 12, 2002,
http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/09/20020912-1.html;
and President George W. Bush, "Address to the Nation on War with Iraq," March 17, 2003,
http://www.whitehouse.gov/new/releases/2003/03/20030317-7.html;
similarly, President George W. Bush, speech at the Cincinnati Museum Center, October 7, 2002,
http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/10/20021007-8.html;
Secretary of Defense Donald Rumsfeld, "Remarks before the House Armed Services Committee," September 18, 2002; and National Security Adviser Condoleezza Rice, CNN *Late Edition,* September 8, 2002.

19. Secretary of State Colin L. Powell, "Remarks to the United Nations Security Council," February 5, 2003, http://www.state.gov/secretary/rm/2003/17300pf.htm.

20. Director of Central Intelligence, "Key Judgments from the National Intelligence Estimate on Iraq's Continuing Programs for Weapons of Mass Destruction," October 2002, http://www.ceip.org/files/projects/npp/pdf/Iraq/declassifedintellreport.pdf;
and Dana Priest, "Analysts Discount Iraq Attack; Counterattack Is Called Possible," *Washington Post,* October 9, 2002.

21. Vice President Richard B. Cheney, speech to VFW convention, August 26, 2002, http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/08/print/20020826.html.

۲۲. به گفته کریس سولن تروپ، کتاب پولاک باعث شد افرادی به مراتب زیادتر از تعدادی که بوش، لاری میلروی و ریچارد جمع کرده بودند، به گروه بازها بپیوندند. نگاه کنید به:
Suellentrop, "Does the 'Invade Iraq' Book Say What You Think It Does?" *MSN Slate Magazine,* March 5, 2003. See also Bill Keller, "The I-Can't-Believe-I'm-a-Hawk Club," *New York Times,* February 8, 2003, p. A17; David Remnick, "Making a Case," The Talk of the Town, *New Yorker,* February 3, 2003, p. 31; Jonathan Chait, "False Alarm: Why Liberals Should Support the War," *New Republic,* October 21, 2002, p. 18; Tish Durkin, "A Required Briefing for War Protesters: Pollack on Iraq," *New York Observer,* January

27, 2003, p. 4; and Fareed Zakaria, "Invade Iraq, but Bring Friends," *Newsweek,* August 5, 2002, p. 37. In various hearings, at least ten members of Congress cited Pollack in their reasoning for supporting war.

23. Kenneth M. Pollack, *The Threatening Storm: The Case for Invading Iraq* (New York: Random House, 2002), pp. 270–276; and Kenneth M. Pollack, "Why Iraq Can't Be Deterred," *New York Times,* September 26, 2002.

۲۴. دیدگاه‌های پولاک در این کتاب عموماً در تعارض با دیدگاههای وی پیش از حوادث یازدهم سپتامبر است. او پیشتر ادعا کرده بود مهار کارساز است و انتظار می‌رود صدام به اتفاقی که قدرت او را تهدید می‌کنند حساس باشد. پولاک در ۱۹۹۹ نوشت چالش واقعی این نیست که آیا مهار را به سود یک گزینه دیگر رها کنیم چون چنین گزینه‌ای وجود ندارد بلکه این است که چگونه این سیاست را تقویت کرده و از شکست آن جلوگیری می‌کنیم. نگاه کنید به:
Daniel Byman, Kenneth Pollack, and Gideon Rose, "The Rollback Fantasy," *Foreign Affairs,* Vol. 78, No. 1 (January/February 1999), p. 24.

25. Pollack, *The Threatening Storm,* pp. 257–258.

۲۶. پولاک دلایل و شواهدی درباره انتظارات صدام در مورد قدرت گرفتن ایران و یا اینکه کدام طرف اصلی‌ترین آغازگر درگیری ۱۹۷۴ بود ارائهٔ نمی‌دهد. در مورد این حوادث نگاه کنید به
David McDowall, *A Modern History of the Kurds* (London: I.B. Tauris, 1996), p. 337.

27. Efraim Karsh, "Geopolitical Determinism: The Origins of the Iran-Iraq War," *Middle East Journal,* Vol. 44, No. 2 (Spring 1991), pp. 256–268, at pp. 263–265; McDowall, *A History of the Kurds,*pp. 323–339; Dilip Hiro, *The Longest War: The Iran-Iraq Military Conflict* (New York: Routledge, 1991), pp. 12–17; Edmund Ghareeb, "The Roots of Crisis: Iraq and Iran," in Christopher C. Joyner, ed., *The Persian Gulf War: Lessons for Strategy, Law, and Diplomacy* (New York: reenwood, 1990), pp. 21–38, at pp. 28–29. The source cited by Pollack (Efraim Karsh and Inari Rautsi, *Saddam Hussein: A Political Biography* [New York: Free Press, 1991], pp. 70–81) supports the same interpretation as the others.

۲۸. پولاک در کتاب طوفان تهدیدزا، صفحه ۲۵۸ می‌نویسد نیروهای عراقی از نظر لجستیکی آماده عبور از عرض صحرای سوریه برای رسیدن به دمشق یا دیگر مراکز جمعیتی سوریه نبودند». اما او دلیلی مبنی بر اینکه صدام چنین طرحی نداشت، ارائه نمی‌دهد.

Pollack, *The Threatening Storm,* p. 258,

29. Ibrahim Kaya, "The Euphrates-Tigris Basin: An Overview and Opportunities for Cooperation under International Law," *Arid Lands Newsletter,* No. 44 (Fall/Winter 1998); and Aysegül Kibaroglu and I.H. Olcay Ünver, "An Institutional Framework for Facilitating Cooperation in the Euphrates- Tigris River Basin," n.d., http://www.hidropolitik.hacettepe.edu.tr/KibarogluUnver.doc p. 7.

30. Pollack, *The Threatening Storm,* pp. 258–259.

31. On U.S. aid to Iraq, see Michael Dobbs, "U.S. Had Key Role in Iraq Buildup," *Washington Post,* December 29, 2002.

32. Pollack, *The Threatening Storm,* pp. 261–262 (emphasis in original).

۳۳. طارق عزیز در یک مصاحبه ادعا کرد در باره موضوع اختلافات مرزی با کویت در دیدار با سفیر آمریکا گلاسپی صحبتی نشده است. اما در کفتگوی دیگر او شرح استاندارد از ملاقات را تأیید کرد اما گفت چون آمریکا تصمیم به زمین گیر کردن عراق گرفته بود، دلیلی نبود که چیزی از دست بدهد و بازنده باشیم. نگاه کنید به

Aziz Denies Glaspie Gave Green Light," *Washington Times,* May 31, 1991; and Milton Viorst, "Report from Baghdad," *New Yorker,* June 24, 1991, pp. 58–73, at pp. 66–67.

۳۴. علاوه بر این گلاسپی به صدام حسین گفت وزیر امور خارجه او را به منظور تأکید بر این موضوع راهنمایی کرده است. به نقل از

Micah L. Sifry and Christopher Cerf, *The Gulf War Reader: History, Documents, Opinions* (New York: Random House, 1991), p. 130.

۳۵. کلی مخالف تحمیل تحریم‌ها بود. او مانع فرستادن هشداری به عراق درباره بسیج نیروهای نظامی این کشور شد. به نقل از اظهارات زیر، کمیته اروپا و خاورمیانه در کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان ۳۱ ژوئیه ۱۹۹۰.

Hearing of the Europe and Middle East Subcommittee of the House Foreign Affairs Committee, July 31, 1990; Jim Hoagland, " . . . And the Tale of a Transcript," *Washington Post,* September 17, 1990; and Colin Powell, *My American Journey* (New York: Random House, 1995), pp. 463–464.

۳۶. گلاسپی، پاول، نورمن شوارتسکف فرمانده CENTCOM همگی اظهار می‌دارند بسیاری از مقامات حکومت آمریکا خود را برای پذیرش یک حمله محدود به شمال کویت از سوی عراق آماده کرده بودند. شوارتسکف و پاول می‌گویند در ملاقاتی که سه روز پس از حمله عراق به کویت داشتند، رئیس جمهور جورج بوش [پدر] تمایلی به استفاده از زور جهت پایان دادن به اشغال کویت نشان نداد. نگاه کنید به:

Elaine Sciolino, "Deskbound in U.S., the Envoy to Iraq Is Called Scapegoat for a Failed Policy," *New York Times,* September 12, 1990; Schwarzkopf, *It Doesn't Take a Hero* (New York: Bantam, 1992), pp. 293–302; and Powell, *My American Journey,* pp. 461–467.

37. Pollack, *The Threatening Storm,* p. 265.

38. Foreign Broadcast Information Service, NES-92–009, Near East and South Asia Daily Reports, January 14, 1991, p. 27.

۳۹. در متن اصلی هشدار می‌خوانیم: «ایالات متحده آمریکا استفاده از سلاح‌های بیولوژیک یا شیمیایی را برای نابودی تأسیسات و چاه‌های نفت کویت تحمل نخواهد کرد. علاوه بر این، شما مسئول هر نوع اقدام تروریستی علیه هریک از اعضای ائتلاف هستید. در پاراگراف بعدی می‌خوانیم مردم آمریکا خواهان

قوی‌ترین پاسخ ممکن هستند. اگر دستور اقدامات نسنجیده‌ای از این نوع را صادر کنید، شما و کشورتان هزینه سرسام آوری خواهید پرداخت». به نقل از
Sifry and Cerf, *The Gulf War Reader*, p. 179.
معلوم نیست معنای این تهدید به انتقام‌گیری در قبال هر سه نوع تحریک بود یا تعدادی از آنها

۴۰. بیکر می‌گوید: «من تعمداً این تصویر را کنار گذاشتم که استفاده عراق از وسایل شیمیایی یا بیولوژیکی می‌تواند منجر به مقابله مثل هسته‌ای شود. او هم‌چنین اظهار می‌دارد نام رئیس جمهور... روشن کرد اگر عراق از سلاح کشتار جمعی یا شیمیایی علیه نظامیان آمریکایی استفاده کند مردم آمریکا خواهان انتقام‌گیری خواهند شد و ما ابزارهای لازم برای این کار را داشتیم. نگاه کنید به:
Baker with Thomas M. DeFrank, *The Politics of Diplomacy: Revolution, War, and Peace, 1989–1992* (New York: Putnam, 1995), p. 359; and Baker interview, PBS *Frontline,* January 9, 1996, http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/gulf/oral/baker/3.html.

41. Pollack, *The Threatening Storm,* pp. 262–263.

42. Joel Achenbach, "The Experts, in Retreat: After-the-Fact Explanations for Gloomy Predictions," *Washington Post,* February 28, 1991; Jon Margolis, "War Shoots Professional Pundits to Stardom— Even If They Were Wrong," *Chicago Tribune,* March 17, 1991; and Jacob Weisberg, "Gulfballs," *New Republic,* March 25, 1991, pp. 17–19.

43. Robert A. Pape, *Bombing to Win: Air Power and Coercion in War* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1996), pp. 214–219.

44. Pollack, *The Threatening Storm,* pp. 152, 156–157; and George W. Bush, "Remarks by the President at John Cornyn for Senate Reception," September 26, 2002, http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/09/20020926-17.html.

۴۵. کویتی‌ها در آوریل ۱۹۹۳ یک قاچاقچی و شرکای او را دستگیر کردند که می‌کوشیدند بعد از خراب شدن اتومبیل خود به عراق برگردند. در پی چند روز بازجویی، یکی از این افراد به وجود طرحی برای ترور بوش توسط سرویس اطلاعاتی عراق اعتراف کرد و مکان برخی از مواد انفجاری را هم نشان داد. FBI اصرار داشت که اعترافات آزادانه بوده و قابل اتکاست. اما جیمز آتکینز سفیر سابق آمریکا در عربستان ادعا کرد: "بعید است کویتی‌ها او را شکنجه نکرده باشند ـ هرکس که خاورمیانه و کویتی‌ها را می‌شناسد می‌تواند این را تأیید کند."

۴۶. یک مأمور FBI گزارش داده بود، بررسی‌های وی مواد منفجره مزبور شبیه مواد منفجره‌ای که عراقی‌ها از آن استفاده می‌کنند، نیست. بعدها گزارش عمومی یافته‌های وی را تأیید کرد. هفت متخصص مستقلی که سیمور هرش ژورنالیست با آنها مشورت کرده بود گفته بودند اجزای مجب، ابزارهای تولید انبوهی بودند که در دستگاه‌های گیرنده رادیویی قابل حمل و دستگاه‌هایی نظیر آنها به کار برده می‌شوند. نگاه کنید به

Scott Shane, "Ten Years Ago, the World Was Told Iraqi Agents Tried to Kill the President's Father. But Did It Actually Happen?" *Baltimore Sun,* February 23, 2003; and

Seymour Hersh, "A Case Not Closed," *New Yorker,* November 1, 1993, pp. 80–92.

47. Paul Quinn-Judge, "CIA Report Casts Doubt on Kuwait Assertion of Plot on Bush; Bid for Tougher US Line on Iraq Seen as Motive," *Boston Globe,* May 27, 1993.

48. For a good summary of the problem and of Hussein's record, see John J. Mearsheimer and Stephen M. Walt, *Can Saddam Be Contained? History Says Yes* (Cambridge, Mass.: Belfer Center for Science and International Affairs, John F. Kennedy School of Government, Harvard University, 2002).

49. John Tagliabue, "No Evidence Suspect Met Iraqi in Prague," *New York Times,* October 20, 2001; and Michael Isikoff, "The Phantom Link to Iraq: ASpy Story Tying Saddam to 9-11 Is Looking Very Flimsy," *Newsweek,* April 28, 2002, web exclusive.

۵۰. FBI ابتدا از این موضوع حمایت می‌کرد اما در آوریل ۲۰۰۳ هر دو آژانس ماهها به مقامات دولتی گفته بودند داستان بی پایه و اساس است. نگاه کنید به:
Patrick E. Tyler, "U.S. Drops Last Link of Iraq to 9/11," *New York Times,* May 2, 2002; Isikoff, "The Phantom Link to Iraq"; and Cam Simpson, "Al Qaeda Allegation Is Weakest Link in Justifying War," *Chicago Tribune,* March 20, 2003.

51. Vice President Richard B. Cheney, NBC *Meet the Press,* September 8, 2002. See also Richard N. Perle, "The U.S. Must Strike at Saddam Hussein," *New York Times,* December 28, 2001; Rice, CNN *Late Edition,* September 8, 2002; David S. Cloud, "Missing Links: Bush Efforts to Tie Hussein to al Qaeda Lack Clear Evidence," *Wall Street Journal,* October 23, 2002; Bob Drogin and Paul Richter, "Bush Backing Atta-Iraq Link," *Houston Chronicle,* August 2, 2002; and Michael Isikoff, "Looking for a Link," *Newsweek,* August 19, 2002, p. 10.

52. Bush, media availability, Federal Document Clearing House, September 17, 2003.
داستان در دسامبر ۲۰۰۳ شروع شد و آن زمانی بود که یک روزنامه بریتانیایی مطلبی را چاپ کرد که گفته می‌شد خاطرات یکی از روسای سابق اطلاعاتی عراق است که درباره آموزش عطاء برای حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر در بغداد در تابستان ۲۰۰۱، گزارش داده بود. مقامات اطلاعاتی و مجریان قانون ایالات متحده و یک متخصص اسناد عراقی، سند را با اقدامات شناخته شده از سوی عطاء ناهماهنگ دانسته و آن را به احتمال زیاد دستکاری شده می‌دانند. نگاه کنید به:
Con Coughlin, "Does This Link Saddam to 9/11?" *Sunday Telegraph,* December 14, 2003; and Michael Isikoff and Mark Hosenball, "Dubious Link between Atta and Saddam," *Newsweek Online,* December 19, 2003.

53. Eric Schmitt, "Rumsfeld Says U.S. Has 'Bulletproof' Evidence of Iraq's Links to Al Qaeda," *New York Times,* September 28, 2002.

54. Colin L. Powell, "Remarks to the United Nations Security Council," February 5, 2003, http://www.state.gov/secretary/rm/2003/17300.html
Similarly Secretary of Defense Donald Rumsfeld, briefing transcript, Federal Information and News Dispatch, August 20, 2002; Bush, speech at the Cincinnati Museum Center, October 7, 2002; and President George W. Bush, press conference, March 6, 2003,
http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/03/print/20030306-8.html

55. Peter Finn and Susan Schmidt, "Al Qaeda Is Trying to Open Iraq Front; Plot Said to Be Hatched in Iran Last February," *Washington* Post, September 7, 2003. The letter as translated by the Coalition Provisional Authority is available at
http://www.cpa-iraq.org/transcripts/20040212_zarqawi_full.html

۵۶. رهبر در تبعید انصار، نجم‌الدین فرج‌احمد، به آسوشتید پرس گفته بود "اگر آمریکا صدام را حذف نکند کار خوبی انجام داده است. اما من از حمله به عراق حمایت نمی‌کنم چون هدف از این کار جنگ بر سر نفت است". نگاه کنید به:
"U.S. Suspicious If Ansar al-Islam Has Ties to al-Qaida," Associated Press, February 6, 2003; Walter Pincus, "Alleged Al Qaeda Ties Questioned; Experts Scrutinize Details of Accusations against Iraqi Government," *Washington Post,* February 7, 2003; and Karl Vick, "In Remote Corner of Iraq, an Odd Alliance; Enclave of Militant Kurds and Arabs Tied to Al Qaeda Likely to Be a Target of War," *Washington Post,* March 12, 2003.

57. Michael Smith, "Spies Force Retreat on 'al-Qa'eda Link,'" *Telegraph* (London), February 4, 2003.

58. Simpson, "Al Qaeda Allegation Is Weakest Link in Justifying War." See also Pincus, "Alleged Al Qaeda Ties Questioned."

۵۹. پاول برخلاف قاطعیت قبلی گفت: «من شواهد قاطعی در مورد این ارتباط ندیده‌ام. اما فکر می‌کنم چنین ارتباط‌هایی وجود داشته و آنها با آن محتاطانه برخورد می‌کردند». به نقل از:

Christopher Marquis, "Powell Admits No Hard Proof in Linking Iraq to Al Qaeda," *New York Times,* January 9, 2004.

۶۰. CIA هشدار داد ممکن است القاعده در صدد سرمایه گذاری روی آشوب ناشی از هر نوع منازعه نظامی در عراق، به منظور حمله به سپاهیان آمریکایی باشد اما انتظار نمی‌رود این حملات ناشی از نوعی هماهنگی میان عاملان صدام حسین و القاعده باشد. نگاه کنید به:

John L. Lumpkin, "CIA Warns of al-Qaida Plot on U.S. Forces," *AP Online,* March 9, 2003.

61. "Transcript of Osama bin Laden Tape Broadcast on al-Jazeera," Associated Press, February 11, 2003.

۶۲. در اوایل سال ۲۰۰۲، مقامات CIA گزارش دادند شواهدی دال بر اینکه عراق نزدیک به یک دهه مشغول اقدامات تروریستی علیه آمریکایی‌ها بوده است، وجود ندارد. نگاه کنید به:

James Risen, "Terror Acts by Baghdad Have Waned, U.S. Aides Say," *New York Times,* February 6, 2002.

۶۳. CIA به کمیته خدمات نیروهای مسلح سنا در دوم اکتبر ۲۰۰۲ گزارش داد این امکان را نامحتمل می‌داند.

CIA Letter on Baghdad's Intentions," *New York Times,* October 9, 2002.

64. "Text of President Bush's News Conference," Associated Press, September 7, 2002.

65. "Rumsfeld's Remarks before the House Armed Services Committee," Federal News Service, September 18, 2002. Similarly, Cheney, speech to VFW convention, August 26, 2002; and Rice, CNN *Late Edition,* September 8, 2002.

66. "Vice President's Remarks at 30th Political Action Conference," January 30, 2003,
http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/01/print/20030130-16.html
See also *A Decade of Deception and Defiance* (Washington, D.C.: White House, September 12, 2002), pp. 9–10; and Bush, speech at the Cincinnati Museum Center, October 7, 2002.

67. Cheney, NBC *Meet the Press,* September 8, 2002; and Cheney, speech to VFW convention, August 26, 2002.

ریچارد پرل ادعا کرد عراق از قبل دارای غنی‌سازی اورانیوم بوده است. «صدام دیگر از رآکتورهای هسته‌ای برای تولید مواد سوختنی استفاده نمی‌کند ـ او از

سانتریفوژها در تجهیزات دیگر استفاده می‌کند که می‌توانند نسبتاً کوچک باشند». شهادت در برابر کمیته روابط بین‌الملل مجلس نمایندگان،
Testimony before the House International Relations Committee, Federal Document Clearing House, September 19, 2002.

68. "Transcript of President's Remarks on Iraq Resolution," *New York Times,* September 27, 2002; and Cheney, NBC *Meet the Press,* September 8, 2002. This claim also appears in *Iraq's Weapon of Mass Destruction Programs* (Washington, D.C.: Central Intelligence Agency, October 4, 2002), p. 1; and *Proliferation: Threat and Response* (Washington, D.C.: Department of Defense, January 2001), p. 40.

69. "Report on the 7th IAEA On-site Inspection in Iraq under Security Council Resolution 687," UN Security Council S/23215, November 14, 1991; and "Fourth Consolidated Report of the Director General of the IAEA under Paragraph 16 of Security Council Resolution 1051," S/1997/779, October 8, 1997, pp. 56, 59. Most of the IAEA reports are available at
http://www.iaea.org/worldatom/Programmes/ActionTeam/nwp2.html
"Iraq's Bomb: See also David Albright and Mark Hibbs, Blueprints and Artifacts," *Bulletin of the Atomic Scientists,* Vol. 48, No. 1 (January/February 1992), pp. 30–40, at p. 35.

۷۰. پلوتونیوم را از نظر شیمیایی می‌توان از اورانیوم جدا کرد. اما اورانیوم ۲۳۵ را تنها با فرآیندهای فیزیکی که نیازمند روشهای پیشرفته و کار آمدی پایین هستند می‌توان از اورانیوم جدا کرد. در مورد رهیافت‌های مختلف در این مورد نگاه کنید به:

Allan S. Krass, Peter Boskma, Boelie Elzen, and Wim A. Smit, *Uranium Enrichment and Nuclear Weapons Proliferation* (New York: Taylor and Francis, 1983); and Robert F. Mozley, *Uranium Enrichment and Other Technical Problems Relating to Nuclear Weapons Proliferation* (Stanford, Calif.: Center for International Security and Arms Control, Stanford University, 1994).

۷۱. دو راکتور کوچک تحقیقاتی عراق در طویظا پیش از خراب شدن طی جنگ اول خلیج [فارس] تنها پنج گرم پلوتونیوم تولید کرده بودند. نگاه کنید به:

"Fourth Consolidated Report of the Director General of the IAEA under Paragraph 16 of Security Council Resolution 1051," pp. 15, 19, 35–38, 53–54,74.

72. Ibid., pp. 35–36, 45; David Albright, Frans Berkhout, and William Walker, *Plutonium and Highly Enriched Uranium, 1996: World Inventories, Capabilities, and Policies* (Oxford: Oxford University Press, 1997), pp. 320–321, 326. A pilot facility that operated from 1985 to 1991 produced 640 grams of material enriched to an average of 7.2 percent, or somewhat less than 1/1,000 of the separative work needed to produce a weapon.

73. "Fourth Consolidated Report of the Director General of

Resolution 1051," pp. 38–42, 46–47; "Report on the 4th On-site Inspection," S/22986, August 28, 1991; Albright, Berkhout, and Walker, *Plutonium and Highly Enriched Uranium, 1996,* pp. 331–335; Albright and Hibbs, "Iraq's Bomb," p. 39; and David Albright and Mark Hibbs, "Iraq's Shop-Till-You-Drop Nuclear Program," *Bulletin of the Atomic Scientists,* Vol. 48, No. 3 (April 1992), pp. 27–37.

۷۴. عراقی‌ها هم چنین با مشکل یادگیری چگونگی به کارگیری سانتریفوژها به صورت زنجیره‌ای مواجه بودند که خود کار پیچیده‌ای است و نیازمند کار زمان‌بر پیوسته و قابل توجهی است. نگاه کنید به:
"Fourth Consolidated Report of the Director General of the IAEA under Paragraph 16 of Security Council Resolution 1051," pp. 42, 45–46.

75. Albright, Berkhout, and Walker, *Plutonium and Highly Enriched Uranium, 1996,* pp. 341–342.

76. "Fourth Consolidated Report of the Director General of the IAEA under Paragraph 16 of Security Council Resolution 1051," pp. 48–52. Debriefing of Gen. Hussein Kamel, former director of the Iraqi ministry of industry and military industrialization, Amman, Jordan, August 22, 1995, http://www.casi.org.uk/info/unscom950822.pdf.

۷۷. ممکن است مواد سوختنی در فرایندهای انجام گرفته روی آنها به مقدار کافی هدر نرفته باشد یا عراق آماده تولید ۵۰ سانتریفوژ لازم برای غنی‌سازی بیشتر این ماده باشد یا با زنجیره‌ای از سانتریفوژهای چند واحدی زنجیره‌ای کارکند.

"Fourth Consolidated Report of the Director General of the IAEA under Paragraph 16 of Security Council Resolution 1051," pp. 48–49, 51–52; David Albright and Robert Kelley, "Has Iraq Come Clean at Last?" *Bulletin of the Atomic Scientists,* Vol. 51, No. 6 (November/ D ecember 1995), pp. 53–64.

یکی از ارزیابی‌های CIA در پاییز ۱۹۹۰ به همین نتیجه رسیده بود، یکی از سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای عرب که از آن نام برده نشده است، اظهار کرده بود: «آدم‌های صدام به او می‌گویند این کار تقریباً غیر ممکن است، اما او بر اجرای آن مصر است».

Iraq Unlikely to Build A- Patrick E. Tyler, "Specialists See Bomb in Near Future," *New York Times,* November 8, 1990.

۷۸. برخی از مواد کمتر حساس در انبار تحت نظارت آژانس حفظ شدند و طی سالهای ۲۰۰۲-۱۹۹۸ آژانس وجود آنها را تأیید می‌کرد. حال آنکه بازرسی‌های دیگر تعلیق شده بودند.

"Fourth Consolidated Report of the Director General of the IAEA under Paragraph 16 of Security Council Resolution 1051," pp. 5–10, 1 5–16, 19, 25, 29, 31–34; and "IAEA Update Report for the Security Council Pursuant to Resolution 1441," January 27, 2003, p. A05.

79. "Fourth Consolidated Report of the Director General of the IAEA under Paragraph 16 of Security Council Resolution 1051," p. 21.

۸۰. تعلیق عمدتاً پاسخی بود به مانع تراشی عراق در برابر بازرسی برنامه‌های بیولوژیکی و شیمیایی و موشک‌های بالستیک. مسائل هسته‌ای تقریباً طی سالهای ۹۷-۱۹۹۶ تا حد زیادی حل شده بودند.

81. "Fourth Consolidated Report of the Director General of the IAEA under Paragraph 16 of Security Council Resolution 1051," p. 21; and "Fact Sheet: Iraq's NuclearWeapon Programme," December 27, 2002. CIA assessments agreed; between 1997 and 2000, its annual reports to Congress on nuclear proliferation worldwide either do not mention Iraq or describe Iraqi efforts as limited to "low-level theoretical R&D." Knut Royce, "Was CIA Pressured? Tone of Reports on Iraq Shifted under Bush," *Newsday,* July 18, 2003, p. A05.

82. British Foreign Ministry, *Iraq's Weapons of Mass Destruction: An Assessment of the British Government,* September 24, 2002, http://www.pm.gov.uk/files/pdf/iraqdossier.pdf p. 1; and *Proliferation: Threat and Response,* p. 40.

83. British Foreign Ministry, *Iraq's Weapons of Mass Destruction,* pp. 26–27.

84. Rice, CNN *Late Edition,* September 8, 2002; Cheney, NBC *Meet the Press,* September 8, 2002; Director of Central Intelligence, "Key Judgments from National Intelligence Estimate on Iraq"; President GeorgeW. Bush, "State of the Union," January 28, 2003,

http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/01/20030128-19.html
and Powell, "Remarks to Security Council," February 5, 2003.

85. Judith Miller, "White House Lists Iraq Steps to Build Banned Weapons," *New York Times,* September 13, 2002; Cirincione et al., *WMD in Iraq,* pp. 16–18, 66; and Veteran Intelligence Professionals for Sanity (VIPS), "Memorandum for the President," May 1, 2003.

86. JobyWarrick, "U.S. Claim on Iraqi Nuclear Program Is Called Into Question," *Washington Post,* January 24, 2003; and IAEA Director General Mohamed ElBaradei, "The Status of Nuclear Inspections in Iraq: Statement to the United Nations Security Council," in Statements to the Director General, March 7, 2003,
http://iaea.org/NewsCenter/Statements/2003/ebsp2003n.006.shtml.

87. ElBaradei, "Status of Nuclear Inspections in Iraq." By March 7, 141 sites had been inspected, including 21 new sites suggested by "member states" (presumably mainly the United States), and 10 to 20 more by March 17. "Chronology of IAEA Inspections & Key Events, March 2003," n.d.

۸۸. البرادعی: "وضعیت بازرسی هسته‌ای در عراق روز آمد شده در ۱۴ فوریه ۲۰۰۳" و "وضعیت بازرسی‌های هسته‌ای عراق، ۷ مارس ۲۰۰۳". از برخی از

از کار افتاده بودند که احیای فعالیت‌های هسته‌ای در آنها نیازمند بازسازی اساسی بود. نشانی از شروع مجدد فعالیت‌های هسته‌ای در ساختمان‌هایی که با استفاده از تصاویر ماهواره‌ای بازسازی مجدد آنها از سال ۱۹۹۸ شناسایی شده بود دیده نمی‌شد. همین طور در سایت‌های مورد بازرسی نشانی از فعالیت‌های ممنوعه هسته‌ای مشاهده نشد.

"IAEA Update Report for the Security Council Pursuant to Resolution 1441," January 27, 2003; and "The Work Programme of the International Atomic Energy Agency in Iraq Pursuant to Security Council Resolution 1284 (1999)," March 19, 2003.

89. ElBaradei, "Status of Nuclear Inspections in Iraq," March 7, 2003.

90. "Statement by David Kay on the Interim Progress Report on the Activities of the Iraq Survey Group (ISG) before the House Permanent Select Committee on Intelligence, the House Committee on Appropriations, Subcommittee on Defense, and the Senate Select Committee on Intelligence," October 2, 2003, http://www.cia.gov/cia/public_affairs/speeches/2003/david_kay_10022003.html.

91. Bush, "State of the Union," January 28, 2003; and "State Department Cites Gaps in Iraq Weapons Declaration," State Department press release, Federal Information and News Dispatch, December 19, 2002. Secretary of State Powell and CIA Director Tenet had earlier told the story to closed sessions of the Senate Foreign Relations Committee.

92. James Risen, "CIA Aides Feel Pressure in Preparing Iraqi Reports," *New York Times,* March 22, 2003; and Dana Priest and Karen DeYoung, "CIA Questioned Documents Linking Iraq, Uranium Ore," *Washington Post,* March 22, 2003.

93. ElBaradei, "Status of Nuclear Inspections in Iraq"; Louis Charbonneau, "Crude Fakes Back Iraq Nuclear Arms Claim—UN Source," Reuters, March 25, 2003. The State Department eventually admitted that the documents were fakes. State Department press release, Federal Information and News Dispatch, March 14, 2003.

۹۴. در مورد اینکه چقدر طول می‌کشید عراق ظرفیت‌های خود را در این مورد دوباره احیا کند، برآوردی در دسترس نیست. ساختن به مراتب راحت‌تر از غنی‌سازی اورانیوم است. لذا ممکن است در یک چارچوب زمانی صورت گرفته باشد، اگر چه نمی‌توانست در این مورد با قاطعیت، آن هم در مورد کشوری سخن گفت که تا سال ۲۰۰۲ نمی‌توانست لایه‌های محافظ خمپاره‌انداز مورد نیاز خود را تولید کند.

۹۵. تا زمان ارائه گزارش سال ۲۰۰۱ گزارش‌های CIA در مورد تکثیر هسته‌ای از این سخن نگفتند که ممکن است «عراق در صدد دست‌یابی به مواد هسته‌ای باشد». آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تمام اتهامات وارده به عراق در مورد وارد کردن اورانیوم از سال ۱۹۹۰ را بررسی و آنها را بی اعتبار تشخیص داد.

Royce, "Was CIA Pressured?". The IAEA investigated all allegations brought to it of Iraqi uranium imports since 1990 and found none to be credible. "The Work Programme of

the International Atomic Energy Agency in Iraq Pursuant to Security Council Resolution 1284 (1999)."

96. Jeffrey Starr, quoted in Chris Flores, "Project Sapphire: A Nuclear Odyssey: Defusing a Lethal Legacy," *News & Advance* (Lynchburg, Virginia), December 29, 2002. Contemporary press accounts say the U.S. government accused Iran, but not Iraq, of attempting to acquire Kazakh HEU. Center for Nonproliferation Studies, "Kazakhstan: Project Sapphire" (Monterey, Calif.: Monterey Institute for International Studies, September 28, 2001).

97. Matthew Bunn, AnthonyWeir, and John P. Holdren, *Controlling Nuclear Warheads and Materials: A Report Card and Action Plan* (Cambridge, Mass.: Harvard University, March 2003), pp. 179–186; Gavin Cameron, "Multi-Track Micro-Proliferation Lessons from Aum Shinrikyo and Al Qaeda," *Studies in Con°ict and Terrorism,* Vol. 22, No. 4 (October–December 1999), pp. 277–309; and David Albright, "Al Qaeda's Nuclear Program: Through the Window of Seized Documents," *Special Forum,* No. 47 (Berkeley, Calif.: Nautilus Institute, November 6, 2002).

۹۸. در بدترین حادثه گزارش شده، ۲ کیلوگرم از اورانیوم فوق‌العاده غنی شده در حد ساخت سلاح که یک پنجم مقدار لازم برای ساخت یک سلاح است، از یک مرکز تحقیقاتی در گرجستان در سال ۱۹۹۳ ناپدید شد. در دوازده حادثه دیگر که عموماً شامل مواد فاقد کیفیت برای ساخت اسلحه آنهم به مقدار کمتری بودند، مواد هسته‌ای کشف شد. نگاه به:

Trafficking in the Newly Independent States, 1991–2001 (Monterey, Calif.: Center for Nonproliferation Studies, December 30, 2001).

۹۹. مثلاً گفته می‌شود مصر تلاشهای خود را برای فروش مواد هسته‌ای کاهش داده است.

Uri Benziman, "Mubarak Turns Down Bomb Offer," *Ha'aretz,* June 19, 1998; see also Bunn, Weir, and Holdren, *Controlling Nuclear Warheads and Materials;* and Howard Baker and Lloyd Cutler, *A Report Card on the Department of Energy's Non-proliferation Programs with Russia* (Washington, D.C.: U.S. Department of Energy, 2001).

۱۰۰. به عنوان نمونه در سال ۱۹۹۹ یک متخصص سلاح‌های زیستی آفریقای جنوبی پذیرفت با لیبی، ایران، سوریه، مصر، اسراییل و کره‌شمالی تماس‌هایی داشته است. در سال ۲۰۰۲ متخصص دیگری کوشید یک باکتری تغییر داده شده از نظر ژنیتیکی را که می‌توانست موجب قانقاریا شود به مأموران FBI بفروشد. او هم‌چنین وعده داد باکتری سیاه زخم، طاعون، سالمونلا و مسمویت حاد غذایی را بفروشد.

Joby Warrick and John Mintz, "U.S. Declined South African Scientist's Offer on Man-Made Pathogens," *Washington Post,* April 20, 2003; and Joby Warrick, "Biotoxins Fall into Private Hands," *Washington Post,* April 21, 2003.

101. "Ex-Arms Hunter Says Iraq Had No Banned Stockpiles," Reuters, January 24, 2004. Kay told the U.S.

accounted for, but that the Iraq Survey Group had not found evidence of WMD production since 1991. Kay, testimony before Senate Armed Services Committee, January 28, 2004.

102. Cirincione, Mathews, and Perkovich, *WMD in Iraq,* p. 15.

103. Powell, "Remarks to Security Council," February 5, September 8, 2002. 2003; and Cheney, NBC *Meet the Press,*

104. Bush, press conference, March 6, 2003; similarly President George W. Bush, speech to General Assembly, September 12, 2002; President George W. Bush, radio address, February 8, 2003,
http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/02/20030208.html
and President George W. Bush, address to the nation, March 17, 2003.

105. Secretary of Defense Donald Rumsfeld, *This Week with George Stephanopoulos,* March 30, 2003,
http://www.dod.gov/news/Mar2003/t03302003_t0330sdabcsteph.html

106. Joby Warrick, "Despite Defectors' Accounts, Evidence Remains Anecdotal," *Washington Post,* February 6, 2003; and Judith Miller and William J. Broad, "Some Analysts of Iraq Trailers Reject Germ Use," *New York Times,* June 7, 2003.

107. The only exception was some short-range ballistic missiles, which were destroyed.

108. "Oral Introduction of the Twelfth Quarterly Report of UNMOVIC," March 7, 2003; and "UNMOVIC Twelfth Quarterly Report," S/2003/232, March 7, 2003, both at http://www.unmovic.org.

109. Barton Gellman, "Iraq's Arsenal Was Only on Paper," *Washington Post,* January 7, 2004; and Hans Blix, *Disarming Iraq* (New York: Pantheon, 2004), pp. 256–257.

110. Gallup polls, September 13–16 and December 10–11, 2002; and Fox News polls, September 24–25 and December 3–4, 2002. No poll seems to have asked whether Hussein could be deterred.

111. Gallup poll, August 19–21, 2002; Pew polls, October 2–6, 2002 and February 12–18, 2003; and *New York Times* poll, March 11, 2003. One poll that allowed a choice between "directly involved in 9/11" and "working closely with Al Qaeda" found 20 percent and 56 percent agreeing, respectively. PIPA poll, February 12–18, 2003.

112. Gallup polls, February 8–10 and August 19–21, 2002; February 5 and February 7–9, 2003; and *Washington Post* polls, February 5 and February 6–9, 2003. Sixty-one percent to 90 percent of respondents believed Iraq was developing nuclear weapons.

113. Fox News poll, September 8–9, 2002; and *Time*/CNN poll, January 15–16, 2003.

114. Some support at this time may have been softer than it appeared, because many had not yet taken seriously the possibility of a full-scale invasion. In one poll in March 2002, 67 percent favored air strikes, but only 46 percent supported use of U.S. ground troops. Gallup polls, November 26–27, 2001, and March 22–24, 2002.

115. Gallup polls, June 17–19 and August 19–21, 2002; March 14–15, 2003; and *New York Times* poll, March 11, 2003. For further analysis, see Steven Kull, Clay Ramsay, and Evan Lewis, "Misperceptions, Media, and the Iraq War," *Political Science Quarterly,* Vol. 118, No. 4 (Winter 2003–04), pp. 569–599.

116. Senate Foreign Relations Committee, July 31–August 1 and September 25–26, 2002; Senate Armed Services Committee, September 19, 2002; House International Relations Committee, September 19 and October 2–3, 2002; House Armed Services Committee, September 10, September 18, O ctober 2, 2002; and House Government Reform Committee, September 24, 2002.

۱۱۷. تعداد کمی از نظر سنجی‌ها که از پاسخ دهندگان خواسته بودند بگویند آیا حاضرند به خاطر منافع اقلیتی کوچک از حمله به عراق حمایت کنند.

118. NBC News poll, March 6–8, 2004; and CBS News poll, February 24–27, 2004.

119. Harris poll, February 9–16, 2004; and CBS News poll, March 20–April 1, 2004. See also PIPA polls, June 2003; July 11–20, 2003; October 29–November 10, 2003; and March 16–22, 2004; and Gallup poll, December 19, 2003.

120. PIPA poll, March 16–22, 2004.

121. PIPA poll, July 11–20, 2003.

122. CNN/Harris polls March 29–30, 2003, and April 8, 2004; and CBS polls March 30, 2003, and April 23–27, 2004.

123. Downs, *An Economic Theory of Democracy.*

124. Snyder, *Myths of Empire,* pp. 49–52.
ادعای واقعی اسنایدر کمتر از این است یعنی صرفاً می‌گوید در پاسخ به تجربه‌های موجود، اشتباهات را باید سریعاً تصحیح کرد، نه اینکه مانع بروز اشتباه شد. اما منطق داونز که او بر آن تکیه می‌کند مستلزم ادعایی قویتر است. هیچ یک از دو ادعا ـ اینکه با چه سرعتی اشتباهات را باید تصیح کرد یا در مقایسه با نظام‌های غیر دموکراتیک تا چه حد باید آنها را مخفی نگه داشت، را نمی‌توان به صورتی معنادار کمی کرد. برای مطالعه بحثی در مورد اینکه تصمیم‌گیری در مورد دموکراسی‌ها عموماً کار آمدتر از تصمیم‌گیری در دیگر انواع رژیم‌ها نیست. نگاه کنید به:

Michael C. Desch, "Democracy and Victory: Why Regime Type Hardly Matters," *International Security,* Vol. 27, No. 2 (Fall 2002), pp. 5–47. Jane Kellett Cramer documents several instances of intentional threat inflation by U.S. elites. Cramer, "National Security Panics: Overestimating Threats to National Security," Ph.D. dissertation, Massachusetts Institute of Technology, 2002.

125. Arrow, *Social Choice and Individual Values,* pp. 26–33.

126. Ibid., pp. 30–31, 118–120.

۱۲۷. باید در مدل داونز فضای بیشتری برای امکان دستکاری موضوعات در نظر گرفت که دلیل آن ناتوانی عموم مردم در تفسیر اطلاعات است. اما این امر منطق اصلی بازار مکاره ایده‌ها را نادیده گرفته و شناخت سازگاری‌های منجر به شکست آن در بحث عراق را نادیده می‌گیرد.

128. Riker, *Liberalism against Populism,* pp. 197–212.

۱۲۹. موضوع دوم را باید طوری انتخاب کرد که جناح A تعدادی حامیان اولیه خود را از دست بدهد چون آنها از موضوع جدید اتخاذ شده حمایت نخواهند کرد.(ربع پایین سمت چپ در شکل ۲). در همان حال باید از اتخاذ مواضع جناح A درمورد موضوع دوم بدون تحمل شکاف بدتر چنانچه در ربع‌های سمت راست در شکل ۲ دیده می‌شود، جلوگیری کرد. اشکال ۱ و ۲ از منابع زیر گرفته شده‌اند.
E.E. Schattschenider, *The Semi-Sovereign People* (Hinsdale, Ill: Dryden, 1975), pp. 62–64.

130. Riker, *The Art of Political Manipulation* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1986), pp. 150–151.

131. Riker, *Liberalism against Populism,* pp. 213–232.

۱۳۲. این بدان معنا نیست که حزب جمهوری‌خواه اصلی‌ترین بازیگر در افزایش اهمیت موضوع برده‌داری بود. کلیسای پروتستان شمالی و طرفداران مستقل در لغو برده‌داری حداقل به همان اندازه مهم بودند.

۱۳۳. توجه کنید در شکل ۲ هنوز اقلیتی وجود دارد که با مواضع جناح A در مورد موضوع اول مخالف است.

۱۳۴. شاهدی مبنی بر اینکه استراتژی دولت برای پیشبرد جنگ دوم خلیج [فارس] مشخصاً با استفاده از دستکاری آرویی طراحی شده بود، نداریم. در مورد نمونه‌های دیگر هم که سیاستمداران از همین اصول استفاده کرده‌اند این ادعا صادِق است. در عوض این تاکتیک‌ها در تلاش برای لغو تصمیم سیاسی تثبیت شده قبلی طبیعی هستند.

135. October 2002 Special National Intelligence Estimate on Iraq, p. 24.

136. Cirincione et al., *WMD in Iraq,* pp. 16, 23, 66.

137. Dana Priest and Walter Pincus, "Bush Certainty on Iraq Arms Went Beyond Analysts' Views," *Washington Post,* June 7, 2003.

138. Debriefing of Kamel, August 22, 1995. The transcript was leaked to a Cambridge University professor in February 2003. See also "Star Witness on Iraq Said Weapons Were Destroyed," February 27, 2003 http://www.fair.org/press-releases/kamel.html
For administration uses of Kamel's information, see Cheney, speech to VFW convention, August 26, 2002; Bush, speech at the Cincinnati Museum Center, October 7, 2002; and Powell, "Remarks to Security Council," February 5, 2003.

۱۳۹. خالد شیخ محمد، رئیس عملیات القاعده تا زمان دستگیری در اول مارس ۲۰۰۳ در پاکستان همین نکته را به بازرسان خود گفته بود.
James Risen, "Captives Deny Qaeda Worked with Baghdad," *New York Times,* June 9, 2003.

140. Eli J. Lake, "Is Bush Getting the Whole Story on Iraq?" *Pittsburgh Post-Gazette,* September 22, 2002, p. B1; and "Truth, War, and Consequences," PBS *Frontline,* October 9, 2003.

141. Judith Miller, "Iraqi Tells of Renovations at Sites for Chemical and Nuclear Arms," *New York Times,* December 20, 2001; Paul Martin, "Iraq Operates Nuclear Weapons Assembly Line, Defector Claims," *Times* (London), September 16, 2002; Seymour Hersh, "Selective Intelligence," *New Yorker,* May 12, 2003, pp. 44–51; and Jimmy Burns et al., "Did Intelligence Agencies Rely Too Much on Unreliable Data from Iraqi Exiles?" *Financial Times,* June 4, 2003.

142. Eric Schmitt and Thom Shanker, "A CIA Rival; Pentagon Sets Up Intelligence Unit," *New York Times,* October 24, 2002; VIPS, "Memorandum for the President"; Hersh, "Selective Intelligence"; and Kenneth Pollack, "Spies, Lies, and Weapons," *Atlantic,* January/February 2004, pp. 78–92, at p. 88.

143. Bradley Graham and Dana Priest, "Pentagon Team Told to Seek Details of Iraq-Al Qaeda Ties; Effort Bypasses Regular Intelligence Channels," *Washington Post,* October 25, 2002.

144. Isikoff, "Looking for a Link"; and Walter Pincus and Dana Priest, "Some Iraq Analysts Felt Pressure from Cheney Visits," *Washington Post,* June 5, 2003.

145. David E. Sanger and James Risen, "CIA Chief Takes Blame in Assertion on Iraqi Uranium," *New York Times,* July 12, 2003.

۱۴۶. تعدادی از مصاحبه شونده‌ها نیز همین نظر را داشتند در حالی که هیچ کس مخالف آن نبود.

Warren P. Strobel, Jonathan S. Landay, and John Walcott, "Some in Government Doubt Iraq Evidence," *Pittsburgh Post-Gazette,* October 9, 2002.

147. Both quoted in Robert Dreyfuss, "The Pentagon Muzzles the CIA," *American Prospect,* online edition, December 16, 2002.

148. Quoted in Seymour Hersh, "The Stovepipe," *New Yorker,* October 27, 2003, p. 77. See also Schmitt and Shanker, "A CIA Rival"; Pincus and Priest, "Some Iraq Analysts Felt Pressure from Cheney Visits"; Greg Miller and Bob Drogin, "CIA Feels Heat on Iraq Data," *Los Angeles Times,* October 11, 2002; Risen, "CIA Aides Feel Pressure"; Hersh, "Selective Intelligence"; VIPS, "Memorandum for the President," May 1, 2003; William J. Broad, "The Impossible Task for America's Spies," *New York Times,* May 11, 2003; and James Risen and Douglas Jehl, "Expert Said to Tell Legislators He Was Pressed to Distort Some Evidence," *New York Times,* June 25, 2003.

149. Douglas Jehl, "Iraq Arms Critic Reacts to Report on Wife," *New York Times,* August 8, 2003.

۱۵۰. گرچه از نظر قانونی کنگره قدرت‌های متعددی دارد که نادیده گرفته شده‌اند، اما به ندرت کنگره از وحدت لازم برای استفاده از این قدرت برخوردار است.

151. Vice President Richard B. Cheney, NBC *Meet the Press,* March 16, 2003. Similarly Rice, *ABC News: This Week,* March 9, 2003.

152. Gallup poll, December 10–11, 2002.

153. Bush, "State of the Union," January 28, 2003; Deputy Secretary of State Paul Wolfowitz, speech at Council on Foreign Relations, January 23, 2003. See also President George W. Bush, "State of the Union," January 29, 2002;

Bush, "Remarks by the President at John Cornyn for Senate Reception," September 26, 2002; and Bush, speech at the Cincinnati Museum Center, October 7, 2002.

154. Cheney, NPR *Morning Edition,* January 22, 2004.

155. Michael Massing, "Now They Tell Us," *New York Review of Books,* February 26, 2004, pp. 43–49.

۱۵۶. اظهارات مشکوک دیگر در مصاحبه‌های «با افراد خیابان» بیان شد. و این مطالعه پخش اخبار شبانه شبکه‌های را از ABC ، NBC ، PBS و CBC را از سی‌ام ژانویه تا ۲ فوریه مورد مطالعه قرار دارد.

FAIR. "In Iraq Crisis, Networks Are Megaphones for Official Views," March 18, 2003, http://www.fair.org/reports/iraq-sources.html

157. Michael Massing, "The Unseen War," *New York Review of Books,* May 29, 2003, pp. 16–19, at p. 17.

158. Michael Tomasky, *Whispers and Screams: The Partisan Nature of Editorial Pages* (Cambridge, Mass.: John F. Kennedy School of Government, Harvard University, July 2003); Noam Chomsky, *Media Control: The Spectacular Achievements of Propaganda,* 2d ed. (New York: Seven Stories, 2002); Eric Alterman, *What Liberal Media? The Truth About Bias in the News* (New York: Basic Books, 2003); Sheldon Rampton and John Stauber, *Weapons of Mass Deception: The Uses of Propaganda in Bush's War on Iraq* (New York: Penguin, 2003); and Joe Conason, *Big Lies: The Right Wing Propaganda Machine*

and How It Distorts the Truth (New York: St. Martin's, 2003).

159. Kull, Ramsay, and Lewis, "Misperceptions, Media, and the Iraq War," pp. 581–585.

160. Robert L. Jervis, "The Confrontation between Iraq and the U.S.: Implications for the Theory and Practice of Deterrence," *European Journal of International Relations,* Vol. 9, No. 2 (Summer 2003), pp. 315–337, at pp. 317–318.

161. David E. Sanger, "Viewing the War as a Lesson to the World," *New York Times,* April 6, 2003. See also "President Discusses the Future of Iraq," February 26, 2003, http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/02/20030226-11.html
and "Rumsfeld Says U.S. Victory Will Serve as Powerful Message," Reuters, May 4, 2003. Wolfowitz, Perle, and Cheney have also made the domino argument.

162. *National Security Strategy of the United States,* pp. 7, 33.

163. Snyder, *Myths of Empire,* studies Wilhelmine Germany, imperial Japan, and the Soviet Union.

164. Douglas Jehl, "White House Eyes a Powerful Post for Intelligence," *New York Times,* April 16, 2004.

پس از صدام: ناامنی منطقه‌ای، سلاح‌های کشتار جمعی و فشارهای فزاینده در عراق پس از جنگ[1]

اندرو فلیبرت

تصمیم دولت آمریکا جهت آغاز جنگ عراق بر این مقدمه معتبر مبتنی بود که حاکمی ظالم و غیر قابل پیش‌بینی همچون صدام حسین می‌بایست از توسعه و حفظ سلاح‌های کشتار جمعی بازداشته شود. در حالی که برخی از میانه‌روهای کنگره امیدوار بودند توانایی نظامی عراق را از طریق بازرسی‌های سنگین و نظارت شدید سازمان ملل محدود کنند، دولت بوش مدعی بود برکناری صدام بهترین و تنها راه مؤثر در این راستا می‌باشد. بر این اساس، علی‌رغم مخالفت جهانی و امتناع شورای امنیت سازمان ملل از حمایت مداخله نظامی، ایالات متحده جنگی شش هفته‌ای از مارس تا آوریل ۲۰۰۳ را ترتیب داد و رژیم عراق را در قضیه‌ای شایان توجه ساقط نمود. پس از جنگ، بازگشت امنیت به کشور بسیار کند بود، نیروهای آمریکایی در یافتن مخفیگاه صدام و مشاوران ارشدش مشکلاتی داشتند، مقاومت‌های شبه‌نظامیان، اشغال آمریکا را دچار مشکل ساخته بود؛ دموکراسی

---

۱. این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط ابوذر گوهری به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله پژوهشگر میهمان در کالج ترینیتی (Trinity College) و استاد علوم سیاسی در دانشگاه نیویورک می‌باشد.

Andrew Flibbert, After Saddam: Regional Insecurity, Weapons of Mass Destruction, And Proliferation Pressures in Postwar Iraq, *Political Science Quarterly*, Winter 2003 vol. 18 , No.4, p. 547-568.

امری توهمی پنداشته شده بود و هیچ انبار اصلی سلاح‌های کشتار جمعی یا تولید تسلیحات کشف نشده بود. مشکل اخیر منجر به مناظرات جدی در مورد توجیه جنگ گردید، چنانکه مخالفان و موافقان جنگ به سؤالات خود در مورد میزان تهدید صدام نسبت به منافع آمریکا، که مبنای ادعاها و اقدامات دولت آمریکا بود، ادامه دادند.(۱)

جدای از نگرانی در مورد سیاسی کردن و یا دست‌کاری اطلاعات، چالش عمده امنیت بین‌المللی پس از جنگ، تنها صرفاً با توجه به میزان سلاح‌های عراق یا تولید تسلیحات آن مشخص نمی‌شود. تردید اندکی وجود دارد که زمانی عراق برنامه‌های فعال هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی داشت که دیر یا زود منجر به دستیابی به سلاح می‌شد. نگرانی بیشتر راجع به احتمال این امر است که رهبران آتی عراق به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی به دلیل فشارهای پنهانی منطقه‌ای برای تکثیر سلاح باشند. تلاش‌های بین‌المللی یا آمریکا جهت جلوگیری از پیگیری سلاح‌های کشتار جمعی پس از صدام، احتمالاً بی‌اساس و شاید در درازمدت غیر ممکن باشد. برکناری دیکتاتور عراق می‌تواند مطلوب یا حتی لازم باشد ولی این امر برای پایان بخشیدن به تصور عراق مسلح به سلاح اتمی کافی نیست. بدون تغییر شکل مبنایی محیط امنیتی منطقه، انگیزه‌های فراوانی در آینده، دولت عراق را به سوی سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای سوقِ می‌دهد. بسیاری از علل اساسی پیگیری ساخت سلاح‌های کشتار جمعی توسط عراق همچنان امروزه باقی است و هیچ چیز احتمالاً تغییری در آن ایجاد نمی‌کند. جنگی که توسط آمریکا آغاز گشته است می‌تواند فشارهای تشدید تکثیر سلاح‌ها را افزایش دهد.

مشکل تکثیر سلاح‌ها نگرانی اندکی در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت ایجاد می‌کند چرا که احتمال ایجاد دولت مستقل عراقی در دهه آینده چندان زیاد نیست. در واقع، تفرقه مطمئن در درازمدت علاوه از بین رفتن دولت مرکزی مقتدر را

تجزیه عراق وجود ندارد که مانع از برنامه جدی تسلیحاتی شود. حتی اگر دولت عراق قدرت خود را تثبیت نموده و اقتدار خود را فراتر از بغداد گسترش دهد، می‌بایست با عملیات گسترده بازسازی کشور و تشکیل ائتلاف کافی جهت سازمان‌بخشی مجدد اجتماعی روبه‌رو شود، چه این حکومت دموکراتیک باشد و چه اقتدارگرا. ایالات متحده منافع حیاتی و اعلام‌شده‌ای در جلوگیری از برنامه‌های تکثیر تسلیحاتی دارد. کشف مخفیگاه‌های تسلیحاتی یا تسهیلات دارای کاربرد دوگانه ممکن می‌باشد اما یک دهه بازرسی سازمان ملل منجر به حذف بهترین بخش برنامه‌های ممنوعه عراق و جلوگیری از شروع مجدد اقدامات دانشمندان و مهندسان عراقی گردید.

در سالهای آینده مطمئناً شرایط تغییر خواهد کرد. مقاله حاضر به بررسی دلایل احتمالی که این تغییرات، موجب از سرگیری تلاش‌های تکثیر تسلیحاتی عراق می‌شوند، می‌پردازد. در ابتدا، این مقاله به توصیف و نقد یک دهه تأکید بیش از حد بر دیدگاه تحلیلی شخصی (تصور اول) می‌پردازد که مسلط بر تفکرات جمعی، رسمی و عالمانه در مورد انگیزه عراق از پیگیری سلاح‌های کشتار جمعی بود.(۲) ثانیاً، این نوشتار انگیزه‌های داخلی و بین‌المللی که سبب پیگیری سیاست تکثیر تسلیحات توسط عراق شد بررسی نموده و علل اصلی تاریخی، استراتژیک و جغرافیایی آن را به بحث می‌گذارد. ثالثاً، مقاله حاضر نشان می‌دهد که چگونه معمای امنیت عراق سبب تعقیب سیاست افزایش توانایی بازدارندگی خود گردیده و چگونه اقدامات آمریکا در این راستا غیر مؤثر و دارای نتیجه معکوس بوده است. در ادامه، مقاله به بررسی ادعاهای مخالف می‌پردازد که تکثیر سلاح‌ها به طور کلی یا مشکل‌ساز نیست و یا می‌تواند با اقدامات نظامی متوقف شود، یا ادعای دیگری که معتقد است: دموکراتیزاسیون، رهبری روشنفکرانه یا حضور مستمر آمریکا مانع پیگیری تکثیر تسلیحاتی توسط عراق خواهد شد. در نهایت این مقاله نتیجه می‌گیرد، حل منازعات منطقه‌ای تنها راه معتبر جهت کاهش فشارهای

تکثیر تسلیحاتی است که در غیر این صورت سیاست‌های نظامی عراق پس از صدام تحت تأثیر این مسائل قرار می‌گیرد.

جایگاه شخصیت[1]

بیشتر تفکرات کنونی درباره عراق و تکثیر سلاح‌ها به بحران سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۰ خلیج فارس باز می‌گردد: شخصی کردن روابط آمریکا و عراق که از ابتدای بحران آشکار شد. در اوت ۱۹۹۰ جرج بوش پدر به شدت از جانب خیانت رژیم صدام ـ حمله به کویت ـ مورد انتقاد قرار گرفت، به خصوص پس از آنکه وی به دنبال دفاع از عراق و حفظ روابط حسنه با رژیم آن در برابر کنگره مجبور به دفاع از آن شده بود.(۳) این عصبانیت سبب شد استراتژی سیاسی داخلی جهت بسیج عمومی برای جنگ به منظور آزادسازی کویت، از طریق شخصی کردن منازعه و اعلام اینکه وجود صدام تهدیدی علیه منافع و ارزش‌های آمریکایی است، شکل بگیرد.(۴) جرج اچ دبلیو بوش جزو اولین کسانی بود که در پاییز ۱۹۹۰ صدام را با هیتلر مقایسه کرد. تحلیل‌گران سیاسی، متفکران و مقامات دولتی درباره خلع سلاح صدام سخن به میان آوردند و بر حالات ویژه روانی و شخصیتی وی به عنوان مسائلی حساس در امنیت منطقه‌ای و جهانی تأکید کردند.(۵) در دهه بعد، این رهیافت شخصیتی در تداوم تشبیه صدام به هیتلر آشکار بود و صدام را حاکمی خطرناک و نادر تصور می‌کرد که برکناری وی به همراه اصلاحات مختصر دموکراتیک، تهدید را ریشه‌کن کرده و واکنش‌های مطلوب سیاسی زنجیره‌واری را در خاورمیانه سبب می‌شود.

به طور حتم توجه تحلیلی به شخصیت رهبران کشورها و تمایلات تصمیم‌گیرندگان در توضیح رفتار آنها در بحران‌های بین‌المللی و در فشار زیاد و یا

در اشتباهات آشکار آنها در سیاست خارجی ضروری است. تئوری‌های معطوف به تصور اول در تصمیم‌گیری می‌تواند در لحظاتی که انتخاب خاص رهبران نتایج فوری و اساسی دارد، مفید باشد.(۶) با این وجود، مشکلات جنگ و صلح به چیزی بیشتر از انتخاب شخصیت‌های مؤثر بازگشت دارد. تضمین امنیت منطقه‌ای مستلزم امری فراتر از برکناری دیکتاتوری بدخواه است. حتی رژیم‌هایی که وابستگی زیادی به شخصیت‌ها دارند، بر مبنای گسترده‌تری که اقدامات آنها را در سیاست خارجی شکل می‌دهد، استوار هستند، چنانکه تصور دوم و سوم در تئوری‌سازی بر آن تأکید دارد.(۷) در قضیه عراق، درگیری مقامات آمریکایی با صدام سبب نادیده گرفته شدن فشارهای داخلی و انگیزه‌های ژئواستراتژیک اقدامات عراق گردید. آنها این واقعیت را که صدام نتیجه ناامنی منطقه‌ای است در نظر نگرفته و در پاسخ به سؤالاتی اساسی ناتوان بوده‌اند: چه شرایطی منجر به شکل‌گیری چنین رژیم نامطلوبی شده است؟ چرا صدام تا این اندازه مصمم به کسب سلاح کشتار جمعی است؟ آیا جانشین‌های وی نیز چنین می‌کنند؟ انگیزه‌های امنیت بین‌المللی به ما می‌گویند که آنها ممکن است همانند وی عمل کنند.

انگیزه‌های داخلی و بین‌المللی

انگیزه عراق در به دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی، ریشه در ناامنی مزمن[1] منطقه و خطر ذاتی دارد که دولتی که به طور مصنوعی ساخته شده[2]، از نظر قومیتی مختلف و از نظر مذهبی متفرقِ، از نظر منابع طبیعی غنی و تقریباً دارای سرزمینی بسته است، با آن مواجه است. روابط منطقه‌ای مشکل‌ساز،[3] بر

---

1. chronic insecurity
2. artificially constructed
3. troubled regional relations

سیاست داخلی و بین‌المللی مؤثر است. از نظر داخلی چنین ناامنی اغلب منجر به این امر می‌شود که رهبران برای استبداد توجیه داشته باشند، جامعه مدنی را نادیده بگیرند و اقتصاد را منحرف کنند. نگرانی‌های امنیتی ملی در زمان جنگ، حتی در جوامع دموکراتیک سبب نابودی آزادی‌های مدنی شده، منابع را به سوی دفاع سوق داده و سبب سرکوب‌های نامعقول دولتی می‌شود.(۸) در سیاست بین‌الملل نتایج سرراست‌تر است: بمب اتمی در مناطق مورد منازعه می‌تواند سبب تقاضا برای بمب‌های بیشتر شود، بدون توجه به اینکه چه کسی مسئولیت در اختیار دارد.(۹) بدون وجود مرجع بالاتر جهت تنظیم رفتار دولت‌های حاکم، مسابقه تسلیحاتی غیر قابل اجتناب می‌باشد. به خصوص در مناطق بی‌نظم که در آن مکانیسم‌های سازمانی جهت کنترل منازعه توسعه‌نیافته است.(۱۰) ممکن است در سطح داخلی، دلایلی جهت تکثیر سلاح‌های اتمی وجود داشته باشد ولی ناامنی منطقه‌ای به تنهایی برای این امر کافی است.(۱۱)

تعجبی ندارد که عراق به دنبال سلاح‌های اتمی، شیمیایی و بیولوژیکی بود. عراق پس از جدایی خود از امپراتوری عثمانی با تمامی شش همسایه خود پس از کسب استقلال از بریتانیا در سال ۱۹۳۲ درگیر شده است.(۱۲) همچنین منازعات چندجانبه‌ای با قدرت‌های نیرومندتر داشته است. از قبیل دو جنگ اخیر با ایالات متحده در ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳، حمله هوایی اسراییل به تأسیسات هسته‌ای در ۱۹۸۱ و نبرد و اشغال نظامی توسط بریتانیا در ۱۹۱۹ و ۱۹۴۱. این منازعات، گوشه‌ای کوچک در تاریخ پیروزی‌ها و فاجعه‌های نظامی حاکمان محلی عراق است. خلیفه عباسی که بغداد را در سال ۷۶۲ بنا کرد، اساس دوران طلایی اسلامی را بنیان نهاد. اما سرانجام این سلسله تضعیف شد و مورد حمله قرار گرفت و در ۱۲۵۸ توسط حمله مغول‌ها به فرماندهی هلاکو نوه چنگیز خان به غارت رفت. مناطق بین دجله و فرات که محل پیدایش تمدن است ـ محلی که نوشتن اختراع شد ـ و

نظامی در طول چندین هزاره بوده است. جامعه پیچیده[1] عراق، محل حوزه گسترده‌ای از نفوذ خارجی بوده است؛ نفوذ اقوامی نظیر اعراب، ایرانیان، ترک‌ها، مغول‌ها، اروپاییان و در حال حاضر مهاجمان آمریکایی که بر منطقه تسلط یافته‌اند.(۱۳)

اگر امروزه عراقیان حافظه تاریخی طولانی برای چنین اقداماتی دارند، این امر مربوط به تمایلات فرهنگی گذشته نیست، بلکه نتیجه دهه‌ها سیاست کشور است که در آن رژیم بعث و پیشینیان آنها سعی داشتند هویت ملی منحصر به فرد عراقی را از طریق برجسته‌سازی منازعات منطقه با مهاجمان خارجی، درست کنند. به عنوان مثال این استراتژی در دهه ۱۹۸۰ سبب جنگ ایران و عراق به عنوان «قادسیه صدام» شد که یادآور پیروزی اعراب بر ایرانیان در سال ۶۳۷ بود. بیش از سه دهه، دولت از میراث بین‌النهرین عراق جهت بهره‌برداری از گذشته درخشان این کشور استفاده کرد و هویت میهن‌دوستانه‌ای را جهت تکمیل ناسیونالیسم گسترده عربی، ترویج نمود.(۱۴) پس از ۱۹۹۰ رژیم عراق از شعارهای سکولاری چپ خود به سوی گفتمان اسلامی تغییر موضع داد و از متون مربوط به آمادگی برای جنگ از قرآن و حدیث جهت مواجهه با قدرت‌های خارجی استفاده کرد.(۱۵) این نحوه استفاده از گذشته بیانگر استراتژی مشروعیت‌بخشی و بسیج جهت ایجاد هویت‌های ملی می‌باشد که مشابه استفاده سایر بازیگران سیاسی از افسانه‌های تاریخی جهت پیشبرد اهداف کنونی است. چنین اقداماتی مخصوص رژیم‌های اقتدارطلب نیست. چندان طول نمی‌کشد که یک دیکتاتور منافع خود را در هر حوزه مستلزم انسجام ملی و همگانی بداند.(۱۶)

با این وجود استفاده از تاریخ، میراثی را برای دوران پس از صدام نیز باقی می‌گذارد. این مسأله به علاوه واقعیات خشن ژئوپلتیک عراق بر نحوه درک عراقی‌ها از خطرهای بین‌المللی که در دهه‌های آتی با آن مواجه خواهند بود،

---

[1] . complex society

تأثیر می‌گذارد. افسانه‌های ملی[1] می‌توانند در گذر زمان آموخته شوند یا نشوند ولی آنها می‌توانند نوع خاصی از هژمونی را تا زمان جایگزین شدن با هژمونی دیگر، حفظ کنند.(۱۷) این امر فرآیندی کند و پیچیده است. این امر تنها شامل آگاه کردن عراقی‌ها از دیدگاه‌هایی که به غلط توسط دولت و آنها منتشر می‌شد، نیست. بسیاری از عراقی‌ها از ماهیت سیاسی فضای اطلاعاتی که در آن زندگی می‌کردند آگاه هستند اما بسیاری نیز از یک مرجع قابل اعتماد برای ایجاد دیدگاهی جایگزین محروم بوده‌اند. پایان ناگهانی دهه‌ها تسلط دولت بر امر اطلاعات و تبلیغات، تغییری در تصور تهدید مردم یا نخبگان در کوتاه‌مدت ایجاد نمی‌کند. همچنین سبب نمی‌شود شهروندان آگاهی پدید آیند که دیدگاه‌های فاتحان خود را بپذیرند. با در نظر گرفتن تجربه عراق از حمایت آمریکا و جامعه بین‌المللی از تحریم‌ها، سال‌های طولانی نیاز است تا عراقی‌ها از ایده آسیب‌پذیری خود در برابر تهدیدهای خارجی و مهاجمان خارجی فاصله بگیرند. واقعیات اخیر تغییری در این امر ایجاد نکرده و حتی آن را تقویت ساخته است. در حالی که رهبران آینده عراق معتقدند صدام، مسئول خشم آمریکا از عراق است؛ با این حال آنها به دنبال تضمین حاکمیت عراق در مواجهه با تهدیدات جهان خارج هستند.

بیگانگان ممکن است ادعا کنند هیچ‌یک از همسایگان کنونی عراق تهدید فوری برای این کشور نیستند اما دیدگاه بغداد کاملاً متفاوت است.(۱۸) ایران در شرقِ عراق قدرت بالقوه اتمی است با جمعیتی تقریباً ۳ برابر عراق و مزایایی ژئوپولتیک همانند دسترسی آزاد به دریا، روابط مذهبی با اکثریت شیعه عراق و سرزمینی نزدیک به ۴ برابر این کشور و در حالی که عراق به سختی به اندازه کالیفرنیاست، ایران بزرگ‌تر از آلاسکاست.(۱۹) ترکیه که قدرت عظیم نظامی و عضو ناتو در شمال عراق است، ۲ برابر عراق وسعت و ۳ برابر آن جمعیت دارد.(۲۰) عراق و ترکیه منازعات متعددی در موارد متعدد از شبه نظامیان کرد

گرفته تا حقوق مربوط به آب عراق ـ دجله و فرات از ترکیه سرچشمه می‌گیرند ـ داشته‌اند.(۲۱) اسراییل در غرب عراق، بسیار کوچکتر و آسیب‌پذیرتر است و دقیقاً به همین دلیل تبدیل به قویترین قدرت نظامی منطقه و شاید چهارمین قدرت نظامی دنیا شده است.(۲۲) اسراییل سلاح‌های اتمی، شیمیایی و بیولوژیکی اعلام نشده‌ای در اختیار دارد که رازی آشکار در نوع خود می‌باشد.(۲۳) در نهایت، عربستان سعودی، قدرتی ثروتمند با عمق استراتژیک در جنوب عراق و با جمعیتی روبه رشد می‌باشد و هیچ حکومتی در بغداد موافقت این کشور با حمله آمریکا به عراق را نادیده نمی‌گیرد. عربستان سعودی با داشتن نیروی هوایی کوچک ولی مدرن و موشک‌های چینی بالستیک CSS-Z با برد ۲۸۰۰ کیلومتر، می‌تواند پاسخگوی مشکلاتی باشد که از جانب متحد دیرینه‌اش آمریکا و یا رشد قدرت ایران ایجاد می‌شود.(۲۴)

از دیدگاه عراق، برخی از رقبای منطقه‌ای این کشور جهت مرعوب ساختن عراق، با یکدیگر متحد شده و یا در مورد مسائل سیاسی، اقتصادی و نظامی همکاری‌های گسترده‌ای ترتیب داده‌اند. روابط مهم و استراتژیک ترکیه و اسراییل که از سال ۱۹۹۱ آغاز شده گسترش یافته و شامل تمرین‌های نظامی مشترک، همکاری‌های اطلاعاتی و فروش تسلیحات می‌شود و در مواقعی اردن نیز به آنها پیوسته است.(۲۵) سوریه و ایران روابط مهمی خصوصاً در زمان جنگ ایران و عراق داشته و اکنون به حمایت خود از حزب‌الله در جنوب لبنان ادامه می‌دهند. ۹ کشور عربی از جمله عربستان، مصر و سوریه ده‌ها هزار نیرو جهت خروج عراق از کویت در سال ۱۹۹۱، به منطقه اعزام کردند.(۲۶) سه هفته قبل از تهاجم عراق به کویت در ۱۹۹۰، کویت اولین گفتگوهای بلندپایه خود پس از انقلاب ۱۹۷۹ ایران را با این کشور انجام داد و در مورد بازگشت به نقش موازنه‌گر منطقه‌ای خود در سیاست خارجی، علائمی صادر کرد.(۲۷) حتی ایران و اسراییل که قبل از انقلاب متحد یکدیگر بودند در قضیه ایران ـ کنترا، در اوایل دهه ۱۹۸۰ با یکدیگر

همکاری نظامی داشتند چنانکه برخی ناظران به اتحاد استراتژیک بالقوه این دو اشاره می‌کنند.(۲۸)

گرچه تهاجم عراق سبب همکاری همسایگانش شد ولی صف‌بندی‌های خاورمیانه پس از صدام سبب اطمینان خاطر بغداد نمی‌شود.(۲۹) برخی همکاری‌های منطقه‌ای تا حد نامحدودی ادامه خواهند یافت مانند روابط ترکیه ـ اسراییل که اکنون بر ضد سوریه و ایران شکل گرفته است. به علاوه، هیچ حکومتی در عراق نسبت به تغییرات تکنولوژیک که توازن نظامی منطقه را بر هم می‌زند بی‌تفاوت نخواهد بود همانند پیشرفت موشک شهاب۴ ایران با برد ۲۰۰۰ کیلومتری و پیشرفت آشکار در برنامه بازدارندگی هسته‌ای که توسط اصلاح‌طلبان نیز حمایت می‌شود.(۳۰) ایجاد ضد ائتلاف عربی با مرکزیت بغداد در کوتاه‌مدت غیر محتمل است چرا که سیزده سال ترس و انزجار بین اعراب در مورد عراق وجود داشت. دولت‌های عربی مانند کویت چنین ائتلافی را در بهترین حالت غیر ضروری و در بدترین حالت نامعقول می‌دانند چرا که امنیت خود را با متحد خود ایالات متحده نزدیک می‌دانند. حتی ایجاد ترتیبات جدید نامحتمل بین ۶ کشور شورای همکاری خلیج فارس با مصر، سوریه و عراق در درازمدت تضمینی برای عراق ایجاد نمی‌کند، در صورتی که این کشور بین دو قدرت هسته‌ای منطقه‌ای محصور شود. عراق مجبور به احساس تهدید می‌باشد صرف نظر از اینکه چه نوع رابطه‌ای با بازیگران منطقه‌ای یا محلی برقرار می‌کند و ائتلاف‌ها به تنهایی سبب ایجاد اراده برای آمریکا یا ایجاد ظرفیت بین اعراب برای مواجهه با این تهدیدات نمی‌شود.

امروزه در جهان دولت‌های اندکی با ترکیبی قابل مقایسه از تهدید بالقوه نظامی و محدودیت‌های جغرافیایی مواجه هستند در حالی که منابع انسانی و مالی کافی برای غلبه با این شرایط را دارند. جغرافیا به تنهایی، به عراق تحت هرگونه رهبری دیکته می‌کند که در برابر همسایگانش آسیب‌پذیر است.(۳۱)

تعداد بسیار اندکی از کشورها محدود و محبوس هستند ـ هیچ‌یک از کشورهای نیمکره غربی، تنها یک کشور در آسیا و تعداد اندکی در آفریقا و اروپای مرکزی چنین وضعیتی دارند.(۳۲) شاید هیچ‌کدام چنان روابط مشکل‌زایی با همسایگان خود ندارند. عراق تنها با داشتن ۱۹ کیلومتر خط ساحلی، بدون وجود تأسیسات بندری عمیق و عدم دسترسی آسان به دریای آزاد، همواره اقتصادی وابسته به اراده دیگر کشورها جهت اجازه عبور کالاهای اقتصادی و صادرات نفتی خود از طریق خط لوله، عبور زمینی یا انتقال از نقاط بسته خلیج فارس دارد.(۳۳) حتی اگر استفاده از این آسیب‌پذیری در اکثر شرایط ممکن نباشد ولی همه عراقی‌ها تأثیرات مخرب بیش از یک دهه تحریم را که به دلیل مشکلات خاص موقعیت فیزیکی محتمل شده‌اند، به خاطر می‌آورند. مشاهده این امر که نه تغییرات الگوهای ائتلاف و نه همکاری جهانی می‌تواند محدودیت‌های مربوط به استقلال عراق را تغییر دهد، چندان جبرگرایی جغرافیایی نیست.

بازدارندگی و معمای امنیت

در مدیریت همه روابط عراق و آسیب‌پذیری‌های آن در جهان پس از صدام، سلاح‌های کشتارجمعی ابزار نیرومندی جهت بازدارندگی به شمار می‌آیند.(۳۴) این مسأله حتی اگر نقض فاحش هنجارهای رو به تکامل بین‌المللی نیز محسوب شود، مسأله‌ای درست به حساب می‌آید. دولت‌ها تحت فشار نظامی، به مسلح شدن تا دندان تمایل پیدا می‌کنند حتی اگر چنین عملی از طریق پاسخ قدرتمند رقبای بالقوه در درازمدت امنیت آنها را به خطر افکند. این معمای امنیت برای دانشجویان روابط بین‌الملل حداقل پس از جان هرتز[1] و رابرت جرویس[2] آشکار است.(۳۵) معمای امنیت در مورد عراق با صدام یا بدون صدام کاربرد دارد چرا که

[1]. John Herz
[2]. Robert Jervis

منطق آن حتی بدون وجود دیکتاتورهایی که به دنبال جاه‌طلبی هسته‌ای هستند، کارکرد دارد. تأثیر مخرب نظامی، ضرر سیاسی یا ماهیت متناقض اخلاقی چنین سلاح‌هایی احتمال کاهش تلاش دولت‌ها جهت به دست آوردن آن را افزایش نمی‌دهد حتی اگر عوامل دیگری موفقیت این تلاش‌ها را محدود سازد. عراق با جمعیت تحصیل کرده و دارا بودن دومین منابع اثبات شده نفت در جهان، توانایی اطلاعاتی و مالی ـ آنچه که رهبران آن ضروری و مناسب می‌دانند ـ در اختیار دارد. واقعیات مربوط به جغرافیا، اقتصاد، تکنولوژی و از همه مهمتر انگیزه‌های سیاسی اساسی عراق، مانع تمامی تلاش‌های درازمدتی می‌شود که سعی در توقف این کشور داشته باشد.(۳۶)

بدتر از همه، استدلال‌های جامعه بین‌المللی جهت توقف تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی از آنجا که معطوف به منافع یا منافقانه است، چندان اثری ندارد. ایالات متحده تنها در سال ۱۹۶۹ در دوره دولت نیکسون زرادخانه سلاح‌های تهاجمی بیولوژیکی خود را متوقف ساخت. این کشور کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک را در ۱۹۷۲ امضا کرد ولی آن را تا ۱۹۷۴ تصویب نکرد. سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا انبارهای غیر مجاز سلاح‌های بیولوژیکی خود را تا زمان افشای کمیسیون چرچ[1] در ۱۹۷۵ حفظ کرد.(۳۷) همچنین ایالات متحده تا زمان پیوستن به کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی در ۱۹۹۲ دست از انبارهای مواد شیمیایی خود بر نداشت. در این سال آمریکا قول داد ده‌ها هزار تن مواد شیمیایی را که پس از جنگ دوم جهانی انبار کرده بود، نابود سازد.(۳۸) آمریکا توانایی سلاح‌های شیمیایی خود را برای دهه‌ها حفظ کرد در حالی که مصرانه از رقبای خود در خاورمیانه می‌خواست فعالیت‌های شیمیایی خود را توسعه ندهند. برای مثال در دهه ۱۹۸۰، یک انتقام‌جوی ضعیف در لیبی هدف تهدید نظامی آمریکا، اتهام‌های علنی و مبارزه دیپلماتیک منسجم قرار گرفت. در همین دوران،

دولت‌های ریگان و بوش عراق را نیرویی بر ضد ایران تشخیص دادند و رفتار ملایمی با این کشور داشتند حتی پس از آنکه عراق سلاح‌های شیمیایی را علیه نیروهای ایران و مردم کرد خود به کار برد.(۳۹)

علاوه بر این، ایالات متحده برای ۶ دهه بازدارندگی هسته‌ای را حفظ نموده و تنها کشوری است که از سلاح اتمی در زمان جنگ استفاده کرده است. در حالی که انبارهای استراتژیک آمریکا پس از جنگ سرد کاهش یافت، مقامات آمریکا به شدت نسبت به وظیفه آمریکا براساس معاهده منع تکثیر سلاح‌های اتمی ۱۹۶۸، در مورد پاکسازی کل این کشور از سلاح‌های اتمی مبالغه کردند. حتی اگر چنین موضعی قابل درک باشد، با توجه به تهدید عظیم شوروی و عدم تمایل سایر قدرت‌ها به خلع سلاح، چنین موضع‌گیری پاسخ بدبینانه‌ای از سوی منتقدان در بر داشت. تا امروز، ایالات متحده برنامه تحقیقات خود راجع به سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی را ادامه داده است.(۴۰) ادامه این تحقیقات مخالف تهدیدات واقعی است که علیه منافع آمریکا وجود دارد. اما به عنوان یک واقعیت سیاسی، احتمالاً همه دولت‌های مستقل ادعاهای بیجای ایالات متحده در مورد محدود کردن حق داشتن سلاح‌های کشتار جمعی را زیر سؤال می‌برند چرا که خود آمریکا توانایی و دانش خود در این حوزه را گسترش می‌دهد. حتی تلاش‌های دفاعی آمریکا می‌تواند پاسخی تهاجمی از جانب دولت‌هایی چون عراق، همسایگانش و همه کشورهایی که از قدرت آمریکا رضایت ندارند، در بر داشته باشد.

خود عبارت «سلاح‌های کشتار جمعی» اصطلاحی عجیب و دارای حسن تعبیر برای نشان دادن تهدید، ناخوشایندی و تهاجم است. کاربرد این عبارت به دلیل شیوه‌های استفاده فوق‌العاده مخوف سلاح‌های اتمی، شیمیایی و بیولوژیکی معقول به نظر می‌رسد. اما اکثر ناظرانی که در گفتمان سیاسی آمریکا حضور دارند، این عبارت را به منزله اصطلاحی فنی به کار می‌برند. در واقع، این اصطلاح

به طور مشخص اصطلاحی سیاسی و ابزاری لفظی است که با هدف مشخص برای توصیف نوعی از سلاح‌ها که رقبای ایالات متحده به دنبال آن هستند بکار می‌رود در حالی که آمریکا و جامعه بین‌المللی مخالف دستیابی این عده به این سلاح‌ها می‌باشند. کارکرد سیاسی این اصطلاح با در نظر گرفتن این واقعیت که سیاستمداران آمریکایی هیچگاه اشاره‌ای به پیشرفت‌های نظامی، در اختیار داشتن و استفاده بالقوه از سلاح‌های کشتار جمعی توسط این کشور نمی‌کنند، کاملاً روشن است. اظهار نظرهای آنان در مورد زرادخانه‌های هسته‌ای آمریکا مربوط به علت وجودی این سلاح‌ها و یا اطمینان مجددی از خودداری آمریکا از استفاده در مواقع بحران است. کاربرد این عبارت در خارج از ایالات متحده تا حدود زیادی ترکیبی از معصومیت و بی‌گناهی و نیز تکبر و نخوت می‌باشد.(۴۱)

کسانی که تصور می‌کنند ایالات متحده به تنهایی می‌تواند مراحل تکامل سلاح‌های کشتار جمعی و دانش آنان را به اوایل قرن بیستم برگرداند، ناامید خواهند شد.(۴۲) فشارها برای تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی بر کشورهایی چون عراق بسیار زیاد است و آنها مطمئناً به سوی ساخت، دانش، ابزار و سخت‌افزار مورد نیاز برای تولید سلاح در منطقه گام برمی‌دارند. این تقاضاهای مصرانه جهت تولید سلاح‌های کشتار جمعی به راحتی با رقابت شرکت‌هایی در بازار جهانی سلاح و نیز نیاز کشورها به درآمد و نیز دانشمندانی که مهارت‌های ارزشمند و قابل دسترسی در همه‌جا دارند، ترکیب می‌شود. روندهای گسترده‌تر در تاریخ تکنولوژی نظامی و انتشار سلاح‌ها نشان می‌دهد که به دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی بسیار آسانتر شده است.(۴۳) بازرسی دقیق بین‌المللی در مورد هر کشوری می‌تواند برای مدتی مؤثر باشد ولی این فشار انگیزه به دست آوردن سلاح از منابع بین‌المللی را کاهش داده و در عوض به سمت تولید آن در زیرساخت‌های غیر نظامی داخلی پیش می‌رود. سرنگونی صدام تغییری در این روندها ایجاد

نخواهد کرد چرا که صدام یا هر فرد دیگری عراق را وادار به تلاش جهت تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی نکرد.(۴۴)

مسأله تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی

برخی از تحلیلگران می‌گویند تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی به خودی خود فاجعه‌بار نیست. بازدارندگی حتی به شیوه استالین نیز مؤثر است چرا که سبب ترس از تنبیه در موارد رفتار بد می‌شود. این استدلال خوشبینانه در مورد تکثیر سلاح‌ها شامل کنت والتز[1] پیشگام نئورئالیسم نیز می‌شود.(۴۵) قدرت‌های اتمی زمانی که رقبای آنها ابزار بازدارندگی معتبری در دست دارند، با حداقل تمایل برای بقاء در سیاست خارجی از کارهای تحریک‌آمیز خودداری می‌کنند. ایالات متحده و شوروی پس از نزدیکی به پرتگاه نابودی در بحران موشکی کوبا در ۱۹۶۲، به نحو معقولی به روابط مبتنی بر بازدارندگی باثبات پیش رفتند. به همین ترتیب، تصمیم عراق در سال ۱۹۹۱ به عدم استفاده از کلاهک‌های شیمیایی یا بیولوژیکی علیه اسراییل و نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، این ادعاها را تقویت نمود که صدام عاقل‌تر از آن است که آمریکا را به واکنش وادارد.(۴۶) همچنین هیچ رهبر معقولی در عراق از ترس اقدام متقابل دولت‌هایی که مورد هدف قرار می‌گیرند، سلاح‌های کشتار جمعی را به گروه‌های غیر دولتی نظیر القاعده منتقل نخواهد کرد. تنها وجود اندک عقلانیتی سبب کارکرد بازدارندگی می‌شود. بازدارندگی کمتر نتیجه محاسبه عقلانی در مورد امری مسلم و بیشتر نتیجه عدم اطمینان می‌باشد. قدرت اتمی که مورد آسیب قرار گرفته ممکن است به نحوی کاملاً مخرب واکنش نشان دهد.(۴۷)

مشکل این امر آن است که یک سیستم مطمئن بازدارندگی، مستلزم وجود دشمنانی بالقوه است که از توانایی معقولی در زدن ضربه دوم برخوردارند. به

---

[1] . Kenneth Waltz

عبارت دیگر، همه طرف‌ها باید سلاح‌هایی داشته باشند که در مقابل ضربه اول دوام آورده و توان بکارگیری برای زدن ضربه دوم را داشته باشند. توانایی زدن ضربه دوم چالش‌های فنی و مشکلات سیاسی برای رهبران کشورها ایجاد می‌کند. این توانایی‌ها به سادگی ساخته و حفظ نمی‌شوند، چنانکه در مورد نگرانی جهانی درباره روابط بازدارندگی هند و پاکستان آشکار شد. یکی از نتایج پذیرش تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی آن است که کشورهایی چون ایران و عربستان سعودی برای تضمین امنیت خود، خود را نیازمند دستیابی به سلاح کشتار جمعی بدانند. این تأثیر موجی شکل به‌نحو اجتناب‌ناپذیری در سراسر خاورمیانه، شمال آفریقا و جاهای دیگر دیده می‌شود و چنانکه منتقدان والتز اشاره کردند احتمال اینکه چنین سلاح‌هایی به طور تصادفی استفاده شوند، با افزایش قدرت‌های جدید اتمی افزایش می‌یابد.(۴۸) سازمان‌های نظامی که منافع بروکراتیک خود را تعقیب می‌کنند می‌توانند باعث شکست بازدارندگی شوند و منجر به استفاده عامدانه سلاح‌های اتمی شوند.(۴۹) هزینه وجود سلاح‌های زیاد در خاورمیانه اتمی غیر قابل تصور است لذا تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی فضای اندکی برای خوش‌بینی واقعی باقی می‌گذارد.(۵۰)

در صورتی که تکثیر سلاح‌ها بیانگر خطر واقعی باشد، مواضع ضد تکثیر سلاح که اخیراً در پنتاگون مرسوم شده شاید در تشخیص کهنگی اقدامات سنتی کنترل تسلیحات و معماری امنیتی جنگ سرد مؤثر باشد.(۵۱) اما پایان جنگ سرد منادی پایان معمای امنیت نشد بلکه مواضع تهاجمی و مداخله‌جویانه[۱] آمریکا با تأیید بر دولت‌های یاغی به عنوان تهدید جدی امنیت آمریکا، منطقه و جهان شدت گرفت.(۵۲) این رهیافت از طریق کاهش چالشی که جهان با آن روبه‌روست به جاه‌طلبی‌های هسته‌ای عده‌ای دیکتاتور، منابع ساختاری بی‌ثباتی را

نادیده می‌گیرد و نوعی رهیافت مانیگری[1] در سیاست را ارائه می‌کند. جهان هرگز به دو اردوگاه مخالف که گروهی توسط مستبدانی غیر قابل عزل و گروه دیگر دولت‌هایی که به قانون احترام می‌گذارند و به کنترل تسلیحات پایبند هستند، تقسیم نشده است. به علاوه، از لحاظ عملی حمله نظامی آمریکا به تهدیدهای بالقوه منافع امنیتی این کشور فراتر از توانایی آمریکا است. در قضیه عراق، حمله به تأسیسات هسته‌ای آن کشور در ۱۹۸۱ توسط اسراییل و حمله ۱۹۹۱ توسط نیروهای ائتلاف، منجر به توقف توسعه سلاح‌های کشتار جمعی توسط رژیم این کشور نشد، نه به این دلیل که صدام همچنان سر کار بود بلکه به این دلیل که خود عراق به عنوان کشوری آسیب‌پذیر با امکاناتی که به وی قابلیت انجام کارها را می‌داد، باقی ماند.

راه‌حل دموکراتیک

استدلالی مناسب در مورد این داستان اخطارآمیز آن است که راه‌حل در دموکراسی است. این ادعا به چندین صورت مطرح می‌شود. مهم‌ترین نوع این ادعا که در لفاظی‌های دولت بوش مطرح می‌شود، آن است که دموکراسی‌ها بیش از رژیم‌های اقتدارگرا، میانه‌رو، معقول و محتاط هستند.(۵۳) براساس این منطق، عراق دموکراتیک منابع گزافی را صرف برنامه‌های خطرناک و مخرب تسلیحاتی نخواهد کرد. اما حتی دموکراسی دارویی برای فشار تکثیر سلاح نمی‌باشد و عراق دموکراتیک نمی‌تواند در برابر اینکه روزی هسته‌ای شود مقاومت کند. چرا رأی‌دهندگان عراقی بازدارندگی بالقوه و قدرتمندی نخواهند؟ چرا باید بین آنها و هندیان، اسرائیلی‌ها و پاکستانی‌ها تفاوت وجود داشته باشد؟ به علاوه، برای بیش از دو دهه، بسیاری از عراقی‌ها زیر بار ماجراجویی‌های خارجی بوده‌اند. رژیم‌ها برای حذف تهدیدهای خارجی ـ واقعی یا تصوری ـ به دنبال چنین سلاح‌هایی

---

1. Manichean picture of international politics

هستند. اگر تصور تهدیدها زیاد باشد عراق صرف نظر از نوع رژیم حاکم در بغداد به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی است.

برخی ناظران معتقدند دموکراسی‌ها تمایل کمتری برای آغاز جنگ خصوصاً علیه یکدیگر دارند. این مدعیان به دموکراسی‌های آلمان غربی و ژاپن به عنوان مهاجمانی اصلاح شده اشاره می‌کنند که توسعه‌طلبی[1] آنها پس از شکست در جنگ دوم جهانی متوقف شد.(۵۴) گرچه تئوری‌های صلح دموکراتیک[2] از اعتبار برخوردارند ولی لیبرال دموکراسی‌ها نیز مجبور به دفاع از خود به هر شکل ممکن می‌باشند. دموکراسی‌ها ممکن است وارد جنگ نشوند ولی خود را مسلح می‌سازند. تعداد اندکی از لیبرال دموکراسی‌ها وجود دارند که فاقد بازدارندگی هسته‌ای و یا ترتیبات امنیتی با متحدی قدرتمند باشند. ژاپن در حال حاضر چهارمین بودجه دفاعی دنیا را در اختیار دارد ولی قرارداد امنیتی این کشور با آمریکا بیش از مفاد قانون اساسی آن مانع از هسته‌ای شدن این کشور می‌گردد.(۵۵) عراق دلایل اندکی برای باور این مطلب می‌بیند که امنیت نهایی این کشور از طریق رابطه با ایالات متحده تضمین می‌شود مگر آنکه نوعی چتر هسته‌ای همانند آنچه در مورد آلمان غربی و ژاپن ایجاد شد، برای آن به وجود آید.(۵۶) همچنان که ایجاد ناتو در ۱۹۴۹ مانع از پیشبرد زرادخانه‌های انگلستان و فرانسه نشد، عراق نیز از به دست آوردن مخوف‌ترین سلاح‌ها[3] خودداری نخواهد کرد.

استدلال دیگری در این زمینه مدعی است هر درجه از دموکراسی در عراق باعث می‌شود تغییرات مؤثری در محیط امنیتی منطقه ایجاد شده و احتمال تکثیر تسلیحاتی را کاهش می‌دهد. چنین استدلالی از نظر درونی قانع کننده به

---

[1] . expansionism
[2] . democratic peace

نظر می‌رسد ولی کاملاً نادرست است. نمی‌توان امنیت منطقه‌ای را بدون تغییر در روابط منطقه‌ای بهبود بخشید. این امر عاملی ساختاری یا رابطه‌ای است و نه نتیجه تمایلات و ویژگی‌های یک رژیم. از آنجا که دموکراسی در عراق، ایران و اسرائیل لزوماً روابط دوستانه‌ای ندارند، نمی‌توان تصور کرد دموکراتیزاسیون روابط بهتری در منطقه ایجاد می‌کند. حتی اگر این کشورها معاهدات صلح را امضا کنند، هر کدام ممکن است تصور کنند این دوستی تا انتها ادامه نخواهد یافت. ترس از آینده که توسط خاطرات گذشته تقویت می‌شود انگیزه‌ای نیرومند جهت ساخت و حفظ توانایی بازدارندگی است. در اروپا، دو جنگ جهانی، ده‌ها میلیون کشته، تهدید مشترک خارجی و دهه‌ها ساختارسازی جهت ایجاد اتحادیه اروپا و ناتو به طول انجامید تا جامعه امنیتی و سیاسی که امروزه وجود دارد، ایجاد شود. این نتیجه در خاورمیانه به زودی تکرار نخواهد شد، حتی تحت قیمومیت هژمونی آمریکایی.

محدودیت‌های رهبری

یکی از آرزوهای دولت بوش آن است که رهبری خوب می‌تواند مانع وقوع حوادث نامطلوب گشته و انتقال به رژیمی دموکراتیک را به نحوی مسالمت‌آمیز تسهیل کند. ولی بهترین رهبری روشنفکرانه[1] نیز کافی نیست. حتی اگر جرج دبلیو بوش و یا بهتر جرج واشینگتن[2]، رهبری عراق را در اختیار بگیرد، مطمئناً برای دفاع از کشور علیه رقبای هسته‌ای خود به سوی دستیابی به چنین سلاح‌هایی گام برمی‌دارد. حتی اگر افرادی مانند نسلون ماندلا[3] و یا وکلاف هول[4] بر عراق حاکم شوند، باز هم این کشور نگرانی‌های امنیتی خواهد داشت. تصمیم

---

1. enlightened leadership
2. George Washington
3. Nelson Mandela
4. Vaclav Havel

اف دابلیو دی کلرک[1] مبنی بر عدم تعقیب برنامه هسته‌ای در فوریه ۱۹۹۰ در آفریقای جنوبی و امضای معاهده منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، تنها به دلیل وجود شرایط امنیتی مناسب صورت گرفت.(۵۷) تنها متغیر مهم برای تعیین بودجه دفاعی کشور، نوع تسلیحات و احتمال تعقیب ساخت سلاح‌های کشتار جمعی یک کشور، هدایت کشور توسط یک دیکتاتور آدم‌کش نیست. همچنین متغیرهای داخلی مانند نوع رژیم دموکراتیک و یا اقتدارگرا نیست، بلکه محیط امنیتی خارجی[2] است که کشوری در آن قرار دارد.(۵۸)

معاهده منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای[3] که در ۱۹۶۸ به وجود آمد و اکنون بیش از ۱۸۰ عضو امضا کننده دارد، آپارتاید هسته‌ای[4] بین کشورهای دارا و ندار هسته‌ای است و توانسته در کنترل گسترش تسلیحات برای بیش از دو دهه موفق باشد.(۵۹) با این وجود، علت موفقیت آن پیوستن اکثر کشورها به نظام اتحاد جنگ سرد بود که برای کشورها امنیت نسبی دربرداشت. در حال حاضر منتقدان از هر جناحی اعتبار آن را زیر سؤال می‌برند.(۶۰) کشورهایی که به NPT نپیوستند مانند هند، پاکستان و اسرائیل، این کار را به دلیل احساس ناامنی فراوان[5] علی‌رغم نظام اتحاد و ائتلاف انجام دادند. کوبا تا سال ۲۰۰۲ این معاهده را امضا نکرد چرا که شوروی پس از بحران موشکی کوبا در خلیج خوک‌ها[6]، امنیت این کشور را تضمین کرده بود. کشورهایی مانند استرالیا، کره جنوبی، سوئد، تایوان، برزیل و آرژانتین برنامه‌های هسته‌ای خود را تغییر یا متوقف کردند چرا که شرایط امنیتی آنها به این کشورها اجازه چنین اقدامی را می‌داد.(۶۱) همچنین تغییر محیط امنیتی اروپا به دولت جرج دبلیو بوش و بیل کلینتون این اجازه را

---

1 . F.W. de Klerk
2 . external security environment
3 . the Non-Proliferation of Nuclear Weapons (NPT)
4 . nuclear apartheid
5 . genuine insecurity

داد تا برای چشم‌پوشی اوکراین از سلاح‌هایی که زمان شوروی به این کشور به ارث رسیده بود، قرارداد ۱۹۹۴ را منعقد نماید. حتی سوییس صدها تن اورانیوم را تا سال ۱۹۸۹ انبار کرده بود چرا که می‌خواست در صورت تخریب فضای امنیتی این کشور برنامه اتمی خود را گسترش دهد.(۶۲)

به نحو طنزآمیزی، حمله نظامی آمریکا به عراق جهت خلع سلاح رژیم این کشور، رهبران آتی آن را وادار کرد به سمت سلاح‌های کشتار جمعی بروند. حتی رژیمی دوست در عراق می‌تواند از مقاومت کره شمالی در برابر آمریکا الگو بگیرد و به دلیل ظرفیت تلافی[1] با سلاح‌های متعارف و نامتعارف علیه مداخله آمریکا، بدون مجازات باقی بماند. از آنجا که انقلاب در صنایع نظامی شکاف بین آمریکا و سایر کشورها را گسترش داده، بسیاری از رهبران کشورها نتیجه گرفتند، اندک بازدارندگی هسته‌ای برای اقتدار سیاسی و اقتصادی آنها برای بقا ضروری است. در چنین فضایی هر رهبری که تضاد بیشتری با دولت بوش داشته باشد انگیزه بیشتری برای دستیابی به همه گزینه‌ها دارد. خود دولت بوش تابوی هنجاری استفاده از سلاح‌های اتمی را با اعلام نسل جدید سلاح‌های اتمی که تخریب معقول‌تری دارند و برای تخریب پناهگاه‌های رهبران مخالف به کار می‌روند، نقض کرده است. هر رهبری که به طور بالقوه هدف آمریکاست به این مسأله و نیز برنامه دفاع موشکی دولت آمریکا و دکترین بوش مبنی بر جایگزینی جنگ پیشگیرانه با بازدارندگی به عنوان شاخصه سیاست امنیتی آمریکا، توجه دارد.(۶۳)

اشغال و پایگاه نفوذ[2]

در چنین شرایطی تنها راه مطمئن جهت جلوگیری از تعقیب سیاست تولید سلاح‌های کشتار جمعی توسط عراق، اشغال نامحدود این کشور می‌باشد که

---

1. unmistakable capacity to retaliate
2. Occupation and Outpost

هزینه بسیار زیاد انسانی، مادی و سیاسی دربردارد. براساس چنین سناریویی سربازان آمریکایی و عراقی به طور منظم کشته می‌شوند. شاید تعداد کشته‌ها اندک باشد ولی این مسأله غیر قابل اجتناب خواهد بود. در صورتی که آنها به اشغال بغداد و سایر شهرها ادامه دهند، این امر شبیه کشته شدن افسران پلیس آمریکا در شهرهای این کشور است. همچنین از نظر مالی اشغال عراق بسیار پرهزینه است چرا که درآمد نفتی عراق برای پرداخت نیازهای داخلی عراق و حفظ ده‌ها هزار نیروی آمریکایی کافی نیست. هزینه‌های دیپلماتیک حضور درازمدت آمریکا نیز کم‌اهمیت نیست، خصوصاً آنکه آمریکا به تنهایی این مسئولیت را انجام دهد و ناآرامی‌های عراق ادامه یابد. در سطح سیاسی، اشغال دایمی عراق توسط آمریکا، برای روابط این کشور با اعراب و مسلمانان فاجعه‌آمیز است. این روابط می‌تواند به معنای پیروزی یا شکست در مواجهه آمریکا با دشمنانش تعبیر شود. اشغال توسط نیروهای مشابه چند ملیتی که اراده سیاسی و توانایی نظامی دارند، می‌تواند مؤثر باشد.(۶۴)

جایگزین مطلوب به جای اشغال کامل نظامی می‌تواند حضور کمتر ولی مؤثر نظامی آمریکا در پایگاه‌های محدودتر باشد. شاید حضور در فرودگاه بین‌المللی نزدیک بغداد، فرودگاه‌های H4 و H3 در صحرای غربی، پایگاه هوایی تلیل[1] نزدیک الناصریه در جنوب و در باشور[2] در شمال کردنشین مؤثر باشد.(۶۵) با حضور نیروها و هواپیماها در این پایگاه‌ها، مداخله مستقیم نظامی آمریکا می‌تواند سبب تقویت ابزارهای کنترل اقتصادی و سیاسی شود که می‌تواند از کمک‌های اقتصادی و روابط تجاری تا تضمین‌های امنیتی و فروش تسلیحات را شامل شود. همه این‌ها سبب می‌شود رژیم جدید ـ دموکراتیک یا غیر دموکراتیک ـ گزینه‌های مطلوب را در سیاست‌های داخلی و خارجی انتخاب کند. چنین

1 Tallil air base

جایگزینی، امنیت عراق را از طریق تفویض قدرت تصمیم‌گیری فراوان به ایالات متحده تضمین کرده و منبعی جهت تضمین اهرمی علیه پیشرفت نظامی عراق فراهم می‌کند. از آنجا که ایالات متحده منافعی در حفظ ثبات منطقه‌ای و حمایت از برخی جنبه‌های توسعه عراق دارد، این ترتیبات می‌تواند معمای سیاسی و استراتژی پیچیده این کشور را حل کند.

با این وجود، توزیع نیروهای اجتماعی و سیاسی عراق منجر به وجود اجماعی در مورد حضور دایم نیروهای آمریکایی در عراق نمی‌شود.(۶۶) وجود چنین اجماعی تنها احتمال ایجاد چنین ترتیباتی در عراق است. علی‌رغم رضایت نسبی که امروزه برای اشغال موقت وجود دارد، بسیاری از مردم عراق مخالف تبدیل کشورشان به پایگاه نفوذ آمریکا هستند. این سناریو یادآور خاطره مداخله نظامی بریتانیا در جنگ دوم جهانی است که در آن اکثر مردم عراق مخالف حضور مستمر نظامی بریتانیا در این کشور بودند. گرچه پایگاه‌های بریتانیا به دو پایگاه نیروی هوایی سلطنتی در ۱۹۴۷ کاهش یافت ولی قرارداد حفظ نیروها بین عراق ـ بریتانیا در ژانویه ۱۹۴۸ و نوامبر ۱۹۵۲ تصویب نگردید.(۶۷) شرایط امروز عراق چندان متفاوت از قبل نیست، حتی اگر چنین نیز باشد منافع سیاسی بسیاری از عراقی‌ها آشکارا با منافع حامیان آمریکایی‌ها متفاوت است. این اختلاف، مقاومت آنها را برمی‌انگیزاند. به علاوه، برخی از خبرگان از احساسات ناسیونالیستی جهت نشان دادن نقش نئواستعماری آمریکا در منطقه استفاده می‌کنند. اکثریت عراقی‌ها در بهترین حالت این شرایط را محدود کننده حاکمیت عراق و در بدترین شرایط حق قضاوت کنسولی رژیمی نامشروع می‌دانند. هرچه نیروی نظامی آمریکا افزایش یابد، سبب تحریک پاسخ سیاسی می‌شود و هرچه نیروی نظامی آمریکا کاهش یابد توانایی نظارت و کنترل توسعه نظامی عراق کاهش خواهد یافت. حتی مخفی شدن مجازی[1] نمی‌تواند مانع از اعتراضات ناسیونالیستی

[1] . virtual invisibility

شود. چنانکه طولانی شدن حضور بریتانیا در کانال سوئز، اخوان المسلمین را در مصر در دهه ۱۹۵۰ به تحرک واداشت.(۶۸) بازیگران سیاسی داخلی، منطقه‌ای و حتی جهانی با حضور درازمدت آمریکا در عراق که بتواند جریان‌های سیاسی این کشور را تحت تأثیر قرار دهد، مخالف هستند. گروه‌های مخالف و قانونی عراق، احزاب مخالف نظام، سازمان‌های تروریستی زیرزمینی و دشمنان آمریکا، مخالف چنین حضوری هستند. مخالفان زیادی در سراسر این کشور ۲۵ میلیونی وجود دارند: صدها هزار عراقی خانواده خود را به دلیل حضور نظامی آمریکا از دست داده‌اند و همه صدام را برای این کار مقصر نمی‌دانند. جغرافیای خاص عراق و مرزهای طولانی و باز این کشور، ممانعت از ورود فعالان خارجی و آشوبگران را مشکل ساخته است و برخی ازآنها آزادانه از فرودگاه بغداد وارد می‌شوند. تلاش آمریکا برای استفاده از ابزارهای ملایم‌تر دیپلماتیک و اقتصادی برای کنترل می‌تواند مخالفت کشورهای مخالف آمریکا را برانگیزاند. برخی از عراقی‌ها موافق حضور نظامی آمریکا هستند حتی اگر در مقیاس کلان باشد. البته این امر منوط به ارائه تسهیلاتی در سایر جنبه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم است. ولی پایگاه نظامی دایمی خارجی هیچگاه در قلب منطقه برپا نشده است. حداقل پایگاهی که علناً برای محدود کردن حاکمیت عراق و نظارت بر این کشور تأسیس شده باشد.

راه‌حل‌های منطقه‌ای

تنها حل و فصل منطقه‌ای منازعه و یا حداقل کاهش آن، می‌تواند ناامنی شدید منطقه‌ای را که یکی از مهم‌ترین منابع فشار برای تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی است، کاهش دهد. اگرچه نمی‌توان معمای امنیت را از جهان کشورهای دارای حاکمیت حذف نمود ولی شناخت پویایی‌های آن می‌تواند به کاهش نتایج بد آن بیانجامد. در نهایت، دولت‌ها هرگاه در منازعه‌ای حل نشدنی درگیر می‌شوند

به دنبال سلاح‌های مخوف می‌روند چه این منازعه را خود ساخته باشند و یا میراث شکست‌های سیاسی گذشته باشد. به بیان خوش‌بینانه، هیچ کشوری در شرایط عدم وجود تهدید خارجی به دنبال سلاح‌های اتمی نمی‌رود.(۶۹) اختراع سلاح‌های اتمی در ایالات متحده نتیجه جنگ و ناامنی بود: ترس از آلمان نازی سبب اختراع بمب شد.(۷۰) بدون تردید عوامل سیاسی دیگری در مورد آمریکا نیز وجود داشت ولی ناامنی منطقه‌ای و جهانی از دلایل اصلی تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی است. این مسأله سبب می‌شود کشورهای محتاط نیز برای جلوگیری از تهدید حذف خود، به سوی این سلاح‌ها گام بردارند.

صدام ممکن است از صحنه خارج شده باشد ولی صلح، امنیت و ثبات در خاورمیانه تا زمان حل همه منازعات جدی برقرار نمی‌شود. حل منازعه فلسطین ـ اسراییل نقطه آغاز معقولی است چرا که عامل اصلی دشمنی اعراب و اسرائیل بوده و حل آن فرصتی برای کنترل تسلیحاتی در منطقه به دست می‌دهد که در غیر این صورت غیر قابل حل است.(۷۱) اما این به تنهایی کافی نیست چرا که ناامنی عراق نتیجه دشمنی فلسطینیان ـ اسرائیل نیست. نظم بادوام منطقه‌ای[1] زمانی که کشورهایی مانند عراق، ایران و اسراییل از یکدیگر در هراسند به وجود نمی‌آید. حتی اگر چنین ترسی نتیجه رفتار مخرب خودشان باشد. در چنین شرایطی، فشارهای تکثیر سلاح هر موفقیتی را که توسط طرف‌های مسلط کسب شده، تخریب می‌کند و منجر به حلقه‌های جدید بحران می‌شود. احتمالاً رهبران آتی عراق به شرایط امنیتی که در آینده با آن مواجه می‌شوند، صرف نظر از وابستگی‌های سیاسی و آمال و آرزوهای جامعه بین‌المللی پاسخ می‌دهند. در حالی که تکامل و انتشار تکنولوژی تسلیحاتی، برای همه دولت‌ها آسیب‌پذیری و خطر ایجاد می‌کند؛ در عین حال فرصت سیاسی سازنده‌ای برای کسانی که به دنبال تغییر شرایط بی‌ثبات و خطرناک موجود هستند، ایجاد می‌کند. حل

---

1 . durable regional order

منازعات همه خطرها و عدم اطمینان‌های موجود را از زندگی بین‌المللی برطرف نمی‌کند ولی قدمی لازم جهت تغییر شکل منطقه‌ای محسوب می‌شود.

نظم منطقه‌ای بادوام همانند نظم داخلی، نمی‌تواند از خارج به خاورمیانه تحمیل شود. خصوصاً آنکه بازیگران سیاسی منطقه‌ای آن را ناعادلانه و معطوف به منافع دیگران بدانند. حتی آمریکا ناتوان از بازسازی خاورمیانه براساس آمال خویش است. علی‌رغم این محدودیت‌ها نظم بادوام نتیجه تعهد رهبران بازیگران قدرتمند بین‌المللی و توسعه نهادهای قوی بین‌المللی است.(۷۲) آمریکا با تسخیر عراق از طریق نیروی نظامی، اکنون وظیفه دارد طرف‌هایی را که در تعیین آینده عراق درگیر هستند، افزایش دهد و فرآیندی شفاف جهت بازگشت حاکمیت به عراقی‌ها ایجاد کند و این کشور را با مشکلات فراوان روبه‌رو نسازد. این فرآیند باید توسط خود مردم عراق آغاز گردد تا توسط آمریکایی‌هایی که تصور می‌کنند منافع و آمال یکی از قدیمی‌ترین جوامع تاریخ را بهتر می‌شناسند. این امر می‌باید با همکاری نزدیک با جامعه بین‌المللی صورت پذیرد، مسأله‌ای که واشنگتن پس از مشکلاتی که در شورای امنیت قبل از جنگ پدید آمد، علاقه‌ای به آن ندارد. ایالات متحده باید از تفکر ساده‌لوحانه در مورد بهشت پس از صدام و نیز تصور غلط صلح هژمونیک[1] دست بردارد.

یادداشت ها

۱. پنج توجیه عمده دولت آمریکا برای آغاز جنگ عراق عبارتند از: ۱) ادعای تملک و توسعه سلاح‌های کشتار جمعی برخلاف قطعنامه‌های شورای امنیت، ۲) ارتباط با القاعده، ۳) حکومت ظالمانه صدام و نقض گسترده حقوق بشر، ۴) گسترش دموکراسی در خاورمیانه، ۵) بهبود روابط اعراب – اسرائیل.

۲. دیدگاه تحلیلی شخصی (تصویر اول) بر تصمیم‌گیری رهبران کشورها تاکید دارند و منابع داخلی و بین‌المللی را در نظر نمی‌گیرد. بنگرید به:

Kenneth N. Waltz, Man, the State, and War (New York: Columbia University Press, 1959).

۳. بنگرید به:

Bob Woodward, The Commanders (New York: Simon & Schuster, 1991) and George Bush and Brent Scowcroft, A World Transformed (New York: Vintage Books, 1998).

۴. آمریکا جهت اختلاف‌سازی بین‌المللی کمتر به مسایل شخصیتی تاکید نمود. در عوض بیشترین تاکید بر سیاست قدرت (موازنه قوای منطقه‌ای) و نقض حقوق بین‌المللی توسط صدام بود. بوش پدر در سخنرانی سالانه خود در ۲۹ ژانویه ۱۹۹۱ بر این موضوع تاکید نمود. وی گفت: در نظم نوین جهانی وعده داده شده، ظلم و خشونت بی‌پاداش می‌ماند و تجاوز با پاسخ جمعی رو به رو می‌شود.

۵. نمونه‌هایی از تحلیل گسترده سطح شخصی را می‌توانید در منابع زیر بیابید:

Daniel L. Byman and Kenneth M. Pollack, "Let Us Now Praise Great Men: Bringing the Statesman Back In," International Security 25 (Spring 2001): 107-146; Efraim Karsh and Inari Rautsi, "Why Saddam Hussein Invaded Kuwait," Survival 33 (January/February 1991): 18-30; Laurie Mylroie, "Why Saddam Hussein Invaded Kuwait," Orbis 36 (Winter 1993): 123-134; Elaine Sciolino, The Outlaw State: Saddam Hussein's Quest for Power and the Gulf Crisis (New York: Wiley, 1991); and Judith Miller and Laurie Mylroie, Saddam Hussein and the Crisis in the Gulf (New York: Random House, 1990). See also Andrew Parasiliti's brief response to the Byman and Pollack piece: "The First Image Revisited," International Security 26 (Fall 2001): 166-169.

۶. برای ملاحظه رهیافت‌های روان‌شناختی در تئوری‌های روابط بین‌الملل بنگرید به:

J.M. Goldgeier and Philip Tetlock, "Psychology and International Relations Theory," Annual Review of Political Science 4 (2001): 67-92; and Jerel A. Rosati, "The Power of Human Cognition in the Study of World Politics," International Studies Review 2 (2000): 45-75. See also Stanley A. Renshon and Deborah Welch Larson, eds., Good Judgment in Foreign Policy: Theory and Application (New York: Rowman & Littlefield, 2002); Robert Jervis, Perception and Misperception in International Politics (Princeton: Princeton University Press, 1976).

۷. رهیافت‌های داخلی (تصویر دوم) و بین‌المللی (تصویر سوم) هم بر سیاست خارجی دولت‌های دموکراتیک و هم دولت‌های اقتدارگرا تأثیر می‌گذارد و شامل مسایل امنیت و اقتصاد سیاسی نیز می‌شود. بنگرید به:

Waltz, Man, the State, and War.

۸. با اینکه این رویکرد در ابتدا بر اقتصاد سیاسی تاکید داشت، ادبیات موضوع راجع به تعامل سطوح داخلی و بین‌المللی با آثار زیر آغاز شد:

Peter Katzenstein, ed., Between Power and Plenty: Foreign Economic Policies of Advanced Industrial States (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1978); and Peter Gourevitch, "The Second Image Reversed," International Organization 32 (Autumn 1978): 881-911; Steven Heydemann, ed., War, Institutions, and Social Change in the Middle East (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 2000).

۹. این موضوع بیانگر رویکرد رئالیستی تدافعی است. به طور کلی به منابع زیر رجوع کنید:

Benjamin Frankel, "The Brooding Shadow: Systemic Incentives and Nuclear Weapons Proliferation," Security Studies 2 (Spring-Summer 1993): 37-55 and Bradley A. Thayer, "The Causes of Nuclear Proliferation and the Utility of the Nuclear Nonproliferation Regime," Security Studies 4 (Spring 1995): 463-519.

برای مطالعه بیشتر در رابطه با رویکرد رئالیستی تهاجمی به منبع زیر رجوع کنید:

John J. Mearsheimer, The Tragedy of Great Power Politics (New York: W.W. Norton, 2001).

تفاوت‌های رویکرد رئالیستی تدافعی و رویکرد رئالیستی تهاجمی در منبع ذیل بحث شده است.

Glenn H. Snyder, "Mearsheimer's World-Offensive Realism and the Struggle for Security: A Review Essay," International Security 27 (Summer 2002): 149-173.

۱۰. مباحث مربوط به آثار آنارشی در روابط بین‌المللی در این مقاله آمده است. جهت اطلاع بیشتر درباره ارتباط بین آنارشی و مسابقه تسلیحاتی بنگرید به:

Charles L. Glaser, "The Causes and Consequences of Arms Races," Annual Review of Political Science 3 (2000): 251-276. and David A. Lake, "Beyond Anarchy: The Importance of Security Institutions," International Security 26 (Summer 2001): 129-160.

۱۱. من ادعا نمی‌کنم توضیحات سطح تحلیل داخلی (سازمانی، بورکراتیک، اقتصاد سیاسی) یا سطح تحلیل شخصی برای تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی غیر معقول هستند. بلکه بالعکس، تصمیم کشور برای دستیابی به سلاح اتمی بر حسب شرایط مختلف می‌تواند منابع داخلی یا بین‌المللی داشته باشد. شاید ما نمونه‌های زیادی برای دست زدن به یک تعمیم کلی نداشته باشیم و حداقل پارادایم رئالیسم یک نمونه از قطعیت درباره تکثیر سلاح را مشخص می‌کند. سایر مسایل با محدودیت‌هایی مواجه هستند.

۱۲. برای مطالعه و بررسی تاریخ منطقه رجوع کنید به:

Charles Tripp, A History of Iraq, 2nd ed. (Cambridge: Cambridge University Press, 2002); Marion Farouk-Sluglett and Peter Sluglett, Iraq Since 1958 (London: I.B. Taurus, 1990); and Phebe Mart, The Modern History of Iraq (Boulder, CO: Westview, 1985).

۱۳. برای مطالعه سیاست فرهنگی حزب بعث با توجه به سابقه تمدن بین‌النهرین رجوع کنید به:

Arthur Goldschmidt, A Concise History of the Middle East, 7th ed.(Boulder, CO: Westview, 2002).

۱۴. درباره استفاده رژیم بعث از اسلام به سود خود رجوع کنید به:

Amatzia Baram, "Mesopotamian Identity in Ba'thi Iraq," Middle Eastern Studies 19 (October 1983): 427-449 and Baram, Culture, History, and Ideology in the Formation of Ba'thist Iraq, 1968-1989 (New York: St. Martin's Press, 1991); Kanan Makiya, The Monument: Art, Vulgarity, and Responsibility in Iraq (Berkeley: University of California Press, 1991).

15. Ofra Bengio, Saddam's Words: Political Discourse in Iraq (New York: Oxford University Press, 1998).

۱۶. مباحثات راجع به منابع و ماهیت ناسیونالیسم و نیز نقش دولت در ساختار و دست‌کاری هویت جمعی همچنان ادامه دارد. برای نمونه بنگرید به

Benedict Anderson, Imagined Communities (London: Verso, 1989). More state-centric views include Ernest Gellner, Nations and Nationalism (Ithaca, NY: Cornell

University Press, 1983) and John Breuilly, Nationalism and the State (Chicago: University of Chicago Press, 1982).

۱۷. هویت‌های ملی، مانند نژاد مبنای بسیج سیاسی و نیز کارکردهای دیگری بوده است. بنگرید به:

Anthony W. Marx, Making Race and Nation: A Comparison of the United States, South Africa, and Brazil (Cambridge: Cambridge University Press, 1998).

۱۸. استفن والت تهدید را به شکل توزیع قدرت و نزدیکی جغرافیایی، توانایی‌های تهاجمی و نیات تصور شده تعریف می‌کند. بنگرید به

18. Stephen Walt, The Origins of Alliances (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1987), 5.

19. See R.K. Ramazani, Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East (Baltimore: The Johns-Hopkins University Press, 1988).

۲۰. سلاح‌های اتمی آمریکا در ترکیه در پایگاه اینجرلیک قرار دارد. بنگرید به:

http://www.gwu.edu/~nsarchiv/news/19991020/, 29 May 2003.

۲۱. منازعه ترکیه و عراق بر سر آب پس از اجرای پروژه آناتولی بزرگ که طی آن سد آتاتورک و نیروگاههای برق در جنوب شرق کردستان مستقر شد، تشدید گردید.

۲۲. رتبه‌های نظامی، مسایل ذهنی بوده و تنها از لحاظ کارآیی اهمیت می‌یابد. در میان هشت قدرت اتمی، نیروهای دفاعی اسرائیل رشد کیفی و کمی خوبی داشتند ولی به آمریکا، روسیه و چین نمی‌رسند.

۲۳. درباره برنامه هسته‌ای و سلاح‌های شیمیایی و میکروبی اسرائیل رجوع کنید به:

Shai Feldman, Israeli Nuclear Deterrence: A Strategy for the 1980s (New York: Columbia University Press, 1982) and his follow-up work, Nuclear Weapons and Arms Control in the Middle East (Cambridge, MA: MIT Press, 1997); Richard A. Falkenrath, Robert D. Newman, and Bradley A. Thayer, America's Achilles Heel: Nuclear, Biological, and Chemical Terrorism and Covert Attack (Cambridge, MA: MIT Press, 1998), 64; "Israel Can Launch Nuclear Weapons from Subs-Report," New York Times, 11 October 2003.

۲۴. هزینه دفاعی عربستان سعودی به حدود ۲۷ میلیارد دلار از سال ۲۰۰۱ افزایش یافته است. عربستان از این لحاظ هشتمین کشور جهان و اولین کشور در بین کشورهای خاورمیانه به جز اسرائیل است. در این زمینه رجوع کنید به:

SIPRI Military Expenditure Database at

http://projects.sipri.se/milex/mex_database1.html. Data on ballistic missile development and proliferation is found at the website of Lancaster University's Centre for Defence and International Security Studies: http://www.cdiss.org/btablea.htm.

25. Wolfango Piccoli, "Turkish-Israeli Military Agreements and Regional Security in the Gulf" in Bjorn Moller, ed., Oil and Water." Cooperative Security in the Persian Gulf (New York: I.B. Taurus, 2001) and William Hale, Turkish Foreign Policy: 1774-2000 (Portland, OR: Frank Cass, 2001). See also Sabri Sayari, "Turkey: The Changing European Security Environment and the Gulf Crisis," Middle East Journal 46 (Winter 1992): 183-198.

۲۶. درباره دیدگاه عربستان و یک دیدگاه جامع راجع به ائتلاف عربی در سال ۱۹۹۱ رجوع کنید به:

HRH General Khalid Bin Sultan, Desert Warrior." A Personal View of the Gulf War by the Joint Forces Commander (New York: HarperCollins. 1995) and Mohamed Heikal, Illusions of Triumph: An Arab View of the Gulf War (New York: HarperCollins, 1992).

۲۷. درباره سفر وزیر خارجه ایران دکتر ولایتی به کویت رجوع کنید به.

Middle East Economic Digest, 20 July 1990, 4.

برای اطلاع از سیاست خارجی کویت قبل از تهاجم عراق بنگرید به:

Abdul-Reda Assiri, Kuwait's Foreign Policy: City-State in World Politics (Boulder, CO: Westview Press, 1990).

۲۸. جهت مطالعه بیشتر راجع به روابط ایران و اسرائیل بنگرید به

Ramazani, Revolutionary Iran, 147-161.

۲۹. راجع به جبهه‌بندی‌های اولیه در خاورمیانه رجوع کنید به اثر والت با نام مبنای اتحادها.

Walt, The Origins of Alliances.

۳۰. راجع به برد موشک‌ها رجوع کنید به سایت

Centre for Defence and International Security Studies:

http:// www.cdiss.org/btablea.htm.

۳۱. درباره معمای جغرافیایی عراق رجوع کنید به:

Ahmad Yousef Ahmad, "The Dialectics of Domestic Environment and Role Performance: The Foreign Policy of Iraq" in Bahgat Korany and Ali E. Hillal Dessouki, eds., The Foreign Policies of Arab States: The Challenge of Change, 2nd ed.(Boulder, CO: Westview, 1991). See also Charles Tripp, "The Foreign Policy of Iraq" in Raymond Hinnebusch and Anoushiravan Ehteshami, eds., The Foreign Policies of Middle East States (Boulder, CO: Lynne Riennet, 2002). See also the extensive discussion of geostrategic imperatives of the region from a great power perspective found in Geoffrey Kemp and Robert E. Harkavy, Strategic Geography and the Changing Middle East (Washington, DC: Brookings Institution Press and Carnegie Endowment for International Peace, 1997).

۳۲. تنها هشت کشور دیگر هستند که دسترسی به دریا ندارند: افغانستان، اطریش، مجارستان، بورکینافاسو، چاد، مالی، نیجر و زامبیا.

۳۳. درباره معمای ژئوپلتیک عراق در خلیج فارس رجوع کنید به:

Gerald Blake, Maritime Aspects of Arabian Geopolitics (London: Arab Research Center, 1982).

۳۴. مفهوم و نظر توماس شلینگز راجع به باز دارندگی انفعالی در اینجا تناسب بیشتری دارد. منظور از باز دارندگی انفعالی اعلام داشتن زرادخانه هسته‌ای بدون اعلام شرایط استفاده از آن است. بنگرید به:

Thomas Schelling, The Strategy of Conflict (New York: Oxford University Press, 1963), 207-229. Also possible is McGeorge Bundy's "existential deterrence"--the general fear-inducing capacity that counters threats to a state's survival. See Bundy, "Existential Deterrence and its Consequences" in Douglas MacLean, ed., The Security Gamble: Deterrence Dilemmas in the Nuclear Age (Totowa, NJ: Rowman and Allanheld, 1984), 8-9. See also Robert Jervis, The Meaning of the Nuclear Revolution: Statecraft and the Prospect of Armageddon (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1989); and Bernard Brodie, War and Politics (New York: Macmillan 1973).

35. John H. Herz, "Idealist Internationalism and the Security Dilemma," World Politics 2 (January 1950): 157-180 and Robert Jervis, "Cooperation Under the Security Dilemma," World Politics 30 (January 1978): 186-214. More recently, see Charles L. Glaser, "The Security Dilemma Revisited," World Politics 50 (October 1997): 171-201. Others in the Realist tradition who have written on the security dilemma

range from Thucydides to Herbert Butterfield, Hans Morgenthau, Arnold Wolfers, and Kenneth Waltz.

36. For a revealing, if speculative, account o f t he regime-preserving function of Iraqi WMD, see the 22 February 2002 testimony of Charles A. Duelfer, United Nations Special Commission deputy director, before the U.S. Senate Armed Services Committee, Subcommittee on Emerging Threats and Capabilities. It is reprinted as "Why Saddam Wants Weapons of Mass Destruction" in Micah L. Sifry and Christopher Cerf, eds., The Iraq War Reader." History, Documents, Opinions (New York: Simon & Schuster, 2003): 412-413.

37. Jonathan B. Tucker, "A Farewell to Germs: The U.S. Renunciation of Biological and Toxin Warfare, 1969-70," International Security 27 (Summer 2002), 144. and Woodward, Bush at War (New York: Simon & Schuster, 2002), 99-101.

38. Richard M. Price, The Chemical Weapons Taboo (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1997).

۳۹. راجع به نگرانی آمریکا از سلاح‌های شیمیایی عراق و لیبی و پایگاه رباط رجوع کنید به:

the statement before the Committee on Governmental Affairs, Hearings on the Global Spread of Chemical and Biological Weapons, by William H. Webster, Director, Central Intelligence Agency, 10 February 1989. and The

Anfal Campaign against the Kurds (New Haven, CT: Yale University Press, 1995).

۴۰. برخی از اقدامات آمریکا در حال حاضر نقض معاهدات سلاح های شیمیایی است، بنگرید به:

Tucker, "A Farewell to Germs," 144-148.

۴۱. دولت آمریکا موشک های بالستیک را جزء سلاح های کشتار جمعی محاسبه می‌کند.

۴۲. برای مطالعه مشکلات توقف تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی از طریق کنترل تسلیحاتی رجوع کنید به:

Jonathan Schell, "The Folly of Arms Control," Foreign Affairs 79 (September-October 2000): 22-46.

۴۳. جهت بررسی جنبه‌های تکنولوژیک فنآوری هسته‌ای رجوع کنید به:

Robert F. Mozley, The Politics and Technology of Nuclear Proliferation (Seattle: University of Washington Press, 1998). For another perspective on proliferation problems, see Brad Roberts, ed., Weapons Proliferation in the 1990s (Cambridge, MA: MIT Press, 1995).

۴۴. این مساله برخلاف نظر شای فلدمن (Shai Feldman's) می‌باشد که معتقد است تلاش گسترده عراق جهت دستیابی به سلاح اتمی بدون رهبری صدام ممکن نبود. بنگرید به:

Shai Feldman, Nuclear Weapons and Arms Control in the Middle East, 53-54.

45. Scott D. Sagan and Kenneth N. Waltz, The Spread of Nuclear Weapons: A Debate Renewed (New York: W.W. Norton, 2003). A review of the broader literature on deterrence is Paul K. Huth, "Deterrence and International Conflict: Empirical Findings and Theoretical Debates," Annual Review of Political Science 2 (1999): 25-48.

46. Shai Feldman, "Israeli Deterrence During the Gulf War" in Joseph Alpher, ed., War in the Gulf: Implications for Israel (Tel Aviv: Jaffee Center for Strategic Studies, 1992), 184-209.

۴۷. نقش عقلانیت در بازدارندگی موضوع مباحثات مهمی در روابط بین‌المللی بوده است. جهت مطالعه بیشتر راجع به تئوری بازدارندگی رجوع کنید به

Robert Powell, "Nuclear Deterrence Theory, Nuclear Proliferation, and National Missile Defense," International Security 27 (Spring 2003): 86-118.

48. Bruce G. Blair, The Logic of Accidental Nuclear War (Washington, DC: Brookings, 1993); and Scott D. Sagan, The Limits of Safety: Organizations, Accidents, and Nuclear Weapons (Princeton: Princeton University Press, 1993).

۴۹. راجع به احتمال تصادف، مشکلات مربوط به ضربه دوم و سایر انتقادات از موضع والتز رجوع کنید به:

Sagan and Waltz, The Spread of Nuclear Weapons, 46-87; 156-184.

۵۰. برای مطالعه بیشتر راجع به موضع‌گیری احزاب چپ و راست در مورد بازدارندگی و تکثیر سلاح رجوع کنید به:

Jonathan Schell, "The Case Against the War," The Nation, 3 March 2003 and reprinted as "Pre-Emptive Defeat, or How Not to Fight Proliferation" in Sifry and Cerf, eds, The Iraqi War Reader, 506-526; and Kenneth Pollack, The Threatening Storm: The Case for Invading Iraq, excerpted as "Can We Really Deter a Nuclear-Armed Saddam?" in Sifry and Cerf, eds., 403-411.

۵۱. در مورد سیاست آمریکا در رابطه با مقابله با تکثیر سلاح، تهدید گسترده و دولت‌های یاغی بنگرید به:

Section V, "The National Security Strategy of the United States," September 2002, 8-10. See also the administration's "National Security Strategy to Combat Weapons of Mass Destruction," December 2002.

۵۲. چنانکه در استراتژی امنیت ملی آمریکا ذکر شده است: تهدید عمده کنونی از جانب دولت‌های یاغی و تروریست‌ها صورت می‌گیرد. دولت‌های یاغی به دنبال سلاح‌های اتمی، بیولوژیکی و شیمیایی هستند. این دولت‌ها به دنبال تجارت و گسترش تهدید این سلاح‌ها علیه همه ملت‌ها هستند. در یک دهه گذشته می‌بایست درباره تهدید این کشورها درس آموخته باشیم. با در نظر گرفتن این مساله، آمریکا نمی‌تواند مانند گذشته موضع انفعالی داشته باشد. ناتوانی در مقابله

با مهاجمان احتمالی، فوریت تهدیدهای کنونی و شدت آسیب‌های سیاسی که می‌تواند از جانب دشمنان ما صورت گیرد، این گزینه را نامطلوب ساخته است.

۵۳. دولت آمریکا، این موضع را در جنگ فوریه و مارس ۲۰۰۳ اتخاذ کرد. بنگرید به سخنرانی بوش در ۲۶ فوریه در موسسه امریکن اینترپرایز که در آن وی اعلام کرد: "ملت عراق با سابقه روشن و منابع گسترده و مردمانی تحصیل کرده کاملا توانایی حرکت به سوی دموکراسی و زندگی آزاد دارند. جهان، منافع روشنی در گسترش ارزش‌های دموکراتیک دارد چرا که دولت‌ها و ملت‌های آزاد، ایدئولوژی‌های مخوف اتخاذ نمی‌کنند. آنها اهداف مسالمت آمیز را برای زندگی بهتر دنبال می‌کنند."

۵۴. درباره صلح دموکراتیک رجوع کنید به:

James Lee Ray, "Does Democracy Cause Peace?" Annual Review of Political Science 1 (June 1998): 27-46. See also Michael E. Brown, Sean M. Lynn-Jones, and Steven E. Miller, eds., Debating the Democratic Peace (Cambridge, MA: MIT Press, 1996) and Bruce Russett, ed., Triangulating Peace: Democracy, Interdependence, and International Organizations (New York: W.W. Norton, 2001).

۵۵. ژاپن دومین یا سومین بودجه دفاعی را داراست. تضمین‌های آمریکا در ذهن رای دهندگان ژاپنی و رهبران آنها در مقابله اقدامات کره شمالی کافی نیست. بنگرید به سایت:

SIPRI Military Expenditure Database,

http:// projects.sipri.se/milex/mex_major_spenders.html

۵۶. براساس گزارشات پنتاگون، سلاح‌های اتمی آمریکا در ژاپن و ۲۶ کشور دیگر قرار دارد. بنگرید به:

"History of the Custody and Deployment of Nuclear Weapons: July 1945 through September 1977," accessed at

http://www.gwu.edu/~nsarchiv/news/19991020/

Robert S. Norris, William M. Arkin, and William Burr, "Where They Were," Bulletin of the Atomic Scientists 55 (November-December 1999): 26-35.

۵۷. شاید این مساله به دلیل جو خصمانه بین‌المللی که دولت آپارتید آفریقای جنوبی در اواخر دهه ۱۹۸۰ با آن روبه رو بود مطلوب به نظر می‌رسید بنگرید به:

William J. Long and Suzette R. Grillot, "Ideas, Beliefs, and Nuclear Policies: The Cases of South Africa and Ukraine," Nonproliferation Review 7 (Spring 2000): 24-40 and Waldo Stumpf, "South Africa's Nuclear Weapons Program: From Deterrence to Dismantlement," Arms Control Today 25 (December 1995-January 1996): 3-8. and Peter Liberman, "The Rise and Fall of the South African Bomb," International Security 26 (Fall 2001): 45-86.

۵۸. هزینه‌های دفاعی آمریکا از ابتدای تاسیس جمهوری رو به افزایش بوده است. این نه به دلیل دموکراسی آمریکا بلکه به دلیل کارکرد تهدیدات خارجی بوده است. این روند با تصمیم جان آدانر در مورد گسترش ناوگان دریایی آمریکا برای

مواجهه با فرانسه و بریتانیا آغاز شد و در دوران دو جنگ جهانی، جنگ سرد و دوران کنونی به خاطر تروریسم ادامه دارد.

۵۹. وزیر خارجه هند جاسوانت سینگ از این فرمول برای توجیه آزمایش هسته‌ای هند در ۱۹۹۸ استفاده کرد. بنگرید به

Jaswant Singh, "Against Nuclear Apartheid," Foreign Affairs 77 (September-October 1998): 41-52.

60. Jonathan Schell, "The Folly of Arms Control." For critiques by William Kristol and other prominent neoconservatives, see "Rebuilding America's Defenses: Strategy, Forces and Resources For a New Century," A Report of the Project for the New American Century, September 2000. This report and related items are available at

http://www.newamerieancentury.org/publicationsreports.htm

۶۱. فشار آمریکا بر تایوان جهت خودداری از دستیابی به سلاح اتمی در صورتیکه دولت تایوان به این نتیجه برسد که امنیت این کشور با این سلاح‌ها تأمین می‌شود، با شکست مواجه می‌شود. سلاح‌های اتمی آمریکا از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۴ در تایوان مستقر بوده است. بنگرید به

Robert S. Norris, William M. Arkin, and William Burr, "Where They Were," Bulletin of the Atomic Scientists, 26-35.

62. Falkenrath et al., 65-66.

۶۳. درباره دکترین بوش می‌بایست به سخنرانی وی در سپتامبر ۲۰۰۲ در وست پوینت مراجعه کرد. وی اعلام نمود: تهدیدات جدید نیازمند تفکر و استقرار جدید امنیت ملی آمریکاست. راجع به دکترین بوش رجوع کنید به:

Robert Jervis, "Understanding the Bush Doctrine," Political Science Quarterly 118 (Fall 2003): 365-388. and Charles L. Glaser and Steve Fetter, "National Missile Defense and the Future of U.S. Nuclear Weapons Policy," International Security 26 (Summer 2001): 40-92.

۶۴. سایر نویسندگان ممکن است قدم از این فراتر بگذارند. تعهدات نیروهای ائتلاف در افغانستان ممکن است با بی‌ثباتی در عراق همراه شده و باعث شود آمریکا بیشترین هزینه را در جنگ بدوش بکشد.

۶۵. مقامات آمریکا برای اولین بار از احتمال این مساله در آوریل ۲۰۰۳ سخن راندند. بنگرید به:

Thom Shanker and Eric Schmitt, "Pentagon Expects Long-Term Access to Key Iraqi Bases," New York Times, 20 April 2003.

۶۶. جهت مطالعه بیشتر راجع به شکاف‌های اجتماعی عراق بنگرید به:

Hanna Batatu, The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq (Princeton: Princeton University Press, 1979).

۶۷. تظاهرات سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۲ موسوم به الوثبه و الانتفاضه بخشی از انقلاب ۱۹۸۵ عراق بود. بنگرید به:

Tripp, A History of Iraq, 118-131.

۶۸. جهت مطالعه راجع به ناصر و معاهده انگلستان – مصر درباره کانال سوئز بنگرید به:

Anthony Nutting, Nasser (New York: E.P. Dutton, 1972), 68-73.

۶۹. تجربه آفریقای جنوبی تنها در صورتی با این ادعا در تناقض است که تمامی عوامل سیاسی و اقتصادی داخلی منتج به برنامه اتمی این کشور شود. این سناریو معقول ولی نامتحمل است. بنگرید به:

Peter Liberman, "The Rise and Fall of the South African Bomb."

۷۰. اتحاد شوروی سابق از این مساله پیروی نمود. نه صرفاً به این دلیل که استالین به دنبال سلاح اتمی بود یا خواستار تسلط بر جهان بود بلکه به این دلیل که اگر به نحو دیگری عمل می‌کرد دچار محدودیت می‌شد.

۷۱. جهت مطالعه بیشتر راجع به کنترل تسلیحاتی و گفتگوهای امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه بنگرید به:

Feldman, Nuclear Weapons and Arms Control in the Middle East.

۷۲. جهت مطالعه بیشتر راجع به ساختار نظم پس از جنگ سرد با توجه به منازعه ابرقدرتها بنگرید به:

G. John Ikenberry, After Victory: Institutions, Strategic Restraint, and the Rebuilding of Order after Major Wars (Princeton: Princeton University Press, 2001).

روابط ایران و عراق پس از صدام[1]

انوشیروان احتشامی

تحولات عراق پس از صدام نه تنها بر روابط خارجی، بلکه بر چارچوب سیاست خارجی این کشور و حتی بر سیستم سیاسی مهمترین همسایه ژیوپلیتیکی آن یعنی ایران نیز تأثیر خواهد گذاشت. اگرچه در طول بیش از بیست سال تهران و بغداد بر چهره امنیتی خلیج فارس حاکم بوده‌اند، دیگر قرار نیست هماورد و رقیب یکدیگر باشند. این دو کشور به رغم تنش‌های بسیار، پس ازپایان جنگ در سال ۱۹۹۸، ظرفیت همکاری با یکدیگر را به نمایش گذاشتند. اما هنوز چندین مساله اساسی می‌بایست حل شود تا تهران، عراق را به عنوان یک همسایه قابل اعتماد به رسمیت بشناسد. اکنون با روشن شدن آرایش نیروهای سیاسی و ساختارهای تازه در رژیم عراق پس از سرنگونی صدام، زمان آن فرا رسیده که نگرانی‌های تهران و شیوه‌های موجود برای رفع آنها و نیز تأثیرات فروپاشی رژیم بعث بر سیاست منطقه‌ای ایران و چشم اندازهای آینده روابط ایران و ایالات متحده را بررسی کنیم.

---

۱. این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط احمد بخشی به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله استاد روابط بین الملل در دانشگاه دورهام و معاون انجمن مطالعات خاورمیانه بریتانیا است. لازم به ذکر است که تمامی نظرات مندرج در این مقاله الزاماً مورد تأیید گردآورندکان نیست.

Anoushiravan Ehteshami, Iran-Iraq Relations After Saddam, The Washington Quarterly, Autumn 2003.

یک هماوردی تازه

افسانه‌های خاص در باره روابط ایران و عراق باید کنار گذاشته شوند. نخستین افسانه‌ای که وجود دارد این ایده کهن است که این دو کشورهمواره رقیب یکدیگرند. این ایده که دشمنی‌های کهنهٔ ژئوپولیتیکی زیربنای روابط بین دولت‌های مدرن ایران و عراق است، ایده‌ای نادرست است. در واقع اگر از دید تاریخی و نه بر اساس سیاست واقع‌گرایانه کنونی به بررسی این منطقه بپردازیم، در می‌یابیم که روابط استراتژیک بین دولت سکولار و پان عربیسم سوریه و جمهوری اسلامی ایران دشوار است. هنوز هم منافع، سیاست راتعیین می‌کند و تاریخ آن را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر تنش‌های موجود در روابط تازه ایران و عراق به رقابت عثمانی و ایران بر سر بین‌النهرین یا تفاوتهای ایدیولوژیکی ودینی بین سنی‌ها و شیعه‌ها ربطی ندارد، هر چند که معمولاً هر دو طرف از شواهد تاریخی برای توجیه اقدامات خود استفاده می‌کنند. بنا بر این، درک پیچیدگی‌های روابط کنونی بین این دو کشور منوط به پذیرش این حقیقت است که تنشهای بین آنها در تحولات اخیر ریشه دارد.

انقلاب ایران

در بین عواملی که تأثیر زیادی بر روابط ایران و عراق داشته‌اند، انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ یکی از مهم‌ترین عوامل است. شگفت انگیز نیست که روابط میان یک ایران انقلابی به رهبری روحانیت شیعه و یک دیکتاتوری تک حزبی عرب ناسیونالیست سکولار تحت سلطه سنی‌های حاکم بر تنها اکثریت شیعه همسایه ایران در عراق، تیره بوده است. هرچند که انقلاب ایران، نیرومندترین رقیب بغداد در منطقه خلیج [فارس] و یک از قوی‌ترین متحدان منطقه‌ای غرب یعنی محمد رضا پهلوی را از ایران بیرون راند، واکنش عراق چنانکه انتظار می‌رفت دلگرم کننده نبود و این کشور در شادی و شعف ایران سهیم نشد.

رهبر جدید انقلابی در تهران، با رئیس جمهور عراق که تنها چند ماه (ژوئیه ۱۹۷۹) قبل از انقلاب ایران به قدرت رسیده بود ذاتاً چالش داشت. عراق نیز ناگزیر بود از آن پس به جای شاه با پیش‌بینی ناپذیری [امام] خمینی کنار بیاید. ایرانیان از خصومت عراق با رژیم اسلامی هراس داشتند و این هراس ناشی از ارزیابی [امام] خمینی از رژیم عراق بود که بین سالهای ۱۹۷۸-۱۹۶۵ میزبان وی بود و این امر بازتاب بی اعتمادی عراق به ایران بود. این بی‌اعتمادی شخصی به دنبال یک رویداد تاریخی به تنش‌های سیاسی بین دو کشور دامن زد، زیرا [امام] خمینی مستقیماً سرکوب سیستماتیک روحانیت شیعه از سوی رژیم بعث را در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی تجربه کرده بود. از دیدگاه [امام] خمینی شخص صدام پیش از به قدرت رسیدن در عراق در مبارزه ضد شیعهٔ رژیم بعث نقش داشته است.

از همان ابتدا در سال ۱۹۷۹ عراق یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاست خارجی ایران بوده است. عراق نه تنها قبل از انقلاب، جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای[1] ایران را به چالش گرفته بود، بلکه منتهای تلاش خود را برای انزوای آن از جهان عرب انجام داد و ایران را به عنوان یک تهدید امنیتی برای سرزمین، اقتصاد و جمعیت کشورش مطرح کرد. برای مثال عراق پس از پیروزی انقلاب در بی‌ثبات سازی مناطق مرزی مشارکت داشت و همچنین اهداف اقتصادی استراتژیک ایران را قبل از تهاجم به این کشور در سپتامبر ۱۹۸۰، هدف قرار داده بود.

به رغم تنش در روابط ایران و عراق در طول حکومت شاه، انقلاب ایران فضای سیاسی دو کشور را تغییر داد. رهبری تازه، ناآزموده و سازش‌ناپذیر ایران که شور انقلابی نیز همراه آن بود، به سرزنش صدام پرداخت و مشروعیت رژیم وی را به صورتی گزنده و آشکار به چالش کشید.

---

[1]. regional ambitions

جنگ ایرا ن و عراق

هشت سال جنگ پس از انقلاب و تغییرات ژئوپلیتیکی که به دنبال آن رخ داد، عمق خصومت بین رژیم انقلابی در ایران و رژیم صدام در عراق را آشکار ساخت. درگیری‌های شخصیتی،[1] رقابت‌های ژئوپلیتیکی، اشکال متفاوت رژیم‌ها و سوء ظن قوی در سطح رهبری با هم ترکیب شد و یک مناقشه مرزی قابل کنترل را به یک درگیری عمومی‌تر گسترش داد که در نهایت منجر به جنگ تمام عیار بین دولت‌های ایران و عراق گردید. این جنگ که جرقه آن به وسیله انقلاب ایران زده شد، به دلیل انگیزه‌های برتری‌جویانه تهران و بغداد که هر دو می‌خواستند نیروی مسلط در خلیج فارس باشند، ادامه یافت. انقلاب ایران بنیان‌های نظم منطقه‌ای را دگرگون کرد و پایه‌های دکترین امنیت دوستونی نیکسون را سست کرد. جنگ ایران و عراق در مورد سرزمین، نفوذ و بقاء بود نه در مورد مذهب یا اختلافات تاریخی.

ایران سرانجام پیروزی در جنگ را به دو دلیل از دست داد:۱- لغزش‌های بزرگ در صحنه جنگ و در عرصه دیپلماتیک ۲- پشتیبانی سیاسی و استراتژیک ایالات متحده و متحدین آن از عراق در مبارزه آن بر ضد جمهوری اسلامی ایران. ایران در آن زمان به عنوان قدرتی شناخته می‌شد که در صدد بود سرزمین‌های سابق خود را به خاکش ضمیمه نماید و همچنین تمایل داشت تا دوباره نقشه استراتژیک منطقه را بر اساس تصورات انقلابی و اسلامی‌اش ترسیم نماید. در نتیجه صدام استادانه و با چیره‌دستی، ضعف ژئوپولیتیک عراق را به برتری‌های نظامی تبدیل کرد و بدین وسیله توانست تهدید را مهار کند و بیش از دو دشمن خود یعنی [امام] خمینی و جورج بوش (پدر) در قدرت بماند. برای مثال عراق از ضعف نیروی دریایی و آسیب پذیری‌هایش برای تأمین به کارگیری سیستم

موشکی ضد کشتی فرانسوی‌ها، سوپراتندارد،[1] برای حمله به کشتی‌های ایرانی در پهنا و ژرفای خلیج [فارس] استفاده کرد. در یک دوره چهار ساله از سال ۱۹۸۴ به‌طور مداوم عراق کشتی‌های تجاری و نظامی را مورد حمله قرارداد و ایران را مجبور به حمله به کشتی‌های داخل مرز آبی عراق یا کشتی‌هایی که از پرچم عراق استفاده می‌کردند، نمود. واکنش‌های نظامی بغداد به آسیب پذیری‌های ژئوپولتیکی‌اش، به جنگ نفتکش‌ها جان تازه‌ای داده بود.(۱)

جنگ بین این دو کشور تولید کننده عمده نفت، معماهای سیاسی بسیاری را برای کشور نیازمند به انرژی یعنی ایالات متحده به‌وجود آورد، زیرا بزرگترین شریک منطقه‌ای خود را به انقلابیون اسلامگرا در ایران سپرده بود و نگران بود که جریان انقلاب ایران بنیان‌های رژیم سعودی (دیگر متحد اصلی ایالات متحده) و دیگر دولت‌های عرب کوچکتر و آسیب پذیرترحاشیه خلیج [فارس] را به خطر اندازد. اگرچه این جنگ قدرت انقلابیون ایران را مهار می‌کرد، اما واشنگتن از گسترش جنگ و به خطر افتادن ثبات تمام منطقه نگران بود و بهایی که باید برای مهار انقلابیون پرداخت می‌شد بسیار بالا بود. ایالات متحده با از دست دادن یکی از ارکان "ستون دوگانه" امنیتی خود در خلیج [فارس] قدرت مانور کمتری داشت به همین دلیل ناگزیر از افزایش حضور نظامی در منطقه بود تا بتواند جاه طلبی‌های ایران را مهارکند و نفوذش را در بغداد گسترش دهد.

ترس ایالات متحده از انقلاب ایران باعث دگرگونی در سیاست این کشور نسبت به جنگ در سال ۱۹۸۰ گردید و این کشور از ابزار جنگ و بحران امنیتی منطقه به عنوان وسیله‌ای برای گسترش دامنه نفوذ و تحکیم همکاری‌های خود با چند دولت عرب خلیج [فارس] استفاده کرد. واشنگتن تحریم‌ها بر ضد ایران را تشدید کرد، در حالیکه پشتیبانی از بغداد را به کندی افزایش می‌داد. حامیان عرب عراق از نفوذ فزاینده انقلاب ایران ترسیدند و به همین دلیل، عراق را به

---

1. Super-Etendard platform

عنوان اولین سد دفاعی علیه ایران انقلابی تلقی کردند و ایالات متحده را به حمایت از عراق و سایر دولت‌های عرب ترغیب کردند. ایالات متحده در طول جنگ تنها در مساله ایران کنترا[1] در سال ۱۹۸۷-۱۹۸۶ از ایران حمایت کرد یعنی زمانی که ایالات متحده به طور مخفیانه وسایل جنگی مورد نیاز ایران (موشک‌های HAWK و موشک‌های ضد تانکTOW و دیگر قطعات نظامی) را به منظور مبادله برای آزادی شهروندان آمریکایی به گروگان گرفته شده در لنبان در اختیار ایران قرار داد. با وجود بعضی اختلافات سیاسی عمیق با بغداد و حمله موشکی تصادفی عراق به ناو دریایی ایالات متحده در می۱۹۸۷، واشنگتن موضع طرفدارانه از عراق را تا پایان جنگ در سال ۱۹۸۸ حفظ کرد.(۲)

میراث ماندگار

از زمان پایان خصومت‌ها در سال ۱۹۸۸، فقدان یک پیمان صلح رسمی بین ایران و عراق چالش‌های سیاسی ایران را در برابر عراق تشدید کرده است. تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، پندارهای ایران را درباره اینکه صدام یک چالش سیاسی و احتمالاً یک همسایه برتر نظامی است، تقویت کرد. ایالات متحده و ایران از یافتن راه‌حل‌های مناسب برای چالش‌های امنیتی عراق ناتوان بوده‌اند. این چالشها عبارتند از سلاح‌های کشتار جمعی، تجاوز به سرزمین‌های دولت‌های همسایه و حتی ایران، پتانسیل واگرایی به سمت خلاء شبه دولت‌ها با عواقب گسترده ژئوپلیتیکی و جایگاه قدرتمند در بازار نفت.

ایران تاکنون ناگزیر بوده است با دیگر چالش‌های یکجانبه بغداد از قبیل حمایت این کشور از مخالفین مسلح حکومت ایران، تأثیرات سیاسی و اجتماعی میزبانی از طیف گسترده‌ای از عراقی‌های تبعیدی و همچنین تأثیر شکاف‌های

قومی[1] عراق بر روی ایران مقابله نماید. عمق مشکلات ایران با عراق در تضادی سخت با شکست تهران در اتخاذ مجموعه‌ای سازگار از گزینه‌های سیاست‌گذاری در ارتباط با عراق می‌باشد. به جای آن، ایران رویکردی کوته‌بینانه[2] در برابر عراق اتخاذ کرده است.

بسیاری از ایرانیان که اکنون در رأس قدرت هستند هنوز هم از دوران جنگ به تلخی یاد می‌کنند. آنها آشکارا صدام را که باعث وارد آمدن خسارت به کشورشان شد و بدبختی‌هایی را برای آنها و خانواده و خویشاوندان‌شان به ارمغان آورد، سرزنش می‌کنند. اکثر ایرانیان ریشه تمام مشکلات اقتصادی و اجتماعی را که اکنون کشورشان با آن دست به گریبان است در جنگ و طولانی شدن آن می‌دانند. آنها رژیم پیشین عراق را مسوول مشکلات دهه اخیر می‌دانند. تکنوکرات‌های توانا استدلال می‌کنند که میراث اجتماعی و اقتصادی دهه ۱۹۸۰ بنیان کوشش‌های رئیس جمهور پیشین ایران در سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۸۹ و محمد خاتمی (۱۹۹۷- تاکنون) برای انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را سست کرده است.

پیامدهای جنگ را می‌توان در دو بعد تحولات امنیتی و دگرگونی‌های اقتصادی اجتماعی بررسی کرد. از لحاظ اجتماعی- اقتصادی، این جنگ برای طیف گسترده‌ای ازخانواده‌های قربانیان جنگ یک شبکه گستردهٔ رفاه ملی از قبیل دسترسی به آموزش و "شغل برای پسران" به منظور فراهم کردن فرصت‌های شغلی و منافع مالی ایجاد کرد. خدمات زمان جنگ به نردبان پیشرفت برای رزمندگان و خانواده‌هایشان تبدیل شد. سیستم امنیت اجتماعی برای آن گروه که شایستگی‌هایشان را در وفاداری به رژیم نشان داده بودند، به وجود آمد. این ساختار به نوبه خود دلبستگی به صیانت از رژیم را پدید آورد رژیمی که از

[1] . ethnic divisions
[2] . shortsighted approach

معیشت آنها حمایت کرده بود و ایستادگی در برابر تغییر را تقویت می‌کرد. این نیروها که میراث‌خواران جنگ بودند، حمایت‌شان را از الیت حاکم بر ایران نشان دادند و در عوض عراق را سرچشمه تمام بدبختی‌ها معرفی کردند. اما فعال‌گرایی آنها پندارهای ملی گسترده‌تر را درباره عراق شکل می‌دهد و به‌ناچار بر روابط ایران با این کشور (همانند گزینه‌های سیاسی در برابر عراق) تأثیر می‌گذارد.

مناظره در باره مدیریت جنگ به چشم‌اندازهای عموم مردم ایران درباره عراق و سیاست رسمی در قبال عراق کمک می‌کند. یک ایده در حال رشد در ایران این است که پذیرش بدون قید وشرط قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل توسط تهران که منجر به آتش بس در ژوئیه ۱۹۸۸ شد، نشان دهنده یک پیروزی مشکوک برای جمهوری اسلامی بود، زیرا در پایان هیچکدام از اهداف جنگ محقق نشده بود و ایران در از بین بردن رژیم عراق، تأمین یک قرارداد مرزی با عراق یا گرفتن غرامت‌های جنگ در ازای آتش بس شکست خورد.(۳)

این چنین دیدگاه‌های تجدید نظرطلبانه در مورد جنگ، عرصه‌ای جدید را برای رویارویی جناح‌های اصلی قدرت در ایران به وجود می‌آورد. در شرایطی که سیاست‌گذاری عمومی در قبال عراق گسترش یافته است، تصاویر متحرک، فیلم‌های مستند و حتی خاطرات جنگ، بحث درباره جنگ را دامن می‌زند. ایرانیان در مناظره و مباحثه در مورد جنگ، آشکارا و به طور مفصل دیدگاه‌هایشان را درباره بهترین روند برای کشورشان پس از حمله آمریکا به عراق آزادانه بیان می‌کنند: اینکه آیا اقدام ایالات متحده برای ایران در درازمدت منافع گسترده خواهد داشت یا ایران باید از بازگشت نیروهای سازمان ملل به عراق حمایت کند و با یکجانبه‌گرایی درعراق مخالفت کند. قابل توجه اینکه ۱۲۷ نفر از نمایندگان مجلس طی نامه‌ای سر گشاده به رهبر انقلاب، آیت الله علی خامنه‌ای در می۲۰۰۳، از او درخواست کردند که جام زهر را بنوشد و اجازه گسترش فرآیند اصلاحات در داخل و تجدید نظر گسترده در روابط ایران و ایالات متحده را

صادر کند. این مناظره اکنون در حال گسترش است و نتایج مستقیم در عرصه سیاست‌گذاری خواهد داشت.(۴)

برای ایران میراث دیگر اجتماعی جنگ یک فرهنگ یادبود و بزرگ‌داشت‌ها از جمله نصب فواره خون (که مایع قرمز رنگ از آن تراوش می‌کند) در ورودی گورستان اصلی شهدای جنگ در تهران، نام گذاری خیابان‌ها به نام قهرمانان جنگ و نظم و ترتیبی که با آن تاریخ‌ها و رویدادهای مهم جنگ مشخص می‌گردد، بوده است. اگر چه دیگر روابط بین تهران و بغداد از اواسط دهه ۱۹۹۰عادی شده بود و اثرات سوء به جای مانده از جنگ، از میان رفته بود، اما ساختارهای دولت و جامعه مدنی در ایران با جاودانه سازی خاطرات هوشمندانه و دقیق جنگ و نگرانی درباره عراق برای تخلفات گذشته‌اش پیوند خورده است. در نتیجه تا زمان سقوط رژیم صدام هیچکدام از سخنگویان دولت نمی‌توانستند آشکارا از ارزیابی مجدد نگرش‌های ایران در برابر عراق پشتیبانی کنند. حضور ۶۰۰ هزار آواره عراقی در ایران از اقوام و احزاب سیاسی مختلف و نیز علاقه و آگاهی ایرانیان نسبت به دگرگونی‌ها در روابط دو کشور را زنده نگه داشته است.

در قلمرو امنیتی، استراتژی‌های دفاعی ایران و بسیاری از خریدهای نظامی آن بازتاب نگرانی ایران از عراق چونان یک دشمن بالقوه بوده است. ایرا ن چه در بعد عملی و چه در سطح نظری همواره آماده رویارویی دیگری با عراق بوده است. برنامه‌های توسعه و تقویت قدرت نظامی ایران همواره تحت تأثیر ضعف‌های ناشی از جنگ در طول دهه ۱۹۸۰ بوده است که عبارت است از ضعف‌ها در دریا (که در جنگ نفتکش‌ها و رویارویی با ناوگان ایالات متحده درسال ۱۹۸۷ آشکار شد)، در دفاع هوایی (که در جنگ شهرها و برتری عراق در نیروی هوایی و توانایی حمله به نقاط استراتژیک ایران آشکار گردید)، و همچنین نارسایی‌های مربوط به توانایی رزمایش نیروهای زمینی و توان بازدارندگی. تهران به شدت نسبت به سلاح‌های

کشتار جمعی عراق نگران بوده است که البته تاکنون این موضوع الهام بخش خریدهای دفاعی ایرانیان بوده است و دست کم در برخی موارد موشک‌های پیشرفته زمین به زمین و هواپیماهای دوربرد نظامی روسی را برای رویارویی با سلاح‌های نامتعارف عراق گسترش داده است. ایران همچنین سیستم‌های دفاع هوایی را حول اهداف استراتژیک تاسیس کرده است. اما در زمان به قدرت رسیدن صدام، ماشین نظامی ایران بزرگتر و قوی‌تر از عراق بود. تهران در پیش‌بینی قدرت تخریب واقعی زرادخانه و ماشین جنگی عراق ناکام ماند و نیز نتوانست موقعیت عراق را که تحت پشتیبانی یک کشور دارای برتری نظامی بسیار بالا یعنی ایالات متحده بود، پیش‌بینی کند.

درست از زمانیکه روابط استراتژیک بین دمشق و تهران از سال ۱۹۸۰ بر پایه اهداف و نگرانی‌های مشترک افزایش یافت، شکاف بین تهران و بغداد به دلیل سوءظن‌ها و نگرانی‌های متقابل همچنان باقی مانده است. اما رویدادها نشان می‌دهد که این سوءظن و ترس‌ها نسبتاً جدید و نه قدیمی می‌باشند و ریشه در مسائل روزمره و منافع استراتژیک دارند نه در اختلافات ایدئولوژیکی عمیق و گسترده.

علاوه بر این گرچه واقعیت‌های ژئوپولتیکی را نیز که ایران و عراق را از هم دور نگه داشته است، نباید نادیده انگاشت، کشور همسایه از زمان پایان جنگ در سال ۱۹۸۸ به رغم تنش‌های دیرپا دارای یک سری ظرفیت‌های قابل ملاحظه‌ای برای همکاری‌های دوجانبه در تعقیب منافع خود در سیستم امنیتی خلیج [فارس] می‌باشند. دو کشور روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را از سرگرفتند و مبادلات اقتصادی دوباره بر قرار شد. همچنین دو کشور در طول دهه ۱۹۹۰ در مسائلی از قبیل غرامت جنگی، مرز مشترک و تبادل اسرای جنگی با یکدیگر همکاری کردند. اگر ایران با یک رهبر سیاسی میانه‌رو در عراق به جای صدام مواجه می‌شد روابط بین دو کشور گسترش بیشتری می‌یافت.

تغییرات در سیستم امنیتی خلیج [فارس]

اگر چه سازمان ملل در دهه ۱۹۹۰ عراق را به عنوان آغازگر جنگ معرفی کرد که این مسئله مرحله‌ای از صلح سرد را به‌وجود آورد که می‌توانست ایران و عراق را در یک حالت بلاتکلیفی در طول این دهه قرار دهد، حمله عراق به کویت شدیداً جایگاه بغداد و رژیم بعث را به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای تضعیف کرد به طوری که تهران تصور کرد که اجرای قعطنامه سازمان ملل برای گرفتن غرامت و محاکمه عراق به عنوان آغازگر جنگ غیر عملی است. در عوض تهران در صدد برآمد رژیم منفور در عراق را به لحاظ دیپلماتیک منزوی سازد زیرا به این مسئله آگاهی داشت که همکاری با رژیم عراق به مشروعیت داخلی صدام کمک می‌کند و امیدوار بود که رژیم صدام سرنگون خواهد شد. بنابراین، ایران تحقق یکی از هدف‌های اصلی جنگ یعنی بازگشت به اعلامیه ۱۹۷۵ الجزایر (که بر اساس این اعلامیه مرزهای بین دو کشور ترسیم شده بود و پایهٔ روابط مبتنی بر همکاری بین دو کشور فراهم آورده بود) را دنبال می‌کرد هر چند که صدام این معاهده را به عنوان محور مذاکرات در توافقنامه جدید مرزی با ایران تلقی می‌کرد.

در دهۀ ۱۹۹۰ به رغم سیاست ایالات متحده که می‌بایست دو ملت را به یکدیگر نزدیکتر می‌کرد، تنش‌های قدیمی بین ایران و عراق ادامه یافت.(۵) دولت کلینتون سیاست مهار دوجانبه[1] را در برابر این دو کشور به عنوان بخشی از سیاست ایالات متحده در برخورد با دولت‌های سرکش آغاز کرد. دولت ایالات متحده که ظاهراً از بازی دو کشور برضد یکدیگر خسته بود و از سوی هر دو کشور آسیب دیده بود، یک سیاست انزوای دوگانه[2] را در پیش گرفت که درآن به هیچ یک از این دوکشور نباید کمک شود، سیاستی که در نتیجه آن هر دو کشور باید به منظور پیروی از هنجارهای بین‌المللی[3] برای حفظ امنیت منطقه‌ای و

[1]. dual containment
[2]. dual isolation
[3]. international norms

بین‌المللی، تحت فشارهای بین‌المللی قرار بگیرند. هر چند که عراق تنها کشوری بود که مورد تحریم سازمان ملل و ایالات متحده قرارگرفت، سیاست مهار دوجانبه به رغم تفاوت‌های مهم بین سیستم‌های سیاسی و وضعیت‌های اقتصادی دوکشور، ایران و عراق را در وضعیت یکسانی قرار می‌داد. در سراسر دهه ۱۹۹۰ این دو کشور همدیگر را و نه ایالات متحده، بزرگترین عامل ناامنی در منطقه می‌انگاشتند. نیروهای نظامی ایران همچنان از شیوه برخورد عراق نسبت به ایران می‌هراسیدند و برنامه‌های احتیاطی برای تحرکات احتمالی عراق در اروندرود داشتند.(۶)

با پایان یافتن دولت کلینتون درسال ۲۰۰۰ و به محاق رفتن سیاست مهار دوگانه در پی گسترش روابط ایران با قدرت‌های اروپایی، روسیه و چین، تهران امیدوار بود که بتواند روابط کاری بهتری با جمهوری خواهان کاخ سفید برقرار کند. یک شایعه در تهران وجود داشت که رهبری ایران انتظار دارد که روابط بهتری با جمهوری‌خواهان برقرارکند. به رغم این که شواهدی از انعطاف‌پذیری در هر دو طرف وجود داشت (برای مثال در طول دوره رقابت ریاست جمهوری آمریکا، بوش بیشتر بر مساله عراق به عنوان یک مشکل سیاست خارجی آمریکا تاکید کرد تا برمسایل ایران و تهران امیدوار بود یک رئیس جمهور از ایالات متحده، آن هم از ایالات نفت‌خیز آمریکا بهتر می‌تواند پیچیدگی‌های منطقه خلیج [فارس] رادرک کند)، نگرانی‌های ایران در سال ۲۰۰۲ یعنی زمانی که ایران به همراه کشور عراق از سوی رئیس جمهور جدید ایالات متحده به عنوان محور شرارت نام‌گذاری شد، افزایش یافت. تنها در زمانی که سیاست مهار دوگانه در تلاش بود تا ایران را در انزوا قراردهد و مانع از نفوذ منطقه‌ای این کشور گردد، تهران دریافت که دکترین جدید ایالات متحده رژیم‌های خاصی را به عنوان قدرت‌های شیطانی هدف قرار داده است و به طور بالقوه رهبری ایران در معرض فشارهای مستقیم ایالات متحده قرار دارد.

زمانی که ایالات متحده سرانجام دکترینش را با حمله به عراق به مرحله اجرا در آورد، ایران که در موقعیت‌های گوناگون از هر گونه تلاش برای تغییر رژیم در عراق استقبال می‌کرد، هیچگونه آمادگی و علاقه‌مندی مبنی بر حمایت از تلاش‌های ایالات متحده از خود نشان نداد. دلیل آن ساده و قابل فهم است و آن اینکه ایران خودش را چونان یک قدرت شیطانی در معرض خطر ایالات متحده می‌دید. دیگر بسنده نبود که ایران بر اساس دکترین کلینتون مهار شود و دولت بوش مفهوم محور شرارت را به عنوان یک استراتژی تهاجمی‌تر[1] مطرح کرد. پس چرا ایران به سرنگونی صدام کمک کند در حالی که پیروزی شتابان ایالات متحده ممکن بود تلاش آن کشور را برای سرنگونی رژیم تهران تسهیل کند؟

سیاست‌های استراتژیک ایالات متحده پس از سال ۲۰۰۱ باعث شد سیاست ایران به طور فزاینده‌ای پیچیده شود. تهران دیگر به طور خودکار به اقدامات ایالات متحده اعتراض نمی‌کرد و همچنین ایران آماده شنیدن سخنان رهبران مخالفین عراقی مورد حمایت ایالات متحده نبود. یک سال قبل از حمله آمریکا به عراق، ایران تماس‌های بین مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و احمد چلبی رهبرگروه اصلی مخالف رژیم عراق مورد حمایت ایالات متحده یعنی حزب کنگره ملی عراق[2] را تشدید کرده بود. علاوه براین چلبی در مارس۲۰۰۲ به تهران سفر کرد وخواستار گشایش یک دفتر در تهران شد. او دوباره در ژانویه ۲۰۰۳ به همراه دیگر رهبر مخالف رژیم عراق، جلال طالبانی از حزب اتحادیه میهنی کردستان برای دور دیگر نشست‌ها درباره عراق پس از صدام به تهران سفر کرد.

اما در همان زمان گزارش‌های رسیده از تهران از دیدار قصی حسین پسر دوم صدام در سال ۲۰۰۲ برای مذاکرات نظامی- امنیتی در سطح گسترده حکایت داشت که شامل همکاری دو کشور با همدیگر در اتخاذ استراتژی بر ضد

---

1 . far more aggressive doctrine
2 . the Iraqi National Congress (INC)

ایالات متحده می‌شد. این مسئله که ایران دست دوستی به سوی رژیم عراق دراز کرده بود تنها دو ماه قبل از شروع حمله آمریکا به عراق با سفر ناجی صبری به تهران برای تسلیم پیام شخصی رئیس جمهور عراق کاملاً آشکار گردید. شایعه شده بود که صدام از ایران درخواست کرده است پیامی را از جانب او به وزرای امور خارجه اتحادیه اروپا برساند. همچنین جالب این است که معاون نخست وزیر عراق، طارق عزیز از موضع گیری ایران درباره جنگ در مصاحبه‌ای با شبکه تلویزیونی لبنان در آوریل ۲۰۰۳ اظهار تاسف کرده بود. وی همچنین در مصاحبه‌ای دیگر اظهار داشت که موضع بی‌طرفی ایران مناسب عراقی‌ها است و مدعی شد که ما هرگز فکر نمی‌کنیم که ایران با ما در این جنگ همراهی کند و عراق از این موضع بی طرفی مثبت ایران رضایت کامل دارد.(۷)

باتوجه به طیف وسیعی از عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیرگذار بر استراتژی ایران در قبال منطقه خلیج فارس و به ویژه عراق، اتخاذ چنین سیاستی کاملاً طبیعی است. در جبهه داخلی، هرچند به نظر می‌رسد گذشت زمان زخم‌های جنگ ایران و عراق را التیام می‌بخشد اما ایران همچنان در برابر عراق محتاط باقی می‌ماند. ترس تهران این است که رژیم جدید عراق به خاطر عوامل داخلی و جاه طلبی ریشه‌دار منطقه‌ای‌اش یک سیاست ضد ایرانی را دنبال خواهد کرد. با وجود اوضاع پیش‌بینی ناپذیر سیاسی داخلی درهر دوکشور، احتمالاً هیچ یک از طرفین قادر به ادامه و اتخاذ یک سیاست دایمی و ثابت در قبال همدیگر نیستند. به طور مثال، جنگ قدرت در ایران بین اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران به طور معمول باعث تغییر در سیاست خارجی ایران از جمله در مساله عراق می‌شود.

همچنین تنش‌های منطقه‌ای از افغانستان تا فلسطین، سیاست خارجی ایران را شکل می‌دهد. با خروج طالبان از قدرت در افغانستان و آرامش نسبی مرزهای شمالی، عراق به طور طبیعی به مثابه فوری‌ترین نگرانی ایران در آمده است.

آشکار است که زمان‌بندی پیدایش عراق به عنوان یک نگرانی امنیتی تا حد زیادی به سیاست ایالات متحده دربرابر عراق بستگی دارد. علاوه بر این تهران به طور جدی نگران است که نگرش‌های کنونی ایالات متحده نسبت به ایران، همکاری و هماهنگی ایران با شورای همکاری‌های خلیج [فارس] در رابطه با عراق را ناممکن خواهد ساخت. در وضعیت فعلی که نقشه آینده سیاسی این منطقه ترسیم می‌شود ایران به سختی می‌تواند یک جایگاه اتوماتیک برای ایران انتظار داشته باشد. بنا براین به نظر می‌رسد که ایران علیرغم سیاست اعلامی‌اش مبنی بر "بی‌طرفی فعال"[1] در جنگ عراق و رضایت از گسترش دسترسی به پایگاه‌های شیعه در عراق، سیاست احتیاط را برای تمام گزینه‌ها در پیش گرفته است. وزیر امور خارجه ایران موضع تهران را در زمان جنگ و قبل ازآن به طور اختصار تحت عنوان "بی‌طرف اما نه بی‌تفاوت"[2] اعلام کرد.(۸)

روابط سه جانبه باایالات متحده آمریکا

نگرانی‌های فوری ایران مربوط به عراق نمی‌باشد بلکه به مقاصد ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران بر می‌گردد. این دیدگاه در تهران همانند دمشق، ریاض و حتی قاهره وجود دارد که هدف بعدی پس از عراق کشورهای متبوع آنها خواهند بود. بنابر این بر اساس عملکردهای گذشته می‌بایست انتظار داشت که تهران به طور کامل خودش را برای از سرگیری خصومت‌ها با ایالات متحده یا رژیم دست نشانده‌اش در عراق آماده کند.

با توجه به این دیدگاه که ایران هدف بعدی خواهد بود، تهران به طور محسوسی عراق را نخستین خط دفاع تلقی می‌کند و بنا براین به دنبال راه‌هایی است تا بتواند مانع از فرصت‌یابی ایالات متحده برای تأمین کنترل جدی عراق

---

1. active neutrality
2. .neutral but not indifferent

شود. یک گزینه برای تحقق این هدف این است که ایران با قدرت‌نمایی از طریق اکثریت شیعه در عراق، واشنگتن را به طور کامل در عراق درگیر سازد. علاوه بر این از پایان مارس (۲۰۰۳) تهران یک بازیگر فعال در شکل‌دهی مناقشه شیعیان عراق و گزینه‌های سیاسی آنها درباره حکومت آینده عراق بوده است.(۹) اما این استراتژی به سه دلیل برای تهران خطرناک است:

نخست آنکه اعمال نفوذ در جنوب عراق به واشنگتن اجازه خواهد داد تا به آسانی ایران را متهم به دخالت در امور داخلی عراق کند و ایران را بیش از پیش در معرض فشارهای ایالات متحده قرار دهد. دوم اینکه حتی اگر ایران این مسیر را تعقیب نماید همه گروه‌های متنوع شیعه ضرورتاً به آن توجه نخواهند کرد. زیرا شیعیان عراق از چندین گروه تشکیل شده‌اند که گاه به صورت قبیله‌ای و یا مذهبی و اغلب در رقابت با یکدیگر فعالیت می‌کنند. بسیاری از شیعیان عراق، نجف (نه قم در ایران) را جایگاه آموزش و فراگیری شیعه (وحتی قدرت شیعه) می‌دانند؛ در زمانی که صدام مشغول برچیدن پایگاه آموزش شیعه در عراق بود، در تمام این مدت عملاً نخبگان شیعه ایرانی در قم را به عنوان سرپرست جهان شیعه تقویت می‌کرد.

در واقع زمانی که شماری از رهبران شیعه عراق به ایران پناهنده شدند، این امکان برای ایرانیان به‌وجود آمد که مدعی شوند دکترین [امام] خمینی در مورد اسلام سیاسی، نسبت به مکتبی که به جدایی بین دین و سیاست اعتقاددارد، برتری کامل دارد. با وجود یک عراق آزاد و لیبرال این امکان وجود دارد که این آونگ به آرامی اما به صورت مطمئن به سمت نجف (و کربلا) و به زیان قم نوسان کند. علاوه بر این با از بین رفتن رژیم صدام حسین، بعید است که جامعه شیعه عراق از ایران الگوبرداری کند. تلاش یکپارچه ایرانیان برای دفاع از اقتدار شیعیان در عراق می‌تواند به آسانی پرستیژ تهرا ن و قم و نفوذ آنها را در جامعه‌های شیعه در جهان عرب، به خطر بیاندازد.

سوم اینکه آزاد سازی شیعیان عراق احتمالاً شکاف‌های سیاسی و نظام یکپارچه را در ایران تعمیق می‌بخشد. در کشوری که هم نفوذ و هم قدرت سیاسی از مذهب و سلسله مراتب مذهبی سرچشمه می‌گیرد و تهران و قم تنها از طریق حفظ سیستم ولایت فقیه یکپارچه می‌شوند که در آن یک روحانی عالی رتبه به عنوان رهبر معنوی دولت اسلامی فعالیت می‌کند، یک منبع اقتدار مذهبی جدید و قوی خارج از کنترل تهران می‌تواند همانند یک صاعقه عمل کند و به طور جدی دکترین رژیم ایران را که بر اساس تفسیری از اندیشه شیعه بنا شده است به چالش بکشد.

سقوط صدام بر رقابت‌های جناحی[1] در ایران تأثیر خواهد گذاشت و برخی عناصر در ایران به رفتار ایالات متحده در عراق اشاره خواهند داشت – حمایت آشکار از سازمان مجاهدین خلق مستقر در عراق، تحمیل یک مدل آمریکایی دولت اسلامی، ایجاد پایگاه‌های نظامی، کنترل ثروت نفت عراق- همچنین برخی نیز به توسعه امکانات نظامی در کشورهای کوچک خلیج [فارس] مانند بحرین و قطر و کنترل ایران از طریق شبکهٔ دقیق متحدان به منزله توجیه و تشویق بعضی از شیعیان عراق در کمک به تهران در گسترش قدرت آن در عراق به منظور نفوذ در جامعه سیاسی نوین عراق پس از سلطه بعثی‌ها اشاره می‌کنند. تهران دارای متحدین قدرتمندی در بین شیعیان عراق است (مانند سپاه بدر وابسته به مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق) که در طول حکومت صدام پیوسته فعالیت‌های لجیستیکی و نظامی در عراق انجام داده اند.(۱۰)

تهران همچنین به شدت درگیر آموزش و حفظ گروه حکیم، گروه مسلح کرد از اتحادیه میهنی کردستان و حزب الدعوه بوده است. اما بلافاصله پس از اینکه مجلس اعلای انقلاب اسلامی جایگاه خود را در خود عراق به دست آورد،

---

1. factional rivalries

ایران حمایتش را از این مجلس به علت اینکه رهبری آن ممکن است با رهبر آینده عراق در ساختار پس از صدام تعارض داشته باشد، کاهش خواهد داد.

امکان دیگر این است که کنترل ایران بر مجلس اعلی، نفوذ شیعیان عراق را در ایران افزایش دهد و اندیشه‌ای تازه را درباره مسایل شیعه در بین شیعیان تشویق کند، این مساله می‌تواند اتحاد سست ونیم بند در مورد مسایل مربوط به دولت (مانند نقش آینده فقیه، نقش آینده روحانیت در امور روزمره و کاهش قدرت‌های قانونی فقیه و رابطه با ایالات متحده) و مسایل سیاسی ملی (مانند توزیع قدرت بین قوای سه گانه، اصلاحات سیاسی و اجتماعی، آزادی روزنامه‌ها و مطبوعات و سازماندهی احزاب سیاسی) را به خطر بیاندازد.

کسانی که در تهران عمیقا" درباره تحولات در عراق و پیامدهای سیاست خارجی و داخلی دستکاری در جامعه بزرگ شیعیان عراق به خاطر اهداف سیاسی محدود نگران هستند، توصیه به احتیاط می‌کنند. جدای از دخالت در امور داخلی عراق، ایران نگران حفظ جایگاه قم به عنوان قلب تپنده تشیع می‌باشد.

ایران همچنین آرزومنداست تا از این فرصت استفاده نماید و روابطش را با کشورهای شورای همکاری خلیج [فارس] (بحرین، کویت، امارات متحده عربی، عمان، قطر و عربستان سعودی) گسترش دهد. سقوط رژیم صدام برخی موانع رابطه ایران با این شورا را مرتفع کرده است. تهران دیگر نباید نگران دوری دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج [فارس] از ایران، به دلیل هراس آنها از فشار عراق باشد. سقوط بغداد باعث شد تا مساله شیعیان دوباره مطرح شود. ترس از این که سقوط صدام ممکن بود به پیدایش دولت شیعه تحت کنترل ایران منجر شود دیگر مطرح نیست وجامعه شیعه بخشی از جامعه عراق و واقعیت این کشور محسوب می‌شود و دیگر به عنوان یک تهدید امنیتی نگریسته نمی‌شود. اکنون شیعیان دیگر سد راه برقراری روابط بین ایران و شورای همکاری نیستند. تغییر رژیم بعث در عراق توسط ایالات متحده به شیعیان این کشور اجازه حضور

بیشتری داده است و ایران دیگر نباید از کاهش همکاری جهان عرب با جامعه شیعیان عراق بهراسد.

از دیدگاه فعالان عملگرا و میانه رو ایران، قطع سریع کمک‌های نظامی ایالات متحده به عربستان ثابت کرد که واشنگتن قصد حمله به ایران را ندارد و ممکن است ایالات متحده آمادگی داشته باشد گفتگوهای بیشتری بین ایران و ایالات متحده درباره ترتیبات امنیتی دسته جمعی[1] در این منطقه صورت گیرد. آنها بیان می‌دارند که تهران می‌بایست سیاست تنش‌زدایی را استمرار بخشد و از امتیاز وضع جدید برای تحکیم سرشت همیارانه‌اش استفاده کند و به گفتگوی عمیق‌تر با ایالات متحده و اتحادیه اروپا در باره شکل آینده چارچوب همکاری امنیتی خلیج [فارس] روی آورد. آنها به نقش گسترده ایران در کمک به کاهش سرچشمه‌های تنش در منطقه و کمک به منافع ملی خود باور دارند.

اما همانطور که قبلاً بیان شد آزادسازی عراق و جامعه شیعه، می‌تواند خطوط گسست سیاسی در ایران را تعریض نماید. به همین دلیل رهبران ایران خواهند کوشید بین گرایش‌های ماجراجویانه در ایران که در پی کسب امتیاز از وضعیت آشفته عراق در جهت نفوذ و کنترل نهاد شیعه عراقی هستند و گرایش‌های عمیقاً محافظه کار و محتاط اکثریت که مایل‌اند برای فرار از خطر، یک موضع حداقل‌گرایانه[2] اتخاذ کنند، توازن برقرار کنند. گرچه ایران نخواهد توانست خودش را به طور کامل از شیعیان عراقی دور کند و احتمالاً خواهد کوشید در عراق پس از صدام اعمال نفوذ کند، اما به این نکته آگاهی دارد که ایران تنها می‌تواند هدف‌های خود را در درون یک محیط ژئوپولیتیک منطقه‌ای سریعاً در حال تغییر و یک وضعیت استراتژیک ناپایدار دنبال کند.

---

1 . collective security arrangements.

2 . minimalist posture

رویا رویی با واقعیت‌های جدید منطقه

به طور موثرتهران و دیگر کشورهای منطقه باید بپذیرند که نیروی چالش ناپذیر ایالات متحده بزرگترین منبع ناامنی را در منطقه (به ویژه برای ایران) از بین برده است و در این مسیر توازن قدرت در منطقه در نتیجه اقدامات ایالات متحده دوباره تغییر کرده است. همچنین آنها باید فرصت‌های سرمایه‌گذاری و تجاری در منطقه را شناسایی کنند، فرصت‌هایی که درپی حمله واشنگتن به عراق و طراحی دقیق نقشه راه[1] ایالات متحده برای حل و فصل منازعه اعراب و اسرائیل پدید آمده است.

در این محیط سیاسی جدید، ایران با یک انتخاب دشوار و ناخوشایند مواجه است: یا همچنان با نفوذ ایالات متحده از طریق سرمایه‌گذاری سنگین بر روی طرفدارانش، مخالفت کند و یا از امتیازات تاکتیکی چشمگیر خود در جهت گسترش سیاست تنش‌زدایی و دیپلماسی برای دستاوردهای دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی بزرگتر بهره‌برداری کند. البته رفتار و تصمیم گیری واشنگتن درباره آنچه برای ایران به عنوان یکی از دو عضو باقی مانده محور شرارت (یعنی ایران و کره شمالی) در نظر دارد تا اندازه‌ای تعیین کننده مسیری خواهد بود که ایران می‌تواند آن را برگزیند. نگرانی‌های ایران درباره تحت فشار بودن برای پذیرش نقشه راه در منازعه اعراب و اسرائیل یا پذیرش حکومت آینده عراق به عنوان یک حکومت دست‌نشانده آمریکا ممکن است در همراهی ابتکارات سیاست خارجی ایران با بازیگران معترضی مانند سوریه و حزب الله بروز کند یا شاید همراهی ایران با بازیگران دیگری که از حضور ایالات متحده در نظم نوین منطقه‌ای احساس دلسردی می‌کنند در پی داشته باشد.

---
1. road map

به طور کلی، زمانیکه بحث روابط ایران با "شیطان بزرگ"به میان می‌آید ایدیولوژی بیشتر از گرایش‌های سیاسی در تعیین جایگاه ایالات متحده در سیاست خارجی نقش دارد. تهران هنوز به طور آشکار مسایل دو جانبه‌اش با ایالات متحده را از هر گونه منافع مشترک بالقوه در عراق جدا می‌کند. مسأله‌ای که مطلوب استراتژی ایالات متحده در عراق می‌باشد اما پندارهای ایران را در مورد اینکه ایالات متحده رهبر یک یورش فرهنگی است، از بین نمی‌برد. بنابراین اگرچه ایالات متحده سرانجام یکی از بزرگترین اهداف ایران در طول ۸ سال جنگ، یعنی سرنگونی رژیم بعثی را محقق ساخته است، اما تنش بین ایران و ایالات متحده، سرنگونی رژیم بعث را چونان یک "جام زهر" تازه معرفی کرده است که تهران می‌بایست با آن بستیزد.

تا زمان برگزاری انتخابات در هر دو کشور در سال۲۰۰۴ و۲۰۰۵ باید منتظر بمانیم تا ببینیم رهبران آینده دو کشور چگونه بر ترس از یکدیگر فائق خواهند شد و به نگرانی‌ها و سوءظن‌های متقابل درباره استراتژی، نیت‌ها و کنش‌های یکدیگر پاسخ خواهند داد. بهترین چیزی که می‌توان به آن امیدوار بود این است که در فضای فعلی واشنگتن و تهران به جدا سازی مسأله عراق از مشکلات دو جانبه‌شان ادامه دهند و بکوشند تضمین کنند که استراتژی‌های آینده آنها در قبال عراق گسترش نیابد و طرف دیگر را در گرداب وضعیت‌هایی که احتمالاً فراتر از کنترل خواهد بود نیندازد.

یادداشت‌ها:

1. Nadia El-Sayed El-Shazly, the Gulf Tanker War: Iran and Iraq's Maritime Swordplay (London: Macmillan, 1998).

2. Edgar O'Balance, the Gulf War (London: Bracey's Defense Publishers, 1988).

۳. قطعنامه شماره ۵۹۸ مورخ ۲۰ ژولای ۱۹۸۷، این موارد را ذکر کرده است:

۱- تقاضا مبنی بر اینکه ایران و عراق بلافاصله به یک آتش بس فوری تن دهند و بدون تأخیر به مرزهای شناخته شده بین‌المللی برگردند.

۲- درخواست شورای امنیت از دبیرکل مبنی بر اعزام ناظران به منظور ... نظارت، تایید و کنترل آتش بس و عقب نشینی.

۳- تأکید بر آزادی و بازگشت بدون تأخیر اسرای جنگی به کشورشان

۴- درخواست از ایران و عراق برای همکاری با دبیرکل در تلاش‌های میانجی‌گرانه.

۵- درخواست از تمام کشورها برای... خودداری کردن از هر اقدامی که موجب گسترش بیشتر جنگ و منازعه گردد.

۶-درخواست از دبیرکل برای معرفی یک نیروی بی‌طرف برای تحقیق درباره مسئولیت جنگ.

4. Jim Muir, "Iran: The American Threat," Middle East International, June 13, 2003.

5. Dilip Hiro, Neighbours, Not Friends: Iraq and Iran after the Gulf Wars (London: Rutledge, 2001).

6. Iranian military personnel, interview with author, Tehran, March 2003.

7. RFE/RL Iran Report, vol. 6, no. 15, April 7, 2003.

8. IRNA, April 6, 2003.

9. Daily Star, March 24, 2003.

10. See Phebe Marr, "Iraq the 'Day After': Internal Dynamics in Post-Saddam Iraq," Naval War College Review (winter 2003).

جایگاه بین‌المللی ایران پس از سقوط بغداد[1]

انوشیروان احتشامی

اگر کسی بخواهد رابطهٔ میان نیروهای داخلی و منطقه‌ای مؤثر بر سیاست‌گذاری خارجی ایران را کاملا درک کند، باید ساختارهای سیاسی پیچیده و درهم تنیده داخل ایران را در مقابل یک نظام منطقه‌ای قرار دهد که به همان اندازه پیچیده، پویا و بی‌ثبات است. در مقاله زیر، این موضوعات در چارچوب واقعیت‌های جدید منطقه‌ای که به دنبال سقوط رژیم عراق در آوریل سال ۲۰۰۳، به وجود آمد، مورد توجه قرار می‌گیرند.

فضای [سیاسی] ایران قبل از آغاز جنگ و درگیری در عراق در آستانه سال جدید ایرانی در فروردین ۱۳۸۲، یک رشته آتش‌های سیاسی زیر خاکستری بود که پیرامون مراکز قدرت در تهران وجود داشت. مشاجرهٔ سیاسی شدید میان مجلس و رئیس جمهور از یک‌سو، و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی دیگر، بر این آتش‌ها دامن می‌زد. مشاجرات میان آنها، بر سر حدود اختیارات نهادهای کلیدی کشور و کنترل مجموعه روابط دیپلماتیک بود که با ظرافت و مهارت خاصی از دکترین گفت‌وگوی میان کشورها و حتی تمدن‌های

---

۱. این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی و روح‌الله طالبی آرانی به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله استاد روابط بین الملل در دانشگاه دورهام و معاون انجمن مطالعات خاورمیانه بریتانیا است. لازم به ذکر است که تمامی نظرات مندرج در این مقاله الزاماً مورد تأیید گردآورندگان نیست.

Anoushiravan Ehteshami, Iran's International Posture After the Fall of Baghdad The Middle East Journal Washington: Spring 2004. Vol.58, No. 2, pp. 179-195.

مختلف، حاصل شده بود. «تنش‌زدایی از موضع قدرت»[1] در خارج، سرپوش رخوت سیاسی[2] در داخل را فراهم می‌کرد.

ایران که از دید بسیاری دولتی یاغی نامیده شده کشوری دارای ویژگی‌های منحصر به فرد و بی‌همتا است. از زمان سقوط رژیم‌های اسلام‌گرای [حاکم بر] سودان و افغانستان تاکنون ایران تنها دولت انقلابی اسلام‌گرایی است که بقا یافته است و جهان مدرن شاهد آن بوده است؛ ایران آشکارا مخالف آمریکاست، این کشور در جبهه‌بندی بازیگران منطقه، با قاطعیت تمام در اردوگاه مخالفان اسرائیل[3] قرار دارد. ایران بنیان‌گذار و حامی جنبش حزب‌الله در لبنان است، در گذشته صدور انقلاب خود را آزموده است و نقش پدرخواندهٔ چند سازمان اسلام‌گرا را در جهان اسلام ایفا کرده است و گفته می‌شود باآهنگی شتابان به دنبال توانمندی تسلیحات هسته‌ای می‌باشد. اما باید گفت اگر به اوضاع سیاسی داخل ایران بنگریم ایران به‌رغم این پیشینه، نه عراق، نه سوریه، نه لیبی و نه کرهٔ شمالی است. فضای سیاسی ایران، سرزنده و باز است. ایران نهادهای مردمی دارد و تعداد زیادی از رهبران ایران از طریق آرای عمومی انتخاب می‌شوند. بحث سیاسی داغ است و جامعه مدنی هم زنده و پرشور می‌باشد؛ و این فرآیند سیاسی هم خوب عمل می‌کند. در واقع اگر جرج دبلیو بوش به دنبال یک مدل نسبتاً اصیل برای سازمان‌دهی سیاسی در خاورمیانه اسلامی بود، احتمالاً می‌باید مدلی را برمی‌گزید که ویژگی بسیاری از ساختارهای نهادی جمهوری اسلامی ایران را داشت. اما امروز ایران مجبور است مخمصه‌ای مشابه وضعیت سایر اعضای دولت‌های به اصطلاح یاغی داشته باشد، چرا که آمریکا همچنان با سیاست‌های منطقه‌ای ایران مخالف است و اروپا حتی در حال حاضر نیز بر ایران فشار می‌آورد

---

1. Détente with teeth
2. Political paralysis

تا شفافیت و حکومت قانون را گسترش‌دهد. برخی از دلایل این پارادوکس آشکار به نحوهٔ تعامل نیروهای سیاسی داخلی و منطقه‌ای مربوط می‌شوند، این نیروها در سیاست خارجی ایران، خودشان را به صورت‌های دور از انتظار بروز می‌دهند.
لذا، آمیزه‌ای از تنش‌های داخلی و شرایط منطقه‌ای معمولاً تهران را به اتخاد موضعی متغیر در سیاست خارجی سوِق می‌دهد، این مسأله هر از گاهی، راه‌حل‌های مقطعی را برای اموری که اغلب، مسائل ساختاری هستند، ایجاد می‌کند، و هر از گاهی هم واکنش‌هایی ناهماهنگ، و حتی متناقض را در برابر تهدیدات خیالی[1] یا واقعی به بار می‌آورد. خلاصه، در اکثر موارد، تعامل میان این دو نیرو است که چارچوبه ارزیابی سیاست خارجی ایران را فراهم می‌آورد.

دلیل دیگری نیز وجود دارد که مؤید بی‌همتابودن ایران است: آرمان‌های بین‌المللی‌گرایانه[2] ایران (که در قانون اساسی این کشور گنجانده شده و رهبران آن نیز هر روز این آرمان را تبلیغ می‌کنند) به ناگزیر برای مخاطب داخل کشور ناخوشایند بوده است، مخاطبی که نه‌تنها نگرشش بیش از پیش، سرزمینی است ـ به عبارت دیگر، بیش از پیش ملی‌گرا است ـ بلکه اساساً از روند اداره روابط خارجی ایران ناراضی می‌باشد. همان‌گونه که مفسران بارها و بارها گفته‌اند، جامعه ایران به خاطر اینکه هم طرفدار آمریکاست و هم از این جهت که خواهان پیوندهای نزدیک با ایالات متحده می‌باشد، احتمالاً در منطقه بی‌همتاست! یک ایران منزوی، نمی‌تواند اشتیاق جمعیت جوان این کشور برای تعامل عمیق با جهان خارج و مخصوصاً ایالات متحده را برآورده سازد.

1. Presumed
2. Internationalist

ایران در حاشیه

سقوط سریع رژیم بعثی عراق در آوریل ۲۰۰۳ و زمانی رخ داد که به نظر می‌رسید تهران نه تنها می‌تواند و نه می‌خواهد در برابر چالش‌ها و فرصت‌های برآمده از واقعیت‌های استراتژیک جدیدی که ایالات متحده ایجاد می‌کند، واکنش نشان دهد. سقوط صدام حسین تجربه‌ای تلخ و شیرین برای ایران به بار آورد. ایران کنار ایستاد و اعلام کرد که در جنگ علیه رژیم عراق، بی‌طرف فعال می‌باشد. چرا که قدرتمندترین نیروی نظامی جهان و سرسخت‌ترین منتقد جمهوری اسلامی، جنجالی‌ترین دشمن عرب [ایران] را کاملا شکست داد. توانایی تهران در متوازن ساختن پایان خوشایند تهدید عراق نسبت به ایران در برابر تعمیق حضور آمریکا در منطقه، در طول این جنگ، به طور جدی در بوته آزمایش قرار گرفت. این جنگ (عملیات آزادی عراق) توازن قدرت در داخل ایران را نیز مستقیماً مورد آزمون قرار داد، علاوه‌بر آن، بر برداشت ایران از نقش خود در منطقه‌ای که کاملا در آن نفوذ کرده و ایالات متحده نیز تقریباً به‌طور کامل بر آن سیطره دارد، تأثیر نهاد.(۱)

بگذارید متذکر شویم، هدف نظامی و استراتژیک ایران در دهه ۱۹۸۰ این بود که صدام حسین و رژیم او را ساقط کند و دستگاه دولت تحت سلطه حزب بعث عراق را سرنگون نماید. این تلاش پرهزینه، ناکام ماند. آیت‌الله روح‌الله خمینی، با وجود همه ازخودگذشتگی‌هایی که در طول این جنگ ۸ ساله (۸۸-۱۹۸۰) صورت گرفته بود، در نهایت مجبور گردید «جام زهر» را بنوشد و آتش‌بس با رژیمی را که صدام حسین در رأس آن بود، بپذیرد. تلاش‌های ایران، بیشتر به دو دلیل، بیهوده از کار درآمد: یکی اشتباهات فاحش ایران در میدان‌های نبرد و در عرصه دیپلماسی، و دیگری حمایت سیاسی و استراتژیکی که ایالات متحده و متحدین آن در جنگ با جمهوری اسلامی به عراق نمودند. این صدام حسین بود که با مهارت هر چه تمامتر ضعف‌های ژئوپلتیکی ایران را به مزیت‌های نظامی

[برای عراق] مبدل ساخت و از این طریق در نهایت توانست حرکات هر دو دشمن بیست ساله خود یعنی [آیت‌الله] خمینی و جرج اچ دبلیو بوش را خنثی نماید و از آنها جان سالم به در برد.

جنگ ایران و عراق تأثیر سیاسی ـ فرهنگی، اجتماعی ـ اقتصادی، و امنیتی آشکاری بر ایران نهاده است. از بین رفتن علت اصلی خارجی مصیبت‌های داخلی ایران باعث شادمانی بسیاری از مردم ایران گردید. گرچه در بسیاری از محافل سقوط صدام با استقبال قابل ملاحظه‌ای مواجه گردید، اما بیم آن می‌رفت که ایران تاییدگر یک «جنگ آمریکایی» و مصائب مردم عراق، تلقی گردد، یا در واقع ایران را متهم کنند که در کل برخلاف جوّ [حاکم] بر منطقه عمل می‌کند.(۲) مقامات ایران علناً یک موضع شکاکانه‌ای را اتخاذ نمودند، و انگیزه‌های واشنگتن از جنگ، تاکتیک‌های نظامی آمریکا، و اهداف جاه‌طلبانه این کشور پس از جنگ در عراق و درخصوص نظم منطقه‌ای در دوران پس از صدام را زیر سؤال بردند. هر چند سقوط صدام حسین به عنوان یک پیامد، در ایران مورد استقبال قرار گرفت، اما این امر، در تحلیل نهایی، صرفاً آغاز مجموعه دیگری از مشکلات برای تهران بود. همجواری ایالات متحده (حالا از لحاظ [حضور] فیزیکی هم در کابل و هم در بغداد و نیز در نزدیکی سواحل جنوبی ایران)، نه تنها مهارت‌های دیپلماتیک ایران در برخورد با فشار حضور همه‌جانبه ایالات متحده بلکه انسجام ساختارهای نهادی این کشور و نظام سیاسی جناحی بسیار ظریف آن را نیز در بوته آزمایش قرار داد. این احساس در تهران که ایالات متحده، ایران را محاصره کرده است با سقوط صدام حسین کامل گردید.(۳)

با این اوصاف، برای فهم کامل تأثیر شرایط جدید در منطقه بر ایران بعد از سقوط رژیم بعث عراق می‌باید در وهله اول، شبکه روابط درون نخبگان حاکم بر ایران را کشف نماییم. بدین صورت در بررسی فضای سیاسی پیچیدهٔ داخل ایران می‌توانیم در مورد بررسی شیوه‌هایی که جنگ در عراق و در واقع سایر تحولات

خارجی (به نظر من مجموعه متغیرهای مستقل یا عوامل خارجی) بدان شیوه‌ها بر سیاست‌های منطقه‌ای ایران تأثیر می‌گذارند به بینش‌های ارزشمندی دست یابیم. بنابراین، برای نیل به اهداف تحلیلی، می‌توان چارچوبه‌ای را به وجودآورد که در دو عرصه مجزا اما مرتبط با هم تحولات سیاسی داخلی (متغیرهای وابسته) و تحولات سیاسی خارجی (متغیرهای مستقل) را توصیف نماید. از یک‌سو، ما به فهم بافت سیاست‌گذاری در تهران نیاز داریم و از سوی دیگر لازم است پیامدهای خارجی مباحث سیاسی را در چارچوب واقعیت‌های پویای منطقه نهی کنیم.

متغیرهای وابسته در سیاست‌گذاری

شش حوزه وجود دارد که در چارچوب آنها می‌توانیم تأثیر متغیرهای مستقل بر تصویر منطقه‌ای ایران و در سطحی وسیع‌تر سیاست‌گذاری خارجی ایران را ارزیابی نماییم. مهم‌ترین ساختارهای سیاست‌گذاری ایران نظام قدرت نهادی و قانونی این کشور می‌باشد که از سال ۱۹۷۹ تا کنون به صورت یک شبکه پیچیدهٔ نهادهای رقیب تکامل یافته است. این نظام پیچیدهٔ نظارت و توازن در ساختار قدرت، خود مانعی عمده بر سر سیاست‌گذاری است، اما بار اضافی [حاصل از] رقابت‌های بین- نهادی و جناحی که عملاً وارد هر بحث سیاسی می‌شود، این معضل را ایجاد می‌کند. برای مثال می‌توان حداقل پنج کانون قدرت در هرم قدرت ایران را شناسایی نمود. مهم‌ترین این کانون‌ها در حوزهٔ سیاست خارجی، دفتر رهبری می‌باشد، اما چهار نهاد دیگر نیز درون‌دادهای چشمگیری در مناظرات سیاسی دارند. ریاست جمهوری (که وزارت‌خانه‌ها را هم در کنترل دارد) مؤثرترین ابزار مناظره بر سر سیاست‌ها را در اختیار دارد و توسط شورای قدرتمند امنیت ملی حمایت می‌شود. اما نظرات مجلس، شورای نگهبان، و مجمع تشخیص مصلحت نظام (که به منظور حل‌وفصل اختلافات میان نهادها در سال ۱۹۸۹

مصلحت نفوذ زیادی دارد، رئیس آن، رئیس جمهور سابق ایران، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی است و دبیر آن نیز فرماندهٔ سابق سپاه پاسداران انقلاب [اسلامی] (سرلشکر محسن رضایی) می‌باشد. مجمع تشخیص مصلحت هم در مسائل داخلی و هم در مسائل مربوط به سیاست خارجی اعمال نفوذ می‌کند. این مجمع از اواسط دهۀ ۱۹۹۰ به بعد، با دستورالعمل قانونی خود در مورد ارزیابی گزینه‌های مربوط به سیاست‌گذاری‌ها، به دخالت در عرصه سیاست‌گذاری گرایش داشته است، و در بیشتر موارد نفوذ قابل‌ملاحظه‌ای را در تصمیم‌گیری‌ها اعمال کرده‌است.(۴)

سایر نهادهای ذی‌نفوذ یا از طریق این نهادها خواسته‌های خود را بیان می‌کنند یا اینکه ابزارهای مستقل دیگری را برای بیان دیدگاه‌های خود دست‌وپا می‌کنند. برای مثال سپاه پاسدارن انقلاب اسلامی، که فرماندهٔ کل آن، رهبر می‌باشد، عادت کرده است که به‌طور علنی از تصمیمات آقای خاتمی در مورد برخی مسائل داخلی انتقاد کند. فرمانده‌هان سپاه همچنین با اظهار نظرهای جنجال‌برانگیز در مورد سیاست‌های خارجی و امنیتی ایران وارد گود شده‌اند. برای مثال، در یک مورد مشهور، یک فرماندهٔ سپاه، ایالات متحده را در رأس دشمنان ایران قرار داد. سرتیپ محمدباقر ذوالقدر (رئیس فرماندهی ستاد مشترک سپاه) گفت، امروز، ایالات متحده تنها دشمنی است که ما در استراتژی خود، آن را تهدید اصلی تلقی می‌کنیم. هیچ یک از کشورهای منطقه تهدیدی علیه امنیت ایران نیستند. ما نیروها و تجهیزات خود را برای مقابله با تهدیدات آمریکا سازمان‌دهی کرده‌ایم و تمرینات و مانورهای نظامی ما بر اساس این تهدیدات انجام گرفته‌اند.(۵) مقامات هم‌طراز ذوالقدر ممکن است این اظهارنظر جسورانه را اصلاً تأیید نکرده باشند. اما وی این دیدگاه را در ملاء عام و علناً بیان کرد و با این کار به‌طور علنی حدود و ثغور فضای مذاکرهٔ دولت با واشنگتن را ترسیم نمود.

رکن دوم مجموعه متغیرهای وابستهٔ تأثیرگذار بر سیاست خارجی، جناح‌بندی سیاسی می‌باشد. نخبگان سیاسی ایران از هم گسیخته و جناح‌بندی‌شده هستند.(۶) جناح‌بندی به عنوان یک نظام بر هر جنبه از سیاست‌های دولت در ایران تأثیر می‌گذارد، اما تأثیر این جناح‌بندی بر سیاست خارجی را نمی‌توان بیش از حد مورد تأکید قرار داد، به‌خصوص در مواقعی که رقابت‌های فردی و جناحی مستقیماً وارد تصمیمات سیاسی می‌گردد. وانگهی باوجود آنکه فضای داخلی تا اندازه‌ای پرازدحام می‌گردد و راه‌های بحث انتقادی بیشتر به شدت کنترل می‌شود، اما بیشتر به نظر می‌رسد که جناح‌ها مواضع خاص خود در مورد مسائل داخلی و مرتبط با آن را در چارچوب سیاست خارجی بیان می‌کنند. بحث و مناظره در چارچوب تلاش برای نجات‌دادن انقلاب و «نظام» صورت می‌گیرد.(۷) اما استراتژی‌های پیشنهادی برای انجام چنین کاری بسیار متفاوت هستند. برای مثال، به نظر بسیاری از اصلاح‌طلبان برقراری مجدد روابط با ایالات متحده برای احیای نظام، حیاتی می‌باشد.(۸) حال آنکه از نظر نیروهای محافظه‌کار، حتی اشاره به روابط با «شیطان بزرگ» در حکم خیانت [به کشور] است.(۹) این دو گروه عمده، که گروه‌ها و شخصیت‌های ذی‌نفوذ بی‌شماری را پیرامون خود گرد آورده‌اند، در اکثر موارد، از بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، آیت‌الله خمینی در حمایت از موضع خودشان نقل‌قول می‌آورند که این امر تصویر صحنه داخلی را بیشتر مغشوش می‌کند، و یا اینکه برای برتری در کشمکش قدرت در داخل، استراتژی‌های خودشان را شبیه سیاست‌های آیت‌الله خمینی در زمان بحران‌ها به تصویر می‌کشند. این جناح‌ها در تمام مدت از سیاست خارجی به عنوان ابزاری تاکتیکی برای مبارزه در داخل کشور استفاده می‌کنند.

رکن سوم متغیرهای وابسته این است که این جناح‌ها عادت کرده‌اند برخی اختلافات داخلی خود را در واژه‌های سیاست خارجی بیان کنند و حتی از مسائل سیاست خارجی و عرصه‌های خارجی برای حمله کردن یا نمایش رفتار مخالفان

خود استفاده کرده‌اند. بحث‌ها در مورد برقراری مجدد روابط با ایالات متحده شاید برجسته‌ترین نمونه‌ای باشد که نشان می‌دهد چگونه این متغیر داخلی سرنوشت‌ساز به درون سیاست‌گذاری ایران راه می‌یابد: جناح‌ها از مسأله روابط با واشنگتن به عنوان یک معضل سیاسی استفاده می‌کنند تا در رقابت‌های بین جناحی، مورد بحث قرار گیرد. بدین‌منظور که یا دیدگاه طرف مقابل را بی‌اعتبار سازد یا برای گشودن مجاری ارتباطات مخفیانه با محافل واشنگتن، با یکدیگر رقابت کنند و از این طریق روی دست طرف مقابل بلند شوند. اما در شرایطی که سیاست خارجی، بخشی از نزاع‌های داخلی بیش نیست، بیان و فهم تفاوت میان مانورها برای تفوِق سیاسی در داخل کشور و ابتکار عمل‌ها برای تعامل با جهان خارج برای دیگر کشورهای جهان بسیار سخت می‌باشد.(۱۰)

در مورد رکن چهارم متغیرهای وابسته می‌توان استدلال کرد که از سال ۱۹۹۱ تا کنون، شاهد نوعی «اقتصادی شدن» پایدار سیاست خارجی ایران بوده‌ایم. این مقوله به‌خصوص توجه خود را بر اقتصاد سیاسی فرایندهای خارجی، و تأثیر بارز نظام اقتصادی نفت محور ایران بر سیاست خارجی‌اش متمرکز می‌نماید، این وضعیت در ایران از بسیاری جهات، به تحولات موجود در الجزایر شبیه است، همان‌گونه که بهجت کورانی نشان داده است، نقش تعیین کنندهٔ نفت در وضعیت تجارت تک محصولی، باعث «اقتصادی شدن سیاست خارجی» گردید.(۱۱)

در ایران دهه ۱۹۹۰، مذاکره در مورد جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تأسیس مناطق تجارت خارجی و روابط اقتصادی عمیق‌تر با غرب، سیاست خارجی ایران را تعدیل کرد. این امر باعث نزدیکی هرچه بیشتر عرصه‌های داخلی و خارجی ایران گردید. برای مثال، نتیجه سیاسی بحران اقتصادی ناشی از قیمت نفت در اواسط دهه ۱۹۹۰، توجه مجدد به لزوم غیرایدئولوژیک رفتار کردن و همکاری جویی با همسایگان ایران (به‌خصوص با صادرکنندگان نفت در حوزهٔ خلیج فارس) و شرکای بزرگ تجاری این کشور (به‌طور عمده اتحادیه اروپایی و

ژاپن) بود. اقتصادی‌شدن سیاست خارجی ایران محافظه‌کاری را نیز تشویق کرده است. در واقع ایران به‌رغم تصویری که در آمریکا به عنوان یک مداخله‌گر دارد، وقتی به تصمیمات سخت و حساس می‌رسد نسبتاً محتاطانه عمل می‌کند.(۱۲)

افزایش وابستگی ایران به نفت برای خلاصی از فقر، کنترل سرنوشت خویش و تأثیرگذاری بر تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، موجب افزایش آسیب‌پذیری آن در مقابل فشارهای خارج از کنترل خود گشت و این امر نیز به نوبه خود موجب شد ملاحظات اقتصادی بیشتر بر سیاست خارجی ایران مؤثر افتد. به‌رغم مبارزهٔ طولانی ایران برای رهایی از مداخله مستقیم بیگانگان در امور داخلی‌اش و با وجود این واقعیت که رهبری انقلاب ایران توانسته بود در قیاس با هر زمان دیگر در تاریخ جدید ایران، در برابر قدرت‌ها و فشارهای خارجی مستقل‌تر عمل نماید، برخی نیروهای مرتجع[۱] می‌ترسیدند که حرکت خزندهٔ «اقتصادی شدن» سیاست خارجی در نهایت ایران را به دامن غرب بازگرداند. به شیوه‌ای قابل پیش‌بینی، چنین ترس‌ها و نگرانی‌های عمدتاً اقتصادی، معمولاً خود را در کشمکش‌های داخلی بر سر کنترل روابط خارجی ایران، بروز می‌دهد. باوجود فشارهای جهانی‌شدن که در حال‌حاضر وجود دارد، دستور کار اقتصاد سیاسی ایران در صحنه بین‌المللی، در دوران پس از جنگ سرد، همچنان که انتظارش می‌رفت نیروهای طرفدار همکاری با خارج (ائتلاف‌گرایان) و انزواگرایان را رو در روی یکدیگر قرار داده است، و جناح‌ها و نهادها را به جان هم انداخته است.

پنجمین رکن متغیرهای وابسته این است که حکومت ایران ناگزیر است سیاست‌های خارجی خود را با مطالبات و خواسته‌های یک جمعیت ناآرام و به شدت ناراضی منطبق سازد. توده‌های مردم، بی‌قرار هستند و دغدغه کار و آزادی‌های سیاسی دارند.(۱۳) آنها از دولت خود حداقل این انتظار را دارند که

شرایط آینده‌ای بهتر را برای آنها ا یجاد نماید شرایطی که آنها اذغان دارند نمی‌تواند بدون بهبود روابط با دنیای خارج تحقق یابد.

دست آخر اینکه بایدتمامی هزینه‌های استقلال کامل در روابط خارجی در یک نظام بین‌المللی که هر چند بیش از پیش جهانی شده اما همچنان سلسله مراتبی است را محاسبه نمود. می‌توان این چنین استدلال کرد که در نظم جهانی پس از جنگ سرد، آرمان «استقلال‌طلبی» انقلاب ایران بیشتر به یک هزینه برای این کشور مبدل گردیده است نه سرمایه‌ای که بنیان‌گذاران این جمهوری پنداشته‌اند. همان‌طور که شهرام چوبین نیز بیان کرده است، «اگر تغییرات در نظام بین‌المللی، مهم تلقی شوند ایران یک انتخاب ساده دارد: به کشورهایی که خود را با تغییر انطباق می‌دهند ملحق شود، یا اینکه باوجود همه تبعاتی که در پی دارد در برابر تغییر مقاومت کند».(۱۴) این موضوع باتوجه به فضای بین‌المللی پس از یازدهم سپتامبر و آن نظم منطقه‌ای خاورمیانه که به دنبال سقوط رژیم عراق شکل می‌گیرد، فوق‌العاده اهمیت دارد. در دوران جنگ سرد، این امکان برای آیت‌الله خمینی وجود داشت که براساس [شعار] «نه شرقی، نه غربی» سخن بگوید و از این طریق موضوع استقلال کامل ایران در اداره امور خارجی‌اش را تکرار نماید. در هرحال، پس از فرو ریختن دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و فروپاشی اتحاد شوروی در دو سال بعد از این تاریخ، این شعار مردم‌گرایانه به سرعت نامربوط گردید. در جهان امروز که هر روز وابستگی متقابل در آن بیشتر می‌گردد، آن کشورهایی پیشرفت کرده‌اند که توانستند اقتصاد سیاسی خود را در نظام بین‌المللی جهانی‌شده ادغام نمایند. آن کشورهایی که حاضر شدند به خاطر توسعه برون‌زا از مقداری از استقلال خود چشم‌پوشی کنند، گوی سبقت را از آن کشورهایی که همچنان برای استقلال عمل کامل خود ارزش بالایی قائل هستند، ربوده‌اند. ایران، و نیز چند کشور دیگر، باوجود تمامی تلاش‌هایی که رهبران عمل‌گرای آن انجام داده‌اند، به جای گرفتن در دسته دوم کشورهای مذکور گرایش داشته است، و

آزادی عمل خود را برای مشارکت‌های مبتنی‌بر هم‌زیستی که غرب بر آن مسلط باشد، ترجیح داده است.

ایران هیچ متحد چشمگیری ندارد که برای حمایت و حفاظت از خود در عرصه بین‌المللی به آن متکی باشد. این خصلت نیز، عرصه آزمونی دیگر برای ایران فراهم آورده است. این آسیب‌پذیری بعد از یازدهم سپتامبر که نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی حول محور جنگ علیه تروریسم به رهبری آمریکا جمع شده‌اند، تشدید شده است. تهران اغلب روسیه و سوریه را به عنوان شرکای استراتژیک خود برگزیده است، اما هیچ‌یک از این دو کشور، التزام دائمی به فداکردن منافع خود به خاطر ایران، از خود نشان نداده‌اند. جالب اینکه برخی محافل درتهران، امروز روسیه را نیرویی از کار افتاده و کشوری که ارزش اتکاکردن ندارد، می‌دانند و برخی دیگر از سقوط احتمالی سوریه سخن به میان می‌آورند، چرا که این کشور تلاش می‌کند در منطقه شرقِ مدیترانه، جلوی حرکت طوفندهٔ آمریکا بایستد.(۱۵) لذا، به هیچ‌یک از این دو کشور نمی‌توان به عنوان یک متحد بلندمدت یا قابل اطمینان امید بست. در زمینه اتکا به سیاست تنش‌زدایی برای ایجاد سایر اتحادهای نزدیک یا تاکتیکی هیچ تلاشی نمی‌شود. تحت چنین شرایطی، می‌توان گفت «استقلال‌طلبی» و دوری از قدرت‌های بزرگ به نظر می‌رسد بیشتر یک نشان افتخاری است که در داخل کشور به نمایش گذارده می‌شود. باوجود آنکه «استقلال‌طلبی» در سیاست خارجی ایران عنوانی پربها می‌باشد، اما باید پرسید مردم ایران تا کی حاضرند بهای استراتژی‌ای را که مانع برآورده‌شدن نیازهای روزمرهٔ آنها و تحقق خواسته‌های اجتماعی ـ فرهنگی آنها می‌شود، بپردازند؟

یک مشکل دیگر در مقابل سیاست استقلال‌طلبی ایران در خاورمیانه که تحت نفوذ آمریکاست، این است که وقتی به عنوان ضدهژمون در برابر آمریکا می‌ایستد موجب فشارهای عدیده دیگر می‌گردد. ایران هرچه بیشتر بر آرمان‌های خود پای

بفشارد و بخواهد در فرآیندهای تصمیم‌گیری خود از فشارهای خارجی آزاد باشد، بیشتر به خاطر تلاش‌هایی که ظاهراً به‌منظور مقاومت در برابر حضور آمریکا انجام می‌دهد، جلب توجه خواهد کرد. در فضای سوءظن عمیقی که هر دو کشور نسبت به هم دارند و ویژگی روابط ایران و آمریکا نیز هست، تعجبی ندارد هم واشنگتن و هم تهران از انگیزه‌های استراتژی‌های همکاری منطقه‌ای، و تلاش‌های یکدیگر در جهت اعتمادسازی هراس داشته باشند. باتوجه به اینکه هیچ یک از طرفین اقدامات دیگری را آن‌طور که هست نمی‌پذیرند، در این فضای متشنج پس از یازدهم سپتامبر، حرکت استقلال‌گرایانهٔ ایران در محافل آمریکا، چالشی مستقیم علیه منافع ایالات متحده در منطقه، تعبیر می‌گردد. نگرانی‌های آمریکا در مورد سه گناه ایران (برنامه‌های تسلیحات کشتارجمعی، حمایت از تروریسم و مخالفت با فرآیند صلح اعراب با اسرائیل) هر چقدر هم که بی‌پایه و اساس باشد، این واقعیت که ایران در مقابل آمریکا ایستادگی می‌کند دلیلی کافی است که این کشور بازیگری «دردسرساز» و حتی «یاغی» عنوان گردد.

متغیرهای مستقل در تدوین سیاست

امنیت در داخل و ثبات در منطقه، بر دستور کار سیاست‌های ایران حکفرما می‌باشد، و پایه مبانی سیاست خارجی این کشور را شکل می‌دهد.(۱۶) در مقوله‌بندی‌ای که روح‌الله رمضانی ارائه داده است، رئیس قوه مجریه «دموکراسی در داخل و صلح در خارج» را دنبال می‌کند.(۱۷) اولین نکته شایان ذکر در این خصوص این است که زندگی با مجموعه متنوعی از همسایگان، تهران را بر آن می‌دارد که در تمامی برخوردهای خود با همسایگانش، سنجیده و با احتیاط عمل کند.(۱۸) ایران ناگزیر است به یک اندازه به همسایگان خود توجه کند و تضمین نماید که هیچ‌یک از این کشورها احساس نکنند طرد شده یا اینکه بی‌توجهی به آنها شده است.(۱۹) ایران ناگزیر بوده است به یک اندازه از هفت همسایه زمینی و

نیز شش کشور عضو شورای همکاری خلیج (فارس) فاصله بگیرد، این امر نیز همیشه آسان نبوده است، به‌خصوص وقتی اغتشاش داخلی در کشورهای همسایه نظاره‌گر ماندن ایران را عملاً غیرممکن می‌سازد.(۲۰) باوجود آنکه افغانستان در شرق بعد از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، هنوز همچنان در ناآرامی به سر می‌برد، وقتی سقوط بغداد در آوریل ۲۰۰۳ باعث تحول اساسی عظیم‌تری در مرزهای غربی گردید، تهران حتی فرصت نداشت نفس خود را در سینه حبس کند. در سطحی وسیع‌تر، تهران «یک قوس کمانی بحران» را در پیرامون خود می‌بیند که از مرزهای شرقی‌اش در قاره آسیا تا سواحل شرقی مدیترانه کشیده شده است. ایران از امکان سرایت بحران‌های موجود در افغانستان، پاکستان، تاجیکستان، ازبکستان، عراق و فلسطین ـ اسرائیل و تأثیرگذاری آنها بر خود به خوبی آگاه است. این کشور همچنین هنوز هم نسبت به آن سیاست‌های همسایگانش که چالش مستقیمی را برای نقش و نفوذ ایران در منطقه ایجاد می‌کنند، فوق‌العاده حساس می‌باشد. تحت این شرایط، ایالات متحده هر چه بیشتر در کشورهای همسایه ایران نفوذ کند، ایران بیشتر احساس آسیب‌پذیری می‌کند، و این امر تاحدودی بیان‌گر نگرانی‌های ایران در مورد نقشه ژئوپلتیکی خاورمیانه که ایالات متحده ترسیم کرده است، می‌باشد.

تهران از فرصت‌های ژئوپلتیکی که این نظام منطقه‌ای در حال‌ظهور ممکن است پدید آورد کاملاً آگاه است، اما در عین‌حال به فکر محدودیت‌هایی هم که آرام آرام اما به یقین، بر دایره نفوذش تحمیل می‌شود، هست. برای مثال در افغانستان، ایران از شر طالبان آسوده گشت، اما دیگر در آنجا رکن تعیین‌کننده نمی‌باشد. باید یادآور شد که در سال‌های تاریک حکومت طالبان، ایران از ائتلاف شمال حمایت کرد که در نهایت به عنوان صف مقدم عملیات نظامی بر ضد طالبان در آن کشور ظاهر گردید، ایالات متحده و سازمان ملل بدون حمایت ایران امکان استفاده از نیروهای محلی بر ضد طالبان و القاعده را پیدا نمی‌کردند

اما با این وجود، تهران احساس می‌کند در برابر تحولات افغانستان بی‌حفاظ می‌باشد و نگران است که حضور آمریکا در افغانستان، ممکن است نفوذ ریشه‌دار ایران در کشوری را که بسیاری از مردم آن به زبان فارسی تکلم می‌کنند، تضعیف کند. ضعف ایران در افغانستان، بر روابط این کشور با آسیای مرکزی و به‌خصوص با فقیرترین و تنها کشور فارسی‌زبان این منطقه، یعنی تاجیکستان، تأثیر مستقیمی دارد. از دید تهران محاصره نظامی ایران توسط آمریکا با دیوارهای حائل زیرکانه‌ای که بین ایران و حوزه‌های نفوذ فرهنگی سنتی این کشور در غرب آسیا، ایجاد شده است، تحکیم می‌گردد. پس نباید تعجب کرد که ایران، ذهنیت «در محاصره‌بودن» را که در حال تثبیت‌شدن هم هست، داشته باشد.

بر این اساس اگر بناست به فهم کاملی از رابطه میان متغیرهای مستقل و وابسته مؤثر بر سیاست‌گذاری ایران، برسیم می‌باید ساختار سیاسی در هم تنیده و پیچیده ایران را در برابر یک نظام منطقه‌ای قرار دهیم که به همان اندازه پیچیده، پویا و بی‌ثبات است. باید خاطرنشان ساخت که ایران یکی از معدود بازیگران غیرعرب در میان انبوهی از بازیگران عرب عمدتاً سنّی مذهب می‌باشد.(۲۱) این واقعیت بر تصویری که ایران از نقش خود در منطقه دارد، تأثیر می‌نهد. در نظام منطقه‌ای پیچیدهٔ خاورمیانه، ایران تنها می‌تواند روی سوریه به عنوان یک متحد حساب کند، اما با این وجود، سوریه به خوبی توانسته است با تمامی ۲۱ عضو اتحادیه عرب به جز دو کشور مصر و حکومت خودگردان فلسطین، روابط حسنه و در برخی اوقات گرم برقرار سازد.(۲۲) وانگهی، این واقعیت که ایران در این حوزه، نقش تنها دولت اسلام‌گرای غیرعرب و شیعی را ایفا می‌کند، نقش منطقه‌ای این کشور را پیچیده‌تر می‌سازد. هر چند سایر دولت‌های غیرعرب هم مسائل خاص خودشان را با جهان عرب دارند، اما ایران علاوه‌بر این مسائل، با یکی از دولت‌های غیرعرب منطقه نیز اختلاف اساسی دارد. ایران با اسرائیل هیچ مناسبتی ندارد، و در واقع، حق حاکمیت دولت یهود را

به‌طور صریح رد می‌کند. ایران دارای نگرانی‌های مشروع در مورد ثبات داخلی پاکستان و ترکیه است و علاوه بر این نسبت به نزدیکی آنها به ایالات متحده، به دیده تردید و سوءظن می‌نگرد.(۲۳) مسائل داخلی این همسایگان ـ که به ایران «صادر» می‌شود، یک دغدغه و نگرانی واقعی هست. اولاً ایران می‌ترسد واکنش نظامیان در آنکارا، تضادهای درونی ترکیه به عنوان یک قدرت طرفدار غرب و یک دولت اسلام‌گرا را آشکارا سازد. ثانیاً ایران پاکستان را یک تهدید تلقی می‌کند، چرا که این کشور به‌رغم داشتن تسلیحات اتمی، ضعیف است و جنبش‌های پرشور و پرسروصدای سنّی مذهب بنیادگرا و سلفی، در این کشور علاقه‌ای به فرقه تشیّع ندارند.

تهران همچنین همکاری اسرائیل و ترکیه را استراتژیک می‌داند و رابطه لجستیکی میان آنکارا و تل‌آویو را به‌مثابه خنجری تعبیر می‌کند که برضد ایران کشیده شده است. ایران از اواسط دهه ۱۹۹۰ تلاش کرده است با یونان، گرجستان و ارمنستان، پیوندهای نزدیکی برقرار سازد و از این طریق برابر این اتحاد، موازنه برقرار نماید. اما به علت فقدان مناسبات استراتژیک ملموس با این کشورها، تلاش‌های ایران صرفاً به صورت پیوندهای دوجانبه کم‌وبیش نامنسجم، تبدیل گردیده است.

ایران در عراق، بخشی از معضل پس از صدام تلقی می‌شود نه راه‌حلی که این کشور امید آن را داشت. ایران فشار وحشیگری صدام در جنگ هشت‌ساله با رژیمش را متحمل گردیده است، برای بالغ بر ۵۰۰ هزار پناهندهٔ عراقی، مأمن فراهم ساخته است، از سال ۱۹۹۰، خط‌مشی سازمان ملل را در مورد عراق دنبال نموده است و در تمام این دوران در تحولات سیاسی داخل عراق مداخله نکرده است، و از این جهت اکنون برای ایرانیان غیر قابل قبول است که بزرگ‌ترین مشکل در عراق تلقی شوند. اما نگرانی‌های ایران در مورد عراق پس از صدام به مراتب بیشتر از این امر است. به طور کلی، معضلات ایران در عراق را می‌توان به

دو گروه تقسیم کرد: تحولات سیاسی درون عراق و تأثیر سیاست‌های اقتصادی و خارجی عراق در آینده بر ایران و سایر کشورهای خلیج فارس. درخصوص مورد اول، سه مسأله، حائز اهمیت می‌باشد: ماهیت دولت آینده، نقش شیعیان عراق، و تأثیر تحولات سیاسی عراق بر برخورد ایران. یک نگرانی این است که در عراق یک رژیم پادشاهی سکولار مسلط گردد که کلاً به حمایت مراکز قدرت سنی‌ها و ایالات متحده متکی باشد. تهران چه نوع رابطه‌ای باید با چنین رژیمی داشته باشد؟

اگر بناست عراق یک جمهوری باقی بماند پس ایران باید انتظار داشته باشد که در این کشور، کرسی اصلی قدرت به شیعیان سپرده شود. اما کدام گروه‌های شیعه در جایگاهی هستند که با ایالات متحده و سایر احزاب عراق مذاکره و معامله کنند، و کدام گروه‌های شیعه هستند که ایران در چارچوب نگرانی‌های وسیع‌تر خود در آن کشور، می‌باید از آنها حمایت کند؟ آیا برای مثال مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق به رهبری [آیت‌الله] حکیم، که در سال ۱۹۸۰ در ایران تأسیس شد، نمایندهٔ یک نیروی قابل اطمینان خواهد بود که ایران بدان اتکا کند؟ اگر مجلس اعلا نتواند به یک نیروی اصلی در عراق جدید مبدل گردد، آیا تهران باید فرزند خودش را رها کند و به دنبال اتحاد با سایر شخصیت‌ها وسازمان‌های متعدد شیعه مذهب باشد؟ در واقع، آیا ایران می‌باید این قدر علناً خود را به نیرویی که آیندهٔ آن در عراق پس از صدام چندان روشن نبود، گره می‌زد؟ در حال حاضر این سؤالات در محافل ایران مطرح می‌گردد و به نظر می‌رسد که ایران انتخابی جز نظاره‌گر بودن ندارد چرا که طرف‌های دیگری آیندهٔ عراق را رقم می‌زنند. ایران توان آن را ندارد که بگوییم در امور داخلی عراق دخالت می‌کند، حتی اگر این کشور منفعت آشکار و مستقیمی در آینده عراق داشته باشد. این دلیل دیگری است که ایران ناگزیر می‌باشد علناً خواهان یک

عراق دموکراتیک و باز باشد، اما ایران همچنان انبوهی از مسائل مهم و مشهود دارد که باید در مورد آنها با هر دولت آیندهٔ عراق وارد مذاکره شود.(۲۴)

خط‌مشی‌های خارجی عراق نیز بر نگرش ایران تأثیر خواهد گذارد. اولین نگرانی این است که آیا بغداد در آینده به یک متحد ایالات متحده در منطقه مبدل خواهد گشت، باب مناسبات با اسرائیل را خواهد گشود، و نقش شریک استراتژیک واشنگتن در منطقه را ایفا خواهد کرد یا نه. همکاری عراق و آمریکا، در حقیقت می‌تواند به همکاری ایران و آمریکا در دوران پهلوی شبیه باشد، که بر اساس آن عراق نقش تضمین کنندهٔ منافع غرب در خلیج فارس و نیز در سطح وسیع‌تر، در خاورمیانه را ایفا نماید. نفت عراق می‌تواند مبنای این رابطه نزدیک باشد و بغداد را قادر سازد با تجهیزات آمریکایی، ماشین نظامی قوی‌ای را ایجاد نماید. این ماشین نظامی می‌تواند به همراه سایر شرکای امنیتی عرب آمریکا در خلیج [فارس] ، چتر امنیتی دو ستونی را که اولین بار پرزیدنت ریچارد نیکسون در دهه ۱۹۷۰ مطرح کرد، احیا کند. در این صورت ایران خود را در حواشی یک ساختار امنیتی تحمیلی در منطقه خواهد یافت، منطقه‌ای که ایران آن را برای پیشرفت و بقای خود، حائز اهمیت حیاتی می‌داند.

ثانیاً، ایران و همسایگان عرب این کشور در خلیج [فارس] مشغول ارزیابی پیامدهای ژئو اکونومیکی بلند مدت بازگشت عراق نفت‌خیز به بازار (اوپک) هستند، عراقی که یک تولیدکنندهٔ بزرگ می‌باشد و محدودیت‌های سهمیه‌ای و تعهدات سیاسی نسبت به همسایگانش، دیگر برای این کشور محدودیت ایجاد نمی‌کند. صادرات لجام گسیخته نفت عراق در دهه آینده می‌تواند برای بازار بین‌المللی نفت که با دقت و ظرافت متوازن و مدیریت می‌گردد، آشفتگی به بار می‌آورد. اگر اقدام عراق قیمت‌ها را تنزل دهد، ایران متضرر خواهد شد؛ و اگر عراق به عنوان مهم‌ترین تولید کنندهٔ اوپک ظاهر گردد، به نفوذ ایران در بازار

که دارد می‌تواند به آسانی بر سر قیمت‌ها با عربستان سعودی رقابت کند و به عنوان دیگر تولید کنندهٔ عمدهٔ اوپک جای ایران را بگیرد. بدین نحو، آسیب‌پذیری‌های ایران در برابر عراق، با به میان آمدن عامل نفت در معادله دو جانبه آنها، چند برابر خواهد شد.

بنابراین، همچنان‌که مشهود است، عراق یک مطالعه موردی کلاسیک جالب است که نشان می‌دهد چگونه متغیرهای وابسته و مستقل در ماتریس سیاست خارجی ایران به هم می‌رسند. به علت نقش ایالات متحده در عراق و عامل برجسته شیعیان، تحولات داخلی در عراق، تأثیر مستقیمی بر نظام سیاسی ایران دارد. برای مثال، درخصوص تفاسیری که در مورد نوع روابط با دولت، در شیعه وجود دارد، ایران ممکن است در نجف یک رقیب پیدا کند. از این گذشته، قبل از آنکه ایران بتواند استراتژی مشخصی را در مورد همسایه خود تدوین نماید، می‌بایستی رابطه پیچیدهٔ قم/تهران ـ نجف، سر و سامان یابد. «مثلث» قم/ تهران ـ نجف، در وهله اول به موازنه قدرت در ایران میان مرکز مذهبی این جمهوری، یعنی قم، که تا قبل از سقوط صدام، نقش مرکز معنوی شیعیان سراسر جهان را ایفا می‌کرد، از یک سو، و پایتخت سیاسی این کشور، یعنی تهران از سوی دیگر، اشاره دارد. بنابراین، قم در هویت خود، از بُعدی فرا ملی برخوردار می‌باشد که تهران (مرکزی که اکثر نخبگان سیاسی روحانی در حال حاضر در آن ساکن می‌باشند) دارا نمی‌باشد. ثانیاً آزادسازی عراق، درهای نجف را به عنوان مرکز واقعی فرقه تشیع، به روی جوامع شیعه گشوده است. نجف می‌تواند به خوبی قم را تحت‌الشعاع قرار دهد چرا که روحانیون شیعه عراق مجدداً حق اظهار نظر را به دست می‌آورند. مهم‌تر اینکه، موضع نجف در مورد رابطه میان دین و دولت، به موضع قم به عنوان حامی فکری تشیّع سیاسی ـ که آیت‌الله خمینی آن را ابداع کرد و مظهر آن نظام سیاسی بی‌همتای ایران می‌باشد ـ لطمه وارد کرد. مخالفت

نجف با تشیع سیاسی، یا عدم حمایت آن از مدل ایران باز هم می‌تواند بنیان‌های آسیب‌پذیر نظام ایران را بیشتر تضعیف نماید.

درخواست گروهی از برجستگان سیاسی ایران از آیت‌الله العظمی علی سیستانی در فوریه ۲۰۰۴ برای مداخله در فرآیند انتخابات پارلمانی زادگاه خود، نمایانگر پیچیدگی فرایندهٔ رابطهٔ مثلث قم/تهران ـ نجف می‌باشد. چهارصد امضاکننده در نامه خود خواستار آن شدند که آیت‌الله سیستانی در مورد«روند دشوار دموکراسی در ایران و نمایشی‌شدن انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۴» نظر خود را بیان کند. آنها همچنین اظهار داشتند که «ما مواضع شجاعانه شما را تحسین می‌کنیم. شما در کشوری که تا قبل از سقوط رژیم بعث، مردم آن از حق داشتن یک رادیوی موج کوتاه برخوردار نبودند، خواستار برگزاری انتخابات آزاد، عادلانه و مستقیم شده‌اید. البته، برگزاری انتخابات آزاد که بتواند وسیله از میان رفتن نفوذ خارجی را فراهم کند، اگر غیر ممکن نباشد، کاری دشوار است. اما با این وجود، حضرت عالی تأکید دارید که اولین و آخرین حرف در امر انتخابات حاکمان و نمایندگان، متعلق به مردم عراق است. چقدر خوب خواهد بود اگر حضرت عالی نظر خود را در مورد انتخابات پارلمانی در ایران نیز بیان فرمایید. نجف همیشه حامی آزادی‌خواهان ایران بوده است، مردم ایران بدون فتوای معروف علمای نجف، نمی‌توانستند محمدعلی‌شاه مستبد را [در جریان انقلاب مشروطه سال ۱۹۰۵] سرنگون سازند».(۲۴) بدین سان، به علت حضور شبکه ریشه‌دار فرامرزی شیعیان، آنچه سیاست‌های داخلی در عراق پس از صدام تلقی می‌شود، بخشی از سیاست‌های داخلی ایران نیز قلمداد می‌گردد، و بالعکس. اما، اگر ایران بناست استراتژی منسجمی در قبال عراق در پیش گیرد، باز هم می‌باید عراق را متغیر مستقل فرض کند. حال پرسش این است که آیا ایران باتوجه به درگیربودن سیاست‌گذاران این کشور با هر دو متغیر می‌تواند چنین کاری را انجام دهد؟

باشد، اما این امر تنها وقتی تحقق خواهد یافت که تهران بتواند رابطه‌ای را با «کارگزار سیاسی» جدید عراق یعنی ایالات متحده بسط دهد که برای هردو طرف سودمند باشد.

کمی دورتر «نقشه راه» میان اسرائیل و فلسطینی‌ها که در مه سال ۲۰۰۳ صادر شد، نمایان‌گر متغیر مستقل مهم دیگری است که بر سیاست‌های منطقه‌ای ایران تأثیر می‌گذارد. «نقشه راه» اگر کامل اجرا شود، باب بهبود روابط اعراب و اسرائیل، برقراری مناسبات با سوریه و لبنان، و مناسبات دیپلماتیک و اقتصادی علنی بین اسرائیل و همسایگان عرب ایران در خلیج [فارس] را خواهد گشود.(۲۵) تا این لحظه، جناح راست اسرائیل به علت جلوگیری از عادی‌سازی مناسبات اسرائیل و همسایگان عرب ایران، بیشترین خدمت را به این کشور کرده است. اما هم‌اکنون که دست‌راستی‌ترین دولت اسرائیل «نقشه راه» را تأیید کرده است و عملاً خواستار تشکیل یک دولت فلسطینی تا قبل از پایان سال ۲۰۰۵ می‌باشد، ایران تحت فشار بیشتری قرار خواهد گرفت. افزون بر این باتوجه به اینکه شاورن نخست وزیر سازش‌ناپذیر اسرائیل حاضر شده تضمین‌هایی در مورد تعهد اسرائیل به صلح ارائه دهد، ایران باید در این مورد تصمیم بگیرد که آیا زمان بازبینی سیاست‌هایش نسبت به منطقه شامات فرا نرسیده است؟(۲۶) در حال حاضر ایران در مخالفت با جانبدارانه و غیرعادلانه‌بودن نقشه راه که از قضا بسیاری از اعراب آن را قبول دارند، بدون آنکه از سوی حامیان غرب صلح (مصر، بحرین، اردن و عربستان سعودی) و گروه چهارگانه (اروپا، روسیه، سازمان ملل و آمریکا) به عنوان مخالف صلح مطرح شود، با دشواری زیادی روبروست.

این فرآیند لاجرم پای همسایگان ایران را به میان خواهد کشید و در نتیجه معضلات بیشتری برای مناسبات دیپلماتیک ایران با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج [فارس] به بار خواهد آورد. همان دولت‌هایی که تهران با آنها پیوندهای نزدیک سیاسی، اقتصادی و تا اندازه‌ای امنیتی برقرار کرده است، در

حقیقت به تضمین‌کنندگان صلح مبدل خواهند گشت، فرآیندی که تهران حداقل در انظار عمومی آن را به عنوان فرآیندی غیرعادلانه رد می‌کند. باتوجه به پیامدهای فرآیند صلح برای روابط ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج [فارس] که رهبران دو کشور همسایه جنوبی ایران (بحرین و عربستان سعودی) بخشی از گروه پنج عضوی عرب حاضر در «اجلاس شرم‌الشیخ در مورد نقشه راه در سوم ژوئن سال ۲۰۰۳» بودند، نقشه راه [برای ایران] فوق‌العاده حائز اهمیت است.(۲۷) نگرانی دیگر ایران درخصوص آینده نزدیک‌ترین متحد عرب این کشور یعنی سوریه می‌باشد. در منطقه، همه به آسیب‌پذیری دمشق و حتمی‌بودن ناتوانی رهبری آن در حل مسائل داخلی خود بدون حمایت غرب، اذعان دارند، و ایران باید احتمال تسلیم‌شدن سوریه در برابر فشارهای خارجی و تن‌دادن این کشور به روابط کامل با اسرائیل را بپذیرد.

اگر در سطحی وسیع‌تر به این نقشه ژئواستراتژیک بنگریم، می‌بینیم که اختلافات داخلی اتحادیه اروپایی بر سر عراق و تمکین نهایی اروپا در برابر ایالات متحده در بحث‌های شورای امنیت بعد از جنگ عراق و تن دادن چشمگیر اروپا به دستور واشنگتن در مورد خاورمیانه در اجلاس سران گروه هشت در وین در اوایل ژوئن سال ۲۰۰۳، بی‌تردید تهران را از یک وزنه توازن‌بخش استراتژیک قدرتمند در برابر واشنگتن محروم ساخته است. تحولات فراآتلانتیک برای ایران حائز اهمیت است، زیرا خود رهبر ایران، آیت‌الله علی خامنه‌ای، بود که در اواخر دهه ۱۹۹۰ از اتحادیه اروپایی به عنوان یک شریک «استراتژیک» ثابت جمهوری اسلامی نام برد و قوه مجریه را ملزم نمود که در جهت توسعه مناسبات سیاسی و اقتصادی با این غول، همت گمارد. در محافل ایران چنین گفته می‌شود که فضای پس از جنگ سرد باعث پیدایش یک نظام بین‌المللی چندقطبی گردیده است. این نظام چندقطبی فرصت دور زدن کامل ایالات متحده و تلاش برای گسترش

کشورهایی که از دید برخی ایرانی‌ها «بیشتر از آمریکایی‌های ایدئولوژیک به دنبال روابط تجاری هستند».(۲۸)

امروز اتحادیه اروپایی در رویکرد خود نسبت به منطقه، نه‌تنها یک‌پارچه نیست و مجبور است لااقل برای مدتی تحت فشار زیاد آمریکا از طرح‌های آمریکا و انگلیس در مورد خاورمیانهٔ پس از صدام، تبعیت کند، بلکه خودش نیز بیشتر از همیشه با تشکیل یک پیمان دفاعی و امنیتی مشترک اروپایی قابل قبول فاصله دارد. از این‌رو، تهران ناگزیر است در ارزیابی خود از قدرت سیاسی اروپا در نظم پس از جنگ سرد، تجدیدنظر کند و تلاش‌های خود را دوباره بر تعمیق مناسبات اقتصادی با اتحادیه اروپایی متمرکز سازد. هم‌اکنون اتحادیه اروپا در هر تعامل با مقامات ایرانی نگرانی‌های واشنگتن در مورد «سه گناه ایران» را ذکر می‌کند. بنابراین، در آیندهٔ نزدیک، در نبودِ محور آلمان ـ فرانسه که بتواند اتحادیه اروپایی را دور از ایالات متحده نگاه دارد، احتمالاً ایران ناگزیر خواهد بود در ارزیابی پیشین خود در مورد تعمیق تنش‌ها میان اتحادیه اروپایی و آمریکا بازنگری کند.

در نبودِ روسیه و اتحادیه اروپایی که حاضر نیستند نقش یک پوشش حفاظتی را برای ایران ایفا کنند، جای شگفتی نیست که تلاش‌های ایران برای محافظت از خود در برابر واشنگتن، تصمیم‌گیرندگان ایرانی را به سمت بررسی اتخاذ گزینهٔ هسته‌ای، سوق دهد. همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، فکر اتکای به خود، در جمهوری اسلامی، تشدید می‌شود و اگر این احساس ایران که در انزواست همچنان ذهنیت در محاصره قرارداشتن آن را تشدید نماید، در این صورت برای این کشور منطقی خواهد بود که حتی به عنوان یک ملعبهٔ تاکتیکی به گزینه هسته‌ای گوشهٔ چشمی بیندازد.(۲۹)

نگرانی‌های امنیتی ایران با ظهور چند دولت دارای تسلیحات هسته‌ای در مجاورت این کشور تشدید نیز شده است. ایران، توازن هسته‌ای هند و پاکستان را تهدیدی بالقوه و توانمندی اسرائیل در زمینه تسلیحات کشتار جمعی را چالشی

بالفعل تلقی می‌کند. از این گذشته، تهران، به معامله با همسایگان شرقی خود (از جمله هند) از موضع ضعف، خونگرفته است و کسانی هستند که احساس می‌کنند هند و پاکستان می‌توانند از توانمندی هسته‌ای خود به عنوان اهرم قوی در مذاکره با ایران استفاده کنند.

به‌نظر می‌رسد ایران به دنبال یک معامله کلان با آمریکا است و از این‌رو برای تضمین امنیت خود به اهرم‌های چانه‌زنی قوی نیاز دارد. فکر می‌کنم بتوان این شیوه را همان شیوه مذاکره کره شمالی نامید، اما این خطر نیز وجود دارد که ایالات متحده بخواهد به علایم تهران در این خصوص اعتنا نکند و فعالیت‌های هسته‌ای ایران را یک فرآیند جنگ‌افزارسازی عظیم تلقی کند.(۳۰) با این همه، عاقلانه این خواهد بود که آمریکا تسلیحات هسته‌ای ایران را بخشی از فرآیند مذاکره محسوب نماید. پیشتر من در توصیف سیاست منطقه‌ای ایران، مفهوم «تنش‌زدایی از موضع قدرت» را مطرح کردم، اما در اینجا می‌توان گفت که استراتژی هسته‌ای ایران عمدتاً مبتنی بر اجرای مدل «مذاکرات با مشت گره‌کرده» می‌باشد.

نتیجه‌گیری

باتوجه به تعامل نیروهای داخلی و خارجی به نظر می‌رسد ایران می‌خواهد از طریق یک قرارداد جدید اجتماعی که طی آن اصلاحات در حوزه آزادی‌های اجتماعی و اقتصادی اما نه سیاسی‌اتفاق می‌افتد، هم بر بن‌بست داخلی فائق آید و هم مشکلات خود با آمریکا را مدیریت نماید. به عبارت دیگر، به‌نظر می‌رسد بازگشت احتمالی به «مدل چین»، که ابتدا آقای رفسنجانی رئیس جمهور در دهه ۱۹۹۰ آن را مطرح کرد، در حال اتفاق افتادن است.(۳۱) این مدل از تعطیل کردن آزادی‌های سیاسی به نفع گشایش اقتصادی در برابر بقیه جهان، حمایت

تکنوکرات‌هایی پر خواهد شد که متعهدند به ملت خدمت کنند نه آرمان‌گرایانی که به رواج ارزش‌های لیبرالی و اجرای اصلاحات سیاسی-فرهنگی بیشتر علاقه دارند.

در این صورت سیاست‌های داخلی و روابط خارجی در دست نخبگانی خواهد بود که به دنبال راه‌حل‌های فنی برای مسائل هستند. لذا مسائلی از قبیل روابط با آمریکا، فرآیند صلح فلسطینی‌ها و اسرائیل، ثبات در مرزهای کشور به صورت غیرایدئولوژیکی مورد بحث قرار گرفته و راه‌حل‌های آنها نیز بر مبنای منافع ملی طرح‌ریزی خواهد شد. خلاصه، این مدل به دنبال یافتن یک راه میانه معقول و یک موازنه عَمَلی میان فشارهایی که متغیرهای وابسته و مستقل اعمال می‌کنند، می‌باشد.

در هر حال مشکل فرا روی عملیاتی‌کردن این مدل، طرز نگرش مردم ایران می‌باشد. هر چند به جاست بگوییم که شهروندان از عملکرد آقای خاتمی رئیس جمهور و متحدانش در مجلس، عمیقاً سرخورده هستند، اما تودهٔ مردم باید متقاعد گردند که رهبران ایران، پس از خاتمی، می‌توانند با روشی به دور از بن‌بست کمرشکن، با ایالات متحده مذاکره کنند و در عین حال به وعدهٔ خود نیز در مورد دستور کار اصلاحات در داخل کشور عمل نمایند.

در وضعیتی که هیچ پیشرفت چشمگیری از جانب آمریکا صورت نگرفته است و نیز با واقعیت‌های جدیدی که در این میان در منطقه شرق مدیترانه و دو کشور افغانستان و عراق به وجود آمده است، سخت بتوان با این نتیجه‌گیری مخالفت کرد که «ناتوانی ایران در تحمل مشکلات و بهره‌برداری از فرصت‌های تاریخی برای اصلاحات (و نیز مذاکره) به روشی به دور از دردسر، لاجرم چه بسا این کشور را به هدف اصلی طراحان «تغییر رژیم» در واشنگتن مبدل می‌سازد.(۳۲) جالب آنکه اگر به فرض محال تغییر رژیم صورت گیرد قطعاً تقارب نهایی و غایی عوامل و نیروهای مستقل و وابسته تأثیرگذار بر جامعه سیاسی در ایران را نشان می‌دهد.

یادداشت‌ها:

1. Shahram Chubin ***Iran's National Security Policy: Capabilities, International and Impact*** (Washington, DC; Cambridge Endoment for International Peace, 1994), p. 5.
دیدگاه چوبین در سال ۱۹۹۴ مبنی بر اینکه «ظهور ایالات متحده به عنوان یگانه ابرقدرت ایران را با مشکلات واقعی روبه‌رو می‌سازد که هیچ جایی برای راه‌حل‌های مشخص باقی نمی‌گذارد»، با توجه به تحولاتی که در نقش منطقه‌ای آمریکا از سال ۲۰۰۳ به بعد پدید آمده است، حتی امروز صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۲. برخی مفسران عرب موضوع «برجسته کردن منافع سقوط صدام برای ایران» را مطرح ساختند.
Khairallah Khairallah, "War Sirens Herald Iran's Hour of Revenge, ***Financial Times*** . March 24.۲۰۰۳ .
خیرالله در مقاله خود استدلال کرد که ایران تنها همسایه عراق است که با تمام وجود از تغییر رژیم در بغداد حمایت می‌کند، حتی اگر این تغییر رژیم از طریق تجاوزی به رهبری آمریکا، صورت گیرد.

۳. حزب همبستگی، یکی از اعضای ائتلاف اصلاح‌طلبان [طرفدار] آقای خاتمی، در یک بیانیه تندی که بعد از جنگ عراق صادر کرد، اعلام کرد «قبلاً آمریکا بسیار دور از ما بود، اما متأسفانه هم‌اکنون آمریکا از هر طرف همسایه ایران است. آزادسازی عراق از سوی آمریکا و اهداف بلندمدت واشنگتن، تجدید نظر در سیاست‌های خارجی و بین‌المللی ایران را ضروری می‌سازد».

Hambastegi, May 6, 2003.

۴. باید یادآور شد که آقای رفسنجانی بود که قوهٔ مجریه را کاملاً دور زد و در یک مصاحبه‌ای اظهار داشت زمان یک همه‌پرسی سراسری در مورد مسأله برقراری مجدد روابط با ایالات متحده فرا رسیده است. یا در جایی دیگر، وی گفت این موضوع را می‌توان به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع داد.
Rahbord, April 12, 2003.

5. ***Keyhan***, December 10, 1998.
در جایی دیگر، محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت در طی مصاحبه‌ای در آوریل ۲۰۰۳، گفت: دیپلماسی ایران در دورهٔ دوم ریاست جمهوری خاتمی دیپلماسی تمکینی (Submissive) بوده است، که فرصت‌ها را از دست داد، و در ازای کمترین بهرهٔ مالی، به طور یکجانبه امتیاز داد. وی ابراز نگرانی کرد که ایران در مواجهه با فشارهای خارجی، موضع تمکینی اتخاذ خواهد کرد.
Entekhab, April, 27, 2003.

6. Wilfried Buchta, ***Who Rules Iran? The Structure of Power in the Islamic Republic***, (Washington D. C: Washington Institute for Near East Policy, 2000).

۷. منظور، نخبگان حاکم و متحدان و افراد ذی‌نفع آنها، و نیز در سطح وسیع‌تر، ساختارهای دولتی و حکومتی بعد از پهلوی می‌باشد.

۸. برای مثال، در مه سال ۲۰۰۳، جمع کثیری از نمایندگان مجلس بار دیگر خواستار ازسرگیری روابط با ایالات متحده شدند. آنها در نامه سرگشادهٔ خود که به امضای ۱۵۳ نفر از ۲۹۰ نمایندهٔ مجلس رسیده بود و در صحن مجلس نیز

قرائت گردید، اظهار داشتند ایران در «یک وضعیت بحرانی» قرار دارد و «به دنبال استقرار نیروهای آمریکا در افغانستان و اشغال عراق، تهدید به مرزهای ما رسیده است».

Daily Telegraph , May 9, 2003.

۹. عناصر هر دو جناح نیز بر این باور بوده‌اند که اگر ایران در اوج نفوذ ایالات متحده در منطقه، به یک بار پیشنهاد مذاکره دهد، در موضع چانه‌زنی فوق‌العاده ضعیفی قرار خواهد گرفت.

Mardomsalari , April 19, 2003.

۱۰. در این خصوص، بنگرید به گزارش‌های مربوط به تظاهرات سیاسی زائران ایرانی در مراسم حج سال ۲۰۰۴. بر طبق صفحات خبری، هزاران زائر ایرانی حاضر در مکه، در رویداد «برائت از مشرکین» شرکت کردند. آنها با صدور بیانه‌ای کشتار غیر نظامیان فلسطینی، سیاست‌های سلطه‌جویانه آمریکا و انگلیس، اقدامات ایالات متحده در افغانستان، عراق و سایر نقاط جهان را محکوم کردند. این بیانیه همچنین استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای را حق هر کشوری توصیف کرد و خواستار خاورمیانه‌ای عاری از تسلیحات کشتار جمعی گردید. حجت‌الاسلام محمد محمدی ری شهری، که نمایندهٔ آیت‌الله خامنه‌ای در امور حج می‌باشد، گفت: «مخالفت با قدرت‌های استکباری به رهبری آمریکا» موضوع رویداد برائت از مشرکان می‌باشد و حمایت مسلمین از قیام فلسطینی‌ها مهم‌ترین پیام این رویداد است.

RFE/RI ***Newsline*** , Vol. 8, No. 20, Part IV, February 2, 2004.

11. Bahgat Korany, "From Revolution to Domestication: The Foreign Policy of Algeria", in Bahgat Korany and Ali

E. Hilal Dessouki (Eds.), ***The Foreign Policies of Arab States: The Challenge of Change*** , (Boulder CO: Westview Press, 1991), pp. 103-155.

۱۲. نگاه کنید به:

Anoushirvan Ehteshami, "The Foreign Policy of Iran", in Raymond Hinnebush and Anoushirvan Ehteshami (Eds ،(. ***The Foreign Policies of Middle East States***) ، Boulder, CO: Lynne Rienner, 2002), pp. 283-309.

۱۳. برای مثال، ناآرامی‌های مردم و کارگران، جشن‌های روز جهانی کارگر در اول مه ۲۰۰۳ را بر هم زد. در حال حاضر در ایران ۶۰ درصد بیکاران، بین ۱۵ تا ۲۴ سال سن دارند. ۲۸ درصد جوانان ایرانی بیکار هستند و ۸۰ درصد کسانی که مشغول کار هستند، دستمزدشان کمتر ۱۲۵ دلار در ماه می‌باشد. دولت چون نتوانسته به وعده‌های خود در زمینه ایجاد اشتغال بیشتر عمل کند به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. رهبر ایران نیز با کارگران کشور ابراز همدردی کرده است و عملاً خواهان شتاب گرفتن اصلاحات اقتصادی گردیده است. یک مجله محلی ذی‌نفوذ، به نام فرهنگ آشتی نقل کرده است که گروه اقتصادی آقای خاتمی رئیس جمهور در مورد اشتغال‌زایی گرفتار خیال‌پردازی گردیده است. این مجله در شمارهٔ ۱۷ آوریل ۲۰۰۳ خود مدعی گردید از یک میلیون ایجاد شغل پیش‌بینی شده، تنها ۳۷۰ هزار شغل ایجاد شده است.

14. Shahram Chubin, "Iran's Strategic Predicament ،"***Middle East Journal***, Vol. 54, No. 1 ،Winter 2000, p. 13.

۱۵. در تهران علناً می‌شنویم که روسیه یک دوست قابل اطمینانی برای ایران نیست و در واقع می‌باید این کشور را رقیب بالقوهٔ جمهوری اسلامی ایران در منطقه ماورای خزر محسوب کرد. تغییر جهت آشکار روسیه به سمت ایالات متحده در طیف وسیعی از مسائل خاص منطقه، این دیدگاه را در تهران مرتباً تقویت می‌کند. برای مثال، روسیه، تنها طرف قرارداد برنامه راکتورهای برق اتمی ایران، در بحث‌ها در مورد مقاصد هسته‌ای ایران، هم‌اکنون در بیشتر موارد در ابراز نگرانی در مورد برنامه‌های هسته‌ای ایران، همان راه ایالات متحده را در پیش می‌گیرد. مسکو پیشتر نیز گفته است که یک ایران دارای تسلیحات هسته‌ای برای امنیت روسیه تهدیدآفرین خواهد بود، و لذا این کشور به دنبال گرفتن تضمین‌هایی از تهران است که در آینده در پی تسلیحات هسته‌ای نباشد.

16. Shaul Bakhash, "Iran's Foreign Policy Under the Islamic Republic, 1979-2000", in L. Carl Brown (Ed ***.D iplomacy in the Middle East: The International Relations of Regional and Outside Powers*** , (London: L.B. Tauris, 2001), pp. 247-258.

17. R. K. Ramazani, "The Shifting Premis of Iran's Foreign Policy: Towards a Democratic Peace", ***Middle East Journal***, Vol. 52, No.2, Spring 1998, pp. 177-87.

۱۸. برای بحث کامل نگاه کنید به:

Daniel Byman, Shahram Chubin, Anoushirvan Ehteshami, and Jerold Green ***Iran's Security Policy in Post-Revolutionary Era*** (Santa Monica. CA: Rand, 2001).

19. John Calabrese, Revolutionary Horizons Regional Foreign Policy in Post-Komeini Iran (NewYork: St. Martin's Press, 1994).

۲۰. با وجود مشکلاتی که ایران با اعضای غیر عرب این نظام منطقه‌ای [خاورمیانه] دارد، آشفتگی در صفوف اعراب رفته رفته قدرت «عرب‌گرایان» را در محافل سیاسی‌ـمذهبی ایران تضعیف کرده است، و نفوذ «فارس‌گرایان» را در دستگاه حاکم تقویت نموده است. فارس‌گرایان طرفدار توسعه روابط نزدیک‌تر با همسایگان غیر عرب ایران هستند و از ایجاد یک سیاست خارجی «نخست ایران» که مبتنی بر جهان ـ نگرش فرهنگ ایرانی باشد، حمایت می‌کنند.

۲۱. روابط ایران و مصر از سال ۲۰۰۰ رو به بهبود بوده است و در ژانویه ۲۰۰۴ بسیاری از شواهد حاکی از تلاش‌های هر دو طرف برای ازسرگیری مناسبات دیپلماتیک بعد از یک دوره قطع رابطه ۲۴ ساله بوده است. ملاقات رو در روی روسای جمهور دو کشور در حاشیه اجلاس جهانی جامعه اطلاعاتی در ژنو در دسامبر سال ۲۰۰۳، تشریفات غیر ضروری یک فرآیند تدریجی تحدید روابط حسنه‌ای بود که در اواسط دهه ۱۹۹۰ آغاز شده بود. تا آن لحظه، موانعی از قبیل محبت‌های مصر به شاه، صلح این کشور با اسرائیل و روابط نزدیک آن با ایالات متحده، حمایت این کشور از عراق در جنگ هشت ساله ایران و عراق، و ارج نهادن تهران به قاتل انور سادات رئیس جمهور مصر با نام‌گذاری یکی از خیابان‌های تهران به نام او، بین طرفین فاصله انداخته بود. موافقت شهرداری تهران در ژانویه سال ۲۰۰۴ با حذف نام خالد اسلامبولی از آن خیابان و توافق قاهره برای تغییر نام خیابان پهلوی به خیابان مصدِق و آزادی گروهی از اسرای جنگی تبعه مصر که در زمان جنگ ایران و عراق به اسارت درآمده بودند، به نظر

می‌رسد موانع عمدهٔ فرا روی برقراری مجدد روابط دیپلماتیک را که در سال ۱۹۸۰ قطع شده بود، برداشته باشد.

۲۲. برای مثال اخبار طرح‌های آمریکا برای استقرار یک تیپ از نیروهای نظامی پاکستان به عنوان نیروهای حافظ صلح در عراق، موجبات نگرانی شدید ایران از ابعاد امنیتی وسیع‌تر روابط واشنگتن با دو همسایه قدرتمند این کشور را فراهم کرد.

United Press International , June 3, 2003.

۲۳. فهرست نگرانی‌های ایران عبارتند از: توافق نهایی بر سر یک پیمان مرزی با عراق، مسأله غرامت‌های جنگی (ایران ادعای حدود ۱۰۰ میلیارد دلار خسارت از عراق کرده است)، حل و فصل‌مسأله اسرای جنگی، و آیندهٔ سازمان مجاهدین خلق که در عراق مستقر می‌باشد.

Hooman Peimani, "Iran Feels the Squeeze ."***Asia Times*** , April 1, 2003.

۲۴. من از جوآن کُل (Juan Cole) به خاطر اینکه این ترجمه اصل مقاله الشرق الاوسط، مورخه ۱ فوریه ۲۰۰۴ را در وب‌سایت شخصی خود جای داده است، متشکرم

http/www.Juomcole.com/2004-02-01-Juancole-Archive.html#107595823435980037

۲۵. خاویر سولانا، فرستادهٔ اتحادیه اروپایی به خاورمیانه، در دمشق این دیدگاه اتحادیه اروپا را بازگو کرد که نقشه راه می‌تواند صلح جامع را تحقق بخشد: «ما

بسیار واضح گفتیم که نقشه راه، نقشه‌ای در جهت صلح جامع می‌باشد به طوری که جمیع جهات از جمله سوریه و لبنان را نیز در نظر می‌گیرد».
Arab News , May 16, 2003.

۲۶. «پرزیدنت بوش، در چهارم ژوئن ۲۰۰۲، طرح خود را در مورد وجود دو دولت ـ اسراییل و یک دولت فلسطینی ـ که در کنار هم در امنیت و صلح زندگی کنند، بیان کرد. اسرائیل نیز مثل سایر کشورها، حمایت قاطع خود را از این طرح اعلام کرده است. دولت و مردم اسرائیل از فرصت احیای مذاکرات مستقیم براساس مراحل مندرج در نقشه راه که دولت اسرائیل برای تحقق این طرح، آن را پذیرفته بود، استقبال کردند. به نفع اسرائیل است که بر فلسطینی‌ها حکومت نکند ولی به نفع فلسطینی‌ها هم هست که در قالب دولت خودشان، بر خود حکومت کنند. یک دولت دموکراتیک فلسطینی که در صلح کامل با اسرائیل به سر برَد، امنیت و رفاه بلندمدت اسراییل را به عنوان یک دولت یهود، ارتقا خواهد بخشید». اظهارات آریل شارون نخست‌وزیر اسراییل بعد از اجلاس سران عقبه. عقبه، اردن، ۴ ژوئن، ۲۰۰۳.

۲۷. آخرین مقام عالی‌رتبه خارجی که قبل از سفر نخست‌وزیر بحرین به مصر در اوایل ژوئن از بحرین دیدار کرد، کسی نبود جز آقای محمد خاتمی. وی اولین رئیس جمهور ایران بود که از زمان انقلاب ایران از این کشور جزیره‌ای پادشاهی دیدار کرد.

۲۸. مصاحبه با مقامات ارشد وزارت خارجه، تهران، مارس ۲۰۰۳.
29. Kori N. Schake and Judith S. Yaphe ،***The Strategic Implications of a Nuclear-Armed Iran*** , (Washington, DC: National Defense University,2001).

30. Anthony C. Coin, Iran's Strategic Culture and Weapons of Mass Destruction: Implication for US Policy, (Manwell AFB.AL: The Manwell Papers, No. 26, April 2002).

31. Anoushirvan Ehteshami, ***The Politics of Economic Restructuring in Post-Komeini Iran***, (Durham: IMES Occasional paper, No. 50, 1995).

۳۲. نیروهای پرنفوذ در ایران نیز استدلالات مشابهی را اقامه کرده‌اند. برای مثال توجه کنید به بیانیه حزب همبستگی که ۴۰ عضو آن از اعضای مجلس ششم بودند. آنها استدلال کرده‌اند که «آن چیزی که مجال مداخله قدرت‌های بزرگ را در اعمال فشار بر ایران فراهم می‌کند، بحران مشروعیت و ناکارآمدی ساختار سیاسی و نیز این برداشت است که موانع غیر دموکراتیک را نمی‌توان از طریق اصلاحات مسالمت‌آمیز از میان برداشت».

عراق و آینده اعراب[1]

فواد عجمی

مسیر نوگرایی

اگر زمانی آمریکا مبادرت به جنگ علیه رژیم عراق کند، هیچ توهمی درباره نوع نگاه اعراب وجود نخواهد داشت که این کشور مجبور به کشف آن باشد. هیچ قلب و ذهنی در جهان عرب فتح نمی شود. هیچ دیپلماسی عمومی که بتواند اکثریت غالب اعراب را متقاعد کند که چنین جنگی عادلانه است وجود نخواهد داشت. از دید اکثریت وسیعی از اعراب، حمله آمریکا به عراق که در پی ممانعت از بازرسی‌های سازمان ملل متحد پدید آمد، دست‌اندازی امپریالیستی به جهان عرب در جهت منافع اسرائیل و یا شیوه‌ای برای تثبیت کنترل آمریکا بر منابع نفت عراق محسوب می‌شود. گوش شنوایی برای این قدرت بزرگ خارجی یافت نخواهد شد. آمریکا ناچار است که با این بی‌اعتمادی کنار آید و به احساسات ضد آمریکایی فراوان به عنوان خشم‌گذرای جهان عرب اهمیتی ندهد. اما لازمه یک فرهنگ آن است که مسئولیت زخم‌های خود کرده را بپذیرد. نیازی به تمکین بیش از حد در برابر پارسایی سیاسی و ویژگی‌های منطقه‌ای نیست. در واقع این از آن دست وضعیت‌هایی است که رهنمودهای ساده‌تر یک قدرت اصلاح‌گر خارجی راهی بهتر از ممنوعیت‌های کهن و کاستی‌های منطقه ارائه می‌نماید.

---

۱. این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط اسماعیل بشری به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله استاد مطالعات خاورمیانه در مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه جان هاپکینز می‌باشد.

Fouad Ajami, Iraq and the Arabs' Future, Foreign Affairs, New York, January/February 2003, Vol. 82, No. 1, p.2.

فراتر از سرنگون سازی رژیم صدام حسین و از کار انداختن تسلیحات مرگبار وی، انگیزه پیش برنده تلاش تازه آمریکا در عراق می‌تواند نوسازی جهان عرب باشد. ساده انگاشتن بیش از حد این شیوه‌ها و بیزاری اعراب، نتایج بسیار بدی را برای خود اعراب و همچنین برای آمریکایی که درگیر مسایل آنان شده است، در بر داشته است.

در حال حاضر، یکی از نگرانی‌های آمریکا جنگ بین حکام عرب و شورشیان است که هرچند ظالمانه و ناخوشایند ولی واقعی و انکار ناپذیر است. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بنای سیاسی و اقتصادی جهان عرب شروع به فروریختن کرد. روند انفجاری رشد جمعیت از آنچه که در دوره پیش از استقلال ساخته شده بود، پیشی گرفت و سپس اندیشه‌ای پرشور از اسلام‌گرایی به مثابه نسیمی تهدیدآمیز شروع به وزیدن کرد. این اندیشه مورد پذیرش جوانان قرار گرفت و ابزار و زبانی را برای ناآرامی و نافرمانی آنان فراهم کرد. تا مدتی، ناکامی جهان عرب به قلمرو آن محدود می‌شد، اما مهاجرت و ترور فراملی این وضعیت را در هم ریخت.آتشی که در جهان عرب زبانه کشیده بود به دیگر نقاط از جمله به ایالات متحده‌ای گسترش یافت که خود هدف اصلی افراد ستم دیده‌ای بود که دیگر باور نداشتند عدالت را می‌توان در سرزمینی خاص توسط حکام آن سرزمین برقرار کرد. واقعه ۱۱ سپتامبر و غافل‌گیری خرد کننده آن، کفه ترازو را به زیان عراق سنگین‌تر کرد و برنامه آمریکا را از مهار به تغییر و سرنگونی رژیم عراق تغییر داد. شور و شوق اصلاح‌طلبی باید با اسباب و لوازم ضروری این کار مورد توجه قرا گیرد. لازم نیست عذرخواهی‌های زیادی به خاطر "یک جانبه‌گرایی"[۱] آمریکا صورت گیرد. منطقه می‌تواند با یک جانبه‌گرایی زندگی و از آن استفاده کند.

همه افرادی که می‌خواهند همگامی با اهداف آمریکا را توجیه کنند، می‌توانند از قدرت قابل ملاحظه‌ای که در اختیار آمریکاست سود جویند. پوشش یک

قطعنامه با رای قاطعانه همه اعضاء شورای امنیت در مورد خلع سلاح عراق که رژیم سوریه نیز آن را امضاء کرد می‌تواند به حکام عرب امکان دهد مدعی شوند که آنان صرفاً تسلیم یک امر گریزناپذیر شده‌اند و اینکه صدام گرفتار جنگی شد که خود خواستار آن بوده است. در نهایت، نبرد برای یک نظم سکولار و نوگرا در جهان عرب مجاهده‌ای برای خود اعراب خواهد بود. اما همه چیز به قدرت ربط دارد، و اراده و پرستیژ قدرت بزرگ می‌تواند شاهین ترازو را به سوی نوگرایی و تحول سوق دهد. اسلام‌گرایان پس از شکست سریع طالبان بانگ برآوردند که" آمریکایی‌ها می‌آیند". آنان پس از اینکه "بنیادهای خیریه"[1]، انگیزه‌های خویش و شبکه‌های مالی و استخدامی خود را تحت بررسی‌های دقیق تازه یافتند، به تلاش برای یافتن پوششی برای فعالیت‌های خویش افتادند. احیای آشکار اسلام‌گرایان در ماه‌های اخیر حاصل امیدشان به این موضوع بود که ایالات متحده ممکن است میل بر حق به خشونت برآمده از واقعه ۱۱ سپتامبر را از دست داده باشد و اینکه ممکن است از توان آمریکا برای فشار به منطقه کاسته شده باشد. این اسلام‌گرایان افرادی به غایت سیاسی و حسابگر هستند، آنان به کنکاش در عزم و اراده دشمنان خود می‌پردازند. سخنرانی پرزیدنت جرج دبلیو بوش در ژانویه گذشته تحت عنوان "محور شرارت"[2] ترس و وحشتی واقعی را در میان اسلام‌گرایان برانگیخت.

در ماه‌های پس از آن اقدامی برای ایجاد آرامش به عمل آمد لیکن آنان از وقوع مجادله میان دولتمردان واشنگتن و توجهی که چند ماه بعد معطوف درگیری بین رژیم اسرائیل و یاسر عرفات شده بود جرات تازه‌ای یافتند. یک جنگ موفقیت آمیز در عراق می‌تواند در چنین شرایطی مناسب باشد. این کار می‌تواند کسانی را که در آرزوی رهایی جهان عرب از انحطاط و خلاء سیاسی

---

[1] . charities

[2] . axis of evil

هستند تشویق و تهییج نماید. تا اینجا ایالات متحده به طور همزمان عامل و آتش سیاسی و پیش برنده انقلاب اجتماعی در جهان عرب قلمداد شده است. سابقه آمریکا هیچ کمتر از یک کشور انقلابی نبوده است، اما قدرت آن در سراسر جهان عرب همواره در خدمت حفظ وضع موجود بوده است. یک جنگ جدید می‌تواند نوید بخش آن باشد که ایالات متحده اینک پشتیبان اصلاحات است. حامیان آشکار آمریکا، کویت و قطر خواهند بود، اولی به خاطر زخمی که از اشغال کویت در سال‌های ۹۱-۱۹۹۰ توسط عراق بر تن دارد و دیگری به دلیل این که به طور کلی رویکردی گستاخانه و بدیع را در دیپلماسی و همینطور در تمایل به همکاری آشکار با قدرت آمریکا در پیش گرفته است. با این حال، در اساس، نظم حاکم در جهان عرب برای جان سالم به در بردن از این معرکه و به امید بقاء، کنار خواهد رفت. حاکمان عرب به جای "توفان صحرا"[1] خواستار توفانی کامل[2] هستند که آن عبارت است از یک جنگ سریع،[3] با تلفات اندک، تا حد امکان با کمترین حضور خودشان در آن و فرصتی برای خلاص شدن از دست صدام بدون اینکه مجبور باشند آشکارا دوشادوش آمریکایی‌ها ظاهر شوند و یا اینکه ملت‌هایشان متوجه چنین امری گردند.

دنیای سیاست به ندرت چنین اقبال خوشی را تضمین می‌کند اما این معضل حاکمان غیر مردمی است که هیچگاه به مردم کشور خویش اعتماد نداشته‌اند و در حالیکه چشم خود را بر سلسله‌ای از احساسات کینه توزانه ضد آمریکایی فروبسته‌اند، تحت حمایت آمریکا به زندگی خود ادامه می‌دهند. این حاکمان می‌دانند که جنگ علیه عراق نخستین جنگی خواهد بود که در میان آنان و در عصر شبکه‌های ماهواره‌ای رخ می‌دهد، در زمانی که آنان هم دچار نا آرامی هستند و به دشواری می‌توانند انتخاب خود را پنهان کنند.

---

1. Desert Storm
2. perfect storm

یک جنگ جدید علیه عراق سبب ابراز نظر عمیقاً متفاوت در مورد تهدید عراق در منطقه خواهد شد. کسانی یافت می‌شوند که حتی اگر احساسی در مورد بی کفایتی تاریخی اعراب در زمینه مهارت‌های فنی نداشته باشند، درباره این که حاکم بغداد و تشکیلات نظامی وی تسلیحات کشتار جمعی در اختیار داشته باشد، تردید دارند. سایرین به تسلیحات عراق به چشم ورود اعراب به عصر جدید خواهند نگریست و اینکه قدرت‌ها با تکیه بر چنین تسلیحاتی و با خلع سلاح اعراب از این گونه تسلیحات که نمایانگر تجدد و پیشرفت علمی و نظامی در یک جهان هابزی[1] مبتنی بر سلسله مراتب و نابرابری است، درپی به انقیاد درآوردن آنان هستند. با در نظرگرفتن احساسات پرخاشگری و ناخشنودی در زندگی اعراب، دوری جستن آنان از فرهنگ نوگرایی و اعتقاد به تئوری‌های توطئه، زمینه‌های قابل توجیهی برای این باور به‌وجود می‌آورد که هیچ سنت بومی لیبرال یا سکولاری برای پذیرش ایالات متحده و استفاده از پیروزی این کشور برای ایجاد جایگزینی برای حاکمیت‌های ظالمانه وجود ندارد. تعداد اندکی از اعراب بر این باورند که این کوشش نوعی مبارزه ویلسونی[2] برای گسترش آزادی در جهان عرب خواهد بود. باید به خاطر این شکیات آنان را معذور داشت، چرا که قدرت آمریکا، آگاهانه یا ناآگاهانه، روابطی را با حاکمان نظامی و شاهان بدون پشتوانه مردمی، برقرار کرده است. آمریکا این موضوع را درک نکرده است یا اینکه به طبقات متوسط و سیاست‌بازان حرفه‌ای در این سرزمین‌ها اعتماد نکرده است. در مقابل، این کشور با تحمل کینه توزی‌های فرهنگی و سیاسی جهان عرب، روابط خوبی را با خودکامگان حاکم برقرار کرده است؛ نقش جدید آمریکا در این منطقه باید پیوند خود را با چنین پیشینه‌ای قطع کند.

---

1 . Hobbesian world
2 . Wilsonian campaign

تنها در اوج

تنهایی و انزوای ایالات متحده بسیار شدیدتر از هنگام جنگ خلیج فارس در ۹۱-۱۹۹۰ است. در آن لشکرکشی، یک پوشش محلی برای یک جنگ در واقع امپریالیستی علیه دولت عراق وجود داشت که موازنه قوا در خلیج فارس را در معرض تهدید قرار داده بود. حتی مفتی‌های عربستان سعودی و مصر با صدور فتاوایی، لشکرکشی این قدرت خارجی را تحریم کردند. سه قدرت مهم و با نفوذ مصر، سوریه و عربستان سعودی، به صف‌بندی علیه صدام حسین پرداختند. عربستان به طور مستقیم مورد تهدید واقع شده بود، در حالیکه به مصر و سوریه به خاطر قرار گرفتن در کنار کشورهای خلیج فارس و امتناع از پذیرش خواست حاکم عراق در نامیدن این نبرد به عنوان مبارزه‌ای برای توازن بخشیدن بین داراها و ندارها[1] در جهان عرب، وعده پاداش اقتصادی داده شده بود. صدام حسین به طور خاصی نابخردانه عمل کرده بود؛ او قواعد نظم حاکم بر جهان عرب را (که به خاطر آن در جنگ علیه ایران انقلابی در قالب یک مبارزه مورد اعتماد ظاهر شده بود) شکست. از نظر اکثریت عظیمی از اعراب، عملیات توفان صحرا مبارزه‌ای انگلو- آمریکایی برای کسب هژمونی بود. تجاوز عراق به کویت زمینه مناسبی را برای کسب موقعیت هژمونی برای یک قدرت خارجی بزرگ یعنی وارث بریتانیای کبیر در خلیج فارس(آمریکا) پدید آورد. صدام کشوری را غارت کرده بود، اما عامه مردم از وی تصویر غریبی در ذهن داشتند و او را پرچمدار مجاهدات والای عرب می‌دیدند. افراد ساده لوح به وی به چشم رابین هود[2] یا صلاح الدین انتقام‌جویی می‌نگریستند که با "فرانک‌ها"[3] و حامیان محلی آنان می‌جنگد و می‌کوشد که مرزهای استعماری تحمیلی جنگ اول جهانی را از نقشه جهان محو کند. گفتن

---

[1]. the haves and the have-nots

[2]. Robin Hood

این کلام شاید ناخوشایند باشد ولی حاکم عراق می‌توانست در میان اعراب در سالهای ۹۱-۱۹۹۰ در یک انتخابات آزاد پیروز بیرون آید. سلسله شاهانی که وی به جنگ علیه آنان برخاسته بود در دنیای خود محبوبیتی نداشتند. از امان تا نابلس و تا کازابلانکا توده‌های مردم، وحشتی را که وی بر سراسر منطقه گسترده بود، تایید می‌کردند. صدام یک تجدید نظر طلب مخالف نظم موجود بود و بازدارنده‌ای بود که در آن راهزنان نقش برآوردن آرزوهای توده‌های خاموش ولی منزجر را ایفا می‌کردند.

امروزه دیگر اعراب امید چندانی به حاکم عراق نبسته‌اند. این چهره دیگری از توده‌های دمدمی مزاجی است که پیوسته به راهزنان و منجیان دروغین دل می‌بندد و بعد رشته محبت را پاره می‌کند. صدام به پایان راه رسیده است، وی جهانی غرقه در شکست‌ها را دچار فلاکتی دیگر کرد. توده‌ای که فریب اسامه بن لادن را خورده است همان توده مذبذبی است که زمانی به حاکم عراق اعتماد کرد که شاید بتواند خرده حساب‌های آن را با جهان تسویه کند. حالا مجادله با او از مقوله دیگری است. ممکن است توده اعراب صدایش را علیه آمریکایی‌ها بلند کند ولی پیوندهایش با حاکم عراق سست شده است. در این ایام یک قلمرو خاص - بلکه قلمرو محوری عرب - ساکت‌تر از گذشته است. به نظر می‌رسید، در سال‌های ۹۱-۱۹۹۰ همه جریان‌های تجدید نظر طلب سیاسی، حسادت سرزمین‌های فقیرتر عرب نسبت به کشورهای نفتی و این احساس تلخ که تاریخ با عرب‌ها بدرفتاری کرده است، بر اردن سایه افکنده بود. در این کشور، بیش از هر جای دیگری در جهان عرب، دیکتاتور عراق هم انتقام‌گیرنده و هم نجات‌دهنده محسوب می‌شد. او صاحب مردانگی بود، پول برای دور ریختن داشت و وعده می‌داد که سلسله‌های سلطنتی نفتی سرنگون خواهند شد. چنین رادیکالیسمی بود که ملک حسین را وادار کرد تا با گسستن ارتباط خود با قدرت‌های خلیج فارس و ایالات متحده در کنار عراق قرار گیرد. گروهی از علمای مذهبی،

کنفرانس علمای شریعت (شاخه‌ای از اخوان المسلمین)، فتوایی مبنی بر منع هر گونه همکاری با آمریکایی‌ها صادر کردند و از مسلمانان خواستند تا از اموری نظیر "گشودن فرودگاه‌ها و بنادر به روی سربازان آمریکایی، تأمین سوخت برای هواپیماها و خودروهای آمریکایی و همچنین ارائه اطلاعات به آنان برای جنگ علیه مسلمین" خوداری کنند. این فتوا همچنین اضافه می‌کند که"فروش حتی یک قطعه نان و یا تعارف یک جرعه آب به متجاوزان آمریکایی مجاز نخواهد بود". با این حال در زمان حاضر، پادشاه اردن سیاستی اتخاذ کرده که اردنی‌های هوشمند را متقاعد کرده است که یک جنگ کم‌دامنه و کوتاه مدت و یک عراق بازسازی شده می‌تواند به نفع مملکت فقیر و کوچک آنان باشد.

دو راه پیش روی قدرت آمریکا در جهان عرب قرار دارد: یکی گزینه محدودنگر که با نگرشی بدبینانه نسبت به امکان تحول این جهان سرسخت،[۱] در مورد کاربردهای قدرت آمریکا با احتیاط برخورد می‌کند. از چنین دیدگاهی، ایالات متحده، دیکتاتور عراق را در راس قدرت حفظ می‌کند و یا اینکه جنگی با اهداف محدود سیاسی برای عراق به طور اخص و همه منطقه به طور اعم به راه می‌اندازد. گزینه دیگر که جاه‌طلبانه‌تر است، با هدایت یک برنامه اصلاح طلبانه که در پی نوسازی و تحول در چشم انداز جهان عرب است، نقش کاملتری را برای آمریکا در زندگی سیاسی اعراب تجسم می‌بخشد. عراق ممکن است نقطه آغاز باشد، و پشت سر عراق سنت سیاسی و اقتصادی عربی و فرهنگی قرار دارد که به طور بی‌رحمانه‌ای نمایشگر تالمات[۲] و ناکامی‌های اعراب بوده است. گزینه نخست، بازگشتی به توفان صحرا خواهد بود. پس از این که جدالی سرشار از اهداف والای اخلاقی به خاموشی گرایید، هیچ انگیزه‌ای برای وارد آوردن فشار بیشتر به عراق یا سیاست اعراب وجود نداشت. موازنه قوا مجدداً برقرار شده بود و نظم داخلی

---

1 stubborn world

کشورهای عرب نگرانی‌هایی را برای جرج بوش اول بوجود نیاورده بود. در واقع، به نظر می‌رسد که بوش دلبستگی لطیفی به پادشاهان عرب داشت، تلقی وی از کشورهای خلیج فارس شبیه نگرشی بود که بریتانیا نسبت به قلمروهای دوردست امپراتوری پیش از انجام اصلاحات داشت؛ نظیر عشق به مراسم باشکوه، جذابیتی به شیوه خیره‌کننده و سنت‌های دیرپای حکومتی. اقتداری که ایالات متحده در نتیجه توفان صحرا کسب کرد به برگزاری کنفرانس صلح بین اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۹۱ در مادرید کمک کرد. جرج بوش اول در برابر پیوند میان خلیج فارس و منازعه اسرائیلی – فلسطینی ایستادگی کرد اما کوشید تا پس از پایان جنگ، پایگاهی برای آمریکا در منطقه به دست آورد. نظم درونی عربستان سعودی و حاکمیت کویت به حاکمان این سرزمین‌ها واگذار گردید. درست است که برخی از سکولارهای لیبرال فکر می‌کردند که ایالات متحده این کشورها را، به‌ویژه کویت، برای انجام اصلاحات داخلی تحت فشار قرار خواهد داد، اما دموکراسی یک هدیه خارجی نیست و صدور آن نیز چیزی نبود که بوش درپی آن باشد. برای خود عراق نیز رهایی و نجات بر اساس تفکر ویلسونی تدارک دیده نشده بود. بوش از عراقی‌ها خواست که امور را خود به دست گیرند. به در خواست وی در تپه‌های کردستان و در بخش جنوبی کشور با بروز شورش در بصره پاسخ داده شد و سپس به شهرهای مقدس شیعه یعنی نجف و کربلا گسترش یافت. برای مدتی کوتاه، پس از اینکه زندان‌ها خالی از زندانیان گردیدند به سیادت رژیم خدشه وارد آمد و جمعی از سربازان که از جبهه بازگشته بودند به شورشیان پیوستند.

اما با کمک بالگردهای توپدار، شورشیان با خشونتی وصف‌ناپذیر سرکوب شدند. برخی از بازیگران اصلی در دولت بوش خواستار کنار کشیدن شرافتمندانه از جنگ بودند. این مطلب به‌ویژه در مورد رئیس وقت ستاد مشترک ارتش آمریکا یعنی کالین پاول صدق می‌کرد. پاول بعداً در مورد شورشیان کرد و شیعه نوشت: "شورش، شانسی برای پیروزی نداشت و صادقانه بگویم که موفقیت آنان نیز جزء

اهداف سیاست ما نبود." مبارزه‌ای که به منزله اقدام آغازین نظم نوین بین‌المللی مطرح شده بود، پایان بی‌رحمانه‌ای داشت. نظم دادن مجدد به عراق هدف جنگ مزبور نبود. با این حال در فاصله آن جنگ تاکنون، جهان عرب تغییر کرده و خطرات برای ایالات متحده افزایش یافته است. دیکتاتور عراق به دفع الوقت و به ریشخند کردن با سوگنامه‌های بی شمار متوسل شد. موازنه آشنای قدرت در منطقه، آمریکا را به جانب واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر سوق داد. ایالات متحده در محل تلاقی آتش[1] بین رژیم‌های حاکم و شورشیان اسلامی قرار گرفته بود. این شورشیان نتوانستند توفیقی در الجزایر، مصر، تونس یا شبه جزیره عربستان به دست آوردند. بنابراین، مسیر خود را تغییر داده و ایالات متحده را هدف قرار دادند و به خاطر انگیزه‌هایشان نامزد بی‌رحم چنین اقدامی شدند. آنان به ایالات متحده به خاطر اینکه حامی اسرائیل است حمله نکردند بلکه خط تمایزی را بین دشمن نزدیک[2] (حاکمان خود) و دشمن دور[3] (ایالات متحده) ترسیم نمودند. امکان ضربه زدن به این رژیم‌ها از درون به دو علت وجود نداشت: یکی به دلیل قدرت حاکمان این رژیم‌ها و دیگری هم به دلیل پذیرش اجبارآمیز این حاکمان از سوی مردم بود که از حکومت ترور در صورت به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان واهمه داشتند. هدف قراردادن آمریکا از چنین فرهنگ سیاسی مخوف سرزمین عرب نشات می‌گیرد. اگر ایمن الظواهری، پزشک مصری و رهبر جهاد اسلامی این کشور نتوانست انتقام خویش را به خاطر شکنجه‌اش در دستان سرویس‌های امنیتی از رژیم نظامی حسنی مبارک بگیرد، چرا نباید آمریکای حامی مبارک را هدف قرار دهد؟

انگیزه مشابهی اعضاء اهل سعودی القاعده را به حرکت در آورد. این افراد توان تاراج کاخ سعود را نداشتند. ثروت خاندان سلطنتی، جایگاه برتر سیاسی آن و

---

1. crossfire
2. near enemy

تشکیلات محافظه کار مذهبی به حاکمان سعودی، مزیت استواری در مبارزه علیه اسلام‌گرایان بخشیده است و جنگ علیه آمریکا بهترین چیزی بود که بعدها پیش آمد. این قدرت بزرگ هدف آسان‌تری بود، محیط بازتری داشت، مطمئن‌تر بود، و یک گروه جهادی بهتر می‌توانست آزادی‌هایش را به هم بریزد. اعضای این گروه و رهبر آنها بن‌لادن، برداشت خاندان سعودی از خویشتن خویش را هدف قرار دادند. آنانی که هواپیماها را در واقعه ۱۱ سپتامبر هدایت کردند و جوانان بی‌شماری که در پایگاه نظامی خلیج گوانتانامو به اسارت درآمدند، نمی‌توانستند افراد مطرودی باشند. بن لادن به هدفش در به هم ریختن روابط سعودی با آمریکا دست یافت. آن پانزده جوان سعودی را با هدف به چالش کشاندن ادعاهای قدیمی ثبات سلطنت، سوار هواپیما کرد. صادقانه باید گفت که بن‌لادن می‌دانست خاندان سلطنتی روابط با ایالات متحده را در اولویت قرار داده است. وی احساس ژرفی در مورد شیوه فرهنگی رژیم و وحشت آن از مخالفت‌ها و کنکاشی دقیق در این زمینه داشت. بن‌لادن با پوچ نشان دادن این ادعای رسمی که عربستان سرزمین صلح است، بدترین کابوس را برای کاخ سعود رقم زد.

پوشش ظاهری هماهنگی بین سعودی و آمریکا محکوم به شکست بود. ترکیب جمعیت سعودی تغییر کرده بود و اکنون جامعه عربستان، جوانتر، فقیرتر و ناراضی‌تر شده بود. امواج رادیویی آن را سرو صدای ناخوشایند ضد آمریکایی پرکرده بود و نسل جوانتری ازخطیبان تندرو، ارزش‌های اندیشه وهابی‌گری مبنی بر اطاعت از حاکمان را به چالش کشیدند. هر قدر که گرایش ضد آمریکایی‌گری و ضد نوگرایی بیشتر شد، حاکمان نیز بیشتر به حاشیه رانده شدند. خاندان سلطنتی محتاط بود؛ به همین دلیل با آمریکا همراهی کرد اما در عین حال به احساسات ضد آمریکایی نیز امکان خودنمایی داد.

دستاویز جنگ

بخشی از قضیه جنگ مربوط به نوع نگاهی است که ایالات متحده به عراق داشته است. ترس از "ملت‌سازی" باید کنار گذاشته شود. تاریخ مصرف تفکر اداره مستقیم کشور توسط خارجیان، سپری شده است. اما اگر قرار است نظم نوین برقرار شده و ریشه بدواند، باید انتظار حضور مستمر آمریکا را داشت. عراق جامعه‌ای با سرمایه چشمگیر اجتماعی و برخوردار از دومین ذخایر نفت منطقه است. این کشور دارای سنت‌های تعلیم و تعلم و کارآیی فنی است و می‌تواند به مهارت‌های جمع کثیری از عراقی‌های توانمند از نظر دانش و توان مالی مقیم خارج و توده کثیری از مردم که به خاطر سیاست آشفته و سخت‌گیری‌های حاکمان بعث از این کشور گریختند، تکیه کند. اگر رنج‌های عراق در دوران نوین، سخت و سنگین بوده است، خیانت به وعده‌ها نیز چنین بوده است. مهارت‌ها و امیدهایی وجود داشت که کشور می‌توانست از آنها استفاده درستی کند، از جمله در اختیار داشتن منابع عظیم نفت و آب و آزادی نسبی از سنت‌های آمرانه مذهبی که مسیر را برای نوگرایی و توسعه هموار می‌کند. عراق ارزش هرگونه تلاش یا خطر کردن برای صلح آمریکایی[1] دارد. آمریکا برای نزدیک به شش دهه در عربستان سعودی و سه دهه در مصر حضور داشته است. در هر دو این کشورها، خشم و بیزاری نسبت به آمریکا وجود دارد. به نظر می‌رسد که موقعیت آمریکا در عربستان در خطر جدی قرار دارد.

کمک و یاری آمریکا به مصر موجب ناسپاسی و بدگمانی ژرف در میان مصری‌های طبقه متوسط سرخورده‌ای شد که ایالات متحده به جذب و وابسته نمودن آنان به خود امید بسته بود. احساسات پایان ناپذیر آمریکا ستیزی[2] در مصر، حتی در میان آن دسته از سیاست‌بازان حرفه‌ای که از پیوند با آمریکا خوب

[1] Pax Americana

بهره برده‌اند، وجود دارد. به نظر می‌رسد که هیچ گزینه لیبرال و راه نجات اقتصادی برای مصر وجود نداشته باشد. این کشور به ظاهر آرام ولی در درون به خاطر رادیکالیسم، متلاطم و گرفتار سرخوردگی[1] عمیقی است. تاریخ مصر در پاسخ به این پرسش درمانده است که چرا در حالیکه حاکم نظامی جایگاه برجسته‌ای دارد، ولی قادر نیست راهی برای برون رفت از مشکلات کشور خود ارائه دهد. گرچه زندگی سیاسی این سرزمین دچار تزلزل شده، اما آمریکا ستیزی در مصر به قوت خود باقی مانده است و در پی ارائه شیوه‌ای بهتر برای بیان علنی خشم جمعیتی مغرور است که از آرمان‌های خود و جایگاهی شایسته در میان ملل دیگر، دور افتاده است. عراق ممکن است تمایزی را به نمایش گذارد و به پایگاهی فارغ از احساسات آمریکا ستیزی در جهان عرب تبدیل شود. این کشور با آن دسته از ممنوعیت‌های مذهبی[2] که در خاک عربستان در کمین حضور آمریکا نشسته است، محاصره نشده است. عراق تنها به این خاطر که ثروتمند است و مانند مصر تحت فشار افزایش جمعیت قرار ندارد و همچنین فارغ از تهدید جنبش اسلام‌گرایی است، ممکن است بیش از مصر مستعد دمکراسی باشد. با این حال نباید انتظارات زیادی را به عراق تحمیل کرد. به طور کلی این جهان عرب است و آمریکایی‌ها با وجود چنین رابطه نزدیکی آن را نمی شناسند. عراق ممکن است آزادی‌بخشان آمریکایی خود را مایوس کند. عراق دورانی از غم و اندوه[3] داشته است و کین‌خواهی[4] و انتقام‌جویی[5] می‌تواند تلاش آمریکا را برای نفوذ در آخرین فضا در جهان اسلام، ناکام گذارد.

---

[1] . frustration
[2] . religious prohibitions
[3] . heartbreak
[4] . vengeance
[5] . retribution

اما آمریکا کماکان می‌تواند جسورتر از دوره پس از توفان صحرا باشد. پندار هیولای[۱] یک کشور شیعه در عراق به منزله هوادار رژیم روحانیون ایران – ترسی که قدرت آمریکا را در ۱۹۹۱ فلج کرد – باید به گور سپرده شود.... در عین حال باید به شیعه عراق به این چشم نگریست که به طور کلی عرب و عراقی است. شیعه قرن‌ها پیش از گسترش در ایران پدیده‌ای عراقی بود که توسط حاکمان صفوی در سال‌های اولیه قرن شانزدهم، مذهب رسمی کشور اعلام گردید. بلکه حتی بسیار پیشتر از آن، شیعه یک بحران مذهبی _ سیاسی عرب به حساب می‌آمد. علاوه بر این جغرافیای مقدس شیعه، علما و حوزه‌های علمیه شیعه هند، لبنان و ایران را متوجه عراق کرده بود. عنصر ایرانی به دلیل همجواری با عراق از قوت و توان خاصی برخوردار بوده است و از شهرهای مقدس این کشور به منزله پناهگاه برای مهار قدرت رهبران کشور خود در کشمکش پایان‌ناپذیر میان حاکمان و علمای دینی استفاده کرده بود. اما شمار بسیاری از مریدان اندیشه شیعه از میان قبایل عرب بیرون آمده‌اند.

ملی‌گرایی عرب توسط حاکمان و افسران و نظریه‌پردازان هاشمی زیر علم سنی‌های مسلط با کسوت سکولار وارد عراق شد. قشر حاکم بر عراق برای محروم کردن اکثریت شیعه این کشور از حضور در حاکمیت، آنها را به بهانه اینکه ستون پنجم ایران در عراق هستند، تحت فشار قرار می‌داد.

این تاریخچه ساختگی در دوران حاکمیت صدام حسین، وضعیت خاصی یافت. اما پیش از اینکه حاکمان تکریتی تشکیلات مذهبی شیعه را قلع و قمع کنند و خود مختاری آن را متلاشی نمایند، همواره رقابت سالمی میان حوزه‌های علمیه شیعه عراق و ایران جریان داشت. شمار اندکی از شیعیان عراقی مشتاق سپردن اختیار خود به دست حاکمان ایران هستند. اما به هر حال، آنان به عنوان اکثریت جمعیت عراق منافع فراوانی در استقلال و حاکمیت ملی خود دارند. آنان در بیش

از سه دهه گذشته تن به درنده خویی رژیمی داده بودند که طی سال‌های ۸۸-۱۹۸۰ به جنگ علیه ایران مشغول بود. تعداد بسیار معدودی از آنان رویای یک کشور شیعی را در سر می‌پرورانند. اکثریت شیعیان سکولارهایی هستند که دریافته‌اند که این کشور رنج دیده از وحشیگری و خشونت، ناچار خواهد بود برای گریز از وحشت و ترور، همه جوامع اصلی را در حاکمیت شریک نماید. یک جنبش شیعی با پایگاه مذهبی تحت عنوان مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق وجود دارد که مقر آن در ایران است و توسط آیت ا... محمد باقر صدر رهبری می‌شود. انتخاب ایران به عنوان پناهگاه توسط خاندان حکیم به اجبار و به خاطر خشونت رژیم عراق و فقدان یک پناهگاه عربی صورت گرفت که در آنجا مقاومت شیعه بتواند به حیات و اقدامات خود ادامه دهد. ایران منابع و امکاناتی را در اختیار روحانیون و اعضای غیر روحانی این گروه قرار داد تا برای جنگ علیه رژیم عراق به‌کار گیرند. پیش‌بینی اینکه این افراد برای نظم نوین چه کاری می‌توانند انجام دهند دشوار است، ولی به سختی می‌توان تصور کرد که آنان در حال ایجاد پل‌های ارتباطی میان خود با کردها و باقی‌مانده سنی‌هایی هستند که مایل و توانا به قطع ارتباط با میراث تکریتی‌ها هستند. نتیجه محتمل‌تر به قدرت رسیدن انواع مختلف گروه‌های شیعی خواهد بود که تمایل بیشتری به جهان سکولار دارند و با این وجود نقشی سیاسی و فرهنگی برای روحانیون در نظر می‌گیرند، در حالیکه آنان نظیر مورد لبنان از مقامات سکولار تبعیت می‌نمایند. در برنامه توسعه تاریخی سنت شیعه، پیروزی روحانیون پدیده‌ای نسبتاً جدید بیشتر با ویژگی ایران پس از ۱۹۷۹ بوده است تا جهان عرب.

خداحافظی با پان عربیسم

یک رژیم جدید در عراق ممکن است مایل به خداحافظی با پان عربیسم کینه‌توز[1] باشد. ممکن است بیشتر به این دلیل که فلسطینی‌ها پشتیبانان وفادار صدام حسین بوده‌اند، شور و هیجان نسبت به آرمان فلسطین در عراق جدید کنار گذاشته شود. با علم به اینکه مردم سایر سرزمین‌های نزدیک‌تر به اسرائیل (اردنی‌ها، فلسطینی‌ها، مصری‌ها، سوری‌ها و لبنانی‌ها) تضعیف شده‌اند، عراق که سرزمینی حاشیه‌ای در جهان عرب و دور از مدیترانه است، گرایش ضد صهیونیستی داشته است. نظم نوین سیاسی عراق ممکن است در درون خود توانایی این شناخت را بیابد که فلسطین و فلسطینی‌ها جزء نگرانی‌های عراق نیستند. گروه نخبگان حاکم جدید که سهم‌هایی را در عراق به دست می‌آورد، ممکن است به این نتیجه برسد که پاداش دادن به خانواده‌های شهدای فلسطینی عملیات انتحاری چیزی است که یک کشور (مانند عراق) می‌تواند بدون آن نیز امورخود را سپری کند. همچنین ترتیبات جدید سیاسی عراق ممکن است به شیعیان و کردها که باورهای عرب‌گرایی کمتری دارند، اختیارات بیشتری بدهد. کردهای عراقی دلبستگی اندکی به جهان عرب دارند. تنهایی مقاومت عراق در گستره سیاست جهان عرب، ژرف و درد آور بوده است. مخالفان صدام از پشتیبانی کسانی در مصر یا سعودی برخوردار نبودند و ملی‌گرایان عرب نیز آغوش به رویشان نمی‌گشودند. آنان امور خود را از لندن و ایران و اخیراً تحت پشتیبانی آمریکا اداره می‌کردند. آنان در شکل دادن به جهانی نسبتاً متفاوت از ادعاهای عربی، مختارند. محمد الرمیحی متفکر برجسته کویتی، اخیراً دریافت که صحبت از عراق به عنوان الگویی برای اعراب سپری شده است؛ عراق هیچگاه از چنین برتری در زندگی عربی برخوردار نبوده است، نه در دوران سلطنت و نه تحت حاکمیت رژیم‌های تندرو که از ۱۹۵۸ تاکنون بر این کشور سلطه داشته‌اند.

بیان الرمیحی احتمالاً صحت دارد زیرا عراق کشوری خاص است که از لحاظ فرهنگی با سایر اعراب در قاهره، دمشق و یا بیروت متمایز می‌باشد. اما در اینجا چشم‌اندازی برای رستگاری عراق وجود دارد یعنی آزادی از اسطوره‌های مرگبار عربی[1] و رهایی از اغواگری[2] نقش‌های سیاسی که رژیم‌های عربی را در هم شکسته و به زانو در آورده است. قاهره‌ای که برای خود رسالتی در جهان عرب قایل بود و بی‌سرانجامی امیدهای درخشان عصر ناصریسم را به یاد آوریم. هیچ کشوری نباید برای خود چنین شکلی از گرفتاری را آرزو کند.

پان عربیسمی که در عراق نقش ایفا کرده و بر زندگی سیاسی آن تأثیر گذاشته است، نوع ساده شده بسیار بدی از تاریخ پر نشیب و فراز این کشور بوده است، شلاقی در دستان اقلیت برای دردست گرفتن حکومت و محروم نمودن سایر جوامع از مطالبات راستین خود. عراق سرزمین کردهای کوهپایه نشین، اعراب ساکن مناطق باتلاقی، سنی‌ها، شیعیان، ترکمانان، آشوریان، یهودیان و کلدانیان بوده است. اما اعراب سنی قدرت را در دست گرفتند، مردم شهر نشینی که جامعه ممتاز دولت سنی عثمانی به حساب می‌آمدند. حاکمیت بریتانیا از طریق سنی‌ها اعمال می‌شد. بریتانیا به درستی دریافته بود که یک هیات حاکمه که تنها ۲۰ درصد از جمعیت یک کشور را نمایندگی می‌کند، به سادگی به قیمومت خارجی تن می‌دهد. اعراب سنی در یک بازی بی‌رحمانه روزگار، به عنوان بهترین بدیل در عرصه عراق ظاهر شدند، آنان زمانی عوامل قدرت استعماری و پرچمداران جسور ایدئولوژی ستیزه جوی ملی‌گرایی عربی محسوب می‌شدند. از دیدگاه شهروندان عراقی دولت این کشور به عنوان عامل تحمیلی خارجی و بیگانه با مردم باقی ماند. نفت و ترور به دولت امکان بی‌توجهی به جامعه و ابزار لازم برای نابود کردن هر نوعی از چالشگران بالقوه را داد.

---

1 . deadly legends of Arabism
2 . lure

رژیم هر روز بیشتر از روز قبل قبیله‌ای‌تر،[1] بی رحم‌تر، سنی‌تر و عرب‌تر گردید. آشوری‌ها در یک تهاجم نظامی در سال ۱۹۳۳ نابود شدند. سپس یهودیان پس از مصادره اموال‌شان از کشور خارج شدند. شیعیان، کردها و ترکمانان برای رویارویی باقی ماندند. قدرت دولت نیز رشد کرد. استیلای همشهریان صدام حسین یعنی تکریتی‌ها، اوضاع را سخت‌تر کرده و رژیم را از جامعه بزرگتر اطراف خود جدا نمود. تکریتی‌ها در دوران بسیار قدیم با ساختن قایق‌هایی از پوست بز امرار معاش می‌کردند. کشتی‌های بخار این صنعت را از بین برد. تکریتی‌ها به طور اتفاقی وارد دانشکده‌های نظامی و سرویس‌های امنیتی شدند. آنان راهی تازه برای تلاش یافتند یعنی ترور دولتی.[2] بنابراین، لازم بود حکومت آنان به ادا و اصول‌های ایدئولوژیکی مجهز گردد و به نظر می‌رسید که پان عربیسم ابزار کاملی برای محروم کردن دیگران و پوشش نوین برای قبیله‌گرایی باشد. هلال خصیب، همواره سرزمین جوامع رقیب و اقلیت‌های منسجم بوده است. ملی‌گرایی عربی که مرام حاکمان عراق بوده است، با گریز از همه ابهام‌ها به آموزه انعطاف‌ناپذیر عرب‌گرایی تبدیل شد. رادیکالیسم با چنین سابقه‌ای جهان عرب را در هم شکست و به سیاست هلال خصیب خلق و خویی بد و خشن بخشید. صدام حسین از آسمان نازل نشده بود بلکه محصول کردارهای خویش است. تعصب جنایتکارانه‌ای که وی با آن به سرکوب کردها و شیعیان پرداخت بازتاب عمیق گذشته زندگی عرب بود.

عراق در جبهه شرقی جهان عرب و رهبر افراطی[3] آن که خود را بیسمارک پان عرب[4] می‌دانست، وعده‌ای توخالی داد که به طور همزمان ایرانی‌ها را در شرق جای خودشان خواهد نشاند و در غرب هم به سراغ چالش اسرائیل خواهد رفت.

---

1. more clannish
2. state terror
3. maximum leader

گشایشی برای دموکراسی

یک جهان عرب که فارغ از این گونه تمایلات ویرانگر باشد به احتمال زیاد ممکن است فرصت بازنگری در نقش قدرت سیاسی و ماهیت واقعی دولت را داشته باشد. در سال‌های اخیر اغلب تصور می‌شد سنت سیاسی عرب در برابر هیجان‌های دمکراتیک ایمن است. سرنگونی رژیم وحشتناکی با چنین دلبستگی همه‌جانبه به ترور، ممکن است فرصتی را برای عراقی‌ها و اعراب برای بریدن از غرایز نادرست خودکامگی به‌وجود آورد. هر زمانی که وقت درمان و سم زدایی فرا برسد، عراق اصلی‌ترین گزینه برای آن خواهد بود. نوسازی[1] مثال زدنی ژاپن در فاصله تسلیم این کشور در سال ۱۹۴۵ تا احیاء مجدد حاکمیت ملی بر آن در سال ۱۹۵۲، سابقه‌ای تاریخی را مطرح می‌کند. در واقع، الگوی ژاپنی اخیراً در مباحثات عربی و آمریکایی به عنوان دریچه‌ای به روی نوعی از اقدام مطرح شده است که انتظار می‌رود آمریکایی‌ها و عراقی‌ها به محض سرنگونی دیکتاتوری در عراق به آن دست بزنند. این درست است که هیچ همسان پنداری کامل نیست و عراق با ناهمگنی[2] خاص خود با ژاپن تفاوت دارد. آمریکا نیز جامعه‌ای اساساً متفاوت از سال ۱۹۴۵ است، با تنوع بیشتر، شک و تردیدهای فراتر و فقدان احساس ماموریت راستینی که در طی سالهای جنگ و سپس دوران فعالیت در ژاپن این کشور را به تحرک وا می‌داشت.

علیرغم همه این تفاوت‌ها، پیشینه ژاپن یکی از مهم‌ترین‌هاست. امپراتوری ژاپن در طول یک دهه راه را برای مساوات‌طلبی[3] بیشتر و جامعه نوین هموار کرد. کشوری که با نظامی‌گری مسموم شده بود، با صلح طلب‌ترین چهره در جهان ظاهرگردید. این عدالت فاتحان بود که اقدامات به یاد ماندنی جدید را به پیش راند و به اهداف دوگانه نظامی‌زدایی و دمکراتیزه کردن کشور قدرت بخشید.

---

[1] . rehabilitation
[2] . heterogeneity
[3] . egalitarian

فاتحان دستی به رسانه‌ها، نظام آموزشی و کتاب‌های درسی کشیدند. کارهایی که در عراق نیز در صورت به نتیجه رسیدن فرآیند اقدامات رهایی‌بخش نظامی، باید انجام پذیرد. اگرچه ممکن است رفتار نمایشی و خود بزرگ بینانه ژنرال داگلاس مک‌آرتور[۱] به قرن گذشته تعلق داشته باشد، ولی عراق می‌تواند ایستادگی سخت‌تری در برابر سرپرستی موقت امروزین یک کمیسر عالی نشان دهد که می‌خواهد به این کشور برای ورود به دنیای عادی کمک کند. حداقل اگر عراق بتواند نظام سیاسی شبه دموکراتیک نظیر همسایگانش به دست آورد، خوشبخت خواهد بود. ترکیه و اردن در این زمینه به ذهن خطور می‌کنند و حتی ایران سرزمینی بسیار مهربانتر از زندان بزرگی است که عراق تحت حاکمیت زندانبان هولناک خود به آن تبدیل شده بود. همان درنده‌خویی را که عراقی‌ها در حکومت صدام تحمل کرده‌اند، ممکن است در صورت رهایی در رحمتی به روی عراق بگشاید. آزادسازی می‌تواند آرامش و تا حدی واقع‌گرایی را در پی داشته باشد. تمکین در برابر سایر اعراب در مورد نفرت از کردها و شیعیان را که در حال تبدیل شدن به قدرت جدید در عراق هستند باید کنار گذاشت. یک قدرت لیبرال نمی‌تواند قدرت‌های فوق‌العاده قومی گروه‌های اقلیت را تقویت نماید. حکومت اقلیت سنی که در حال حاضر حداکثر ۲۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهد، نمی‌تواند جزء اهداف آمریکا باشد. اعراب همسایه عراق نیازی به چنین تساهلی نمی‌بینند، جهان عرب باید چنین نفرت‌ها و غرض ورزی‌هایی را از خود دور کند. فرهنگی که صادقانه به مشکلات خاص خود نگاه می‌کند باید به خشمی عمیق فکر کند که بر مسئله فلسطین متمرکز شده است ولی در مورد درد کردها، بربرهای شمال آفریقا و مسیحیان جنوب سودان سکوت اختیار کرده است.

این احساس راستین قربانی بودن اعراب – که چشم خود را بر اعمال حاکمان عرب نسبت به دیگران می‌بندد و در عین حال به مویه و سوگواری درباره اوضاع

خود می‌پردازد- از سنت سیاسی خود بیچاره بینی ستیزه جو[1] سرچشمه می‌گیرد. فشار باید برای ایجاد جهان عربی باشد که به انحطاط اقتصادی و سیاسی خود پی برده و شروع به یافتن راهی برای برون رفت از این گذشته فرقه‌گرایی فلج‌کننده[2] کرده است. از جانب کردها پیشنهادهایی برای برقراری یک حکومت فدرال غیر متمرکز مطرح است که کشور را منسجم نگه‌داشته و در عین حال برای این اقلیت نوعی خود مختاری را تضمین می‌کند که در اوایل دهه ۱۹۲۰ و هنگام استقرار یک حکومت عربی در بغداد به آنان وعده داده شده بود. به این فدرالیسم در عراق نگاهی متفاوت می‌شود اما نجات عراق در آن نهفته است. این کار نقطه عزیمتی[3] برای کشورهای تحت سلطه نظامیگری در جهان عرب به طور اعم و کشورهای نفت‌خیز با نظام حکومتی متمرکز به طور اخص خواهد بود. کردها در تاریخ نوین خود همواره تحت ستم بوده‌اند و این سابقه دهشتناک در آنان عاداتی نظیر برادرکشی و آشوبگری به یادگار گذاشته است. اما باید به کردها برای آنچه که طی دهه گذشته در سرزمین اجدادی خود در شمال عراق تحت حفاظت قدرت هوایی آمریکا و انگلیس ساخته‌اند، تضمین کافی داده شود. کردستان ترقی کرده است و به نظر می‌رسد مبارزه همیشگی بین جنگ‌سالاران برجسته آن یعنی مسعود بارزانی و جلال طالبانی کنار گذاشته شده است. تلاشی برای زندگی پارلمانی در شرف انجام است. این دستاورد شکننده است و می‌تواند خدشه‌ای بر آن وارد شود، اما به نظر می‌رسد کردها زیر نگاه دقیق دو قدرت دشمن یعنی ایران و ترکیه، کنترل منطقه تحت حاکمیت خود که شامل ۱۰ درصد از خاک و ۱۵ درصد از جمعیت عراق می‌شود را در دست دارند. اعراب عادت ندارند که نگاه خیرخواهانه به کردها بیاندازند، اما کردها را می‌توان به گفتگو درباره عراق جدید و تجربیات و آرامشی که در دوره خودگرانی داشته‌اند، ترغیب کرد. اعلامیه‌ای صادر

---

1 . belligerent self-pity
2 . crippling sectarian atavisms
3 .departure

نشده است که کردها و شیعیان خواستار جمهوری‌های فرقه‌ای خاص خود خواهند شد. مصلحتی را که باعث تشکیل کشور عراق در دهه ۱۹۲۰ گردید می‌توان کماکان حفظ کرد، اما عراق جدید باید کشوری متفاوت باشد.

عراق کشوری است که دارای یک تکثرگرایی اصیل[1] بوده و با ایران، ترکیه، سوریه و شبه جزیره عربستان مبادلات فرهنگی داشته و همچنین وارث چهار دهه قیمومت بریتانیا[2] بوده است، لیکن رفتار این کشور با جهان عرب در چارچوب تفکر خشن عرب‌گرایی، تعلقات نژادی و همینطور حکومت بی‌رحمانه قبیله‌ای[3] بوده است. اگر جوامع مختلف عراق بتوانند به یک نظم عمومی تحمل‌پذیر[4] دست یابند، این دوگانگی می‌تواند محک خورده و به بوته فراموشی سپرده شود. مالکیت بر عراق جدید باید مشاع باشد، رسالت آن باید عقد قرارداد اجتماعی و سیاسی جدیدی بین دولت و جامعه و میان جوامع اصلی تشکیل دهنده این سرزمین باشد. اما عراق می‌تواند آینه‌ای برای نمایش قدرت آمریکا نیز باشد، همانگونه که برای بریتانیا در دوران قیمومتش بر عراق بود. تفوق تازه آمریکا در عراق می‌تواند زیر نگاه تیزبین ادامه یابد. برخی از اعراب متقاعد خواهند شد که جهان آنان مجدداً مستعمره می‌شود. پان عرب‌ها نیز مطمئن خواهند شد که عراق از دست اعراب خارج گردیده و به دست اقلیت‌های درون آن سپرده شده است و در برابر ترکیه و ایران دو کشور غیر عرب همجوار آسیب پذیرتر شده است و اروپا هم در انتظار بروز خلل در رفتار این قدرت بزرگ بیگانه خواهد نشست.

در درون ایالات متحده، قضاوت‌هایی درباره هزینه‌ها و فایده‌های این مسئولیت سنگین امپریالیستی صورت خواهد گرفت. دوران امپراتوری بریتانیا در عراق زمانی به سر آمد که از توان افتاده بود؛ تولید ناخالص داخلی بریتانیا در هنگام اشغال

---

1 genuine pluralism
2 . British tutelage
3 . merciless clan rule

عراق ۸ درصد تولید جهانی بود و در مقام مقایسه، امروزه ایالات متحده حداقل تا سه برابر رقم مذکور تولید ناخالص داخلی دارد. آمریکا می‌تواند نقش بزرگی در عراق و ورای آن ایفا نماید. حتی اگر میل و منافع چنین کاری، مقوله‌ای کاملاً متفاوت باشد. جهان عرب شاید بتواند پیروزی آمریکا را کم اثر و بی‌خاصیت نماید، ولی چشم‌انداز سیاسی آن دشوار و شاید ناممکن است. جهان عرب ممکن است پیام اصلاحات را از طریق انگشت نهادن بر گناهان پیام‌رسان آمریکایی، رد کند. گریزگاه‌های بی‌پایانی پیش روی جهان عرب قرار دارد. جهان عرب می‌تواند به یادآوری خشم ناشی از درگیری فلسطینی – اسرائیلی پرداخته و از آن به عنوان دلیلی برای بدبخت‌انگاری دائمی خود و نشان دادن عصبانیت خویش استفاده کند. می‌تواند صدای اصلاح‌طلبان آینده خود را خفه کند و آنان را شرکای جرم مهاجم خارجی قلمداد نماید. جهان عرب می‌تواند به دفاع خود سر و سامان داده و منتظر لشکرکشی ایالات متحده بنشیند تا با مقاومت آن را خسته کند. جهان عرب با فرض بر اینکه به طور یقین جنگ در خواهد گرفت، در وضعیت احتیاطی تامل برانگیزی قرار دارد اما باید توجه کرد که پل‌های پشت سر خراب شده است. هر انصرافی از جنگ مطمئناً تحت الشعاع نتایج بسیار بد حرکت آمریکا تا آستانه جنگ و سپس بازگشت به جای اول قرار می‌گیرد و به دیکتاتور عراق اجازه می‌دهد تا به طراحی وقت‌کشی بیشتر بپردازد. سرنوشت قدرت‌های بزرگی که به ایجاد نظم می‌پردازند این است که پس از برقراری نظم مورد تهمت قرار می‌گیرند. لشکرکشی تازه به بین‌النهرین استثنایی بر این قاعده نیست.

جنگ عراق:
آمریکایی‌های مریخی و اروپایی‌های ونوسی[1]

پاول اسمیرنوو

مبارزه برای سرنگونی صدام حسین با عنوان "نبرد کوچک پیروزمندانه" در مارس و آوریل ۲۰۰۳ به دنیا نشان داد که کدام فلسفه سیاست خارجی و کدام نیروها در ایالات متحده بر تصمیم‌گیری امنیتی تأثیرگذار بودند. گروه رامسفلد وزیر دفاع که با تکیه بر زور سعی در تثبیت سلطه آمریکا داشت، می‌تواند این پیروزی را جشن بگیرد، در حالیکه گروه مخالف باید شکست خود را بپذیرد. این گروه به رهبری پاول وزیر خارجه آمریکا، از هیچ تلاشی برای کسب رضایت سازمان ملل در حمله به عراق فروگذار نکرد و کوشید تا عملیات نظامی را به تأخیر اندازد که انتقاداتی را از سوی تندورهای آمریکایی در پی داشت.

با این وجود نباید نقش تعدیل کننده و موازنه بخش میانه‌روها در وزارت خارجه آمریکا را بیش از اندازه انگاشت. آنان خود را با جناح "امپریالیستهای جدید" و رادیکال (نومحافظه‌کاران) تطبیق داده تا بدین وسیله ماهیت "مسالمت‌آمیز" هژمونی آمریکایی را به جهانیان نشان دهند. هرچند رادیکال‌ها "نرمش" و "فرصت طلبی" پاول را محکوم می‌کنند اما هنگامی که با متحدان مردد خود صحبت می‌کنند، از او به نیکی یاد می‌نمایند. این که تضادهای درون حکومت آمریکا تا چه اندازه عمده است اهمیتی ندارد. نکته مهم این است که ایده

---

۱. این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط مژگان جبلی به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله پژوهشگر ارشد در موسسه مطالعات آمریکا و کانادای آکادمی علوم روسیه است.

Pavel Smirnov, When Mars is stronger than Venus - U.S. revises its allied priorities, *International Affairs;* Aug 2003; Vol. 49, No. 4, pp. 53-63.

"جهان‌گرایی ناب آمریکایی" به جای مفهوم انتزاعی "اجتماع جهانی" در تفکر ژئوپلیتیکی واشنگتن ریشه دوانیده است. برخی نویسندگان این ایده را مساوی با شعار معروف ویلسون یعنی "ایجاد جهانی امن برای دموکراسی" می‌دانند.(۱)

"امپراطوری" آمریکایی

پیروزی ایدئولوژی نومحافظه‌کاران رادیکال جناح راست در واشنگتن می‌تواند حتی برای متحدان آمریکا که در جنگ عراق با این کشور همراهی کردند، نگران کننده باشد. همه تقریبا این واقعیت را پذیرفته‌اند که رهبری آمریکایی به تدریج وارد مرحله جدیدی می‌شود که هدف اصلی آن به طور آشکار "امپراطوری آمریکایی" در سطح جهان اعلام شده است. به عبارت دقیق‌تر، این امپراطوری مدتها برپا بوده است اما امروز هدف آن، قانونی ساختن مأموریت امپریالیستی ایالات متحده و کنار نهادن تعابیری چون "سلطه" یا "برتری" است. مطابق دیدگاه ماکس بوت،[1] یکی از محققان ارشد شورای روابط خارجی آمریکا، ایالات متحده اکنون دولت‌های خارجی را اداره می‌کند؛ این کشور در برنامه‌های "توسعه ملی" درسومالی، هائیتی، بوسنی، کوزوو و افغانستان (نوبت عراق نیز رسیده و این نیز احتمالاً آخرین تجربه آمریکا نخواهد بود) شرکت داشته و یا دارد. مسلم است که این همان امپریالیسم البته با عنوانی متفاوت است.(۲)

به سبب توسعه گستره جهانی این مأموریت، آمریکا با چالش‌های بزرگتری مواجه خواهد شد. امروزه دیگر "مهار"[2] دشمن، کافی نیست. مطابق استراتژی امنیت ملی ایالات متحده، دکترین استفاده پیشگیرانه از زور جای "مهار" را گرفته است. بر مبنای این دکترین از آنجا که تروریسم و دیگر تهدیدهای فرامرزی که منشاء جغرافیایی مشخصی ندارند و توسط بازیگران دولتی و غیردولتی دنبال

---

1. Max Boot

می‌شوند، در کشورهای بسیاری امکان‌پذیر گشته است. شیوه سنتی مقابله نه مؤثر است و نه خردمندانه. اعلام "جنگ نامحدود علیه شرارت" توسط واشنگتن محدودیت‌های نهادها و پیمان‌های چندجانبه را آشکار می‌سازد. در اینجا منظور نویسنده نه تنها شورای امنیت سازمان ملل، دادگاه کیفری بین‌المللی و پروتکل کیوتو،[1] بلکه سازوکارهای سنتی رهبری دراز مدت آمریکا مانند ناتو نیز می‌باشد.

ترکیب نیروهای سیاسی در حکومت آمریکا که در جنگ عراق آشکار شد صرفاً محصول همزمانی نامبارک شرایط پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نیست. اشاره‌های متعدد به اعمال تروریستی و تأثیر آنها بر مردم و همینطور بر نخبگان سیاسی، امری عادی بوده است و در واقع راه به سوی "امپریالیسم جدید آمریکایی" مدتها قبل از این حادثه هموار شده بود. پایان جنگ سرد موجب شد تا آمریکا هیچ دشمنی یا به عبارت دیگرعامل بسیج کننده قدرتمندی نداشته نباشد. محافلی که یاد گرفته بودند تا از زور برای نفوذ بهره ببرند، با انتخابی دشوار روبرو بودند. آنها حکومت کلینتون را به عنوان هدفی مناسب برگزیدند و ادعا کردند که وی سرمایه‌های انباشته شده توسط حکومت قبلی را هدر داده، هزینه دفاعی را کاهش داده، به ابزارهای قدرت در حکمرانی بی‌توجهی نموده و به خاطر منافع تجاری کوتاه مدت از ملاحظات استراتژیک گذشته است.

"رهبری غیرمنسجم"[2] آمریکا در دوران کلینتون موجب شد تا حفظ نفوذ آمریکا در جهان دشوارتر گردد. این امر باعث شد تا نومحافظه‌کاران با عقاید بنیادگرایانه به دنبال انتقام برآیند. آنها به "دوران طلایی"[3] حکومت ریگان متوسل شدند: "به نظر می‌رسد عناصر ضروری موفقیت حکومت ریگان را فراموش کرده‌ایم؛ ارتشی که نیرومند است و آمادگی مقابله با چالش‌های حال و آینده را دارد؛ سیاست خارجی که با صراحت و هدفمندی اصول آمریکایی را در خارج از

---

[1] . Kyoto Protocol
[2] . Incoherent Leadership
[3] . golden age

کشور گسترش می‌دهد؛ و رهبری که طبیعتاً مسئولیت‌های جهانی ایالات متحده را می‌پذیرد."(۳) مسأله عراق که پس از عملیات طوفان صحرا لاینحل باقی مانده بود، به عنوان بهانه‌ای (اهرمی) بسیارخوب برای این انتقاد عمل کرد.(۴)

راهنمای برنامه‌ریزی دفاعی" تدوین شده در سال ۱۹۹۲ زیرنظر پال ولفوویتز[1] معاون وزیر دفاع وقت آمریکا، به دنبال طراحی یک سیستم دفاعی برای این کشور بود که احتمال ظهور رقبایی جدید برای آمریکا را کاهش دهد. نو محافظه‌کاری رادیکال به عنوان جناحی سیاسی در میان دانشگاهیان به دنبال پروژه قرن جدید آمریکایی[2] که در سال ۱۹۹۷ تدوین شده بود، شکل گرفت که منجر به وحدت جمهوری خواهان جناح راست و اعضای جامعه دانشگاهی همفکر با آنان گردید. بسیاری از آنان در حکومت بوش به مناصب عالی رسیدند. این پروژه دیگر یک "سازمان آموزش غیرانتفاعی" تلقی نمی‌شد. الیوت آبرامز،[3] جان بولتون،[4] پال ولفوویتز، پ. دوبریانسکی،[5] رابرت کیگن،[6] الیوت کوهن،[7] پ. کریستول،[8] رابرت پرل،[9] دونالد رامسفلد و زالمی خلیل زاد به این گروه نومحافظه‌کار تعلق دارند. جب بوش برادر پرزیدنت جورج دبلیو بوش نیز بیانیه اصول پروژه مزبور را امضاء کرده است.

اهداف عمده پروژه قرن جدید آمریکایی عبارت است از: افزایش قابل توجه بودجه دفاعی آمریکا برای اجرای مسئولیت‌های جهانی این کشور، تقویت پیوندهای آمریکا با متحدان دموکراتیک خود و به چالش کشیدن رژیم‌های

---

1 . Paul Wolfowitz
2 . New American Century project
3 . E. Abrams
4 . J. Bolton
5 . P. Dobriansky
6 . R. Kagan
7 . E. Cohen
8 . W. Kristol

متخاصم نسبت به منافع و ارزش‌های آمریکایی و پذیرش مسئولیت برای نقش یگانه آمریکا در حفظ و گسترش نظم بین‌المللی در راستای منافع، رفاه و اصول این کشور.

گزارشی درخصوص پروژه قرن جدید آمریکایی با عنوان بازسازی دفاعی آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۰ منتشر شد تا به جورج دبلیو بوش کاندیدای ریاست جمهوری، کمک کند؛ این گزارش یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین آثار منتشر شده دراین پروژه بوده و طی آن وظیفه تقویت ابزار نظامی رهبری آمریکایی مورد تاکید واقع شده است.(۵)

در ژانویه و مه ۱۹۹۸، زمانی که به علت کشمکش میان رژیم عراق و بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل و تهدید آمریکا به استفاده از زور، شاهد شدیدترین بحران‌های بین‌المللی حول عراق پس از عملیات طوفان صحرا بودیم، نخستین بار اعضای پروژه قرن جدید آمریکایی آشکارا وظیفه تغییر رژیم در عراق را طی نامه‌هایی برای پرزیدنت کلینتون و رهبران کنگره مطرح ساختند. کلینتون تا حدی تحت تأثیر این فشارها قرار گرفت و در دسامبر ۱۹۹۸ آمریکا و انگلستان عملیات روباه صحرا[1] را آغاز نمودند. کلینتون که نگران "جنگ تمدن‌ها" بود و نمی‌خواست فرآیند صلح خاورمیانه را به شکست کشانده و دست از تلاش جهت همزیستی مسالمت آمیز با جهان اسلام بردارد، از سرنگون ساختن صدام حسین خودداری نمود. احتمالاً واشنگتن هنوز می‌دانست که اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا مستلزم رویکردی چندجانبه‌گرایانه همراه با مذاکره با متحدان و طرفهای مقابل است. نومحافظه‌کاران راست‌گرا سعی داشتند کاخ سفید را به سمت یک جانبه‌گرایی برانند. آنها به‌طرز ماهرانه‌ای از حوادث انفجارهای سفارت خانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا در تابستان ۱۹۹۸ که موجب شد مشکل تروریسم در داخل آمریکا به شکل جدی مطرح گردد، به نفع خود بهره بردند. این انفجارها

1. Desert fox operation

موجب شد تا حد زیادی سیاست آمریکا از وظیفه ایجاد نظم "مثبت" جهانی به وظیفه رد تهدیدهای جدید تغییر جهت بدهد. خروج اجتناب ناپذیر از سیاست چندجانبه‌گرایی تأثیر منفی بر اتحادهایی داشت که رهبری آنها بر عهده آمریکا بود.

مشکل تروریسم و مبارزه ضد تروریستی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است اما می‌توان گفت که وقایع یازده سپتامبر به برخی محافل (نومحافظه‌کاران راست‌گرا) اجازه داد تا از این مشکل به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف خود بهره برداری کنند. در دوران پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، تلاش نومحافظه‌کاران برای برقراری پیوند میان مشکل عراق و دیگر "دولت‌های سرکش"[۱۰] (ایران و کره شمالی) و مبارزه ضد تروریستی، خود یکی از عواملی بود که موجب تنش و اختلاف در جامعه آتلانتیک گردید. موءلفان پروژه قرن جدید آمریکایی از اعمال تروریستی در نیویورک و واشنگتن برای پیاده نمودن طرح خود استفاده کردند. بازسازی دفاعی آمریکا که پیشتر نیز به آن اشاره شد، چنین بیان می‌دارد: "درحالی که منازعه حل نشده با عراق ابتدایی‌ترین توجیه را در اختیار ما قرار می‌دهد، نیاز به یک حضور نظامی گسترده‌تر توسط آمریکا در خلیج [فارس] از مسأله رژیم صدام حسین فراتر می‌رود."(۶) به دنبال اعمال تروریستی یازدهم سپتامبر ، به پرزیدنت بوش پیشنهاد شد تا به دنبال مدرکی جهت ارتباط دادن مسئله تروریست‌ها و صدام حسین باشد، "حتی اگر این مدرک عراق را مستقیماً به این حملات مربوط نکند."(۷) نومحافظه‌کاران با انتخاب عراق به عنوان نقطه شروع، تلاش جهت گسترش دکترین "تغییر رژیم" و "انقلاب دموکراتیک" در خاورمیانه را آغاز کردند تا به مسلمانان عرب بیاموزند که به آمریکا به عنوان یک متحد و نه یک مخالف بنگرند.

واشنگتن با مسلح نمودن خود به این مفاهیم و مفاهیم مشابهی که زاییده افکار انحصارطلبی و برتری‌طلبی آمریکایی است، تصویر یک "ابرقدرت واحد" را عملی‌تر ساخت. از این رو، آمریکا آماده شد تا نسبت به دو دستگی اجتناب ناپذیر در گروه شرکا و متحدان خود که مدتهای مدیدی بر آن تکیه کرده بود، بی اعتنایی کند. درواقع، این عمل ممکن است در ایده غرب به عنوان یک جامعه یکپارچه سیاسی و به عبارتی دیگر مفهوم "شمال"، ایجاد شبهه نماید.

"امپراطوری آمریکا" به چه متحدانی نیاز دارد؟

این سؤال به دنبال طرح اخطارهای برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی آمریکا، در اوایل سال ۲۰۰۳ مطرح گردید. او معتقد است اروپا نسبت به تلاش ایالات متحده جهت "ائتلاف با کشورهای غیر اروپایی چون شوروی، هند و اسرائیل که هر یک خصومت خاصی نسبت به بخش‌های گوناگون جهان اسلام دارند"، تردید دارد و چنین تصور می‌کند که این تلاش‌ها به منظور جایگزینی اتحاد آتلانتیک با یک "صف‌آرایی جدید و بزرگ استراتژیک" می‌باشد."(۸) برژینسکی از دولت بوش به خاطر توجه بیش از حد نسبت به مسأله عراق انتقاد می‌کند؛ هرچند هیچ گاه مستقیماً نظریه جنگ علیه عراق را رد نمی‌کند. او تنها اشاره به این موضوع می‌کند که جنگ با عراق و پیامدهای منفی آن بر روابط آمریکا و متحدین سنتی‌اش، بار دیگر نشان خواهد داد که همکاری‌ها و اتحادهای مستحکم و کارآمد مبتنی بر آتلانتیسم و سه جانبه‌گرایی (آمریکای شمالی، اروپا و آ پی آر) ارزش استراتژیک خود را برای آمریکا از دست می‌دهند. در گذشته برژینسکی از اروپا انتقادهای زیادی کرده و جاه‌طلبی‌های آن را به سخره گرفته بود و معتقد بود این جاه‌طلبی‌ها از یک اساس محکم نظامی و سیاسی برخوردار نیست. اما اکنون به طور جدی با نظریه جایگزینی اتحادهای سنتی به مرکزیت

آمریکا (ناتو در وهله اول) با "ائتلاف‌های خاص" بویژه با کشورهایی که دارای رویکرد مشخص و صریح ضد اسلامی هستند، مخالف است.

البته نومحافظه‌کاران عمداً یا سهواً با سیستم اتحادها و همکاری‌های استراتژیکی که در حفظ رهبری جهانی آمریکا نقش ابزاری داشته‌اند، به چالش پرداخته‌اند. این اتحادها و همکاری‌ها به رغم نقش برتر آمریکا عمدتاً چندجانبه‌گرایانه بوده‌اند. آمریکا در مسئولیت تصمیم‌گیری استراتژیک با متحدین و همکاران سنتی خود سهیم بود؛ اما اولویت‌های "امپراطوری" قرن جدید آمریکایی ظاهراً با نظم چندجانبه جهانی تناقض دارد؛ زیرا اصل "جهان‌گرایی منحصر به فرد آمریکایی" مخالف جهانی شدن مورد نظر همه نهادهای فراملی و سازمانهای تجاری و مالی (که برخی از آنها با ارقامی بس بزرگتر از بودجه‌های ملی اکثر کشورها سرو کار دارند) است که حتی قوی‌ترین دولت‌ها را محکوم به "زوال" تدریجی می‌نماید. این مسئله آمریکا را وادار می‌سازد تا این حقیقت را که قدرتهای سیاسی و اقتصادی رقیب (اتحادیه اروپا و آسیا) در سایه قدرت نظامی و سیاسی این کشور در حال ظهور هستند، به خود بقبولاند. نومحافظه‌کاران آمریکایی نمی‌توانند این مسئله را بپذیرند. آنان معتقدند حتی اگر کشورشان به این اتحادها، ائتلاف‌ها و نهادهای چندجانبه نیاز داشته باشد، این نیاز برای تصمیم‌گیری دسته‌جمعی نیست بلکه بیشتر برای حمایت از اقدامات یک‌جانبه ایالات متحده می‌باشد. رابرت کیگان، عضو CEIP و یکی از مدیران پروژه قرن جدید آمریکایی می‌گوید چندجانبه‌گرا بودن به این معنا نیست که در همه حال مهر تأیید سازمان ملل لازم است، بلکه به این معناست که آمریکا باید بتواند چند متحد را در کنار خود داشته باشد.(۹)

همین موضوع در مورد ناتو نیز صادق است؛ شیوه برخورد آمریکا پس از واقعه ۱۱ سپتامبر با این اتحاد به اندازه کافی روشنگر این موضوع است. واشنگتن با رد کمک ناتو، "ائتلافی از کشورهای راغب" متشکل از کشورهای انگلیسی زبان

(انگلستان، کانادا و استرالیا) را ترجیح داد تا به‌واسطه آن با افغانستان رودررو شود. البته این موضوع نباید فراموش شود که کمک ۱۴ متحد آمریکا در ناتو -البته نه در چارچوب این سازمان- در عملیات ضد تروریستی در افغانستان به تار ومار کردن طالبان کمک کرد. ائتلاف انگلیسی‌زبان‌ها نتوانست در جنگ با عراق پابرجا بماند (کانادا از شرکت در این جنگ خودداری کرد). این بار هسته آمریکایی-انگلیسی مجبور بود به دولتهای اروپای غربی حامی آمریکا معروف به "اروپای جدید" تکیه نماید. هرچند کمک آنها فقط صوری بود اما واشنگتن می‌توانست مدعی حمایت ۴۰ کشور در برخورد با صدام حسین باشد. اینک، ایالات متحده باید بر کنترل متحدین قدیمی اروپایی خود تمرکز کند. افغانستان مثال مناسبی است: در حالیکه حضور ناتو در ائتلاف بر علیه افغانستان غیر ضروری قلمداد شد، قریب به دو سال بعد، از این سازمان برای فرماندهی نیروهای امداد امنیت بین‌المللی دعوت به عمل آمد (چیزی شبیه به یک عملیات حفظ صلح). هرچند ممکن است این اتحاد با کاری مشابه در عراق و دیگر مراکز بحران مواجه شود و واشنگتن به استفاده ازآن به عنوان ابزاری جهت نفوذ بر رقبای خود و تضعیف آنها استفاده کند، اما بدیهی است که از اهمیت آن به تدریج کاسته می‌شود.

در هر صورت ناتو دیگر سیستمی طراحی شده برای شکل دهی و گسترش جامعه آتلانتیک نیست؛ این سازمان به منبع ذخایری تبدیل شده که واشنگتن از آن جهت وظایف کوتاه مدت خود استفاده می‌کند. ظاهراً این ذخایر همراه با تعداد اعضا رو به افزایش‌اند. این افزایش احتمالاً نشان دهنده علت تغییر رویکرد اولیه پرزیدنت جورج بوش به سمت گسترش ناتو و تأکید بر پذیرفتن حداکثر تعداد اعضاء و در کوتاهترین دوره ممکن، طی مدت کوتاهی پس از انتخاب وی بود. البته اگر اروپای غربی تصمیم به پیمان شکنی بگیرد ایالات متحده به تازه‌واردان اروپای شرقی و مرکزی اتکا خواهد کرد. گرایش‌های داخل اروپای شرقی نیز قابل تغییرند: نخبگان در جمهوری چک و مجارستان موفق نشدند تا بر

سر مسئله جنگ عراق به توافق برسند. در اینجاست که واشنگتن می‌تواند همچنان بر دولتهای بالتیک، رومانی و کاندیداهای عضویت در ناتو که به عنوان ذخیره‌ای جدی از هواداران آمریکا شناخته شده‌اند، تکیه کند. این موضوع به خصوص، در منشور آدریاتیک آمریکا[1] که در اوایل ماه مه سال ۲۰۰۳ در تیرانا[2] امضا شد، تأیید گردید و بوسیله کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا، به عنوان نقشه راهنما برای آلبانی، مقدونیه و کرواسی به سمت جامعه آتلانتیک اروپایی تأیید شد.

کسانی که از نظریه "امپراطوری آمریکایی" حمایت می‌کنند و مخالف "انحلال" آن هستند، نمی‌خواهند کشورشان "دژهای" قدیمی خود را در دنیا فدای یک "نظم متفاوت جهانی" و دخالت کشورهایی نماید که دشمن ارزشهای غربی شناخته شده‌اند. آنها متقاعد شده‌اند که آمریکا پیش از این تایوان و هنگ‌کنگ را فدای دخالت چین کمونیست نموده است و امروز در حال فدا نمودن اسرائیل برای رام کردن اسلام تندرو است. اختلال‌ها در روند صلح فلسطین و اسرائیل همراه با انعکاس ضد اسلامی آن پس از واقعه یازده سپتامبر، واشنگتن را به سمت اسرائیل هدایت کرد و مواضع کسانی را که در کاخ سفید نه تنها روش خشن شارون را حمایت می‌کنند بلکه اسرائیل را به کنار گذاشتن سیاست باج‌دهی به رهبران فلسطینی و راه حل زمین برای صلح ترغیب می‌کنند، تقویت نمود.

آمریکا و اروپا

اهانت‌های رامسفلد وزیر دفاع آمریکا، به "اروپای قدیمی" (آلمان و فرانسه) که از جنگ علیه عراق حمایت نکردند، بازتاب مناقشه‌ای بود که درمیان روشنفکران نومحافظه‌کار داخل آمریکا جریان داشت. مقاله رابرت کیگان با عنوان "قدرت و

---

1 . the American Adriatic Charter

ضعف" که در آن آمده بود: "در مورد مباحث اصلی استراتژیک و بین‌المللی کنونی، آمریکایی‌ها از مریخ آمده‌اند و اروپایی‌ها از ونوس"، موجب حساسیت شد.

مریخ درحال کنار زدن ونوس است. مطابق این تفکر که در میان برخی دست اندرکاران آکادمیک و سیاسی آمریکایی رواج یافته، اروپا قادر به درک انگیزه‌های اقدامات آمریکا نیست و از این رو "شرارتهای" جهان کنونی را نادیده گرفته‌است. کیگان در تلاش جهت تطبیق نظریه دولتهای "مدرن" و "پست‌مدرن" بر مرحله کنونی روابط آمریکا و اروپا، شدیداً اروپا را سرزنش کرده و می‌گوید "اروپایی‌ها که مخترع سیاست قدرت بودند، به آرمان‌گرایان ناب تبدیل گشته‌اند." (۱۰) ویلیام کریستول[1] با کیگان موافق است؛ او بر این باور است فرانسه مقصر اصلی بحران کنونی ناتو است. وی در این باره می‌گوید: "با نگاهی خوشبینانه، دولت فرانسه به اتحاد فراآتلانتیک بی‌اعتناست اما با نگاهی بدبینانه باید گفت این کشور می‌خواهد آن را تضعیف کند. فرانسه اتحادیه اروپا یا سازمان ملل را بر ناتو ترجیح می‌دهد.... آلمان نیز که از یک سو به سبب مشکلات اقتصادی و جمعیتی با چالش مواجه است و از سوی دیگر تمایلی به کاربرد قدرت نظامی ندارد، از فرانسه پیروی کرده است."(۱۱)

کیگان و کریستول تعمداً به بزرگنمایی صلح‌طلبی اروپایی پرداخته‌اند. البته، اروپا بیشتر از آمریکا به "ابزار قدرت نرم" (کمک اقتصادی، صلح بانی و غیره) وفادار است. این موضوع بیش از هرچیز به سبب هزینه‌های نظامی محدودتر اروپا در مقایسه با توان نظامی آمریکا از یک سو و عقب‌افتادگی آن در حوزه سلاح‌های با تکنولوژی بالا از سوی دیگر، می‌باشد. به نظر می‌رسد اروپایی‌ها آگاهانه دست به چنین انتخابی زده‌اند؛ آنها به تضمین‌های امنیتی آمریکا که طی بیش از شش دهه صورت گرفته و هم چنان نیز ادامه دارد، عادت کرده و ترجیح می‌دهند از منابع موجود برای ایجاد "یک جامعه مشترک دارای رفاه" استفاده کنند.

---

1 .William Kristol

نظرسنجی‌های عمومی نشان داده‌اند که اروپایی‌ها (به استثنای آلمان که هنوز تحت تأثیر گذشته‌های خود زندگی می‌کند) با استفاده از نیروی نظامی در زمان بحران موافقند.(۱۲) برای نمونه اروپا طبیعت صلح جویانه خود را در زمانی که تلاش برای حل بحران کوزوو در سالهای ۹۹-۱۹۹۸ در جریان بود، کنار گذاشت. اروپا همراه با ایالات متحده (شامل شرودر و شیراک، دو مخالف جنگ در عراق) بر رژیم میلوسویچ فشار وارد آورد و یوگسلاوی را بمباران نمود. به نظر می‌رسد که خود جنگ مهم نیست؛ آنچه مهم است دست‌هایی است که ابزار جنگ را در اختیار دارند. اروپایی‌ها احتمالاً از تعامل با دولت کلینتون که از اهمیت رویکردهای چندجانبه در تبیین و تشخیص الویت‌های مهم سیاسی (هرچند نه در تمام موارد) آگاه بود، راضی‌تر بودند. در این مبارزه، اروپا و آمریکا هرچند ناخواسته در مسئولیت‌ها سهیم بودند، اما در جنگ علیه عراق و تهاجم بر ضد "محور شرارت" که توسط دولت بوش مطرح شد، اروپایی‌ها چنین تصور می‌کردند که ایالات متحده در پوشش مبارزه با تروریسم به دنبال اهداف امپراطوری خود بوده و از اینرو می‌خواهد از مشارکت اروپا صرفاً برای حفظ ظاهر (یعنی اینکه آمریکا سیاست چند جانبه‌گرایی اتخاذ کرده است) بهره برداری کند.

در نتیجه، مبارزه مورد ادعای واشنگتن علیه "محور شرارت" که عمدتاً شامل کشورهای مسلمان می‌شود، اروپا را نسبت به انگیزه‌های آمریکا مردد ساخت و آن را تحریک کرد تا از اولویت‌های سیاسی خود دفاع کند. اتحادیه اروپا که تأمین مالی حکومت فلسطین را بر عهده دارد، به تلاشهای آمریکا برای منزوی کردن عرفات به طور جدی اعتراض کرد، از گرایش طرفدار اسرائیلی پس از واقعه یازده سپتامبر در سیاست آمریکا انتقاد نمود و بر اجرای سریع نقشه راه که توسط گروه چهارجانبه بین‌المللی طراحی شده بود، تأکید ورزید. این یکی از چند مسئله بین‌المللی است که اتحادیه اروپا در مورد آن توافق دارد: انگلستان و اسپانیا که در مبارزه ضد صدام حسین در کنار آمریکا بودند، تمام تلاش خود را به کار بستند تا

واشنگتن را برای از سرگیری حل و فصل مسئله فلسطین و اسرائیل بر اساس نقشه راه بلافاصله پس از پیروزی، متقاعد نمایند. با این کار آنها به وضوح در کنار کالین پاول که مخالف گروه نومحافظه‌کار و طرفدار اسرائیل یعنی گروه رامسفلد- ولفوویتز بود، قرار گرفتند و در سیاست داخلی آمریکا دخالت نمودند.

در مجموع، حامیان "امپراطوری آمریکایی" و مخالفان "اروپای صلح‌طلب" به دنبال فرصتی برای تضعیف اتحادیه اروپا به عنوان یک مرکز قدرت بودند. توسعه و گسترش بی‌سابقه اتحادیه اروپا که نیازمند توزیع مجدد نیروها بود نخستین علائم یک بحران را به‌وجود آورد: اعضای کلیدی نمی‌توانستند بر سر اصلاحات آینده توافق نمایند. اتحادیه اروپا برای اینکه بتواند به صورت کارآمد و سریع در برابر بحران‌ها و درگیری‌ها عکس‌العمل نشان دهد (به‌ویژه در میان نزدیکترین همسایگان خود) باید سیاست خارجی و امنیتی مشترک[1] و سیاست امنیت و دفاع مشترک[2] را بازبینی نماید تا تصمیم‌گیری بر اساس اصل اجماع آن را فلج و محکوم به عدم فعالیت ننماید. این کار راحتی نیست؛ فرانسه و آلمان طرفدار یک ساختار فدراتیو می‌باشند، در حالی که انگلستان و چند کشور دیگر مخالف همکاری نزدیکتر در سیاست خارجی و امنیتی مشترک می‌باشند. کارشناسان موفق به کشف نخستین علائم رنسانس دولت ـ ملت‌ها، واگرایی و تردید اروپایی نسبت به گسترش اتحادیه اروپا شده‌اند. (۱۳)

ایالات متحده نمی‌تواند نسبت به این حقیقت که پول واحد اروپایی ممکن است منجر به ظهور یک رقیب قوی شود، بی تفاوت باقی بماند. آمریکا در عکس‌العمل به رشد نرخ تبدیل یورو به دلار و گرایش آشکار به سوی تغییر جهت به سمت یورو در معاملات بین‌المللی به‌ویژه در تجارت نفت، دخالت‌های خود را

1. Common Foreign and Security Policy (CFSP)
2. Common Security and Defense Policy (CSDP)

در خاورمیانه افزایش می‌دهد و انگیزه‌های ضد اروپایی را در سیاست‌های خود تقویت می‌کند.

دولت کنونی آمریکا، متشکل از رادیکال‌هایی چون رامسفلد، به طور آشکار تفرقه در اروپا را دامن می‌زند و اشاره می‌کند که: "اروپای قدیمی" (آلمان و فرانسه) که موجب کاهش سرعت مبارزه ضد عراق شد، تاریخ مصرف خود را از دست داده است در حالیکه "اروپای جدید" (ایتالیا، اسپانیا و کشورهای اروپای مرکزی و شرقی) آن چیزی است که واشنگتن نیاز دارد. لهستان که در جنگ در عراق همراه با آمریکا و انگلستان شرکت کرد، یکی از سه منطقه اشغالی را به عنوان جایزه دریافت نمود. این موضوع ورشو را حداقل به‌صورت ظاهری، در یک موقعیت مساوی با واشنگتن و لندن در "ائتلاف بین‌المللی" قرار می‌دهد. این امر برخلاف نظرات دیرباورانه کسانی است که به توان واقعی تازه‌واردان ناتو از اروپای مرکزی و شرقی و مساعدتشان به قدرت نظامی آن، شک دارند. مطابق این دیدگاه که طی گزارش ارائه شده توسط مؤسسه مطالعات استراتژیک ملی در دانشگاه دفاع ملی آمریکا[1] مطرح شد، لهستان، مجارستان، و جمهوری چک که در مارس ۱۹۹۹ به ناتو پیوستند نشان دادند که آماده عضویت نیستند.(۱۴)

موارد منفی در مناسبات اروپا و آمریکا موجب افزایش شک و تردید در جامعه کارشناسی اروپا شده است. پیروزی سریع در جنگ عراق، ترس از عواقب منفی احتمالی ایجاد شده توسط "محور ویژه" برلین و پاریس را گسترش داد. آلمان، فرانسه، بلژیک و لوکزامبورگ می‌بایست بر سر آنچه در ابتدا با آن مخالف بودند (یعنی جنگ علیه صدام حسین) به نوعی سازش دست یابند. عکس العمل آنها این بود که تلاشهای خود را جهت بازسازی یک سیاست دفاعی اروپایی افزایش دادند. این کشورها در اواخر آوریل ۲۰۰۳ اعلام کردند که نیروهای چند ملیتی

---

[1] the Institute for National Strategic Studies of the U.S. National Defense

اروپایی باید تشکیل شوند. به نظر می‌رسد "اروپای قدیمی" نه تنها به جدا شدن از آمریکا (مشخصاً حکومت بوش) بلکه به جدایی از "اروپای جدید" طرفدار آمریکا تصمیم گرفت. دی مویسی،[1] معاون مدیر موسسه فرانسوی روابط بین‌الملل، چنین هشدار داد: "رقابت با آمریکا اروپا را ضعیف‌تر می‌کند." از دید او امنیت و دفاع از اروپا بدون انگلستان ممکن نیست و از اینرو بی توجهی نسبت به این کشور موجب خواهد شد تا دیگر قادر به اعمال نفوذ خیرخواهانه خود بر ایالات متحده نباشد.(۱۵)

تصمیم در خصوص تشکیل نیروی سریع ناتو که توسط رامسفلد پیشنهاد و در نشست سران ناتو در پراگ تصویب شد، می‌توانست مانع جدی بر سرراه طرح‌های گسترش نظامی اروپا ایجاد نماید. مطابق دیدگاه آلیسون جی. کی. بیلز[2] مدیر سیپری[3]، به سبب این که وزیر دفاع آمریکا به اروپا به عنوان متحد ایالات متحده نگاه می‌کرد، بسیاری بر این باور بودند که پیشنهاد وی در واقع نشان دهنده تمایل واشنگتن برای انتخاب گروهی از کشورهای اروپایی است که آمادگی نظامی و تمایل بیشتری برای همکاری با آمریکا داشتند، تا از این طریق یک ائتلاف بادوام جهت اجرای عملیات‌های ویژه درون ناتو تأسیس نماید.(۱۶) انتظار می‌رود که اتحادیه اروپا تحت این فشارها انسجام خود را از دست بدهد و سیاست امنیتی و دفاعی آن آسیب ببیند یا حتی متلاشی گردد. می‌توان گفت که نیروهای اتحادیه اروپا و ناتو برای وظایف متفاوتی طراحی شده‌اند؛— این موضوع اروپایی‌ها را متقاعد ساخت تا این سند را امضا کنند. نیروهای سریع ناتو که تعداد آنها یک سوم نیروهای اروپایی است، باید در عملیات‌های دشوارتر و کوتاه مدت‌تر شرکت نمایند. می‌توان از آنها به عنوان یک نیروی اصلی در مراحل اولیه استفاده نمود، درحالیکه نیروهای اروپایی بعداً به آنها خواهند پیوست تا وظایف تعیین‌شده در

---
1. D. Moisi
2. Alyson J.K. Bailes
3. SIPRI

نشست سران اتحادیه اروپا در هلسینکی در دسامبر ۱۹۹۹ را انجام دهند. این کار به نظر آسان می‌رسد اما در عمل ممکن است مشکلاتی را ایجاد نماید. ایالات متحده، اروپا را به ایجاد ساختارهای موازی و عملکردهای دوگانه متهم می‌کند. در هرصورت "تقسیم کار" میان آمریکا و اروپا، نقش ثانویه را به اروپا خواهد داد.

جدا از اهداف منظور شده برای ائتلاف فرانسه ـ آلمان، این ائتلاف مسلماً موجب تفرق و عدم انسجام در اروپا خواهد شد و این در واقع همان چیزی است که نومحافظه‌کاران به دنبال آن هستند. این امر هم چنین مانعی جدی برای تبدیل شدن اروپا به یک مرکز قدرت مستقل است. پاریس و بن خواهان قطع همه پیوندها با واشنگتن نیستند، اما مداخله آشکار آنها در مبارزات انتخاباتی در آمریکا نشان از آن دارد که خواهان پیروزی یک تیم قابل قبول‌تر در سال ۲۰۰۴ در کاخ سفید هستند. اینطور به نظر می‌رسد که آنها در تخمین میزان تساهل نخبگان اروپایی نسبت به ایالات متحده اشتباه کردند.

روسیه باید همه اینها را در نظر داشته باشد؛ استراتژی امپراطوری جهانی آمریکا امری نگران کننده است. مسکو می‌داند که دیر یا زود این استراتژی با منافع روسیه برخورد خواهد داشت. روسیه نمی‌تواند بازتوزیع حوزه نفوذ اقتصادی بدست آمده با کاربرد زور را بپذیرد. شرکتهای نفتی روسیه بهای سنگینی در عراق پرداختند. در واقع "صدور دموکراسی" و "تغییر رژیم" تا کشورهای حوزه نفوذ روسیه (بلاروس، آسیای مرکزی و غیره) گسترش یافته است. طراحان پروژه قرن جدید آمریکایی جهان را به سمت نظامی‌گری در روابط بین‌الملل سوق می‌دهند، روندی که ممکن است بر آینده روسیه تأثیر منفی بگذارد. بالاخره، مداخله بیشتر آمریکا در خاورمیانه موجب خواهد شد کشورهای دریای سیاه و حوزه دریای خزر، به حوزه نفوذ ناتو تبدیل شوند که این امر نیز موجب نگرانی روسیه می‌شود. آمریکا بر " اروپای جدید" تأکید دارد و از اینرو ممکن است در آینده نزدیک برخی پایگاه‌های نظامی خود را از آلمان "عهدشکن" به لهستان و دیگر کشورهای اروپای

شرقی منتقل سازد. این موضوع تا حد زیادی شکل گیری "بلوک ضدجنگ" روسیه، فرانسه و آلمان را توجیه می‌کند.

اما باید اعتراف کرد که این بلوک به دنبال توازن بخشی درازمدت ایالات متحده نیست. این سه کشور فقط سعی در جلوگیری از جنگ داشتند. مسکو، پاریس و برلین به دنبال آن بودند که نشان دهند در واقع آنها بودند ـ نه واشنگتن و لندن ـ که به شکل جدی خواهان خلع سلاح عراق و اعطای زمان کافی و شرایط مناسب به بازرسان سازمان ملل برای کامل کردن مأموریتشان بودند. در ۲۰ مارس ۲۰۰۳، زمانی که جنگ اجتناب ناپذیر گشت دیگر دلیلی برای تداوم حیات این بلوک وجود نداشت.

پیروزی بسیار سریع و غیرمنتظره بر صدام حسین که مواضع نومحافظه‌کاران را در آمریکا تقویت کرد، موجب شد آمریکا سخت‌تر بتواند نقش توازن بخشی روسیه در محیط اروپایی ـ آمریکایی را انجام دهد. روسیه ظاهراً می‌تواند از چینش جدید نیروها در ایالات متحده سود ببرد. رفتار تساهل آمیز آمریکا نسبت به روسیه به ویژه با توجه به رفتار ضد فرانسوی و تا حدی ضد آلمانی تندروهای آمریکایی، نشان از احساس دوستی آمریکا با رقیب جدید خود ندارد. در واقع آمریکا چاره‌ای دیگر ندارد؛ زیرا اگر "جنگ دیگری برای آزاد سازی" در مقابل عضوی دیگر از "محور شرارت" آغاز شود، واشنگتن نیاز به حمایت و یا حداقل بی‌طرفی مسکو خواهد داشت. در نتیجه نخبگان دیپلماتیک و اقتصادی روسیه که معمولاً در سیاست خارجی دورنگر نیستند، باید مواظب باشند تحت تأثیر شرایط کوتاه مدت به خطا نروند. این موضوع تلاشهای ضد تروریستی روسیه در چچن(علاقه مندی کوتاه مدت نومحافظه‌کاران آمریکایی نسبت به روسیه نباید موجب گمراهی مسکو گردد) و تمایل به افزایش صادرات نفت این کشور به ایالات متحده (تحولات منفی احتمالی در بازار نفت، می‌تواند آسیب جدی به منافع روسیه وارد سازد) را شامل می‌شود.

تا چه حد برنامه یک‌جانبه‌گرایانه و نومحافظه‌کارانه قابل تحقق است؟ این واقعیت که پیروزی در عراق لحظه شکوه نومحافظه‌کاران بود، نمی‌تواند مانع از توجه به ماهیت اتوپیایی و غیر واقعی بسیاری از اهداف آنها گردد. این امکان وجود دارد که واشنگتن پارادایم سیاست خارجی خود را تغییر داده و حداقل تاحدودی به سیاست‌های کلینتون نزدیک شود (طبق گفته‌های جی. ال. گادیس[1] تیم کلینتون هم‌زمان روسیه را تشویق و تحقیر کرد).(۱۷) تغییر پارادایم سیاست خارجی قطعاً از اهمیت مسکو در چشمان واشنگتن خواهد کاست.

غلبه بر روند فرسایش و یا حتی تقسیم در نظام اتحادهای آمریکا (در جامعه آتلانتیک در وهله اول) امری محال نیست. غرب می‌تواند روسیه را به سوی اختلافات خویش جذب کند. یک نخبه لیبرال روسی همیشه از چنین اختلافاتی هراس داشته است: روسیه عادت کرده است به غرب به عنوان یک مجموعه متحد نگاه کند.(۱۸)

یادداشت‌ها:

۱. جان لوئیس گادیس تاریخ‌نگار آمریکایی و مدافع استراتژی امنیت ملی جرج بوش پسر، بر این باور است که بوش انگیزه‌های ویلسونی دارد، یعنی آمریکا قدرت خود را با اصول جهانی درآمیخته است. این موضوع به این معناست که قدرتهای بزرگ انتخاب دیگری جز حمایت از همه اقدامات بوش که برای مهار تروریست‌ها و دیکتاتورها طراحی شده‌اند، ندارند. نگاه کنید به:

J.L. Gaddis, "A Grand Strategy of Transformation", **Foreign Policy**, November-December 2002, p. 56.

2. M. Boot, "American Imperialism?" No Need to Run Away from Label", **U.S.A. Today**, May 6, 2003.

3. "project for the New American Century. Statement of Principles", June 3, 1997, http://www.newamericancentury.org.

۴. ریشه‌های تغییر رژیم در عراق مختصراً در گزارشی که توسط چ. سیرینسیون، مدیر مؤسسه صلح بین‌الملل کارنگی در ممنوعیت استفاده از سلاح‌های هسته‌ای WMD تهیه شده است، در شب حمله به عراق منتشر شد. نگاه کنید به:

Ch. Cirincione, "Origins of Regime Cjange in Iraq", **Proliferation Brief**, Vol. 6, Number 5, March 19, 2003. http://www.ceip.org.

5. See "Rebuilding America`s Defenses Strategy, Forces and Resources for a New Century", September 2000.

6. http://www.new americancentury.org

۷. همان، ص. ۱۴.

8. "Letter to President B ush on the War on Terrorism", September 20, 2001. http://www.newamericancentury.org.

9. Z. Brzezinski, "Why Unity is Essential", **The Washington Post**, February 19, 2003.

10. R. Kagan, "Multilateralism, American Style", **The Washington Post**, September 13, 2002.

11. R. Kagan, "Power and Weakness", **Policy Review**, No. 113, June 2002, pp. 15-16.

12. W. Kristol, Future of NATO. Testimony Before The Senate Foreign Relations Committee, April 8, 2003.
http://www.newamericancentury.org.

13. See Kennedy, M. Bouton, "The Real Transatlantic Gap", **Foreign Policy**, November-December 2002, pp. 66-74.

14. See R. Sturm, "Evropa: kakoi ona dolzhna byt? Knoflikt interesov v preddverii rasshirenia," **Internationale Politik** (in Russian), No. 1, 2003, pp. 11-14

15. J. Simon, "Roadmap to NATO Accession: Preparing for Membership. Special report, October 2001. Institute for National Strategic Studies, National Defense University, p. 2.

16. D. Moisi, "Rivaling America Will Make Europe Weaker", **Financial Times**, May 4, 2003.

17. A.J.K. Bailes, "Sily bystrogo regirovania NATO. Vysov dlia evropeiskikh sil bystrogo reagirovania," **Internationale Politik** (in Russian), No. 1, 2003, p. 49.

18. J.L. Gaddis, **op. cit.**, p. 54.

روابط فرا آتلانتیکی پس از جنگ عراق[۱]

جان پیترسن

دیدگاه‌های مربوط به تکامل روابط فراآتلانتیکی پس از جنگ سرد را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد. دیدگاه «واقع‌گرا» که معتقد است حتی قبل از جنگ عراق، روابط میان اروپا و آمریکا مملو از اختلافات بوده و هیچگاه برای یک دوره طولانی فارغ از بحران نبوده است. به رغم یک وسوسه نوستالژیک که درگیری فیمابین را دعوای خانوادگی فرض کرده و از کنار آن می‌گذرد؛ اتحاد فراآتلانتیکی در مناسبت‌های گوناگون در آستانه سقوط قرار گرفته و دچار منازعات متعددی از بحران سوئز گرفته تا بحران کوزوو، شده است. طبق این دیدگاه، هژمونی آمریکا سبب شد تا دولت‌های پیاپی ایالات متحده درباره مسائلی که از اهمیت بسیار زیادی برای متحدین اروپایی برخوردار بوده‌اند به طور یک جانبه عمل کرده و از این رو باعث شکاف‌های عمیقی در این اتحاد گردند.

از دیگر سو، دیدگاه «آرمان‌گرا» معتقد است که چند جانبه‌گرایی مربوط به نظام پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده و اروپا را به یکدیگر پیوند زده و پروژه مشترکی در اختیار آنها قرار داد که عبارت است از گستراندن دامنه دولت‌های عضو در نهادهای بین‌المللی و جامعه دموکراتیک. روابط فراآتلانتیکی بیش از بحران و یک جانبه‌گرایی، ثبات و هماهنگی متقابل را به نمایش گذاشته

---

۱. این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط سید محمد جواد موسوی به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله مدرس سیاست و حکومت در اروپا در دانشگاه گلاسگو می‌باشد.

John Peterson, All in the (Dysfunctional) Family? Transatlantic Relations after Iraq, Current History, November 2004, pp.355-363.

است. دیپلماسی ایالات متحده در برابر اروپا عمدتاً برپایه مذاکره بود و هر گاه که ترغیب و تشویق کار ساز نبود، ایالات متحده به تعدیل موضع خود پرداخته است. در مسائل مربوط به امنیت اروپا «ناتوی بابایمان»[۱] (اصطلاحی که از لرد رابرتسون[۲]، دبیرکل اخیر ناتو قرض گرفته شده است) استوار و ثابت قدم بوده است. همبستگی اروپا و آمریکا یکی از معدود مواردی است که می‌توان آن را در سیاست بین‌الملل بدیهی فرض کرد.

هیچ یک از دو گروه فوق در این امر تردیدی ندارند که روابط فراآتلانتیکی اخیراً دستخوش تحولات چشمگیری شده است. اکنون کسی منکر آن نیست که آنها به شدت دچار مشکل هستند. حتی قبل از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، فهرست مسائل مورد مناقشه اروپا و آمریکا در دوره زمامداری جرج دبلیو بوش به طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافته بود. این ادعای رابرت کیگان[۳] که اتحاد فراآتلانتیکی - به لحاظ فرهنگی، اخلاقی و به صورت دائمی - به اروپای ونوسی و آمریکای مریخی سقوط کرده است، بحث داغی را دامن زد.

قبل از اینکه این وقایع (از جمله حادثه ۱۱ سپتامبر) روی دهد، وزیر سابق امور خارجه آمریکا هنری کسینجر،[۴] یکی از آخرین بازماندگان از متفکرین اروپا محور[۵] در سیاست خارجی ایالات متحده، استدلال نمود زمان آن فرا رسیده است تا این اصل که همگرایی اروپا در جهت منافع ایالات متحده است، مورد بازاندیشی قرار گیرد. وی که هیچگاه ستایشگر بزرگی از اتحادیه اروپا نبوده و همواره حامی تقویت ناتو بوده است، بر این باور بود که ما می‌توانیم «اروپایی معاف از مسوولیت‌های جهانی، پذیرای جایگاه یک سازمان ملل کوچک و ایراد کننده

---

1 . daddy's NATO
2 . Lord Robertson
3 . Robert Kagan
4 . Henry Kissinger

موعظه‌های اخلاقی و در عین حال متمرکز بر رقابت اقتصادی با ایالات متحده داشته باشیم یا در غیر این صورت اروپایی ظهور خواهد کرد که ایالات متحده را به چالش طلبیده و یک سیاست خارجی مبتنی بر میانجیگری میان آمریکا و دیگر کشورهای جهان توسعه بخشیده، چیزی شبیه به آنچه هند در خلال جنگ سرد انجام می‌داد».

پس از جنگ عراق حتی بسیار آسانتر می‌توان پیش‌بینی کرد که اتحادیه اروپای جدید شامل ۲۵ کشور، دائماً بین این دو موضع در نوسان خواهد بود: در مواقعی توسط تقسیمات جدید میان اروپای «قدیم» و «جدید» فلج گشته یا در غیر این صورت رهبری فرانسه را پذیرفته و هژمونی آمریکا را به چالش طلبیده یا حتی آن را به تنگ می‌آورد. دیپلمات بریتانیایی رابرت کوپر[1] معتقد است که مسأله عراق به طور قابل ملاحظه‌ای حجم کثیری از سوء رفتارهای فراآتلانتیکی را در قالب لحن‌های توهین‌آمیز به همراه داشته است. هر زمانی که ما به یکدیگر توهین می‌کنیم، تاروپود اتحاد کمی دچار پارگی می‌شود و اگرچه مرمت انجام می‌گیرد اما وصله‌ها همچنان هویداست. حقه قدیمی دیگر کار ساز نیست. سؤالات جدید همچنان درباره ماهیت روابط فراآتلانتیکی باقی است. آیا شکاف حاصل از تهاجم عراق توسط آمریکا تمام اختلاف تعابیر گذشته درباره رابطه (فراآتلانتیکی) را بی‌ربط می‌سازد؟ آیا این بدترین بحران فراآتلانتیکی در نوع خود بوده است؟ آیا هیچ گونه امیدی به بهبود اوضاع وجود ندارد؟

در حالی که این سؤالات درباره روابط اروپا و آمریکا نادرست نیستند اما چندان هم مهم نیستند. اکثر تحلیل‌هایی‌که می‌گویند روابط «هیچگاه به صورت اولیه خود باز نخواهد گشت» دو نکته اساسی را نادیده می‌گیرند: یکی آنکه روابط فراآتلانتیکی قبل از شکاف ناشی از جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ - و به صورت بسیار حادتر و به طور ساختاری و دائمی - توسط پایان جنگ سرد، دستخوش

---

[1]. Robert Cooper

تغییر و تحول گردید و پس از آن همواره مشخص بود که روابط هیچگاه مانند قبل نخواهد بود. نکته دوم آن است که همگرایی بسیار بیشتر از آنچه گفته می‌شود، میان ایالات متحده و اروپا در رابطه با اهداف نظم بین‌المللی باقی است، نکته‌ای که توسط مناقشات مکرر و اغلب تلخ بر سر ابزار پوشیده می‌ماند. مهمترین سؤالات عبارتند از اینکه: آیا ایالات متحده و اروپا می‌توانند دستور کار راهبردی مشترکی را در منطقه‌ای که اکنون توجهات سیاست خارجی آمریکا و اروپا به طور بی‌سابقه‌ای به آن معطوف شده است، یعنی (به دلیل فقدان اصطلاح بهتر) خاورمیانه بزرگ[1]، تعریف و تعقیب نمایند؟ و آیا روابط فراآتلانتیکی می‌تواند نوسازی شده و با شرایط جدید منطبق گردد؟

طوفان تمام‌عیار

تحلیل‌های زیادی درباره بحران عراق و تأثیر آن بر روابط اروپا و آمریکا وجود دارد که اکثر واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان بر سر آن توافق دارند. اول آنکه هم دولت بوش و هم کشورهای اروپایی ضد جنگ، از هنجارهایی که روابط میان اعضای اتحادهای دموکراتیک را تنظیم می‌کنند، تخطی کردند. دوم آنکه کشمکش بر سر جنگ عراق در الگوی گسترده‌تری از مناقشات فراآتلانتیکی بر سر مسائل (مأموریت‌های) «خارج از منطقه» غیراروپایی ـ به خصوص دولت‌های سرکش[2] ـ جای می‌گیرد که با اکثر مسائل مربوط به امنیت و استراتژی اروپایی در تضاد است. سرانجام آنکه هیچ کس نمی‌تواند بگوید این مناقشه به ناگهان سر برآورده است. مسأله عراق به طور فزاینده‌ای در اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی به نقطه چرکینی در روابط فراآتلانتیکی و در خود اروپا مبدل شده بود. همانگونه که

---

1. the Greater Middle East

بسیاری از تحلیلگران عنوان کرده‌اند عراق معادل دیپلماتیک یک طوفان تمام عیار بود.

پرسیدن اینکه آیا عراق بدترین بحران اتحاد فراآتلانتیکی است، بنابر سه دلیل عملی بی‌فایده است. اول اینکه، محیط سیاسی جهانی که اتحاد درون آن وجود دارد با آن محیطی که برای بیشتر دوره پس از جنگ [دوم جهانی] وجود داشت، به طور بنیادینی متفاوت است. این سخن جان ایکنبری[1] می‌تواند درست باشد که محیط پس از ۱۱ سپتامبر همان فشارهای کارکردی برای همکاری میان دولت‌های دموکراتیک غربی به همراه دارد که زمانی جنگ سرد داشت، ولی در حوزه‌های راهبردی جدید از جمله می‌توان به گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، کنترل مهاجرت و پول‌شویی[2] اشاره کرد. با این حال، تنها پس از بمب‌گذاری فاجعه‌آمیز ۲۰۰۴ مادرید بود که تروریسم به طور وسیعی به عنوان یک تهدید مشترک واقعی در اروپا درک شد و تازه برای بسیاری از اروپاییان این امر به دلیل همبستگی کور اسپانیا و چند دولت دیگر با آمریکا در جنگ عراق ارزیابی می‌شد.

دوم، چارچوب نهادینی که اتحاد در درون آن مدیریت می‌شد به طور ناشناخته‌ای تغییر یافته است. از سال ۱۹۹۰ اتحادیه اروپا به طور فزاینده‌ای به سخنگویی تبدیل شد که اروپا از طریق آن درباره مسائل بین‌المللی و فراآتلانتیکی سخن می‌گوید، حتی اگر که پیام‌های آن اغلب نامشخص و در هم آمیخته (خصوصاً با پیام‌های پایتخت‌های ملی) باشد. اما واشنگتن هرگز عراق را به عنوان مسأله‌ای که به اتحادیه اروپا مربوط باشد، در نظر نمی‌گرفت. در حالی که این موضوع نسبت به سازمان ملل و ناتو فرق می‌کرد. تأثیر بلند مدت اختلاف نظر اروپاییان درباره مسأله عراق شاید به طور کنایه‌آمیزی استحکام هرچه سریع‌تر سیاست خارجی اتحادیه اروپارا در پی داشته باشد. سوم، مبالغه کردن درباره

[1] . John Ikenberry
[2] . Money laundering

شدت و تداوم آسیبی که در کوران هر مناقشه‌ای بر یک اتحاد دموکراتیک وارد می‌گردد، آسان است. فشارهای داخلی که دموکراسی‌های درگیر را به سمت ستیز و منازعه می‌کشانند، در درجه اول به زمان احتیاج دارند تا فروکش کنند. تلاش‌های ناشی از نگرانی برای بقای طولانی مدت اتحادها به منظور محدود ساختن آسیب‌ها، معمولاً با فاصله و تأخیر صورت می‌گیرند.

پس از سوئز...

با این حال، مقایسه بحران عراق با دیگر مناقشات فراآتلانتیکی به ما اجازه می‌دهد تا ببینیم چه چیزی عراق را خاص و چه چیزی آن را «عام» می‌سازد و اینکه اتحاد اکنون در کجا قرار دارد. یک ادعایی که اغلب مطرح می‌گردد این است که عراق این پتانسیل را دارد تا نسبت به هرگونه مناقشه دیگری که پس از بحران سوئز در سال ۱۹۵۶ بین اروپا و آمریکا رخ داد آسیب‌های درازمدت‌تری را وارد سازد. در خلال بحران سوئز، بریتانیا، فرانسه و اسرائیل به مصر (که کانال سوئز را ملی اعلام کرده بود) حمله نموده و شکافی در رابطه با ایالات متحده ایجاد کردند. در این رابطه دست کم دو مقایسه، مناسب و قابل طرح است. در هر دو مورد، متحدین بحران‌ها را از یک زاویه دید مشاهده نکردند، کاری که با در نظر گرفتن آثار آن بر محاسبات دیگر بازیگران، شامل مصر و اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۵۶ و صدام حسین و القاعده در سال ۲۰۰۳، پیامدهای مخربی به همراه داشته است. همچنین در هر دو مورد ایالات متحده عدم نگرانی فاحشی از منافع متحدین چندگانه اروپایی از خود به نمایش گذاشت.

مقایسه بیشتر در این زمینه، چارچوب تحلیلی وسیعتری را می‌طلبد. محیط بین‌المللی در سال ۲۰۰۴ نسبت به سال ۱۹۵۶ فرسنگ‌ها فاصله دارد. در حالی که تروریسم و خاورمیانه بزرگ نگرانی‌های کنونی را تشکیل می‌دهند، در آن هنگام نگرانی‌های عمده فراآتلانتیکی عبارت بودند از ظهور شوروی و خود اروپا به

علاوه، در یک تغییر نقش چشمگیر، ایالات متحده تحت یک دولت جمهوری‌خواه بود که از خطرات ناشی از شعله‌ور شدن افکار عمومی جهانی ـ به خصوص اعراب ـ توسط توسل به اقدام نظامی در قضیه سوئز می‌هراسید. رئیس جمهور دوآیت آیزنهاور[1] در سال ۱۹۵۶ هشدار داد: «مردمان خاور نزدیک و شمال آفریقا و تا اندازه‌ای مردم کل آسیا و آفریقا، علیه غرب متحد خواهند شد، تا اندازه‌ای که بیم آن می‌رود حتی به فاصله یک نسل هم نتوان بر آن فائق آمد».

همچنین محیط نهادی هم به هیچ وجهی مشابه نیست. سوئز مهم‌تر از همه، چالشی بود برای یک ناتوی هنوز جوان و ناآزموده که فاقد هنجارهای نهادین برای حل و فصل مناقشات درونی بود. در سال ۱۹۵۶، آنچه اکنون اتحادیه اروپا نام دارد چیزی نبود مگر برق نگاهی[2] در چشمان حلقه کوچکی از دیپلمات‌های اروپایی. در واقع، شوک سوئز که طی آن آمریکا نه تنها از بریتانیا و فرانسه حمایت نکرد بلکه با قاطعیت به تحقیر آنها پرداخت، انگیزه ملموسی به همگرایی اروپایی بخشید. صدر اعظم آلمان غربی کنراد آدنائر[3]، از قضیه سوئز آموخت که حمایت ایالات متحده از اروپا بی‌ثبات و متغیر است و اینکه هیچ یک از دولت‌های اروپای غربی نمی‌توانند به تنهایی با قدرت آمریکا (یا شوروی) برابری کنند. اکنون پس از جنگ عراق، اتحادیه اروپا دیگر اتحادیه اروپای «بابای شما» نیست. اتحادیه اروپا هیچگاه وزن دیپلماتیک و ژئوپلتیک - و مهم‌تر، پتانسیل افزایش این دو ـ را که اکنون در هیات نوین خود به عنوان یک اتحادیه ۲۵ عضوی داراست، نداشته است. نتیجه اینکه اروپا بیش از هر زمان دیگری حائز شرایط یک واحد سیاسی است که آنقدر قدرتمند باشد تا سیاست‌های ایالات متحده را به عنوان قدرتی «هم وزن» به چالش بکشد.

---

1. Dwight Eisenhower
2. twinkle
3. Konrad Adenauer

تمامی این قضایا ممکن است بسیار جدی و تکان دهنده به نظر رسند، مخصوصاً از آنجا که مناقشات قبلی آشکارا بین شرکای نابرابر صورت گرفته و با توجه به قدرت موازنه ژئوپلتیکی که در خلال جنگ سرد غرب را به یکدیگر پیوند می‌زد کم اهمیت می‌نمودند. در واقع، این تغییر همواره به آسانی با سوابق تاریخی نمی‌خواند. بحران بعدی پس از سوئز - بر سر جایگاه برلین پس از جنگ - بحران اتحاد غرب بود که به همان اندازه به جنگ سرد مربوط می‌شد. با این حال این بحران هرگز به زخم باز همچون سوئز مبدل نشد.

تا برلین و پاریس ...

اولتیماتوم ۱۹۶۱ نیکیتا خروشچف[1] در مورد برلین - خواستار پیمانی که به طور مؤثری کل شهر مذکور را به آلمان شرقی منضم سازد - اتحاد فراآتلانتیک را در امتداد خطوطی همچون خطوط ۲۰۰۳ تقسیم کرد به‌طوری که دیدگاه‌های آلمان و فرانسه به‌طور چشمگیری با دیدگاه‌های ایالات متحده و بریتانیا متفاوت بود. در هر دو مورد، بریتانیایی‌ها بسیار متمایل بودند که نسبت به منزوی شدن در اروپا ریسک کنند تا اینکه از ایالات متحده جدا گردند، در حالی که فرانسه و آلمان در پی آن بودند تا نشان دهند که آنها شریک حتمی و لاینفک یکدیگر هستند.

دیدگاه مشخصاً واقع‌گرایانه کسینجر در بررسی بحران مذکور آن است که روابط دو جانبه ایالات متحده و آلمان (غربی) «چرخشی خارج از کنترل بود» و خود اتحاد فراآتلانتیکی بر سر برلین «به طور خطرناکی در ورطه فروپاشی» قرار گرفت. در نهایت، اتحاد به واسطه اشتباه فاحش خروشچف در زمینه‌چینی برای بحران موشکی کوبا نجات یافت. طی این بدترین بحران جنگ سرد، اتحاد پا بر جا ماند و ایالات متحده به طور بی‌قید و شرط از سوی تمامی متحدین اروپایی خود

از جمله فرانسه تحت حکومت شارل دوگل حمایت شد. با وجود این، در سال‌های بعد شاهد آن بودیم که روابط فرانسه و آمریکا اگر نگوییم روابط فراآتلانتیکی در آستانه گسیخت قطعی قرار گرفت.

اول آنکه، دوگل با وتوکردن درخواست بریتانیا برای پیوستن به آنچه آن زمان جامعه اقتصادی اروپا نامیده می‌شد، نسبت به عرضه موشک از سوی آمریکا به نیروی هسته‌ای ظاهراً مستقل بریتانیا در سال ۱۹۶۲، واکنش نشان داد. یکی از پیامدهای این امر نقش بر آب شدن رویای کندی درباره یک «اروپای کاملاً منسجم[1]» بود که ایالات متحده به واسطه آن در پی وابستگی متقابل بود. اندکی پس از آن، فرانسه و آلمان غربی پیمان الیزه را در ۱۹۶۳ به امضا رساندند که طرفین را به همکاری در «تمامی مسائل مهم مربوط به سیاست خارجی» متعهد می‌ساخت. این پیمان حلقه اروپا ـ فدرالیست‌های دولت کندی که از تضعیف حمایت آلمان از همگرایی اروپا (و همچنین حمایت این کشور از اتحاد فراآتلانتیکی) بیم داشتند را خشمگین ساخت.

در سال ۱۹۶۶ دوگل سربازان فرانسوی را از فرماندهی یکپارچه ناتو بیرون کشید و دفتر مرکزی ناتو و ۲۶ هزار سرباز آمریکایی را از خاک فرانسه خارج ساخت. با این حال، این دوره نیز عزم تمامی طرف‌های موجود در یک اتحاد دموکراتیک را جهت فائق آمدن بر اختلافات به نمایش گذارد. در سال ۱۹۶۳ بحران به سرعت فروکش کرد. بیشتر به این دلیل که پارلمان آلمان شرایط بسیار زیادی را بر پیمان الیزه تحمیل کرد. از جمله مفادی مبنی بر اینکه پیمان مذکور بر تعهدات بن در قبال جامعه اقتصادی اروپا و ناتو، مقدم نیست. علی رغم واکنش عمومی شدید ضد فرانسوی در ایالات متحده (که به سال ۲۰۰۳ شباهت داشت)،

---

[1]. fully cohesive Europe

واکنش دولت رئیس جمهور لیندن جانسون[1] نسبت به خروج فرانسه از ناتو خویشتن‌دارانه و مصالحه‌جویانه بود.

تا ویتنام ...

قضیه ویتنام به بحران فراآتلانتیکی بعدی سرعت بخشید. از برخی جهات این امر به مناقشات فرانسه و آمریکا در اواسط دهه ۱۹۶۰ مربوط می‌شد، به خصوص زمانی که دوگل در سال ۱۹۶۵ به منظور اعتراض به امتیازاتی که آمریکا در نظام پولی بین‌المللی از آنها بهره‌مند بود (همچون قابلیت «صدور» تورم با مصونیت)، حمله به دلار را آغاز کرد. اما جنگ ویتنام مختصات اروپایی خاص خود را داشت، حتی اگر آن ابعاد، هیچگاه مورد نگرانی اکثر سیاستگذاران ایالات متحده یا وقایع‌نگاران آن دوره نبوده باشد. عدم موازنه‌های اقتصادی جهانی که عمدتاً از تعقیب جنگ توسط آمریکا سرچشمه می‌گرفت و هزینه‌هایی که به سبب طرح جامعه بزرگ جانسون بر این کشور تحمیل می‌شد، نظام مالی برتون وودز[2] را در هم شکست. شوک‌های به اصطلاح ۱۹۷۱ نیکسون، زمانی که نرخ تسعیر ثابت و حمایت دلار با طلا به طور یک جانبه به تعلیق درآمد، اروپاییان را گیج و مبهوت کرد. یکی از آثار این امر تسریع تلاش‌های اروپاییان به منظور حرکت به سوی اتحادیه پولی و اقتصادی با افق زمانی ۱۹۸۰ بود، حتی اگر که این تلاش به طور تأسف‌باری در کوتاه مدت با شکست مواجه شده و تنها ۲۰ سال بعد به بار می‌نشست.

به طور کلی، شوک جنگ ویتنام برای دولت‌های اروپایی ـ که تعدادی از آنان مجبور بودند با اعتراضات خشونت‌آمیز ضد جنگ خود دست و پنجه نرم کنند ـ به این تلقی انجامید که سیاست خارجی ایالات متحده در هدایت آن دسته از

---

[1] Lyndon Johnson

نیروهای سیاسی داخلی است که از نگرانی‌های اتحاد غافل هستند. در سال ۱۹۷۳، طرح «سال اروپا»ی کسینجر با تردید و حتی تحقیر در اروپا مواجه شده و به علاوه اروپا به طور کم سابقه‌ای در مخالفت با حمایت آمریکا از اسرائیل در جنگ اکتبر خاورمیانه، خود را متحد می‌یافت. یکی از نتایج کلی‌تر این امر تشویق تجربه جاری اروپاییان در هماهنگی سیاست‌های خارجی ملی از طریق مکانیسم همکاری سیاسی اروپایی بود که گرچه این بار نیز بیش از ۲۰ سال به طول انجامید تا به سیاست خارجی و امنیتی مشترک[1] مبدل گردد.

۳۰ سال پس از خارج شدن آمریکا از ویتنام، اروپاییان بار دیگر گیج و مبهوت از خود می‌پرسند آیا آمریکا فهمیده است که مدل دموکراسی آن به راحتی قابل صدور نیست، اینکه روش‌هایی که جهت احیای اروپای پس از جنگ به کار گرفته شد در منطقه‌ای با شرایط اساساً متفاوت کارساز نیست و اینکه هر چه ناامنی داخلی بیشتر باشد ـ در عراق پس از جنگ همچون در ویتنام جنوبی زمان جنگ ـ دولت دست‌نشانده آمریکا نامشروع‌تر و سرکوبگرتر جلوه خواهد کرد.

حتی قبل از بحران عراق، اروپا به طور ناگهانی با این احساسات عمومی (که به طور قابل توجهی به افکار عمومی کشیده شد) مواجه گشت که اتحادیه اروپا می‌بایست به گونه‌ای به یک بازیگر جهانی مؤثرتری مبدل گردد، به خصوص برای اینکه طبق اوضاع و احوال موجود اروپا بتواند یا در برابر ایالات متحده قد علم کند یا اینکه به عنوان یک شریک تأثیرگذار عمل نماید. هیچ کدام از دیگر اولویت‌ها با چنین گستردگی در کنوانسیون درباره آینده اروپا که پیش‌نویس پیمان قانون اساسی جدید اتحادیه اروپا را در اختیار قرار می‌دهد، وجود ندارد. چنانچه این پیمان (همانطور که توسط دولت‌های عضو اصلاح شد) به تصویب رسد ـ و اتحادیه خود را به یک وزیر امور خارجه جدید، یک سرویس دیپلماتیک یکپارچه و یک توانایی نظامی مجهز کند ـ ممکن است مورخین آینده نتیجه‌گیری کنند

---

[1]. Common Security and Foreign Policy

که سرانجام بحران عراق مسبب و محرک وحدت اروپایی در زمینه‌ای شد که به طور سنتی فرار بود یعنی مسائل سیاست عالی[۱]. همانگونه که دیپلمات سابق هلموت سانِنفلت[۲] گفته است، عراق را می‌توان مسأله‌ای در نظر گرفت که همچون ویتنام پیامد طولانی مدتی در برداشته باشد: سقوط اتحاد فراآتلانتیکی در بحران ولی سرانجام ایجاد همبستگی در آن، به دلیل تمایل اروپا به کسب اهرم فشار در برابر سیاست‌های ایالات متحده و عزم به حصول آن با وحدت بیشتر.

این دیدگاه درباره پیامد جنگ ویتنام (پیامد جنگ عراق کمتر معلوم است) پذیرفتنی است چنانچه توجه داشته باشیم که اتحاد در سرتاسر «شوک موشکی اروپا» در اوایل دهه ۱۹۸۰ به قوت خود باقی ماند و دولت‌های اروپایی اعتراضات گسترده خیابانی بر سر استقرار موشک‌های میان‌برد آمریکایی با کلاهک‌های هسته‌ای در اروپا را سرکوب کردند. فرانسه تحت حکومت فرانسوا میتران به طور بی‌سابقه‌ای به عنوان حامی اصلی اروپایی این طرح ظاهر شد. زمانی که اکثر افراد در واشنگتن شروع مجدد همگرایی در دهه ۱۹۸۰ را به مرکانتلیسم[۳] تعبیر می‌کردند تا آزادسازی بازار[۴]، اتحاد از شوک «قلعه اروپا»[۵] جان سالم به در برد.

تا بالکان و بغداد

البته به آسانی می‌توان از همبستگی دهه ۱۹۸۰ به عنوان آخرین نفس‌های حیاتبخش ائتلافی که توسط جنگ سرد تعریف شده و تداوم می‌یافت، چشم‌پوشی کرد. می‌توان گفت که یکی از بدترین شکاف‌های فراآتلانتیکی پس از جنگ جهانی دوم و قبل از بحران عراق، در قضیه بالکان در دهه ۱۹۹۰ به وجود آمد.

---

1 . high politics
2 . Helmut Sonnenfeldt
3 . mercantilism
4 . market liberalization

ناتو بواسطهٔ عجز و ناتوانی اروپاییان و سپس یکجانبه‌گرایی آمریکا در مسأله بوسنی تقریباً از هم گسیخته بود. کوزوو سستی نظامی اروپا را به نمایش گذارد، در حالی که همچنین سبب شد سلسله مراتب نظامی ایالات متحده توسط دخالت‌های سیاسی پایتخت‌های اروپایی در جریان بمباران ناتو به تنگ آید.

طبق یک دیدگاه واقع‌گرایانه، کابوس‌های اروپا در دوره جرج دبلیو بوش ریشه در سال‌های ریاست جمهوری بیل کلینتون دارد. استراتژی امنیت ملی آمریکا که در سال ۱۹۹۵ طراحی شده بود، حکایت از آن داشت که چنانچه منافع حیاتی ایالات متحده مورد تهدید واقع گردد، آمریکا از نیروی «قاطع و در صورت لزوم، یکجانبه» استفاده خواهد کرد. کلینتون قانون آزادسازی عراق را در سال ۱۹۹۸ به امضا رسانید که به موجب آن ایالات متحده می‌بایست «از تلاش‌هایی که جهت برکناری رژیم تحت زعامت صدام حسین صورت می‌گیرد، حمایت نماید.» ایالات متحده با حمایت بریتانیا جنگ فرسایشی هوایی، ولی بی سروصدایی را طی دوره ۱۰ سال پس از ۱۹۹۳ با عراق به راه انداخت.

ممکن است لیبرال‌ها اهمیت این قبیل رویدادها برای اتحاد آتلانتیکی را مورد مناقشه قرار داده یا دست کم تعبیر متفاوتی از آن ارائه دهند. تعجبی ندارد که بحران‌های بالکان با توجه به پیچیدگی‌های فوق‌العاده و لاینحل باقی ماندن آنها برای یک دوره طولانی، شوک‌آور باشند. با این حال، این بحران‌ها (اگرچه به طور احتیاط‌آمیز) سرانجام از طریق اقدامات مشترک فراآتلانتیکی حل و فصل شدند. مشکلات ناتو هم تعجب‌آور نبود، چرا که نقطه پایان منطقی اتحاد، خاتمه جنگ سرد بود. در واقع یک ناتوی گسترش یافته و تقویت شده پس از پایان جنگ سرد قدم به عرصه گذارد. به علاوه، استراتژی امنیتی اروپایی اتحادیه اروپا که در سال ۲۰۰۳ پس از جنگ عراق منتشر شد، به طور قابل ملاحظه‌ای دکترین اروپایی

درباره تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و دولت‌های سرکش را هم در مسیر پراگماتیسم جدی و هم در مسیر همگرایی فراآتلانتیکی[1] مطرح کرد.

به رغم تداوم چشمگیر در سیاست خارجی ایالات متحده، تخطی از هنجارهای اتحاد در قضیه عراق ممکن است روند پیشرفت به سوی یک اروپای متحدتر در سیاست جهانی را پیچیده و حتی موقتاً دچار وقفه کند. همانطور که قضیه عراق نشان می‌دهد، پایان جنگ سرد هم موجب تشدید قدرت آمریکا و هم کاهش قدرت آن، تقریباً در مقیاس‌های مساوی (و گسترده) شده است. اون هریس[2] به درستی می‌گوید که «قدرت‌های هژمون به این آسانی درس تعدیل جاه‌طلبی‌های خود را نمی‌آموزند». با این حال، یکی از پیامدهای نادیده گرفته شده تحقیر اروپا در قضیه عراق می‌تواند آغاز توسعه یک اتحادیه اروپای مصمم‌تر در زمینه سیاست خارجی باشد. اتحادیه اروپا به تنهایی نمی‌تواند ایجاد کنسرت جدیدی از دولت‌های سازماندهی شده به دور یک هسته فراآتلانتیکی را به هدف اصلی سیاست ایالات متحده تحت رهبری دولت بوش یا دولت پس از آن مبدل سازد. اما می‌توان پذیرفت اروپایی که به عنوان یک قدرت جهانی خود را بیابد، پیش شرط اساسی برای ایجاد چنین تحولی باشد.

دمکراتیزه کردن خاورمیانه

شاید مهم‌ترین دلیل برای این ادعا که دو پیامد بحران عراق، وحدت بیشتر اروپا و همبستگی فراآتلانتیکی خواهد بود، تمرکز جدید اروپا و آمریکا بر امری است که به طور عام می‌توان آن را خاورمیانه بزرگ نامید. این منطقه جایی است که دو طرف به طور فزاینده‌ای در حال معطوف کردن توجهات سیاست خارجی

1. transatlantic convergence

خود بر آن هستند. عمدتاً به این خاطر که این منطقه جهت خنثی کردن[1] (کمتر کسی به خود جرات می‌دهد که بگوید «پیروز شدن»[2]) به اصطلاح جنگ علیه تروریسم، مهم شناخته می‌شود. سرانجام، همچنین این منطقه جایی است که به طور فزاینده‌ای اهداف راهبردی، در آن مشترک هستند اما اختلاف نظر بر سر ابزار سیاستی[3] همچنان ادامه دارد.

این امر توسط ابتکار خاورمیانه بزرگ دولت بوش که در پی پیشبرد دموکراسی در منطقه است، آشکارا نشان داده شده است. خارج از واشنگتن، این ابتکار را به باد تمسخر گرفته و آن را محصول چنگ‌اندازی نومحافظه کاران بر سیاست خارجی ایالات متحده و ناپختگی فوق‌العاده پیش‌فرض‌های اولیه آنها مبنی بر اینکه از نیروهای آمریکایی در عراق به عنوان «نیروهای آزادیبخش استقبال خواهد شد» و «موجی از دموکراسی» متعاقباً منطقه را فراخواهد گرفت، می‌دانستند. منتقدین، دولت بوش را به تلاش در تحمیل طرحی کلان بر خاورمیانه متهم می‌کردند که برای پیشبرد اصلاحات دموکراتیک معنادار ناخوشایند، غیرقابل تصور و نامتحمل است. در اکثر موارد، نه با کشورهای مورد هدف مشورت شد و نه نگرانی اصلی آنها یعنی مسأله فلسطین و اسرائیل توسط این ابتکار لحاظ گردید.

اتحادیه اروپا به نوبه خود تجربه طولانی در پیشرفت اصلاحات از طریق ابتکارهای خود در این منطقه داشته است. اکثر دولت‌های اروپایی بدون تغییرات اجتماعی و فرهنگی گسترده، امید چندانی به ریشه دوانیدن دموکراسی در این منطقه نداشته و از این رو «نوسازی» را بر «دمکراتیزه کردن» به مثابه ابزاری برای ایجاد تغییرات مثبت مقدم می‌دانند. تمامی کشورهای اروپایی ستیز اسرائیل

---

1. defusing
2. winning
3. policy means

و فلسطین را منشاء اصلی نارضایتی و تنش در جهان اسلام می‌دانند. اکثر دولت‌های عضو اتحادیه اروپا طرح‌هایی که (چندین مورد از آنها از واشنگتن سرچشمه گرفته‌اند) برای نظام هنجارها و قواعد منطقه‌ای براساس سازمان امنیت و همکاری اروپا طرح‌ریزی شده‌اند را به دیده مثبت می‌نگرند. به نظر می‌رسد ابتکار خاورمیانه بزرگ آمریکا از این طرح حمایت کند زیرا ایالات متحده از آن بیم دارد که قرار دادن مسائل امنیتی در دستور کار، به ناگزیر سبب شود تا دولت‌های عربی بر مطرح شدن کشمکش اعراب - اسرائیل پافشاری کنند.

با وجود این، بدون حمایت جمعی و پایدار ایالات متحده و اروپا و به خصوص استفاده مؤثر از اهرم ایالات متحده در اسرائیل و نفوذ اتحادیه اروپا در دولت‌های عربی (شامل فلسطین، همانطور که شاهد آن هستیم)، اصلاحات در خاورمیانه هرگز به وقوع نخواهد پیوست. در حال حاضر رویه‌هایی برای آنگونه تلاش مشترکی که به طوری متناقض تقسیم کار عمل‌گرایانه‌ای را می‌طلبد، وجود دارد. یکی از این رویه‌ها دیپلماسی اروپا نسبت به سوریه، پاکستان، عربستان سعودی و مصر بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر است. نمونه دیگر ایران پس از جنگ عراق است که فرانسه، آلمان و بریتانیا (غیر از اتحادیه اروپا به طور جمعی) به صورت فعالانه‌ای در پی مهار جاه‌طلبی‌های هسته‌ای این کشور بوده و این در حالی است که بوش بر این امر اذعان داشت که «همتایان اروپایی ما بیش از ما در ایران نفوذ دارند.»

مورد ایران

ایران از بسیاری جهات آزمونی مهم‌تر از عراق برای سیاست خارجی اروپا است. حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ یا پس از آن تقریبا اجتناب‌ناپذیر بود. به رغم ادعاهای مخالف (برای مثال توسط وزیر خارجه اسبق مارلین آلبرایت)، خط مشی سرسختانه دولت کلینتون نسبت به عراق ما را به این باور می‌رساند که

حتی چنانچه الگور، بوش را در سال ۲۰۰۰ شکست می‌داد حمله به عراق صورت می‌گرفت، ولی احتمالاً با حمایت ائتلاف گسترده‌تر و طبق برنامه زمانی متفاوت. در مورد ایران، اتحادیه اروپا از اهرمی بهره‌مند است که ایالات متحده که از اواخر دهه ۱۹۷۰ روابط دیپلماتیک با تهران نداشته است، به کلی فاقد آن است. در این قضیه، اختلاف نظرها بر سر ابزارهای راهبردی، حاد است به طوری که آمریکا در پی منزوی ساختن ایران و اروپا جهت پیشرفت اصلاحات داخلی در صدد تعامل با این کشور است. در اوایل سال جاری، گزارش مبسوطی در این باره وجود داشت که ایران خواستار مذاکره با ایالات متحده در مورد چیزی است که به «معامله بزرگ» معروف بوده و به سلاح‌های هسته‌ای، تروریسم و اسرائیل مربوط می‌شود، اما دولت بوش به دلیل ناتوانی ناشی از اختلاف نظرهای داخلی نسبت به این پیشنهاد نتوانست به آن پاسخ دهد. اتحادیه اروپا به طوری سرسختانه بر این موضع خود پافشاری می‌کند که ایران باید در ازای پیشرفت به سمت موافقتنامه تجاری و همکاری دو جانبه با اتحادیه که بسیاری در ایران به آن رشک می‌ورزند (دست کم توسط میانه‌روهای سیاسی) و به رغم سابقه عموماً ناهمگون اتحادیه در ایجاد چنین ارتباط‌هایی در مناطق دیگر، اصلاحات حقوق بشر و کنترل برنامه‌های هسته‌ای خود را به طور جدی دنبال کند.

از آنجا که دیپلماسی اروپا توسط پایتخت‌های ملی و نه دفتر مرکزی اتحادیه در بروکسل هدایت می‌شود، اتحادیه اروپا همچنان در واشنگتن نسبت به اتهام نفاق آسیب‌پذیر است. بنا به گفته مقام سابق وزارت خارجه آمریکا ریچارد هاس[1]، «دولت‌های اروپایی بیش از هر کس دیگری در اینجا موجب تضعیف سیاست خارجی و امنیتی مشترک شده‌اند.» اما ماموریت‌های پیاپی به ایران که به طور مشترک توسط برلین، لندن و پاریس هدایت می‌شد، پس از مشورت کامل با تمامی اعضای اتحادیه اروپا در بروکسل و با احترام به مواضع مشترک اتحادیه

---

[1]. Richard Haass

صورت می‌گرفت. (اغلب این امر در خارج از بروکسل درک نمی‌گردد که در عمل مقام «نماینده عالی» سیاست خارجی و امنیتی مشترک، خاویر سولانا[1]، پایین‌تر از وزیر خارجه حتی کوچک‌ترین دولت عضو اتحادیه اروپاست.)

خطر پیشنهاد مذاکره غرب با ایران، حال هر کسی رهبری آن را عهده‌دار باشد، بسیار بالاست. ایران کشوری است که در قضیه بازار سیاه تکنولوژی هسته‌ای تحت مدیریت «پدر» دانش هسته‌ای پاکستان یعنی عبدالقادر خان، اتهامات سنگینی بر آن وارد شده است. ایران پس از پاکستان خطرناک‌ترین کشور به لحاظ منبع بالقوه برای دستیابی تروریست‌ها به سلاح‌های هسته‌ای محسوب می‌شود.

در پاییز ۲۰۰۴، ابتکار اروپا درباره ایران با شکست روبرو شد. ارجاع به ظاهر نقض صریح پیمان عدم گسترش توسط ایران به شورای امنیت، قطعی می‌نمود. با این حال، تلاش ایران جهت تعمیق شکاف فراآتلانتیکی با متهم نمودن دولت‌های اروپایی به نوکری آمریکا و درخواست «تقاضاهای استعماری» دست کم دفع شدند.

نقش اتحادیه اروپا

ضروری بودن نقش اتحادیه اروپا در خاورمیانه بزرگ در ابتکار «اروپای بزرگ» کمیسیون اروپایی در سال ۲۰۰۳ بازتاب یافت. این ابتکار که جهت انعکاس دادن واقعیت‌های ژئوپلتیکی نوین، فراروی اتحادیه اروپای شامل ۲۵ عضو طراحی شده بود، در پی بسط «ثبات و رفاه» ورای مرزهای جدید اروپا به خصوص کشورهایی است که «در حال حاضر فاقد دورنمای عضویت در اتحادیه اروپا هستند». فهرست این کشورها طولانی بوده و شامل چندین کشور ورای خاورمیانه از جمله بلاروس،

مولداوی، روسیه و اوکراین است اما همچنین الجزایر، مصر، اسراییل، اردن، لبنان، لیبی، مراکش، حکومت خود مختار فلسطین، سوریه و تونس را در بر می‌گیرد.

مشکلات مهم این منطقه، تصور یک «منطقه رفاه و همجواری دوستانه» که از اصلاحات در جهان عرب و دیگر دولت‌ها در ازای چشم‌انداز پیوستن به بازار داخلی اتحادیه (از رهگذر منطقه اقتصادی اروپا) نشأت گیرد را دشوار می‌نماید. اما ابتکار اروپای بزرگ به طوری خلاقانه مجموعه‌ای از ابزارهای راهبردی اتحادیه را با انگیزه‌هایی از کمک‌های اقتصادی گرفته تا کاهش محدودیت‌های ویزا ترکیب می‌کند. همچنین در مقایسه با طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا، اروپای بزرگ نسبت به تفاوت‌های موجود در میان شرکا از خود حساسیت نشان داده و پذیرفته است که برای یکایک طرح‌ها با هر دولت به طور جداگانه مذاکره نماید. مسأله احترام به حقوق بشر و حمایت از سازمان‌های جامعه مدنی مورد تأکید فراوانی قرار گرفته است. مهمتر از همه، اتحادیه اروپا (یا دست کم کمیسیون اروپایی) پول و منابع مالی جدیدی به ابتکار مذکور اختصاص داده و تقریباً مبلغ یک میلیارد یورو برای سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ تعهد نموده است. در بدو امر، پنج کشور از خاورمیانه شامل مراکش، تونس، اسرائیل، اردن و مصر برای عقد این موافقتنامه‌ها مناسب تشخیص داده شدند. آشکار است که اروپای بزرگ هیچگونه نوشدارویی به ارمغان ندارد، به خصوص زمانی که سوابق برنامه همکاری اروپا ـ مدیترانه لحاظ گردد. برنامه همکاری اروپا ـ مدیترانه در سال ۱۹۹۵ به منظور ارتقای نوسازی اقتصادی و دموکراتیک این منطقه و روابط صلح‌آمیز در میان دولت‌های آن ایجاد شد. در حالی که ۹ سال از شروع این برنامه می‌گذرد، سوریه همچنان معضلی شاخص برای آن است. سوریه تنها کشور منطقه است که موافقتنامه جامعه اتحادیه اروپا را امضا نکرده و به طور مؤثری مانع تحقق هدف منطقه آزاد تجاری اروپا ـ مدیترانه شده است. اما اتحادیه مقصد دو سوم کل صادرات سوریه بوده و این امر در برابر دولت مستبد بشار اسد نفوذ چشمگیری به اتحادیه می‌دهد.

در یک مقطع در سال ۲۰۰۳، در حالی که رسیدن به معامله با سوریه بسیار نزدیک بود، اتحادیه اروپا ناگهان بر گنجاندن شرطی در پیش‌نویس موافقتنامه خود مبنی بر اجتناب سوریه از دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی پافشاری کرد. بدین‌وسیله اتحادیه اروپا در پی کاهش شکاف میان سیاست تعامل خود با سوریه و تلاش‌های آمریکا جهت منزوی ساختن آن کشور بود (در نوامبر ۲۰۰۳، کنگره آمریکا قانونی را به تصویب رساند که سوریه را مورد تحریم قرار می‌داد). اما سوریه پیشنهاد اتحادیه اروپا را رد کرد و کماکان به عنوان یک نقطه چرکین در روابط فراآتلانتیکی باقی ماند و این در حالی است که اتحادیه اروپا به طور سرسختانه‌ای در پی حصول توافق با این کشور است.

دستاوردهای محدود ابتکار اروپا ـ مدیترانهٔ اتحادیه اروپا به ما کمک می‌کند تا توضیح دهیم چرا دولت بوش در پی پیشبرد طرح خاورمیانه مخصوص به خود است. تردید اروپا و خصومت آشکار اعراب، با این احساس در آمیخته است که هرگونه تعامل دیپلماتیک ایالات متحده در این منطقه اگرچه با اکراه، می‌بایست مورد تشویق قرار گیرد. کسی تردید ندارد تا زمانی که یک راه حل سیاسی برای منازعه اسرائیل- فلسطین حاصل نگردد، این منطقه همچنان بی‌ثبات بوده و صحنه تروریسم اسلامی باقی خواهد ماند. با این حال، کسی هم ادعا نمی‌کند که گروه چهارگانه موسوم به کوآرتت[1] شامل ایالات متحده، اتحادیه اروپا، سازمان ملل و روسیه جهت ترغیب گفتگوی سیاسی میان اسرائیل و فلسطین - بسیار خوب عمل می‌کند یا منکر آن باشد که این ابتکار به طور فوق‌العاده‌ای تحت سیطره ایالات متحده قرار دارد.

با این حال، اتحادیه اروپا به عنوان بازیگری عمده در خاورمیانه باقی خواهد ماند. برای روشن شدن موضوع، یک نظرسنجیِ به لحاظ فنی ناقص توسط اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که اروپاییان فکر می‌کنند اسرائیل «تهدید بزرگتری برای صلح

جهانی» از هر کشور دیگر در جهان است، به طوری که این امر خشم بین‌المللی و اتهامات ظهور یهودی ستیزی در اروپا را به دنبال داشته است. اما در یک نظرسنجی دیگر در اسرائیل در سال جاری مشخص شد که اکثریت مردم اسرائیل موافق عضویت در اتحادیه اروپا هستند.

قطع نظر از نفوذ اتحادیه اروپا در «خارج نزدیک» آن، حوزه عمل مؤثر سیاست خارجی اتحادیه عمدتاً توسط نحوه مدیریت روابط آن با آمریکا تعریف می‌گردد. تعداد کثیری از استراتژی‌های پیشنهادی اخیر برای اصلاحات در خاورمیانه، همانطور که انتظار می‌رفت بر این امر اتفاق نظر دارند که ایران و سوریه از اهمیت اساسی برخوردار بوده و برای اینکه هرگونه پیشرفت ملموسی در منطقه در آینده نزدیک صورت پذیرد، اروپا و آمریکا می‌بایست تلاش‌های خود را یک کاسه نمایند. تلاش غرب جهت ایجاد یک خاورمیانه جدید و اصلاح شده ممکن است سال‌های زیادی بطلبد تا به نتیجه ملموسی برسد. اما زمانی که ایالات متحده و اتحادیه اروپا اهداف مشترک خود را به دستور کار مشترک مبدل سازند، احتمال موفقیت آنها بسیار بیشتر خواهد شد.

تجدید ساختار اتحاد

تعقیب اهداف مشترک توسط اتحادیه اروپا و ایالات متحده به دلیل ناکافی بودن ابزار نهادی، خطر عقیم ماندن را در پی دارد. اتحاد فراآتلانتیک به طور تعجب‌آور و افراط‌آمیزی در وضعیت دوره جنگ سرد باقی مانده است، یعنی تک بعدی (متمرکز بر قلمرو نظامی ـ امنیتی) و ناتو محور. چارچوب دستور کار جدید فراآتلانتیکی که توسط دولت کلینتون جهت تقویت روابط ایالات متحده با اتحادیه اروپا ایجاد شد، نتایج ملموس اندکی به همراه داشت. اجلاس اخیر سران اروپا و آمریکا در این راستا به روشن شدن این موضوع کمک می‌کند: اجلاس سران ژوئن ۲۰۰۴ در ایرلند سه ساعت تمام به طول انجامید ولی چیزی بیش از

یک توافق کاملاً فنی (در مورد سیستم ماهواره گالیله) در بر نداشت. اجلاس بعدی ناتو در استانبول شاهد چانه زنی سرسختانه دولت بوش درباره مسائل پر سروصدای آموزش نیروهای امنیتی عراق توسط ناتو و عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا بود.

نوسازی روابط فراآتلانتیکی مستلزم اقدام در سه حوزه است: اول آنکه چارچوب دستور کار جدید فراآتلانتیکی نیازمند تغییر اساسی است. مهمتر از همه، در حالی که اتحادیه اروپا سیاست خارجی و امنیتی خود را توسعه می‌بخشد این چارچوب باید مراودات نظامی را تسهیل نماید. در حال حاضر، نهادهای نظامی - مخصوصاً سازمان عظیمی همچون پنتاگون - به کلی در مراودات دستور کار جدید فراآتلانتیکی غایب هستند. همچنین اجلاس دستور کار جدید باید با یک اتحادیه اروپای گسترش یافته و همچنین با ایجاد یک وزیر امور خارجه خود را وفق دهند. مراودات میان مقامات عالی‌رتبه، به خصوص میان وزیر امور خارجه ایالات متحده و وزیر امور خارجه اتحادیه اروپا باید تا حد امکان صرفاً دوجانبه (در محدوده‌های سیاسی همگرایی اروپا) و مداوم باشد. سرانجام اینکه مراودات دستور کار جدید می‌بایست نقش برجسته‌تری به اعضای پارلمان بدهد که عمدتاً توسط چارچوب کنونی به حاشیه رانده شده در حالی که از قدرت تخریبی فوق العاده‌ای برخوردارند.

دوم، ایالات متحده باید خود را با تکثرگرایی فزاینده در سیاست خارجی اروپا انطباق داده و «وحدت در کثرت»[1] نوینی را پذیرفته و حتی ترغیب نماید. اکثر مفسرین بر این عقیده‌اند که سیاست خارجی و امنیتی مشترک، شکست غم انگیزی بوده است، چه در رابطه با مسأله عراق و چه به طور عام. لیکن سیاست خارجی اتحادیه اروپایی با ۲۵ عضو، منطقاً ائتلاف‌های داوطلبانه بیشتری را در مورد مسائل راهبردی خاص - به خصوص آن دسته از مسائلی که همچون

عملیات آلته آ[1] در بوسنی دارای فرآیند نظامی هستند - شاید به طور کنایه‌آمیزی با اثر ایجاد اقدام مؤثرتر و قطعی‌تر، می‌طلبد. تشکیل اخیر «گروه‌های نبرد» که توانایی‌های ویژه ملی (مخصوصاً مربوط به فرانسه و انگلیس) را در قالب نیروهای نظامی مشترک در منتهی‌الیه سخت‌افزاری توانایی‌هایی نظامی ترکیب می‌کند، نمونه‌ای در این زمینه است. دیپلماسی اخیر اروپا در قبال ایران که از سیاست خارجی و امنیتی مشترک جهت پشتیبانی از یک تلاش چندجانبه توسط پایتخت‌های منتخب ملی استفاده شد می‌تواند یک الگو ارائه نماید (اگرچه جایگاه وزیر امور خارجه جدید اتحادیه اروپا باید محترم شمرده شود). به طور کلی، اگر اروپا بخواهد از مرض «فلج اروپا» رهایی یابد باید چنین رویه‌ای را در پیش گیرد به طوری که مجموعه‌ای از اروپاهای مختلف به قلمروهای مختلفی از سیاست خارجی اختصاص یابند - و ایالات متحده شأن نهادین اتحادیه اروپا را محترم شمرده اما همچنین قادر باشد با ائتلاف‌های موردی همکاری نماید.

سرانجام، اروپا و آمریکا باید برای اصلاحات بلندمدت شورای امنیت سازمان ملل همکاری کنند. شورای امنیت مهمترین نهاد بین‌المللی است که کماکان نظام بین‌المللی شصت سال قبل را نمایندگی می‌کند. بررسی کنونی نهادهای سازمان ملل به عهده یک هیأت بلند پایه است که توسط دبیرکل سازمان ملل کوفی عنان، منصوب شده و دستور دارند تا مسأله اصلاحات در شورای امنیت را بررسی کنند. اما نامتحمل است که این هیأت، کاری بیش از فراهم کردن زمینه برای یک بحث جدی و طولانی درباره نحوه بازسازی این نهاد جهت انعکاس واقعیت‌های ژئوپلتیکی انجام دهد. هیچ امیدی وجود ندارد که دو دولت عضو اتحادیه اروپا یعنی فرانسه و بریتانیا که دارای کرسی دائمی هستند، برای اینکه خود اتحادیه اروپا به عضویت شورای امنیت در آید به طور آبرومندانه‌ای در آینده نزدیک از این شورا کناره‌گیری کنند. همچنین رفتارهای غیرمسئولانه دولت‌های عضو اتحادیه

---

[1]. Althea

اروپا در رابطه با اصلاحات شورای امنیت، برای مثال، اقدام ایتالیا در ایجاد مانع در برابر خواست آلمان جهت حصول کرسی دائمی، باید متوقف گردند. به طور کلی، مگر اینکه قدرت‌های بزرگ ورای همه آمریکا و دولت‌های عضو اتحادیه، تلاشی جدی جهت نوسازی شورای امنیت مصروف دارند، در غیر این صورت این مفهوم که سازمان ملل مرجع اصلی برای تعیین اراده مشروع «جامعه بین‌المللی» است، سرانجام از میان خواهد رفت.

راه‌حل فراآتلانتیکی

عراق یک بحران جدی فراآتلانتیکی بود، اما تنها یک بحران از میان مجموعه‌ای از بحران‌ها. واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان پاسخ‌های متفاوتی نسبت به مسأله قریب الوقوع بودن خطر ارائه می‌دهند. اما پرداختن به این سؤال که جنگ عراق جدی‌ترین مناقشه فراآتلانتیکی در دوره پس از جنگ سرد بود، خطر چشم‌پوشی از آنچه واقعاً در آستانه جنگ عراق تازگی داشت را در پی دارد. آنچه اکنون اهمیت دارد نوسازی اتحاد و توسعه یک دستور کار مشترک برای خاورمیانه است. هر دو مورد مذکور مستلزم ظهور اتحادیه اروپا به عنوان یک قدرت تأثیرگذار جهانی است. اما درباره اهداف اساسی برای نظم بین‌المللی و همچنین زمینه برای وحدت و کارآمدی سیاست خارجی اروپا در درازمدت بیش از آنچه اغلب برآورد می‌شود، میان اروپا و آمریکا توافق وجود دارد. ممکن است اختلافاتی در رابطه با موضوع اهداف راهبردی وجود داشته باشد. از جمله می‌توان به تفاوت‌های فرهنگی عمده میان ایالات متحده و اروپا اشاره کرد که در خلال جنگ سرد در مسیر معقولی قرار داشت ولی پس از پایان جنگ سرد به‌گونه‌ای دیگر بروز کرد مانند نگرش‌های اساساً متضاد درباره مسائلی همچون پروتکل کیوتو[1] درباره گرم شدن زمین یا دیوان کیفری بین‌المللی.

برای روشن شدن موضوع، مهم‌ترین عوامل تعیین کننده سیاست خارجی ایالات متحده (و به طور کلی روابط فراآتلانتیکی) در آینده نزدیک ممکن است تغییرات در سیاست داخلی آمریکا باشد. تغییرات دائمی جمعیت و ثروت به سمت جنوب و غرب آمریکا و تغییراتی (به خصوص حوزه‌بندی مجدد انتخاباتی) که کنگره را کمتر برون‌گرا و بیشتر بین‌الملل‌گرا می‌کند، ممکن است نوع مردم‌گراتری از سیاست ایالات متحده و سیاست خارجی یک‌جانبه‌گرای شدیدی را قطع نظر از نتایج انتخابات ریاست جمهوری رقم بزنند.

به علاوه ممکن است در سال‌های آتی، اتحادیه اروپا بر مسائل داخلی تمرکز کرده و در حالی که برای تصویب قانون اساسی جدید خود تلاش می‌کند، در پی هضم آخرین گسترش و گسترش‌های بعدی خود باشد. جنگ عراق گامی بزرگ به عقب را در ارج‌گذاری و فهم آمریکا از آنچه بسیاری از بروکسل در خلوت اعتراف می‌کنند که نباید حتی سیاست خارجی و امنیتی «مشترک» نامیده شود نشان داد. احتمال می‌رود دو مورد از مهم‌ترین پروژه‌های سیاست خارجی کوتاه‌مدت یعنی سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی و تصمیم درباره عضویت ترکیه، مورد انزجار و سوء برداشت در واشنگتن قرار گیرند. روابط فراآتلانتیکی مستلزم سرمایه‌گذاری سیاسی و مدیریت دقیق و چشمگیری است تا اطمینان حاصل گردد قبل از اینکه بهتر شود، بدتر نگردد.

لیکن حرکت از اعتراف به شوک عراق، تکثرگرایی فرهنگی جدید منطقه آتلانتیک شمالی و دامنه عدم درک متقابل آینده، به سمت این نتیجه‌گیری که آمریکاییان و اروپاییان نمی‌توانند متحد باشند چرا که دیگر به اندازه کافی خواهان چیزهای یکسانی نیستند، مستلزم پرش بزرگی است. اکنون در اروپا و به همان اندازه در آمریکا، یک مجموعه از نگرانی‌های سیاست خارجی بر دیگر موارد ارجحیت دارد و آن تروریسم بین‌المللی و ریشه‌های آن در خاورمیانه بزرگ است. هم‌اکنون شواهدی در دست است که نشان می‌دهد شوک عراق می‌تواند به ظهور

اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر بین‌المللی مؤثرتر و قدرتمندتر منجر شده و کمک نماید تا اتحادیه بتواند با وحدت بیشتر برای بخش بزرگتری از یک اروپای گسترش یافته سخن گفته و مهمتر از همه عمل نماید. اتحادیه اروپا عاقبت امر به برخی از تجهیزات یک قدرت واقعی جهانی، از جمله وزیر خارجه، سرویس دیپلماتیک و توانایی نظامی مجهز خواهد شد. تمامی پایتخت‌های غربی به طور گسترده‌ای به این امر معترفند که بدون اقدام جمعی اروپا - آمریکا و آن هم به میزان زیاد آن، نمی‌توان امید چندانی به اصلاح و ثبات در خاورمیانه بزرگ بست.

ممکن است عراق به عنوان یک نمونه کاملاً جدیدی از مناقشات فراآتلانتیکی در نظر گرفته شود؛ اولین بحران اروپا و آمریکا که یک «دعوای خانوادگی» نبود چرا که این خانواده پس از جنگ سرد منحل شد. بنابراین تعریف، پرهیز از گسست بر سر بالکان در دهه ۱۹۹۰ صرفاً وقوع امری حتمی را به تأخیر انداخت. از سوی دیگر، سناتور جوزف لیبرمن، در حالی که دولت بوش و «اروپای کهنه» را برای بحران عراق به طور یکسان مورد سرزنش قرار می‌دهد، متحدین را متهم می‌کند که همچون «خانواده‌ای به هم‌ریخته»[1] عمل می‌کنند که به درمان نیاز داشته اما همچنان یک خانواده هستند. شاید درمان که نوعی برنامه تعدیل رفتار شناختی خود مختارانه است، اکنون پس از جنگ عراق و تهدید مداوم تروریسم بین‌المللی که به اعضای اتحادیه برای پایداری در مسیر تجویز شده‌شان انگیزه می‌دهد، در دست اقدام باشد.

سازمان ملل پس از عراق[1]

متز بردال

دوره پس از پایان رسمی «درگیری‌های عمده‌ی نظامی» در عراق، دوره‌ای غیر عادی و نگران کننده برای سازمان ملل بوده است. از ویژگی های این دوره می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: در هم آمیختگی عجیب امید و یأس، پدیدار شدن نشانه‌های تجدید حیات سازمان و افزایش تقاضا برای خدمات آن که در عین حال این مساله با تشویش درباره‌ی گسترش بیش از حد دامنه‌ی فعالیت‌های سازمان همراه شده است. نگرانی درباره آسیب‌پذیری‌های جدید، و تداوم بلاتکلیفی درباره نحوه‌ی نگرش ایالات متحده نسبت به سازمان ملل از دیگر ویژگی‌های این دوره محسوب می‌شود. ورای تمامی این مسائل، حسی غریب و فراگیر در میان اعضای دبیرخانه سازمان ملل و اکثر کشورهای عضو مشهود است: جنگ عراق «سؤالاتی را درباره اصول و اقدامات [سازمان ملل] ایجاد کرده» که پیامدهای آن باید بررسی شود.(۱)

این ادعا که تا قبل از وقوع جنگ در سال ۲۰۰۳ به طور مکرر مطرح می‌شد و براساس آن سازمان ملل در آستانه ورشکستگی سیاسی قرار داشت، حقیقتاً غلط

---

۱. این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط محمدرضا اقارب‌پرست به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله استاد مباحث امنیت و توسعه در بخش مطالعات جنگ کالج سلطنتی لندن است. وی طی سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ مدیر مطالعات در مرکز مطالعات استراتژیک بین المللی در لندن را به عهده داشته است.

Mats Berdal, The UN after Iraq, Survival, vol. 46, no. 3, Autumn 2004, pp. 83–102.

از آب درآمد. با عنایت به مورد عراق، نیروهای اشغالگر ـ ایالات متحده با اکراه و انگلستان نیز تا حدودی همانند آن ـ خیلی زود دریافتند که دخالت سازمان ملل برای فائق آمدن بر مشکلات ناشی از فقدان مشروعیت اشغال و عدم حمایت‌های عمومی از نیروهای اشغالگر، حیاتی است. اگرچه تصمیم سازمان برای درگیر شدن در مسأله عراق دودستگی و جنجال فراوانی را در سازمان به دنبال داشت، اما اخضر ابراهیمی مشاور ویژه دبیر کل در بهار ۲۰۰۴ به محور اصلی استراتژی آمریکا در عراق تبدیل شد.(۲) این مسأله تغییر فاحشی در رجزخوانی‌های آمریکا مبنی بر کنار گذاشتن سازمان ملل و تلقی خصمانه دولت بوش درباره‌ی این سازمان تا قبل از جنگ و در آستانه پیروزی محسوب می‌شد. در طی چهارده ماه بعد، نتایج ناگوار اشغال عراق توسط آمریکا و انگلستان، به پراهمیت‌تر جلوه کردن دستاوردهای سازمان ملل در عراق و سایر نقاط جهان کمک کرد و این دیدگاه را که تجارب سازمان ملل درباره «اوضاع و احوال منحصر به فرد عراق» صدق نمی‌کند، تعدیل نمود. شاید در تاریخچه فعالیت‌های سازمان ملل در نظارت بر سلاح‌های کشتار جمعی یا اداره کردن جوامع ویران از جنگ و به لحاظ سیاسی چند تکه[1]، چیزی برای درس گرفتن ـ درباره تمامی این مشکلات و مصائب که شواهد وجود آن بر همگان آشکار است ـ یافت می‌شد.

با این وجود بارزترین نشانه تجدید حیات سازمان نه از عراق، بلکه از رشد چشمگیر فعالیت‌های صلح سازمان ملل از ماه می ۲۰۰۳ که تقریباً اکثر آن مربوط به آفریقا بود، آشکار گشت. این فعالیت‌ها مأموریت‌های کلان و چند منظوره‌ای را شامل می‌شد که به رغم وجود تنش بسیار بین اعضای دائم شورای امنیت که از جنگ عراق ناشی می‌شد، همگی به انجام رسید.

با وجود اینکه پیشگویی‌های پایان کار سازمان ملل غلط از آب درآمده، دبیرخانه و اعضای سازمان هیچ‌کدام حس خوش بینی درباره‌ی نقش آتی سازمان

در زمینه امنیت از خود نشان نمی‌دهند. عجیب اینکه، علل این مسأله به همان نشانه‌های تجدید حیات نیز که بدان اشاره شد برمی‌گردد و البته سر آغاز آن نیز، نقش‌آفرینی سازمان در عراق طی اشغال این کشور توسط نیروهای ائتلاف می‌باشد. در میان اعضای سازمان و به طور مشخص در دبیرخانه، بسیاری اعتقاد داشتند که خطرات امنیتی و سیاسی حضور مجدد در عراق آن هم وقتی که ایالات متحده به روشنی موارد دخالت و حوزه مانور سازمان ملل را مشخص کرده، از هر سود احتمالی که نصیب سازمان شود بیشتر خواهد بود.(۳) حمله ۱۹ اوت ۲۰۰۳ به دفتر سازمان ملل در بغداد ـ که با هزینه‌ای گزاف خطرات امنیتی دخالت در عراق را نشان داد ـ تأییدی بر این مدعا است. این حمله سؤالی عمیق‌تر را برانگیخت. سؤالی که به استراتژی سیاسی مستتر در پس اشتیاق دبیر کل و کارمندان عالی‌رتبه سازمان، درباره دخالت مجدد در عراق ـ آن هم بلافاصله پس از حمله آمریکا و انگلیس ـ نظر داشت. رفتار سخت‌گیرانه و سیاسی‌کارانه کنگره آمریکا درباره تفحص در مساله رسوایی برنامه «نفت در برابر غذا»[1] بر خشم و انزجار دبیرخانه افزود اگرچه بی‌هیچ تردید آلودگی‌هایی وجود داشته ولی مقصر و خطاکار دانستن یک فرد به هیچ‌وجه کار ساده‌ای نیست.(۴)

اما عراق تنها یکی از کانون‌های نگرانی است و گذشته از این مسائل، نقش سازمان ملل در آن همچنان محدود باقی خواهد ماند. در بقیه موارد این چنین نیست. برای مثال افزایش فعالیت‌های مشترک صلح در آفریقا، نویدبخش گسترش شدید دامنه فعالیت‌های سازمان است. البته تداوم مشکلات ساختاری ـ که برخی ناشی از اجرای ناقص یا گزینشی توصیه‌های مندرج در گزارش هیأت عملیات صلح سازمان ملل (گزارش ابراهیمی) است ـ و از آن مهم‌تر سؤالات دردسرسازی که در مورد اعتبار مجوزهای سازمان ـ در مورد برخی از مأموریت‌های جدید ـ مطرح شده، احتمال گسترش فعالیت‌های سازمان را با مشکل مواجه خواهد کرد.

---

1. 'oil-for-food' scandal

با نگاه به تصویری چنین پیچیده و مبهم از نقش سازمان ملل در زمینه صلح و امنیت ـ از زمان پایان جنگ در عراق ـ است که می‌توان نظرات شایعی را که از لحظه‌ای خطرناک در تاریخ سازمان سخن می‌گویند، درک نمود. کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل، از جمله کسانی است که به این نظر اعتقاد دارد. وی در سپتامبر ۲۰۰۳ خطاب به مجمع عمومی سازمان ملل اظهار داشت: سازمان به «دو راهی رسیده است». وی این لحظه را برای اعضا مانند سال ۱۹۴۵ یعنی زمانی که سازمان ملل پایه‌گذاری شد، خطیر دانست.(۵) وی تشکیل هیأتی عالی‌رتبه از «شخصیت‌های برجسته» به منظور رسیدگی به چالش‌های آتی را اعلام نمود. این هیأت برای «رسیدگی به تهدیدهای امروز جهان و تجزیه و تحلیل چالش‌های صلح و امنیت بین‌الملل در آینده» از اختیارات وسیع برخوردار بود. در ابتدا براساس جدول زمانی، هیأت عالی‌رتبه می‌بایست گزارش خود را در سپتامبر ۲۰۰۴ به مجمع عمومی ارائه می‌کرد ولی به دلیل برگزاری انتخابات ۲۰۰۴ ریاست جمهوری در ایالات متحده (که البته دلیلی رسمی نبود) هیأت، گزارش خود را در دسامبر ۲۰۰۴ ارائه کرد.

این مقاله به بررسی این مسأله می‌پردازد که آیا سازمان ملل به «دوراهی رسیده» و آیا به اصلاحات پر دامنه بنیادین ـ به آن شدت که کوفی عنان برای مجمع عمومی تبیین نمود ـ نیازمند است یا نه.(۶) به طور مختصر، این مقاله تمثیل «رسیدن بر سر دوراهی»[1] را اغراق‌آمیز نشان داده و به ویژه تأکید بسیار کوفی عنان بر لزوم اصلاحات بنیادین را به طور بالقوه مانعی بی‌فایده برای وظیفه اصلی هیأت بلندپایه می‌داند. وظیفه این هیأت نمی‌تواند و نباید تهیه ابزاری برای «مرمت»[2] نهادی شدیداً سیاسی باشد، نهادی که کنشهای غیر منطقی و عجیب آن، بازتاب واقعیت‌های سیاسی و منافع دولت‌های رقیب است. اگرچه گریز زدن

1 fork in the road

به مسائل ساختاری اجتناب‌ناپذیر بوده و حتی ممکن است در برخی موارد بدیع و مفید باشد ولی اهمیت بلندمدت هیأت عالی‌رتبه، به نحو محسوس‌تری در کمک به کیفیت تصمیم اعضا در مورد تهدیدها و چالش‌های فراروی‌شان و گسترش نقش سازمان ملل در حل آنهاست.

بی‌جا دانستن تمثیل «سازمان بر سر دوراهی» به مفهوم تکذیب این واقعیت نیست که سخنرانی کوفی عنان که پس از جنگ عراق صورت گرفت، نگرانی عمیقی را بین اعضای سازمان ملل به ویژه در بین کشورهای در حال توسعه و غیر متعهدها ایجاد کرد. مهم‌ترین مورد نگرانی، تشویش‌های قابل درکی است که در مورد تأثیرات دکترین آمریکایی حمله پیشگیرانه[1] بر نظم بین‌الملل وجود دارد ـ مسأله‌ای که جنگ در عراق اولین نمونه آن تلقی می‌شد. مقامات ارشد دولت بوش به ویژه دیک چنی معاون رئیس جمهور هیچ اقدامی برای کاهش این تشویش‌ها انجام ندادند.(۷) عنان خود درباره "احتمال گسترش به کارگیری یک جانبه و غیر قانونی زور هشدار داد." یکی از پیامدهای تجربه [تلخ] آمریکا در عراق از ماه مه ۲۰۰۳ ، کاهش نگرانی‌هایی بود که در علاقه آمریکا به حمله پیشگیرانه و «یک‌تنه پیش رفتن»[2] وجود داشت.(۸) اگرچه این تنها عامل نگران کننده نبود و فعالیت‌های سازمان ملل در عراق و آفریقا طی یکسال گذشته نشان می‌دهد که سؤالاتی که در مورد جهت گیری استراتژیک و اولویت‌بندی‌های امنیتی سازمان ملل مطرح می‌شد، بی‌شک سزاوار توجهی که اکنون کمیته عالی‌رتبه بدان مبذول می‌دارد، بوده است.

اقدامات اخیر نشانه‌های امیدوار کننده‌ای از توانایی سازمان ملل در وفق دادن خود با وضعیت‌های جدید و سخت به دست می‌دهد. اگرچه مشکلات و

---

[1]. the US ‘doctrine of pre-emption’
[2]. going it alone

بحران‌هایی که صلح‌بانان سازمان ملل[1] در حال حاضر در عراق و آفریقا با آن دست به گریبان هستند ـ این مشکلات به طرزی نگران کننده شبیه به بحران‌های دهه ۱۹۹۰ است ـ نگرانی‌هایی را به وجود آورده است. هیأت عالی‌رتبه می‌تواند با کمک به رویکرد گسترش و حضور مستمر منطقه‌ای سازمان، نقش مهمی در کمک به کاهش تنش‌ها و کاستن از رخوتی که سازمان را فراگرفته، ایفا کند.

سازمان ملل و اشغال عراق

بازسازی عراق و نظارت بر گذار این کشور از حکومتی استبدادی به حکومتی مردمی همواره کاری سخت بوده است. ناتوانی در تشخیص این بعد قضیه یکی از مفروضات سؤال برانگیز متخصصان عالی رهبری غیر نظامی در پنتاگون، پیش از حمله به عراق بود.(۹) حتی پس از صدور «دومین» قطعنامه شورای امنیت و دخالت مستقیم هرچه بیشتر سازمان پس از پایان «درگیری‌های عمده‌ی نظامی» در عراق، این معضل همچنان هول‌انگیز[2] باقی مانده و باید درباره‌ی سایر پیشنهادات ـ غیر از آنچه بدان اشاره کردیم ـ محتاط بود. با این حال دوره مصیبت‌بار اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف ـ بین ماه مه ۲۰۰۳ تا تشکیل دولت موقت در اواخر ماه ژوئن ۲۰۰۴ ـ به روشنی نشان داد که پیش‌بینی‌هایی که سازمان ملل را در این مسأله هیچکاره می‌پنداشت، مفتضحانه غلط از آب درآمده است. این مسأله دو علت داشت:

اول اینکه اشغال عراق توسط نیروهای ائتلافی به اقدامات گذشته و حال سازمان ملل و سازمان‌های تخصصی آن جلوه‌ای واقع‌بینانه و عبرت آموز بخشید. تا قبل از شروع جنگ در عراق، نقش سازمان ملل در پیگیری و نظارت بر قابلیت

1. UN peacekeepers

سلاح‌های کشتار جمعی عراق به دلیل نوع خاصی از بهانه جویی، کاملاً محدود بود؛ دیک چنی معاون رئیس جمهور آمریکا آشکارا رئیس بازرسان سازمان ملل را از این مسأله که آمریکا هر لحظه آماده است "تا به بهانه خلع سلاح عراق، بازرسی‌های سازمان ملل را مورد تردید قرار دهد،" آگاه کرده بود.(۱۰) البته همان‌طور که فرید زکریا قبلاً به درستی برنامه تولید سلاح‌های کشتار جمعی عراق را موهوم دانسته بود، دیوید کی[1] نیز بر این مسأله که «ما، همه اشتباه کردیم» تأکید کرد. این بدین معنی است که ارزیابی بازرسان سازمان ملل کاملاً درست بوده است.(۱۱) از مورد خاص عراق نتیجه‌گیری‌های روشنی به دست می‌آید که باید در مورد همه‌ی آن نتایج ـ نه فقط تهدیدهای استفاده از نیروی نظامی در مقابله با تکثیر سلاح ـ هشیار بود. با این وجود درگیر شدن سازمان ملل در مسأله عراق حداقل نشان داد که رویکردی چند جانبه می‌تواند نقش مهمی در کنترل سلاح‌های کشتار جمعی داشته باشد و تجربه ایجاد کمیته ویژه سازمان ملل[2] و کمسیون نظارت، تحقیق و بازرسی[3] به رغم وجود برخی کمبودهای درونی، به دلیل جنبه‌های بدیع و دستاورهای آن شایان توجه است.(۱۲)

تجربه اداره عراق پس از جنگ نیز توانایی‌ها و بازده نسبی آژانس‌های تخصصی و برنامه‌های سازمان ملل را آشکار ساخت که برنامه جهانی غذا[4]، صندوق کودکان سازمان ملل (یونیسف)[5] و برنامه توسعه سازمان ملل[6] از این دسته هستند. برای مثال مورد آخر در طول دوره اشغال عراق اقداماتی چون تعمیر تأسیسات زیربنایی برق عراق، تخصیص ژنراتورهای اضطراری برای تأمین

[1]. David Kay
[2]. UNSCOM
[3]. UNMOVIC
[4]. the World Food Programme (WFP)
[5]. the United Nations Children's Fund (UNICEF)
[6]. the United Nations Development Programme (UNDP)

برقِ خدمات ضروری و عمومی نظیر بیمارستان‌ها و تصفیه خانه‌های آب، حمایت‌های موقت تکنیکی و مدیریتی در بخش الکتریسیته مناطق مختلف، راه‌اندازی پروژه‌هایی با سطح اعتبار خرد، تسهیل بازگشایی بنادر مهم عراق در ام‌القصر (از طریق لایروبی و مرمت ویرانی‌ها که برای بازسازی عراق ضروری است) را به انجام رساند.(۱۳) اشغال عراق این مسأله را روشن ساخت که چگونه ارکان دبیرخانه می‌توانند عملاً خود را با شرایط متغیر تطبیق داده، به کسب مهارت و قبول مسئولیت بپردازند که این خود شدیداً با تصور بی‌کفایتی ایشان ـ که زبانزد خاص و عام به ویژه نومحافظه‌کاران بود ـ تفاوت داشت.(۱۴) مثال جالب این مسأله در عراق فعالیت‌های واحد کمک به انتخابات بخش امور سیاسی[1] بود که توسط کارینا پرلی[2] اداره می‌شد. این واحد موفق شد در شرایطی فوق‌العاده سخت زمینه برگزاری انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ را فراهم ساخته، بدین ترتیب نقشی کلیدی در گذار به یک حاکمیت کامل ایفا کند.(۱۵)

مورد دومی هم وجود دارد که بسیار روشن‌تر از مورد نخست، نادرستی نظریه هیچ‌کاره بودن[3] سازمان ملل را ثابت می‌کند. با اشغال عراق این نگرانی که قبل از جنگ وجود داشت و کنار گذاشتن سازمان ملل از ارائه دیدگاه و مشارکت در اداره عراق پس از جنگ را شدیداً مخدوش کننده مشروعیت عملیات آمریکا و انگلیس می‌دانست، تأیید شد. به طور مشخص نهادها و مکانیزم‌هایی که آمریکا برای دوره گذار ایجاد کرد ـ شورای حکومتی و دولت موقت نیروهای ائتلافی ـ (CPA) هیچ‌گاه اعتماد عمومی را در حد وسیعی جلب نکرد. در واقع این حس که اشغال عراق ناعادلانه بوده و فاقد مشروعیت است ـ که «بقایای» حزب بعث و «عناصر خارجی» نیز به خوبی بدان دامن می‌زدند ـ در کنار مجموعه‌ای از اشتباهات

---

1. The Electoral Assistance Division (EAD)
2. Carina Perelli

استراتژیک توسط نیروهای اشغالگر، آنان را مجبور ساخت تا به سازمان ملل متوسل شوند.(۱۶) با اینکه در دهه ۱۹۹۰ ایفای نقش از طرف سازمان ملل عکس‌العمل‌های متضادی را به دنبال داشت، اخضر ابراهیمی در اولین مأموریت حقیقت یابی[1] خود در اوایل فوریه ۲۰۰۴ به این نکته پی برد که «با نظر به کل طیف سیاسی و اجتماعی، در مورد لزوم حضور سازمان ملل به عنوان یک عامل تسریع روند گذار سیاسی تقریباً اتفاق نظر وجود دارد».(۱۷)

آمریکا یا دست کم آنهایی که در دولت آمریکا به لحاظ ایدئولوژیک سازمان ملل را حقیر می‌پنداشتند، هرچه بیشتر از حضور سازمان ملل خشمگین می‌شدند. دولت انگلیس به دلیل مسائل سیاست داخلی و حزب کارگر، برای یافتن راه‌هایی جهت بازگرداندن سازمان ملل به عراق، به مراتب آمادگی بیشتری داشت. آمریکا به دلیل ترس از اینکه نقش مهم‌تر سازمان ملل ممکن است به از دست رفتن کنترل مؤثر اوضاع منجر شود، همیشه محدودیت‌های قاطعی را در مقابل تلاش‌های سازمان ملل برای دخالت مجدد در عراق اعمال می‌نمود. و در حالی که کالین پاول در وزارت امور خارجه (و حتی شورای امنیت ملی[2]) برای متوسل شدن به سازمان ملل بی‌تابی می‌کرد، رهبری غیرنظامی در پنتاگون که از طرف چنی معاون رئیس جمهور حمایت می‌شدند، همچنان با دیده تردید به مسأله نگاه می‌کردند.(۱۸) با این حال، آنها پس از وخیم‌تر شدن اوضاع در تابستان و پاییز ۲۰۰۳، پذیرفتند که سازمان ملل می‌تواند در خدمت برخی اهداف قرار گیرد. در ژانویه ۲۰۰۴ هنگامی که شورای حکومتی و دولت موقت ائتلافی عراق با مقامات سازمان ملل در نیویورک ملاقات کردند، نقطه روشنی در تلاش‌های آمریکا برای بازگرداندن سازمان ملل به عراق شکل گرفت. هرچند در آن زمان به دلیل وخامت روزافزون وضعیت امنیتی ـ علی‌الخصوص بعد از حمله ۹

---

[1]. fact-finding mission
[2]. the National Security Council

اوت به مقر سازمان ملل ـ نگرانی‌های سازمان در مورد گرفتار شدن هرچه بیشتر در عراق افزایش یافته بود؛ با این وجود سازمان از طریق نمایندگان رسمی خود سرجیو ویرا دو ملو[1] و پس از آن اخضر ابراهیمی موفق شد کاری را که آمریکا هیچ‌گاه نتوانسته بود انجام دهد، عملی کند: کشاندن ارکان غیر رسمی قدرت در جامعه عراق به پای میز مذاکره که موفقیت نهایی گذار سیاسی، شدیداً بدان وابسته بود. این طرف‌ها در درجه اول شخصیت‌های بارز مذهبی نظیر آیت‌الله العظمی علی سیستانی بودند. البته نخبگان سکولار تشکل‌های سنی و کرد که می‌ترسیدند از تقسیم جدید قدرت سیاسی بی‌نصیب بمانند نیز طرف مذاکره قرار گرفتند. محاصره شهر فلوجه و مهم‌تر از هر چیز رسوایی شکنجه در زندان ابوغریب، به ناتوانی ایالات متحد در برقراری ارتباط تنگاتنگ با ارکان اصلی جامعه عراق دامن زد و آمریکا را به تلاش‌های ابراهیمی جهت کسب مشروعیت ـ به منظور پیش بردن گام به گام یک روند سیاسی در عراق ـ وابسته کرد.(۱۹) در بهار ۲۰۰۴ فعالیت‌های ابراهیمی در عرصه مدیریت استراتژی آمریکا، مانند قبل پل برمر[2] را کاملاً به حاشیه فرستاد. انتصاب ایاد علاوی و قاضی الیاور به سمت نخست‌وزیر و رئیس جمهور موقت در آن وضعیت بدین معنا بود که بالاخره ابراهیمی نیز کنار گذاشته شده است. اگرچه این به معنی کم‌ارزش دانستن نقش او در از سرگیری گفت‌وگو بین جناح‌های عراقی نبود.

گسترش عملیات‌های میدانی سازمان ملل در دورهٔ زمانی ۲۰۰۴-۲۰۰۳

روشن‌ترین گواه تجدید حیات سازمان، ریشه در وقایع عراق نداشت بلکه از افزایش شدید عملیات‌های سازمان در طی چهارده ماه گذشته ناشی می‌شد. به رغم وجود اختلافات عمیقی که طی سال ۲۰۰۳ بین اعضای سازمان ملل رخ داد

---

1. Sergio Vieira De Mello

و بسیاری پیش‌بینی می‌کردند این اختلافات آثاری پایدار و مخرب بر شورای امنیت باقی گذارد؛ مجوز لازم برای مأموریت‌های جدید صادر شد و مأموریت‌های قبلی نیز به میزان قابل ملاحظه و با نسبتی بی‌سابقه گسترش یافت. علی‌الخصوص ادامه تنش‌ها بین فرانسه و آمریکا هم نتوانست از همکاری نزدیک بین این دو کشور برای به انجام رساندن عملیات‌های جدید جلوگیری کند.(۲۱) این همکاری‌ها در اواخر ماه مه ۲۰۰۳ با تشکر فراوان شورای امنیت از نیروهای چندملیتی موقت به رهبری فرانسه که در منطقه بونیا[1] در جمهوری دموکراتیک کنگو وارد عمل شده بودند، آغاز شد.

به استثنای مأموریت جدید باثبات‌سازی سازمان ملل در هائیتی (مأموریت مینوستا[2])، تمامی مأموریت‌های جدید سازمان در آفریقا متمرکز گردید.(۲۲) شورای امنیت در آوریل ۲۰۰۴ مجوز این مأموریت را صادر کرد و ۷۰۰۰ نیروی نظامی و ۱۵۰۰ پلیس شهری به این منطقه اعزام شدند (که در اینجا نیز فرانسه و آمریکا به رغم وجود آثاری از خصومت، همکاری نزدیکی با هم داشتند). اگر شورای امنیت در سال آینده مجوز مأموریت گسترده برای اجرای پیمان صلحی را که به بیست سال جنگ داخلی در سودان خاتمه داد، صادر کند، این رویه ادامه خواهد یافت. البته به نظر می‌رسد شورای امنیت این مجوز را در آینده نزدیک صادر کند. سایر مأموریت‌های سازمان در آفریقا که همگی با استناد به فصل هفت منشور سازمان ملل ترتیب داده شده‌اند، عبارتند از: مأموریت سازمان ملل در لیبریا[3] که در سپتامبر ۲۰۰۳ شروع شده، دوره اولیه آن دوازده ماه به طول خواهد انجامید و بیش از ۱۵۰۰۰ پرسنل نظامی و پلیس شهری به این کشور اعزام خواهند شد؛ گسترش مأموریت سازمان در جمهوری دموکراتیک کنگو[4] با

---

[1]. Bunia
[2]. MINUSTAH
[3]. UNMIL
[4]. MONUC

به‌کارگیری قریب به ۱۱۰۰۰ نیرو و مأموریت سازمان در ساحل عاج[۱] با به‌کارگیری بیش از۶۰۰۰ صلح بان که دسته‌های پلیس شهری را نیز شامل می‌شوند. چندی قبل شورای امنیت مجوز مأموریت سازمان در بروندی[۲] را صادر کرد. زمان اجرای آن اواخر ماه می ۲۰۰۴ است و قریب به شش هزار نیروی سازمان به این منطقه که برای مدتی طولانی در آتش درگیری می‌سوخت، اعزام خواهند شد. دبیر کل سابق سازمان ملل پترس غالی نیز تلاش بسیاری برای حل این مسأله انجام داد. وی در سال ۱۹۹۵ توجه شورای امنیت را به این مسأله معطوف داشت که در نهایت این تلاش‌ها در آن مقطع ثمری به دنبال نداشت.(۲۳) اگر مأموریت سودان نیز شروع شود، تا قبل از خاتمه جنگ در عراق ۶ مأموریت انجام شده است که بر این اساس تعداد نیروی نظامی و غیر نظامی به کار گرفته شده سازمان به بیش از ۶۰ هزار نفر خواهد رسید. براساس استانداردهای سابق، این رقم بسیار بالاست که فقط در اواخر سال ۱۹۹۳ رقمی بیش از این وجود داشته است.

با این وجود، حقیقت این است که این مأموریت‌ها که به اصطلاح «عملیات مشترک صلح‌بانی[۳]» خوانده می‌شوند، وظایفی چندگانه را دنبال کرده و نیروهای نظامی و غیر نظامی را به کار می‌گیرند. این نیروها در بهترین حالت در مناطقی که دچار هرج و مرج است به کار گرفته می‌شوند. به منظور جبران این پیچیدگی، تمامی راه‌حل‌ها از یک فرمول شناخته شده تبعیت می‌کنند که مجوز استفاده از «هرگونه ابزار لازم» برای تحقق یک قیمومیت محترمانه[۴] را صادر می‌کند. انتظار می‌رود که مأموریت سازمان ملل در لیبریا در کنار بسیاری از وظایف نظیر ایفای نقشی مهم در اجرای فراگیر برنامه خلع سلاح، ترخیص، مستحیل کردن مجدد و

---

[1]. UNOCI
[2]. ONUB
[3]. complex peacekeeping operations

بازگرداندن تمامی گروه‌های مسلح[1] (پروژه غیر نظامی‌سازی)؛ بهبود وضعیت حقوق بشر در این کشور و بذل «مساعدت‌های انسان دوستانه از طرق مختلف از جمله ایجاد وضعیتی امن»، یاری کردن حکومت موقت در ایجاد «ارتش جدید و بازسازی شده لیبریا»؛ کمک به ایجاد شرایط لازم جهت برگذاری انتخابات ۲۰۰۵ و موارد متعدد دیگر را محقق کند.(۲۴) مأموریت سازمان ملل در بروندی با هدف نظارت بر اجرای موافقتنامه آروشا[2] که در اواخر اوت ۲۰۰۰ به امضا رسید، سنگین‌تر شده است. به عبارت دیگر سازمان باید وظایفی چون (پروژه غیر نظامی‌سازی)، تشخیص نقل و انتقالات غیر قانونی سلاح در مرز این کشور با جمهوری دموکراتیک کنگو ـ من‌جمله دریاچه تانگانیکا[3] ـ ایجاد «وضعیت امنیتی لازم» به منظور فراهم کردن آسایش انسانی و «حمایت از غیر نظامیانی که در معرض تهدید قریب‌الوقوع خشونت فیزیکی قرار دارند»، را به انجام رساند.(۲۵) مأموریت سازمان ملل در ساحل عاج که به طور مشترک با نیروهای فرانسه انجام می‌گیرد، "(پروژه غیر نظامی‌سازی)، اعطای کمک‌های بشردوستانه و تسهیل در برقراری مجدد اقتدار دولت در سراسر ساحل عاج ـ به کمک اکوواس[4] و سایر نهادهای بین‌المللی ـ با استفاده از حکومت آشتی ملی[5] ـ را شامل می‌شود."(۲۶) مجوز حضور گسترده سازمان ملل در جمهوری دکوکراتیک کنگو نیز مانند موارد قبل، بلند پروازانه بوده و پروژه غیر نظامی‌سازی را محور کار خود قرار داده و در کنار آن به دنبال حمایت از غیر نظامیان در برابر تهدید خشونت می‌باشد.(۲۷)

این مجوزها نشانگر میزانی از بلندپروازی است که بیش از اینکه با فعالیت‌های سنتی حفظ صلح سازمان هماهنگی داشته باشد، با فعالیت‌های وسیع سازمان در

---

[1]. disarmament, demobilisation, reintegration and repatriation (DDRR)
[2]. Arusha Agreement
[3]. Lake Tanganyika
[4]. ECOWAS
[5]. the Government of National Reconciliation

دهه ۱۹۹۰ مطابقت دارد. بی‌شک تاریخچه سال‌های ۱۹۹۰، ملغمه‌ای بود که طیفی وسیع از هراس در رواندا، سربرنیتزا و آنگولا تا داستان‌هایی نسبتاً موفقیت‌آمیز در کامبوج، موزامبیک و شرق اسلوونی را در بر می‌گرفت. اجتناب از تکرار شکست‌های قبل، انگیزه مشخصی برای ایجاد «هیأت فعالیت‌های صلح سازمان ملل[1]» در اوایل سال ۲۰۰۰ را ایجاد کرد.(۲۸) «گزارش ابراهیمی» عنوان گزارشی بود که توسط اخضر ابراهیمی رئیس هیأت، در اوت ۲۰۰۰ آماده شد و اگرچه به طور کامل به مرحله عمل در نیامد، اما بر عملیات‌های میدانی و کار بخش فعالیت‌های صلح‌بانی سازمان ملل[2] تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت.(۲۹) در حقیقت تعداد قابل ملاحظه‌ای از توصیه‌های هیأت ـ دست کم حدود دو سوم ـ به اجرا درآمده است (که بیشتر آن به بخش فعالیت‌های صلح‌بانی سازمان ملل مربوط می‌شود) و این سبب کارآمدی نسبی سازمان در انجام مأموریت‌های متعدد، آن هم در زمانی محدود شده است. مأموریت لیبریا نشانه‌ای از این پیشرفت حاصل شده می‌باشد. اگرچه این مأموریت که مجوز آن در ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۳ توسط شورای امنیت صادر گردید، موفق نشد تا به کارگیری سریع نیروها را طی مدت ۹۰ روز عملی کند ـ این هدفی بود که گزارش ابراهیمی برای مأموریت‌های مشترک در نظر گرفته بود ـ اما با این حال تا آخر مارس ۲۰۰۴ تقریباً ۱۵ هزار سرباز وارد این کشور شده بود. نسبت به مأموریت‌های قبل این یک پیشرفت قاطع در شرایط سخت محسوب می‌شود. علت این مسأله تأخیر طولانی در فراهم شدن مقدمات و مکانیسم‌هایی بود که هیأت ابراهیمی برای وارد کردن سریع و بی‌دردسر نیروها پیشنهاد کرده بود. این مقدمات عبارت بود از: ایجاد «انبار ذخایر استراتژیک»، به‌کارگیری تیم‌های سریع آماده‌سازی و ایجاد مقامی دارای اقتدار که پیش از حضور نیروهای سازمان در این کشور پول خرج

---

1. Panel on United Nations Peace Operations

کند.(۳۰) این تنها مواردی نیست که می‌توان از آن به عنوان نشانه‌هایی دلگرم کننده یاد کرد. برای مثال زمینه‌سازی همه‌جانبه‌ای که برای برقراری توافقات صلح در سودان صورت گرفت، نشان داد که می‌توان از طریق دبیرخانه طرح‌ریزهایی را به صورت بین بخشی انجام داد که در پیشبرد صدور مجوز نهایی شورای امنیت مؤثر افتد. همچنین تنش‌هایی که در درازمدت بین بخش امور سیاسی و بخش فعالیت‌های صلح‌بانی سازمان ملل وجود داشته (و مشکلات عملیاتی فراوانی را به بار آورده) در صورت برقرار شدن رابطه خوب کاری بین رؤسای این بخش‌ها، به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش خواهد یافت. به نظر می‌رسد این همان مسأله‌ای است که بین جین ماری گوانو[1] و کی اران پرندرگاست[2] به ترتیب رؤسای بخش فعالیت‌های صلح‌بانی و بخش امور سیاسی سازمان ملل به وقوع پیوست. این دو در سال ۲۰۰۲ موفق شدند به توافقی دست یابند که تاکنون به طور اجمالی نحوه تقسیم مسئولیت‌ها را در مدیریت عملیات‌های مشترک تعیین کرده است.(۳۱) موارد فوق‌الذکر شواهدی بر توانایی قسمت‌های سازمان در پاسخگویی به انتقادات و وفق دادن عملی خود با مسئولیت‌های جدید و شرایط متغیر بود.

ممکن است مشکلاتی پیش رو باشد

به دلیل گسترش سریع و تا حدودی پر هیجان فعالیت‌های سازمان ملل در سال گذشته این سازمان فشار شدیدی را متحمل گشته است. این خود به دو مقوله تقسیم می‌شود که مقوله اول قابل حل است. مقوله دوم مسائلی را به دنبال دارد که به طور مستقیم به کار هیأت عالی‌رتبه ارتباط می‌یابد.

---

1 . Jean-Marie Guéhenno
2 . Kieran Prendergast

مجموعه مسائلی که به ظرفیت‌های سازمان به ویژه در حوزه حمایت‌های لجستیکی دبیرخانه به طور اعم و بخش فعالیت‌های صلح‌بانی سازمان ملل به طور اخص ـ به منظور پیشبرد مؤثر مأموریت‌های متعدد سازمان ـ مربوط می‌شود، کمترین نگرانی و در عین حال بیشترین دردسر را به همراه دارد. مأموریت سازمان در لیبریا اولین موردی بود که در آن از «انبار ذخایر استراتژیک» واقع در پایگاه لجستیک سازمان ملل در ایتالیا استفاده شد اما تکمیل کردن کمبودهای این انبار اکنون کار سختی به نظر می‌رسد. سیستم سازمان ملل در زمینه تدارکات همچنان پیچیده و قدیمی است (تا حدودی به این دلیل که اعضای سازمان می‌خواهند این شیوه حفظ شود و از واگذاری امکانات مالی ارزشمند برای مأموریت‌های جدید سر باز می‌زنند)؛ برنامه‌ریزی مأموریت‌های سازمان هنوز تا «یکپارچه»شدنی که گزارش ابراهیمی با عبارت «مأموریت‌ها، وظایف و نیروهایی یکپارچه» از آن یاد می‌کند، فاصله بسیار دارد و این باعث پایین آمدن توان تصمیم‌گیری می‌شود. نتیجه آنکه کمیته‌های مربوطه، به جای تصمیم‌گیری نقشی بیش از "نظردهی و آماده کردن پیش‌نویس" نخواهند داشت (۳۲) و همان‌گونه که ویلیام دورچ[1] و همکارانش خاطرنشان کرده‌اند، سازمان ملل هنوز یک تیم مستقل و منسجم برای مدیریت اطلاعات، پیگیری بحران‌های متعدد، پیگیری روند کشمکش‌ها و توصیه اقدامات پیشگیرانه مبتنی بر آن روندها و پیش‌بینی نیازهای بین‌المللی سازمان ملل برای صلح‌بانی و صلح‌سازی، در اختیار ندارد.(۳۳)

با این وجود، این دسته کاستی‌ها اساساً قابل رفع می‌باشند و همان‌طور که گفته شد پیشینه چهار سال گذشته سازمان نیز اصلاً ناامید کننده نبوده است. اگرچه دلیل بسیار جدی‌تری برای نگرانی وجود دارد. این نگرانی به مواردی که هیأت ابراهیمی با عنوان «استراتژی و دکترین صلح‌بانی[2]» و «مجوزهایی صریح،

1. William Durch

معتبر و سهل الوصول» بدان اشاره کرده بود، ارتباط می‌یابد. هیأت ابراهیمی براساس استراتژی و دکترین صلح‌بانی تأکید می‌کند "که پس از ارسال نیرو، صلح‌بانان سازمان ملل باید بتوانند با توسل به قوانین قاطع، اموری که مجوز انجام آن را دارند به طور کامل و با موفقیت به انجام رسانده، بتوانند از خود، سایر اجزای مأموریت و اهداف آن دفاع کنند."(۳۴) پیش‌فرض این مسأله این است که مجوز شورا برای اقدام «صریح، معتبر و سهل‌الوصول» باشد. اگر این شرایط مهیا نشود، دبیرخانه باید [در مورد به راه انداختن مأموریت‌های جدید] «نه» گفتن را یاد بگیرد.

این توصیه‌ها مستقیماً دلیل اصلی شکست‌های سازمان ملل در زمینه صلح‌بانی در دهه ۱۹۹۰ را مورد توجه قرار داده است. هدف از این توصیه‌ها جلوگیری از تکرار شرایطی است که در آن احکام و مجوزهای سازمان ملل به رغم صراحت لحن، در عمل توفیقی نمی‌یافت، تحقق اهداف نظامی ناممکن می‌نمود و به طور بالقوه صحنه برای یک شکست فاجعه‌آمیز مهیا می‌گشت. با توجه به آنچه ذکر شد، شاید این یک تصادف نبود که تنها مأموریتی که در شرایطی غیر معقول دبیرخانه از «پذیرش نقش نظامی» با موفقیت سرباز زد، افغانستان بود؛ مأموریتی که ابراهیمی خود در آن نقش عمده‌ای ایفا کرد. ابراهیمی تأکید داشت که «رد پای» سازمان ملل در عراق باید «کمرنگ» باشد و وقایعی که بعدها در این کشور اتفاق افتاد مهر تأییدی بر نگرانی‌های او در مورد تحقق مجوزهای سازمان ملل بود.(۳۵) با این حال تمامی مجوزهایی که توسط شورای امنیت صادر می‌شود، الزاماً بازتابی از توافق سیاسی بوده است. به راه انداختن یک مأموریت جدید، محاسبه احتمال خطرات (بررسی مزایای فرستادن نیرو در مقابل خطرات بی‌تفاوتی) را طلب می‌کند با این حال برخی از مأموریت‌های جدید با معضلاتی روبه‌رو شده‌اند (و هنوز هم دست به گریبان آن هستند) که این به استفاده از نیروی نظامی و حفاظت از غیر نظامیان آسیب‌پذیر در مأموریت‌های دهه ۱۹۹۰

برمی گردد. علی‌الخصوص مأموریت سازمان در ساحل عاج، هشدارهای ضمنی هیأت ابراهیمی را در مورد تدوین مجوز شورا برای اقدام در این کشور، نادیده گرفت. نتیجه آن شد که بنا به آخرین گزارش‌ها از ساحل عاج، به نظر می‌رسد طرف‌های درگیر همگی دستور کاری مخفی دارند که عامل فقدان شدید اعتماد و اطمینان به هم شده و اینکه حکومت آشتی که در پیمان صلح نقش محوری دارد "کارویژه خود را انجام نمی‌دهد."(۳۶) چند مأموریت دیگر نیز با حضور نیروی مسلح فراوان که هر یک کم و بیش درصدی از کنترل عملیاتی را به دست دارند در حال انجام است. این نیروها حتی در بدترین شرایط نیز در فرآیند جاری صلح «درگیر» هستند.(۳۷) این حقیقت که نیروهای نظامی غربی به مأموریت‌های جدید سازمان ملل به هیچ‌وجه به طور مستقیم کمک نمی‌کنند و قسمت عمده نیروهای نظامی سازمان از کشورهای در حال توسعه تأمین می‌شود، بر چالش‌هایی که از واقعیت‌های موجود در مناطق مأموریت نشأت می‌گیرد، افزوده است.(۳۸) البته سربازانی که از این کشورها تأمین می‌شوند در شرایط سخت بهتر از ارتش‌های «جهان اولی» عمل می‌کنند (به مانند عملکرد سربازان غنایی در رواندا در سال ۱۹۹۴). این در حالی بود که آنها واقعاً از کمبود منابع و امکاناتی نظیر تحرک تاکتیکی و حمایت از طرف نیروهای واکنش سریع که حتی در مأموریت‌های ساده‌تر نیز موجود است، رنج می‌بردند. این کمبودها در کنار دستورالعمل‌هایی بلندپروازانه که انتظارات غیرنظامیان محلی را برای حمایت از ایشان بالا می‌برد، آمیزه‌ای خطرناک را به وجود آورده است.(۳۹)

البته مشکلاتی که از فقدان مجوزهایی «صریح، معتبر و سهل‌الوصول» ناشی می‌شود، کشف غیر منتظره‌ای توسط هیأت ابراهیمی نبود و در واقع مانند یک ترجیع‌بند در گزارش‌های بی‌شمار و مطالعات دهه ۱۹۹۰، مدام تکرار می‌شد. این

مسأله باز سر و کار ما را به هیأت عالی‌رتبه[1] می‌اندازد ـ چه آن را «عالی‌رتبه» بدانیم، چه غیر عالی‌رتبه.(۴۰)

هیأت عالی‌رتبه رو در رو با تهدیدها، چالش‌ها و تغییرات

البته هنوز تحقیقات دانشگاهی در زمینه مسائل بغرنج سیاسی و ارزش‌های ماندگار بسیاری از هیأت‌ها، گروه‌ها یا کمسیون‌ها و شخصیت‌های به اصطلاح بارز که در طی سال‌ها به منظور بررسی مسائل صلح بین‌الملل، امنیت و توسعه به وجود آمده‌اند، در حال انجام است. اگرچه پذیرفته شده که کار آنها می‌تواند به بالا بردن آگاهی در مورد موضوعات فراموش شده و ایجاد و تثبیت هنجارهای رفتار بین‌المللی[2] کمک کند، اما محاسبه میزان این کمک مشکل است ولی در عین حال ارزش عملی توصیه‌های مشخص آنها (که می‌شود آن را از آرمان‌ها تفکیک نمود) و تحلیلی که این توصیه‌ها مبتنی بر آن است، معمولاً در معرض نقد و چالش قرار دارد.(۴۱) در واقع توصیه‌هایی که در حوزه صلح و امنیت مطرح می‌شود معمولاً یا کاملاً بی‌خاصیت است و یا غیر قابل اجرا و حتی برخی از توصیه‌ها هر دو مورد فوق را در خود جمع کرده‌اند. البته با در نظر گرفتن رویه کاری بلندپروازانه، یک‌سونگرانه و به عمد افراطی که برای هیأت «عالی‌رتبه» در نظر گرفته شده، این وضعیت تا حدودی غیر قابل اجتناب است. حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا هیأت عالی‌رتبه بعدی که سرپرستی آن را نخست‌وزیر سابق تایلند آناند پانیاراچون[3] برعهده دارد نتیجه بهتری به ارمغان خواهد آورد؟

---

[1]. High Level Panel
[2]. norms of international behaviour
[3]. Anand Panyarachun

چارچوب کاری که برای اعضای هیأت در نظر گرفته شده، به دلیل باز بودن بیش از حد دست آنها از ابتدا پیچیده شده است. عبارات ذیل در مورد وظایف هیأت عالی‌رتبه مؤید این مطلب می‌باشد: «به منظور ارائه توصیه‌هایی واضح و عملی برای توسل به اقدام جمعی، برپایه تحلیلی دقیق از عوامل تهدید کننده صلح و امنیت در آینده» و «ارزیابی اقدام جمعی و برآورد جامع رویکردها، ابزار و مکانیسم‌های موجود که ارگان‌های اصلی سازمان ملل را نیز شامل می‌شود».(۴۲)

به معنای دقیق کلمه این به شدت با مسئولیتی که برعهده هیأت ابراهیمی نهاده شده بود و قبلاً بدان اشاره کردیم، تفاوت دارد. در واقع حوزه اختیارات هیأت ابراهیمی به مراتب مضیق‌تر و بر فعالیت‌های صلح سازمان ملل در آینده متمرکز بود. اظهارات دبیرکل درباره «اصلاحات ساختاری گسترده» به عنوان «راهی فراسوی آینده» که از طریق آن ارگان‌های اصلی سازمان ملل جان تازه‌ای بیابد نیز نتوانست از بار مسئولیت هیأت عالی‌رتبه کم کند.(۴۳) در این راستا، عنان انتظاراتی را به وجود آورد که برآورده شدن آن (حداقل در چارچوب زمانی که توصیه‌های هیأت عالی‌رتبه در نظر گرفته) ناممکن به نظر می‌رسد. با توجه به بحث اصلاح ساختار شورای امنیت، کوفی عنان کشورهای عضو را به دلیل شکست در رسیدن به یک توافق در مورد این مسأله با خطابی اینچنین مورد سرزنش قرار داد: «اگر شما می‌خواهید تصمیمات شورا بیش از پیش و به ویژه در کشورهای در حال توسعه مورد احترام قرار گیرد، باید بحث [تغییر] ترکیب آن را با جدیت بیشتری دنبال کنید».(۴۴) برداشت آلمان «و تا حدودی کمتر» ژاپن از این جملات عنان در مورد تغییرات ساختاری این است که توسعه شورای امنیت به طور جدی در دستور کار فعلی سازمان قرار دارد و هر دو کشور امیدوارند در نهایت به کرسی دائم دست یابند.(۴۵) این باور که تا حدی عجیب و غریب بوده بیش از آنکه یک اصلاح شکلی به نظر برسد اصلاحی اساسی است(۴۶) و نشان

می‌دهد که چرا یوشکا فیشر[1] از شکست در انتصاب یک آلمانی برای خدمت در هیأت عالی‌رتبه آن‌قدر عصبانی شده بود. در حقیقت وی پس از چند نشست پر تنش با کوفی عنان، تهدید کرده بود که در صورت عدم رسیدگی به مسأله نمایندگی آلمان، پرداخت مقرری این کشور به سازمان را متوقف خواهد کرد.(۴۷) خطری که این داستان به دنبال دارد این است که این پیشنهادها که تغییرات ساختاری را دنبال می‌کند، ناامیدی اجتناب‌ناپذیری را به دنبال دارد که توجه‌ها را از مسأله‌ای وسیع‌تر و به طور بالقوه مهم، دور می‌کند. این مسأله کمکی است که هیأت عالی‌رتبه می‌تواند در رابطه با مبحث «تهدیدهای آینده» صلح و امنیت بین‌الملل انجام دهد؛ مبحثی که به چالش‌های فعلی فراروی سازمان نیز ارتباط می‌یابد.

در حقیقت گستردگی چارچوب کاری هیأت عالی‌رتبه از آن جهت که اعضای هیأت را از آزادی قابل توجهی در اولویت‌بندی و تعیین کردن کانون توجه کاری خود بهرمند می‌کند، در مورد این مسأله یک مزیت محسوب می‌شود. البته به دلیل ملاحظات سیاسی این آزادی با محدودیت روبه‌روست، بدین دلیل که این نوع گزارش‌ها باید به نسبت انعکاس دهنده منافع، دیدگاه‌ها و نگرانی‌های اعضا نیز باشند؛ از این رو هیأت عالی‌رتبه به سرعت رویکردی را که بر تعریفی مضیق از امنیت ـ محدود به تروریسم بین‌الملل و سلاح‌های کشتار جمعی ـ بنا شده بود، کنار گذاشت. این در حالی بود که این تهدیدها به نظرِ بزرگترین و قدرتمندترین کشورهای عضو سازمان «بی‌شک چالش اصلی صلح و امنیت جهانی» محسوب می‌شدند.(۴۸) در مقابل، همان‌طور که دبیر کل نیز خواسته بود هیأت عالی‌رتبه به دنبال طیف گسترده‌تری از موضوعات است که این موضوع "تهدیدهای به اصطلاح غیر سنتی[2]" و "امنیت نرم[3]" را دربرمی‌گیرد. فقر، گسترش بیماری‌های

---

[1]. Joshka Fischer
[2]. non-traditional threats
[3]. soft security

مسری، انحطاط محیط زیست، جنایات سازماندهی شده‌ی فراملیتی و تأثیر تغیرات سریع و کنترل نشده ترکیب جمعیتی از این جمله‌اند. خطراتی که چنین رهیافتی به همراه دارد، هشدار لورانس فریدمن[1] در مورد گسترش حوزه «مطالعات امنیت» پس از جنگ جهانی را به ذهن متبادر می‌کند: «وقتی که هر عامل ایجاد تشویش یا تهدید کننده کیفیت زندگی یک «مشکل امنیتی» نامیده شود، خطر از دست رفتن تمرکز، این حوزه را تهدید خواهد کرد».(۴۹) اگرچه این مشکلی است که اگر به آن توجه نشود به توصیه‌هایی بی‌تأثیر و غیر قابل اجرا منتهی خواهد شد ولی با این حال هیأت نمی‌تواند و مهم‌تر آنکه نباید ـ حال آنکه اکنون در شرف انجام آن است ـ تعریف خود از «تهدیدهای آینده» را محدود کند.

علت این است که بحث بر سر چگونگی تعریف «امنیت» صرفاً یک بحث آکادمیک نیست. این مسأله بازتابی از یک تضاد بین اکثریت کشورهای عضو سازمان ملل از یک سو و گروهی کوچک‌تر از کشورها از سوی دیگر است که در نظر آمریکا نه تنها یک قدرت برتر بلکه ـ درست یا غلط ـ رهبری است که اولویت‌های ویژه خود را به دستور کار نظام بین‌الملل دیکته می‌کند. دسته اول به گروه کشورهای در حال توسعه -که در عین حال مفهوم مبهمی است- یا جهان سوم تعلق دارند، اگرچه الزاماً همگی به این گروه منحصر نمی‌شوند. بعضاً در اشاره به این کشورها از مفهوم نامشخص «جنوب» هم استفاده می‌شود. این کشورها اغلب در چارچوب نهادهای کم‌رنگی که مهم‌ترین آن «جنبش عدم تعهد» و گروه ۷۷ می‌باشند، گرد هم آمده‌اند. تعریف دقیق آنها هرچه که باشد، این تقسیم‌بندی به قدر کافی واقعی است. این در تلاش اخضر ابراهیمی برای یافتن راهی جهت حل مشکل مخالفت کشورهای در حال توسعه با گزارش وی در مورد پیشرفت فعالیت‌های صلح در مارس ۲۰۰۱ ـ که او در بدو امر آن را گیج کننده تلقی می‌کرد ـ جلوه‌گر شد. "دلیل نگرانی نمایندگان این کشورها و اعلام قید و

شرط‌های متعدد توسط ایشان، از نظر ابراهیمی به دلیل مخالفت با این یا آن توصیه نیست، بلکه بازتابی از نارضایتی ایشان از وضعیت نظام بین‌الملل می‌باشد... مخالفتی شدید و جدی در مورد چیزی که به عنوان تسلط قدرت‌های استکباری بر سازمان ملل، بی توجهی کامل به منافع و آرمان‌های اکثریت نوع بشر، و ملاک‌های به شدت دوگانه به ویژه در مدیریت منازعات مورد توجه قرار می‌گیرد."(۵۰)

البته اظهارات ابراهیمی قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر عنوان شده بود. طی دهه ۱۹۹۰ نگرانی بسیاری از کشورهای در حال توسعه بر محور تلاش‌های غرب ـ از طریق بیشتر کردن دخالت‌های بشردوستانه و مفاهیمی چون «حکمرانی خوب[1]» ـ برای تضعیف دو اصل حمایت کننده برابری حکومت‌ها و عدم مداخله دور می‌زد. پس از ۱۱ سپتامبر یا به بیان دقیق‌تر پس از جنگ عراق، کشمکش بر سر اولویت‌ها شدیدتر شده و دیپلماسی خشک دولت فعلی آمریکا که به نظر بسیاری «جنگ با تروریسم» را در صدر دستور کار نظام بین‌الملل و یقیناً بالاتر از تهدیدهای «غیر سنتی» که قبلاً بدان اشاره کردیم قرار داده، نیز این مسأله را تشویق می‌کند. برای مبارزه با چنین پیش زمینه‌ای بود که انگیزه عنان برای ایجاد هیأت عالی‌رتبه شکل گرفت و بدین دلیل بود که رهبرانی چون تابو امبکی[2] رئیس جمهور آفریقای جنوبی که وجهه بین‌المللی داشتند، از وی چنین خواستند. در همان زمان کوفی عنان در قسمتی از سخنرانی خود در مجمع عمومی، حقیقتاً از به رسمیت شناختن واقعی بودن نگرانی آمریکا ابا داشت. البته این مسأله فقط به دولت بوش منحصر نمی‌شد. وی اظهار داشت «محکوم کردن یکجانبه‌گرایی کافی نیست مگر اینکه ما نیز منصفانه نگرانی‌هایی که سبب شده برخی از کشورها جدا از دیگران احساس آسیب‌پذیری کنند را درک کنیم».(۵۱)

---

1. Good governance
2. Thabo Mbeki

از این‌رو چالشی که فراروی هیأت عالی‌رتبه قرار دارد ـ که هم‌اکنون با تمام قوا درگیر آن است ـ نه تنها اثبات این مساله است که نگرانی‌ها یا «تهدیدهای» «جنوب» همان چیزی‌است که کشورهای مرفه غرب یا «شمال» ترجیح می‌دهند تهدید تعریف شود، بلکه علاوه بر آن، هیات باید نشان دهد که مقابله با «تهدیدهایی» که گفتمان غرب در سال‌های اخیر مکررا بدان اشاره می‌کند، به نفع جنوب هم هست. تحقق این مسأله بدون تهیه لیست بلند بالایی از تهدیدها که هیچ موردی را از قلم نیانداخته باشد، ممکن نیست. اینجاست که مشکلات پیش روی صلح‌بانان سازمان ملل در آفریقا که قبلاً بدان اشاره شد، به انتخاب راهی برای آینده کمک می‌کند.

دبیر کل سازمان ملل در ماه می ۲۰۰۴ به اعضای شورای امنیت یادآور شد: "امروزه صلح‌بانی به طرز فزاینده چندجانبه شده است. مأموریت‌هایی که شما مجوز انجام آن را صادر می‌کنید در به اجرا درآمدن پیمان‌های صلح، کمک به گذار سیاسی، نهادسازی، حمایت از بازسازی اقتصادی، باز گرداندن آوارگان و سازمان دادن به وضع شهروندان بی‌سرپناه، حمایت از برنامه‌های بشر دوستانه، نظارت و حتی سازماندهی انتخابات، نظارت بر وضعیت حقوقِ بشر، پاکسازی میادین مین، خلع سلاح، ترخیص و مستحیل کردن نظامیان در یک اقتصاد غیر نظامی، تأثیر به سزایی دارد."(۵۲)

صرف نظر از توصیه‌هایی که ابراهیمی چهار سال قبل در مورد لزوم تحقق این وظایف مطرح نمود، این طیف بیش از حد بلندپروازانه وظایف، هیچ‌گاه از طرف دبیرخانه به قدر کافی مورد حمایت قرار نمی‌گیرد. اگر ما می‌خواهیم از یک چرخه «رونق و رکود[1]» در مورد مأموریت‌های سازمان جلوگیری کنیم لازم است که رویکردی منظم و استراتژیک برای مقابله با مشکلاتی که در کشورهای نیازمند به وجود صلح‌بان وجود دارد، تدوین کنیم. مورد هائیتی نمونه کاملی از این نوع

معضلات است و همان‌طور که دیوید مالون[1] نیز ذکر می‌کند این موردی بود که مأموریت سازمان ملل در اواسط دهه ۱۹۹۰ «به گونه‌ای موفق بود که مریض پس از مدتی از دنیا رفت».(۵۳) اکنون سازمان ملل با مأموریتی گسترده به این کشور بازگشته است. چالشی که اکنون وجود دارد به صلح‌بانی بهتر برنمی‌گردد بلکه به «تقویت ظرفیت غیر نظامی بخش فعالیت‌های صلح‌بانی سازمان ملل برای پاسخگویی به اوضاع پس از جنگ» مربوط می‌شود.(۵۴) این تا حدودی به «زوال» ساختاری و مداوم دولت ـ اصطلاحی که به لحاظ سیاسی و مفهومی نادرست است و باید جایگزینی برای آن در نظر گرفته شود ـ به عنوان منشأ تمامی تهدیدهایی که قبلاً بدان اشاره شد، ارتباط می‌یابد، مسأله‌ای که برای کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به یک اندازه مهم است. چالش زوال مداوم و درازمدت دولت، در لیست موارد صلح‌بانی چندجانبه عنان قرار دارد که اصلاً نمی‌توان آن را برعهده بخش فعالیت‌های صلح‌بانی سازمان ملل و نیروهای فاقد امکانات کشورهای در حال توسعه گذارد. اینکه چگونه می‌توان به این مسأله پرداخت یکی از سؤالاتی است که هیأت عالی‌رتبه باید با دقت بیشتر بدان بپردازد. البته می‌توان یکی از راه‌های تحقق این مسأله را شرح و تبیین مفصل و با جزییات بیشتر دانست که این با کمک سازمان‌ها، آژانس‌ها و ترتیبات منطقه‌ای ممکن است. این مسأله‌ای است که در دهه ۱۹۹۰ در دستور کار سازمان بود و به قدر کافی مورد بررسی قرار نگرفت.

پیشرفت در این زمینه‌ها ـ چگونگی توجه سازمان ملل به مشکل ناتوانی دولت و چگونگی تقویت ارگان‌های منطقه‌ای برای حل این چالش ـ به احتمال زیاد قابل انجام است، البته نه از طریق اصلاح افراطی در چارچوب، چون این نوع اصلاح مولد نگرانی بسیار و انتظارات نابجاست. در حقیقت با در نظر گرفتن

[1]. David Malone

بحث‌ها و رخدادهایی که در چهار سال گذشته انجام شده، هیأت عالی‌رتبه می‌تواند کار خود را با تأکید مجدد بر اصل عدم مداخله به عنوان قاعده‌ای زیر بنایی در روابط بین‌الملل، شروع کرده و بر این مسأله تأکید کند که این اصل حتی با در نظر گرفتن طبیعت چند وجهی «تهدید»، قطعی و غیر قابل نقض است. این به هیچ‌وجه بلندپروازانه نیست و همان‌طور که تجربه عملیات‌ها در آفریقا نشان می‌دهد، چارچوب همکاری مشترک و نحوه مطرح کردن بحث می‌تواند اولین گام مهم برای بحث پیرامون موضوعات ضروری و عاجل باشد. موضوعاتی که نمی‌شود آنها را به مقوله «نرم» یا «سخت» تقسیم کرد و رسیدگی به آن، مشارکت کلیه کشورهای عضو سازمان ملل را طلب می‌کند.

یادداشت‌ها:

1- *Implementation of the United Nations Millennium Declaration – Report of the Secretary-General*, 2 September 2003.

۲- مجله وال استریت ژورنال در یکی از مقالات خود با اشاره به نظر یک دیپلمات الجزایری که صراحتاً از مسئولیتی که دولت آمریکا به ابراهیمی داده بود ابراز نارضایتی می‌کرد، به این مساله پرداخته است.
'Bush's Brahimi Gamble', *The Wall Street Journal*, 20 April 2004.

۳- بدون هیچ تردیدی ابراهیمی خود از این معضل خبر داشت و شاید از سر دلسردی در یک مصاحبه ماه مه ۲۰۰۴ اینگونه اظهار داشت "بعضی اوقات مردم فکر می‌کنند که من آزادم که من اینجا یک مامور تام الاختیار هستم، و هر کاری که دلم بخواهد می‌توانم انجام دهم" ذکر شده در:
'A Worn Role for the UN Aide', *New York Times,* 31 May 2004.

۴- بنگرید به
Claudio Gatti and Mark Turner, 'Dealing with Saddam's regime: how fortunes were made in Iraq through the UN's oil-for-food programme', *Financial Times*, 8 April 2004; and Peter van Walsum, 'The Iraq Sanctions Committee', in *The UN Security Council: From the Cold War to the 21st*

۵- سخنرانی دبیر کل سازمان ملل در مجمع عمومی در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳، قابل دسترس در
http:// www.un.org/apps/sg/sgstats.asp?nid=517

6- *Ibid*

۷- چنی هشدار داده بود که ۶۰ کشور ممکن است در معرض حمله پیش گیرانه قرار گیرند البته در صورتی که تلاش کنند که به سلاحهای کشتار جمعی دست یابند و یا به تروریستها پناه دهند. برای مطالعه بیشتر بنگرید به
John Kampfner, *Blair's Wars* (London: The Free Press, 2003), p. 216.

۸- سخنرانی دبیر کل سازمان ملل در مجمع عمومی در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳

۹- برای اطلاع دقیق‌تر درباره‌ی این مفروضات و ناتوانی در آماده کردن خود برای کنترل عراق در دوره اشغال بنگرید به
James Fallows, 'Blind into Baghdad', *The Atlantic Monthly*, January/ February 2004.

۱۰- ذکر شده در
Hans Blix, *Disarming Iraq: The Search for Weapons of Mass Destruction* (London: Bloomsbury, 2004), p.86.

11- Fareed Zakaria, 'We Had Good Intel –The U.N.'s', *Newsweek*, 9 February 2004.

۱۲- برای اطلاع دقیق از این ارزیابی‌ها بنگرید به
Jean E. Krasno and James S. Sutterlin, *The United Nations and Iraq: Defanging the Viper* (Westport, CT: Praeger, 2003).

۱۳- برای جزئیات دقیق‌تر برنامه توسعه سازمان ملل در عراق مراجعه کنید به
http://212.118.13.29/index.html

۱۴- به عنوان نمونه مقالات متعددی که در مورد سازمان ملل توسط بنیاد هریتج منتشر شده قابل ذکر است. به عنوان مثال بنگرید به
Nile Gardiner and Baker Spring, 'Reform the United Nations', Backgrounder #1700, 27 October 2003; or Nile Gardiner and David B. Rivkin, Jr., 'Blueprint for Freedom: Limiting the Role of the United Nations in Post- War Iraq', Backgrounder #1646, 21 April 2003.

۱۵- برای جزئیات بیشتر در زمینه فعالیتهای این بخش بنگرید به
'The Political Transition in Iraq: Report of the Fact-Finding Mission', Annex to S/2004/140, 23 February 2004, http://www.un.org/News/dh/iraq/rpt-fact-finding-mission.pdf.

۱۶- یکی از این خطاها که اکنون همگان نیز بدان معترفند، انحلال ناگهانی و نابخردانه ارتش عراق بود.

17-'The Political Transition in Iraq', 23 February 2004, paragraph 6.

۱۸- ارتباط بین کولین پاول و کوفی عنان خصوصاً در دوره دشوار بین مارس تا آوریل ۲۰۰۴ بسیار نزدیک بود، این دو "حد اقل سه بار در هفته" با هم تماس تلفنی داشتند.

Private interviews, New York, April 2004.

19- Edward Joseph, 'A balancing act for the UN's Brahimi', *The International Herald Tribune*, 15 May 2004.

۲۰- هنگامی که ابراهیمی برای یک جلسه با کندالیزا رایس به واشنگتن آورده شد، بنا به گفته مقامات رسمی سازمان ملل رایس به نحوی غافلگیر کننده وی را با رییس جمهور بوش روبرو کرد که بوش نیز حمایت همه جانبه خود را از اقدامات وی، اعلام داشت. همچنین بنگرید به

'US pins its hopes on UN special envoy to Iraq', *Financial Times,* 22 April 2004.

21- UNSC Resolution 1484, 30 May 2003.

۲۲- برای جزئیات بیشتر در.مورد ماموریت جدید هاییتی بنگرید به

UNSC Resolution 1542, 30 April 2004.

۲۳- برای جزئیات بیشتر در باره ماموریتهای لیبریا، ساحل عاج، و عملیات بروندی که اخیراً مجوز آن صادر شده به ترتیب بنگرید به:

In the case of Liberia, UNSC Resolution 1506 (19 September 2004); for the expansion of MONUC, UNSC Resolution 1493 (28 July 2003); for the operation in Côte d'Ivoire, UNSC Resolution 1528 (27 February 2004); and for the most recently authorized operation to Burundi, UNSC Resolution 1545 (21 May 2004).

۲۴- اینها فقط بعضی از بارزترین تدابیری بود که در ماموریت UNMIL در نظر گرفته شده و مجوزاین ماموریت به ۱۹ وظیفه تقسیم می‌شود. بنگرید به
UNSC Resolution 1509, 19 September 2003, paragraphs 2 and 3.

25- UNSC Resolution 1545, 2004, paragraphs 5,6 and 7.

26- UNSC Resolution 1528, para.6(1).

27- UNSC Resolution 1493 (2003).

۲۸- نامه دبیر کل به رییس مجمع عمومی و رییس شورای امنیت در ۲۱ اگوست ۲۰۰۰

29- Report of the Panel on UN Peace Operations, A/55/305 – S/2000/809, 21 August 2000 ('Brahimi Report').
برای مشاهده‌ی یک ارزیابی عالی از این گزارش بنگرید به
William Durch et al, *The Brahimi Report and the Future of UN Peace Operations*, The Henry L. Stimson Center, 2003.

۳۰- بنگرید به
'Lesson Learned Study on the Start-Up Phase of the UN Mission to Liberia' (posted on http://www.un.org/Depts/dpko/lessons/)
این یک تحقیق نظام مند و فاقد از هر گونه تمجید بی مورد در باره ایجاد UNMIL است . این در نوع خود اولین کار محسوب می‌شود که خود نشانه ای از پیشرفت محسوب می‌شود. با این حال بر اساس گزارشات یک تحقیق ضعیف‌تر قبل از این در یکی از نهادهای سازمان صورت گرفته است.

31- William Durch, 'Strengthening UN Secretariat Capacity for Civilian Post- Conflict Response', Paper Prepared for the Center on International Cooperation, New York, 30 May 2004. Interviews at UN HQ, New York, April 2004.

32- Durch et. al., *The Brahimi Report and the Future of UN Peace Operations*, p.xix. Interviews, UN HQ, April 2004.

33- *Ibid.*

34- Brahimi Report, paras. 48-65.

۳۵- برای مثال بنگرید به

Michael Bhatia, Kevin Lanigan and Philip Wilkinson, 'Minimal Investments, Minimal Results: the Failure of Security Policy in Afghanistan', *AREU Briefing Paper*, June 2004.

۳۶- بنگرید به

'Lesson of Peace Implementation in Côte d'Ivoire,' Concluding Summary by Winrich Kuhne from Workshop held 21 May–2 June 2004, Zentrum for Internationale Friendeinsätze, Berlin.

همچنین بنگرید به

'Côte d'Ivoire: No Peace in Sight', *ICG Africa Report*, no. 82, Dakar/Brussels, 12 July 2004.

۳۷- به عنوان مثال مجوز شورای امنیت سازمان ملل برای ماموریت بروندی از " تداوم خصومتها در برخی مناطق مشخص این کشور" و سرباز زدن یکی از طرفها در متعهد کردن خود به روند صلح سخن می‌گوید. بنگرید به
UNSC Resolution 1545, 2004.

۳۸- بیشترین کمک کنندگان به ماموریتهای سازمان ملل را اکنون کشورهای پاکستان، بنگلادش، نیجریه، غنا، هند، اروگوئه، اردن، کنیا، و اتیوپی تشکیل می‌دهند.

۳۹- بنگرید به
'DRC: Bukavu readies for return of government forces, and perhaps more fighting' (8 June 2004); 'Nearly 50 dead in recent DR Congo clashes in Ituri' (10 July 2004); 'Local population bears the brunt as fighting spreads throughout eastern Congo' (9 July 2004); and 'OCHA Situation Report No. 5 Democratic Republic of Congo: Humanitarian Crisis in Bukavu, South Kivu Province, 25 June 2004'
تمامی روایتهایی که در این زمینه وجود دارد و گزارشهای دفتر هماهنگ کننده امور بشر دوستانه(OCHA) در این آدرس قابل دسترسی است
http://www.reliefweb.int

۴۰- برای اطلاع از لزوم صدور مجوزهای صریح و قابل وصول به عنوان مثال بنگرید به
'UN Peacekeeping: Lesson Learned in Managing Recent Mission', US General Accounting Office, GAO/NSIAD-94-9, December 1993, Washington DC; and 'The Expanding Role of the UN and its Implications for UK policy', Foreign

Affairs Committee, House of Commons, Session 1992-93, (London: HSMO, June 1993).

۴۱- گزارش کمیسیون برنت لند در مورد روابط شمال وجنوب (در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۳) و همچنین گزارش برنت لند در مورد توسعه اقتصادی معقول به عنوان نمونه ای از گزارشهای روشنگرانه ارائه شده است. از نظر برخی صاحب نظران پس از پایان جنگ سرد، برخی از کمسیون‌های عالی رتبه - نظیر کمیسیون نظارت جهانی، کمیسیون کارنگی در جلوگیری از منازعات مرگبار، و کمیسیون تحت حمایت کانادا در مورد" دخالت و اعمال حاکمیت" همه، بیشتر در جهت خدمت به دکترین حاکمیت ملی و دخالتهای بشر دوستانه بوده اند.

42-'The High Level Panel', Terms of Reference, http://www.un.org/News/dh/hlpanel/terms-ofreference-re-hl-panel.pdf

۴۳- سخنرانی دبیر کل سازمان ملل در مجمع عمومی در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳. آنهایی که براین باورند که اصلاحات بنیادین، باید کانون اصلی توجه هیات عالی رتبه قرار گیرد به تحقیقی عالی و سودمند در باره تاریخچه اصلاحات سازمان ملل مراجعه کنند

Edward C. Luck, 'Reforming the United Nations: Lesson from a History in Progress', *International Relations Studies and the United Nations Occasional Papers*, no.1, 2003, The Academic Council on the United Nations System, Yale University.

۴۴- سخنرانی دبیر کل در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳

45- Private interviews and communication. 'Germany to lobby for seat on UN Security Council', *Financial Times*, 13 May 2004.

۴۶- در بدو امر خیلی بعید است که با شرایط وخیم فعلی به یک دولت سوم اروپایی کرسی دائم سازمان ملل داده شود و بی شک هیچ دلیلی وجود ندارد که فرانسه و انگلستان وضعیت ممتاز خود را با این کار از دست بدهند. از این که بگذریم، ادعاها و درخواستهای رقیب دیگر مطرح می‌شود که اکثراً از سوی قدرتهای مطرحی نظیر برزیل و هند می‌باشد. با نگاه دقیق‌تر به فعالیت گروه کاری مجمع عمومی که در سال ۱۹۹۳ ایجاد شد و در مورد مساله نمایندگی برابر و افزایش اعضای شورای امنیت و سایر موضوعات مرتبط با شورای امنیت فعالیت می‌کند، منافع متعارضی را به تصویر می‌کشد که برای حل و فصل بین آنها اصلاح منشور سازمان در آینده امری الزامی است.

۴۷- سرانجام این مشکل از طریق سازش و با تعیین یک آلمانی به عنوان همکار اعضای هیئت عالی رتبه حل شد.

۴۸- سخنرانی دبیر کل سازمان ملل در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳.

49- Lawrence Freedman, 'International Security: Changing Targets', *Foreign Policy*, No. 111, spring 1998, p. 53.

50- Lakhdar Brahimi, 'The Debate on the Report on UN Peace Operations: Fighting battles on the wrong grounds?' Alastair Buchan Memorial Lecture, IISS, 22 March 2001.

۵۱- سخنرانی دبیر کل سازمان ملل در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳.

۵۲- سخنان دبیرکل سازمان ملل خطاب به اعضای شورای امنیت در مورد عملیات‌های صلح بانی سازمان ملل، ۱۷ مه ۲۰۰۴.

53- Remark at conference, 'The Brahimi Report, Four Years On', Geneva Centre for Security Policy, Geneva, 21–22 June 2004.

54- This was the theme of one of the many government-sponsored conferences held in support of the work of the High Level Panel in Copenhagen in June 2004.

انرژی خاورمیانه پس از جنگ عراق: روندهای جاری و چشم اندازها[1]

آنتونی کوردزمن

جنگ عراق حاکم ستمگری را از قدرت بر کنار کرد اما به جز وقفه کوتاه مدت در صدور نفت عراق و بروز ابهامات جدید در رابطه با ظرفیت صادرات نفت این کشور در یک دوره میان مدت، این جنگ در مجموع تأثیر کمی بر اهمیت انرژی خاورمیانه بر جای گذاشت. همچنین این جنگ تأثیری بر مذاکرات مربوط به سیاست‌های انرژی ایالات متحده آمریکا و یا اکتشاف انرژی در دیگر نواحی نداشت. به همین ترتیب، هیچ تغییر معناداری بین صادرات نفت خاورمیانه و استراتژی‌های جهانی و خط مشی‌های آمریکا پدید نیامده است.

امروزه خاورمیانه نقش عمده ای در صادرات انرژی در جهان دارد و به‌طور قطع این نقش در دهه‌های آینده نیز وجود خواهد داشت. این یک واقعیت است هرچند با فرض اینکه پیشرفت‌های پی در پی در ذخیره منابع انرژی پدید آید و افزایش عمده‌ای نیز در ذخیره‌های انرژی از گاز، زغال سنگ، نیروی هسته‌ای و سایر منابع تجدید شدنی صورت گیرد. برآوردهای بسیاری از منابع انرژی جهانی وجود دارد که بر اساس روشهای گوناگون نتایج متفاوتی را بیان می‌دارند. یکی از

---

۱. این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط دکتر احمد سلطانی نژاد به فارسی برگردانده شده است.
نویسنده مقاله پژوهشگر مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی است.
Anthony H. Cordesman, Middle Eastern energy after the Iraq war: current and projected trends, ***Middle East Policy***, Winter 2003, Vol.10, No. 4, pp.126-144.

بهترین روشها برای تخمین ذخایر انرژی توسط آژانس اطلاعات انرژی[1] وابسته به وزارت انرژی آمریکا انجام گرفته است. این یکی از معدود مدلهایی است که هم مورد حمایت گروه بزرگی از تحلیل‌گران قرار گرفته است و هم اینکه داده‌های آن هر سال بر اساس نتایج سال قبل مورد سنجش و تایید دوباره قرار می‌گیرد.

آژانس اطلاعات انرژی رشد سالیانه قابل توجهی را برای مصرف جهانی انرژی برآورد کرده‌است: بر این اساس مصرف جهانی گاز طبیعی ۲/۳ تا۳/۵ درصد، زغال سنگ ۰/۶ تا ۲/۲ درصد، انرژی هسته‌ای ۰/۷ تا ۱/۳ درصد و منابع تجدید شدنی ۱/۶ تا ۲/۴ درصد افزایش خواهند یافت. بر اساس پیش‌بینی این آژانس، پیشرفت‌های اساسی در بهره‌وری و ذخیره منابع جهانی انرژی به ویژه در کشورهای در حال توسعه، جمهوری‌های اتحاد جماهیرشوروی سابق و اروپای شرقی پدید خواهد آمد. بر همین اساس افزایش سالیانه متوسط مصرف نفت از ۱ تا ۲/۶ درصد پیش‌بینی می‌شود. برآورد ۱/۷ درصد تخمینی است که ترجیحاً مورد استناد قرار گرفته است.

آژانس بین‌المللی انرژی[2] نیز دقیقا برآورد مشابهی از افزایش سالیانه متوسط مصرف جهانی نفت یعنی ۱/۷ درصد ارائه کرده‌است. دو موسسه دیگر نیز در تلاشی برای پیش‌بینی میزان مصرف انرژی تا سال ۲۰۱۵ آمارهایی را ارائه کرده‌اند. گروه انرژی پیرا[3] برآورد می‌کند که مصرف انرژی سالانه ۱/۸ درصد افزایش خواهد یافت. شرکت پل[4] نیز افزایش سالانه مصرف نفت را ۱/۶ درصد پیش‌بینی می‌کند. تمام برآوردها رشد قابل توجه مصرف انرژی را در نوع گاز طبیعی، زغال سنگ و منابع تجدید شدنی قطعی می‌پندارند. آژانس بین‌المللی

---

[1]. Energy Information Agency (EIA)
[2]. International Energy Agency (IEA)
[3]. PIRA

انرژی، موسسه پیرا و شرکت پل بر این باورند که استفاده از انرژی هسته‌ای به مراتب کمتر از پیش‌بینی‌های آژانس اطلاعات انرژی خواهد بود.(۱)

جدول شماره ۱: برآورد آژانس اطلاعات انرژی از مصرف جهانی انرژی بر حسب نوع سوخت ۲۰۲۵-۱۹۷۰

(Quadrillions of BTUs)[1]

	۱۹۷۰	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۵	۲۰۱۰	۲۰۱۵	۲۰۲۰	۲۰۲۵
سایر منابع	۱۲/۲	۲۶/۴	۳۲/۲	۳۷/۶	۴۱/۵	۴۴/۵	۳۷/۳	۵۰
انرژی هسته‌ای	۰/۹	۲۰/۳	۲۵/۵	۲۷/۸	۲۹/۱	۳۰/۳	۲۹/۹	۲۸/۶
زغال سنگ	۵۹/۷	۹۱/۶	۹۳/۶	۱۰۰/۷	۱۱۰/۹	۱۱۹/۶	۱۲۸/۱	۱۳۹
گاز طبیعی	۳۶/۱	۷۵	۹۱/۴	۱۰۳	۱۱۷/۵	۱۳۷/۳	۱۵۸/۵	۱۸۱/۸
نفت	۹۷/۸	۱۳۵/۱	۱۵۵/۹	۱۶۴/۲	۱۸۱/۷	۲۰۰/۱	۲۱۹/۲	۲۴۰/۷
جمع کل	۲۰۶/۷	۳۴۸/۴	۳۸۹/۹	۴۳۳/۳	۴۸۰/۶	۵۳۱/۷	۵۸۳/۰	۶۴۰/۱

Source: Adapted by Anthony H. Cordesman from EIA. International Energy Outlook. 2003, DOE/EIA-0484 (2003), Table A2, p. 182

به هر حال می‌توان فرض کرد که ممکن است پیشرفت‌های تکنولوژیکی بزرگ نقش عمده‌ای در کاهش مصرف انرژی پدید آورد و یا اینکه منابع عظیم نفتی در خارج از حوزه منطقه خاورمیانه کشف گردد. از آنجا که ایالات متحده از ابتدای دهه ۱۹۷۰ بر اساس بخشی از یک پروژه عدم وابستگی درصدد بوده است تا

[1] کادریلیون بر اساس واحد گرمایی انگلستان (یک کادریلیون معادل هزار میلیون، میلیون است.)

وابستگی خود را به نفت خارج کاهش دهد، بسیاری از متخصصین بر این باورند که این راه حل از طریق راهکارهایی چون بدست آوردن ذخائر نفت دریایی خارج از منطقه خاورمیانه، پیلهای سوختی، انرژی اتمی، جوش هسته‌ای، انرژی حرارت زمین، انژی باد و همچنین حفظ و نگهداری سایر ابزارها عملی خواهد شد. هیچکدام از این وعده‌ها تا کنون سبب ایجاد تغییرات بنیادی در موازنه عرضه انرژی یا در کاهش وابستگی اقتصاد جهان به صادرات نفت خاورمیانه تحقق نیافته است.

نفت در مقابل دیگر منابع

در میان منابع مختلف انرژی، انرژی اتمی به دلیل ملاحظات مربوط به خطرات ایمنی و زغال سنگ به دلیل ایجاد آلودگیهای محیطی بالاترین خطرات را در بر دارند. درحالی‌که منابع انرژی تجدید شدنی از لحاظ میزان آلودگی به عنوان مطلوبترین منابع مورد ملاحظه قرار گرفته است، تاسیسات هیدروالکتریکی که به‌طور فزاینده‌ای به عنوان یک خطر زیست محیطی مهم محسوب می‌شوند، مهمترین منبع تأمین انرژی می‌باشند. به عبارت دیگر، اگر وقفه‌ای در حوزه‌های پرخطر در عرضه انرژی جهانی اتفاق بیفتد، تقاضا برای نفت نسبت به آنچه مدلهای فوق‌الذکر برآورد کرده‌اند بسیار بیشتر خواهد بود، خصوصاً اینکه نفت موثرترین شیوه برای انتقال انرژی در مسیرهای طولانی می‌باشد. به همین ترتیب، هرچه سرعت رشد اقتصادی جهان بالاتر باشد و هرچه بیشتر کشورهای در حال توسعه عملاً به توسعه دست یابند، تقاضا برای نفت و واردات نفتی افزایش خواهد یافت. آژانس بین‌المللی انرژی برآورد کرده‌است که مصرف جهانی نفت بر حسب میزان مصرف واقعی آن از ۶۶/۱ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۰ به ۷۶/۹ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰ افزایش پیدا کرده‌است. این میزان در سال ۲۰۰۵ به ۸۱/۱ میلیون بشکه در روز و در سال ۲۰۱۰ به ۸۹/۷ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۵ به ۹۸/۸ و در نهایت در سال ۲۰۲۵ به ۱۱۸/۸ میلیون بشکه

در روز افزایش خواهد یافت. درحالی‌که متوسط افزایش سالیانه مصرف نفت فقط ۱/۸ درصد در هر سال می‌باشد، طی سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ در مجموع ۴۱/۹ میلیون بشکه نفت در روز یعنی ۵۴ درصد افزایش مصرف وجود خواهد داشت.(۲)

جدول شماره ۲: برآورد آژانس اطلاعات انرژی از رشد تقاضای جهانی برای نفت (میلیون بشکه در روز)

	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۵	۲۰۱۰	۲۰۱۵	۲۰۲۰	۲۰۲۵
آمریکای لاتین	۳/۷	۵/۲	۵/۴	۶	۶/۷	۷/۵	۸/۵
آفریقا	۲/۱	۲/۵	۲/۵	۲/۷	۲/۹	۳/۲	۳/۵
چین	۲/۳	۴/۸	۵۰	۵۰۵	۶/۵	۷/۷	۸/۹
کشورهای در حال توسعه آسیایی	۷/۶	۱۴/۵	۱۶/۱	۱۸/۷	۲۲	۲۵/۹	۲۹/۸
اروپای شرقی	۱/۶	۱/۴	۱/۵	۱/۷	۲	۲/۲	۲/۵
اتحاد شوروی سابق	۸/۴	۳/۸	۴/۵	۴/۱	۵/۳	۵/۷	۶/۲
ژاپن، استرالیا و نیوزیلند	۶	۶/۵	۶/۷	۷/۱	۷/۵	۷/۸	۸/۳
اروپای غربی	۱۲/۵	۱۳/۵	۱۴/۱	۱۴/۴	۱۴/۶	۱۴/۸	۱۵/۳
ایالات متحده	۱۷	۱۹/۷	۲۰/۰	۲۳/۰	۲۵/۲	۲۷/۱	۲۹/۲
آمریکای شمالی	۲۰/۴	۲۳/۸	۲۴/۸	۲۷/۹	۲۰/۷	۳۳/۱	۳۵/۷
جهان	۶۶/۱	۷۶/۹	۸۱/۱	۸۹/۷	۹۸/۸	۱۰۸/۲	۱۱۵/۸

Source: Adapted by Anthony H. Cordesman from EIA, International Energy Outlook, 2002, DOE/IAA4 Dl.

البته آینده می‌تواند خیلی متفاوت باشد. بر اساس تعاریف موجود، هیچ کس قادر به پیش‌بینی یک رکود فناوری صنعتی نیست. هیچ کس نمی‌تواند رشد اقتصادی و پیشرفت‌های منطقه‌ای را با هر دقتی پیش‌بینی کند. حتی پیش‌بینی کردن از روی قرائن و ظواهر روندهای موجود منابع شناخته شده انرژی بیشتر از دو دهه یقیناً خطاهای قابل توجه‌ای را در بر خواهد داشت. با این حال، اساساً بعید به نظر می‌رسد که طی سالهای ۲۰۱۰-۲۰۰۳ اقتصاد جهانی آنقدر تغییر کند که تحولات کوتاه مدت قابل توجه‌ای در ساختار گسترده موازنه‌های انرژی جهانی ایجاد کند. دلایل بسیاری وجود دارد که هرچند تغییرات مهمی در تقاضای جهانی برای نفت بوجود آید، خاورمیانه احتمالاً طی دو دهه آینده نقش اساسی بر بازار جهانی نفت خواهد داشت.

خاورمیانه یک فاکتور مهم در تأمین نیازهای جهانی به نفت و یک عامل مهم در صادرات نفت بوده است و خواهد بود. این منطقه نفت زیادی دارد، هزینه تولید نفت آن نیز کم می‌باشد و دارای ساختارهای زیر بنایی برای صدور ارزان قیمت نفت در مقادیر زیاد می‌باشد. هزینه‌های جانبی سایر محصولات و فرآورده‌های نفتی نیز در این منطقه بسیار پایین می‌باشد؛ تقاضای داخلی برای نفت نیز با توجه به ظرفیت بالای تولید کم می‌باشد. در حقیقت اگر یک واقعه مهم سبب کاهش تقاضای جهانی برای نفت شود سایر مناطقی که نفت را با هزینه بالاتری تولید می‌کنند، باید ابتدا تولیدات خود را متوقف کنند.

میزان ذخیره نفت خاورمیانه

راههای متفاوتی برای تخمین ذخایر نفتی وجود دارد و بحثهای بسیاری نیز در رابطه با مقدار احتمالی ذخایر، اکتشافات آینده، چگونگی محاسبه نفت سنگین و پیشرفتهای آینده در تکنولوژی بازیافت وجود دارد. در بیشتر ... متخصصان با

برآورد کمپانی بی‌پی[1] موافقت دارند که خاورمیانه ۶۵/۴ درصد از کل ذخایر ۱/۰۴۷ میلیارد بشکه‌ای نفت جهان را دارا می‌باشد. اگر ذخایر مصر، الجزایر، لیبی و تانزانیا نیز محسوب شوند، این میزان به ۶۹/۶ درصد افزایش می‌یابد. بیشتر این ذخایر در منطقه خلیج [فارس] انباشته شده است. خلیج [فارس] و یمن در مجموع ۶۵/۲ درصد از ذخایر جهانی نفت را دارا می‌باشند. منطقه هلال خصیب ۰/۲ درصد و سهم آفریقای شمالی نیز ۴/۲ درصد است.(۳) علاوه‌براین، براساس این روش برآورد، الگوهای توزیع ذخایر نفت جهان در طی دهه گذشته تغییر نکرده‌است، مگر اینکه کسی رده بندی دوباره منابع نفت کانادا را به حساب آورد. نتیجه نهایی بیش ا ز ۳۰ سال اکتشاف پس از تحریم نفت در سال ۱۹۷۳ نشان می‌دهد که سهم نفت خاورمیانه نسبت به کل ذخایر نفت جهان افزایش یافته است.

یکی از نکات جالب در مقابل برآورد بی‌پی، امکان اضافه کردن ذخایر نفت کانادا در مجموع کل ذخایر نفت دنیاست در صورتی که نفت کانادا با هزینه ۱۶ تا ۲۶ دلار برای هر بشکه منهای هزینه حمل و نقل تولید شود. براساس یک تحلیل که توسط وزارت انرژی آمریکا ارائه شده است این امر ممکن است عملی باشد لیکن سالها به طول می‌انجامد که به‌طور کامل مورد تایید قرار گیرد و از طرف دیگر به تاسیات عظیم زیر بنایی برای تولید و انتقال نفت نیاز دارد. از این رو براساس همین برآورد و با توجه به شرایط اقتصادی این تنها به ۲/۲ میلیون بشکه در روز تولید واقعی در سال ۲۰۲۵ خواهد رسید که یک میلیون بشکه آن به ایالات متحده صادر خواهد شد.(۴)

سازمان زمین شناسی آمریکا[2] راه دیگری را ارائه کرده‌است که چگونه ممکن است برآورد ذخائر نفت جهان تغییر یابد. این سازمان علاوه بر تایید میزان ذخایر

---

1. The BP (British Petroleum)
2. The U.S. Geological Survey (USGS)

موجود دنیا (که با تکنولوژی و هزینه‌های امروزی قابل بازیافت هستند) افزایش بالقوه ذخایر در میادین شناخته شده و میزان احتمالی میادین کشف نشده را برآورد کرده‌است. براساس این برآورد، میزان ذخایر به ثبت رسیده جهان ۱۲۱۲/۹ میلیارد بشکه است که به میزان قابل توجهی از برآورد بی‌پی بیشتر است. سهم خاورمیانه عبارت است از ۶۸۵/۶۴ میلیارد بشکه یا ۵۸ درصد از کل ذخایر جهان.(۵)

براساس آمار موجود در رابطه با امکان اکتشاف ذخائر نفت تا سال ۲۰۲۵ سازمان زمین شناسی آمریکا برآورد می‌کند که ۷۳۰/۵ میلیون بشکه دیگر تا سال ۲۰۲۵ شناخته خواهد شد که از این میزان ۲۵۲/۵ و یا ۳۴/۶ درصد آن به خاورمیانه تعلق خواهد داشت. مجموع ذخائر ثبت شده و میزان افزایش ذخائر در خاورمیانه در مجموع ۹۳۸/۱ میلیارد بشکه یا ۴۸ درصد از ۱۹۴۳ میلیارد بشکه ذخائر نفت جهان خواهد بود. این بیانگر آن است که خاورمیانه می‌تواند درصد تولید جهانی نفت را در آینده کاهش دهد، هرچند برآوردهای سازمان زمین شناسی آمریکا در رابطه با میادین و ذخائر کشف نشده مورد ملاحظه قرار گیرد. براساس این برآورد، ذخایر و میادین کشف نشده ممکن است به ۹۳۹/۹ میلیارد بشکه برسد که در این صورت ۲۶۹/۲ میلیارد بشکه یا ۲۸/۷ درصد به خاورمیانه تعلق خواهد داشت. اگر مجموع کل ذخائر ثبت شده، میزان رشد ذخائر و ذخائر کشف نشده را ملاک قرار دهیم، در این صورت خاورمیانه ۱۲۰۷/۳ میلیارد بشکه یا ۴۲ درصد از کل ۲۸۸۲/۹ میلیارد بشکه ذخائر نفت جهان را دارا خواهد بود.

جدول شماره ۳: برآورد منابع نفت جهان بر اساس پیش بینی آزانس اطلاعات انرژی (میلیارد بشکه)

	ذخائر اثبات شده	رشد ذخائر	کشف نشده
کشورهای صنعتی شده			
ایالات متحده	۲۲/۴۵	۷۶/۰۳	۸۳/۰
کانادا	۱۸۰/۰۲	۱۲/۴۸	۳۲/۵۹
مکزیک	۱۲/۶۲	۱۲/۴۸	۴۵/۷۷
ژاپن	۰/۰۶	۰/۰۹	۰/۳۱
استرالیا / نیوزیلند	۳/۵۲	۲/۶۵	۵/۹۳
اروپای غربی	۱۸/۱	۱۹/۳۲	۳۴/۵۸
اروسیا			
اتحاد شوروی سابق	۷۷/۸۳	۱۳۷/۷	۱۷۰/۷۹
اروپای شرقی	۱/۵۳	۴/۴۶	۱/۳۸
چین	۱۸/۲۵	۱۹/۵۹	۱۴/۶۲
کشورهای در حال توسعه			
آمریکای مرکزی و جنوبی	۹۸/۵۵	۹۹/۷۵	۱۲۵/۳۱
هند	۵/۳۷	۳/۸۱	۶/۷۸
بقیه آسیا	۱۱/۳۵	۱۴/۵۷	۲۳/۹
آفریقا	۷۷/۴۳	۷۳/۴۶	۱۲۴/۷۲
خاورمیانه	۶۸۵/۶۴	۲۵۲/۵۱	۲۶۹/۱۹
جمع کل	۱۲۱۲/۸۸	۷۳۰/۰۵	۹۳۹/۹
اوپک	۸۱۹/۰۱	۳۹۵/۵۷	۴۰۰/۵۱
غیر اوپک	۳۹۳/۸۷	۳۳۴/۴۸	۵۳۸/۳۹

Source: Adapted by Anthony H. Cordesman from U.S. Department of Energy, International Energy Outlook, 2003, Washington, Energy Information Angency, March 2003, Table 11, p .37, and usgs.gov/energy/World Energy/DDS-60.

آژانس بین‌المللی انرژی ترکیبی از داده‌های خود و برآوردهای سازمان زمین شناسی آمریکا را به کار برده است و بر این باور است که ذخائر کنونی جهان ۷۱۸ میلیارد بشکه و تولید سالانه در سال ۲۰۰۱ برابر با ۷۵/۸ میلیون بشکه در روز بوده است. بر این اساس، آژانس پیش‌بینی می‌کند که ذخائر باقیمانده جهان معادل ۹۵۹ میلیارد بشکه و ذخائر کشف نشده ۹۳۹ میلیارد بشکه باشد. عربستان سعودی ۲۲۱ میلیارد بشکه ذخائر باقی‌مانده و ۱۳۶ میلیارد بشکه ذخائر کشف نشده جهان را دارد. روسیه با ۱۳۷ میلیارد بشکه ذخائر باقی‌مانده و ۱۱۵ میلیارد بشکه ذخائر ناشناخته جهان در رتبه دوم قرار می‌گیرد. سایر کشورهای دیگر خاورمیانه در صدر جدول قرار دارند.(۶)

به هر حال تردیدهای جدی وجود دارد که تخمین‌های کوتاه مدت و میان مدت اکتشافات جدید بر بازار جهانی نفت تأثیر گذارد. در صورتی‌که رشد ذخائر و همچنین ذخائر کشف نشده مورد ملاحظه قرار گیرد، هزینه تولید در مناطق مختلف به‌شدت متفاوت خواهد بود. بیشتر تولیدات مربوط به کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق، آمریکای لاتین و کشورهای آفریقایی خواهد بود که هزینه تولید آنها اغلب دو برابر هزینه تولید در خاورمیانه می‌باشد. برآورد رشد ذخائر مستلزم پیشرفت‌های اساسی در بازیافت بهتر نفت می‌باشد تا اینکه تولید را برای خارج از منطقه خاورمیانه از نظر اقتصادی قابل دوام نماید. به هر حال سالهای متمادی به طول خواهد انجامید تا زیر ساخت‌های لازم برای تولید و صادرات ذخائر کشف نشده ایجاد گردد.

پیش‌بینی افزایش تولید در خاورمیانه

با در نظر گرفتن این فاکتورها شگفت آور نیست که بیشتر برآوردها حاکی از آن است که خاورمیانه به‌طور پیوسته تولیدات نفت خود و سهم تولید جهانی‌اش را افزایش می‌دهد و تأثیراتش بر اقتصاد جهانی تا سال ۲۰۳۰ همچنین رو به افزایش

جدول شماره ۴: برآورد آژانس اطلاعات انرژی از میزان ذخیره، منابع و تولید نفت بر اساس کشور (برآوردها شامل نفت و گاز مایع طبیعی می‌باشد)

رتبه	کشور	ذخائر باقی‌مانده میلیارد بشکه	منابع کشف نشده میلیارد بشکه	کل تولید میلیارد بشکه	تولید ۲۰۰۱ میلیون بشکه
۱	عربستان سعودی	۲۲۱	۱۳۶	۷۳	۸/۵
۲	روسیه	۱۳۷	۱۱۵	۹۷	۷/۰
۳	عراق	۷۸	۵۱	۲۲	۲/۴
۴	ایران	۷۶	۶۷	۳۴	۳/۸
۵	امارات متحده عربی	۵۹	۱۰	۱۶	۲/۵
۶	کویت	۵۵	۴	۲۶	۱/۸
۷	ایالات متحده	۳۲	۸۳	۱۷۱	۷/۷
۸	ونزئولا	۳۰	۲۴	۴۶	۳/۰
۹	لیبی	۲۵	۹	۱۴	۱/۴
۱۰	چین	۲۵	۱۷	۲۴	۳/۳
۱۱	مکزیک	۲۲	۲۳	۲۲	۳/۶
۱۲	نیجریه	۲۰	۲۵	۴	۰/۸
۱۳	قزاقستان	۲۰	۲۵	۴	۰/۸
۱۴	نروژ	۱۶	۲۳	۹	۳/۴
۱۵	الجزایر	۱۵	۱۰	۱۰	۱/۵
۱۶	قطر	۱۸	۵	۵	۰/۸
۱۷	انگلستان	۱۳	۷	۱۴	۲/۵
۱۸	اندونزی	۱۰	۱۰	۱۵	۱/۴
۱۹	برزیل	۹	۵۵	۲	۱/۴
۲۰	کویت/ عربستان	۸	۰	۵	۰/۶
	بقیه کشورها	۷۳	۲۲۰	۹۱	۱۶/۲
	جمع کل	۹۵۹	۹۳۹	۷۲۸	۷۵/۸

Source: International Energy Agency (IEA), World Energy Outlook 2002, Paris, IEA, 2002, p.97.

خواهد بود. هر چند تردیدهای جدی در رابطه با این پیش‌بینی‌ها وجود دارد لیکن هم آژانس اطلاعات انرژی و هم وزارت انرژی آمریکا در آمارهای خود پیش‌بینی استخراج نفت از مناطق نفت خیز کانادا، بهره‌برداری قابل توجه از استخراج بهتر نفت و همچنین امکان اکتشاف ذخائر جدید نفت در سایر مناطق به غیر از خاورمیانه را مورد ملاحظه قرار داده‌اند.

برآوردهای مورد استناد

براساس برآورد آژانس اطلاعات انرژی، حجم استخراج کلی نفت کشورهای خلیج فارس عضو اوپک از ۲۲/۴ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۱ به ۲۴/۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۵، ۲۸/۷ در سال ۲۰۱۰، ۳۳ در سال ۲۰۱۵، ۳۸/۹۶ در سال ۲۰۲۰ و در نهایت به ۴۵/۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت.(۷) به عبارت دیگر، ظرفیت تولید نفت این کشورها از ۲۶/۹ درصد کل تولید نفت جهان در سال ۱۹۹۰ به ۲۸/۳ درصد حجم تولید جهان در سال ۲۰۰۱، ۳۲ درصد در سال ۲۰۱۵ و به ۳۶/۳ درصد در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت.(۸) این ارقام در صورتی‌که تولید کشورهای تولید کننده نفت غیر عضو اوپک خلیج فارس مانند عمان و یمن نیز مورد ملاحظه قرار گیرند، به مراتب بیش از این خواهد بود.

درحالی‌که کشورهای خلیج فارس در صدر افزایش تولید نفت قرار دارند، آژانس اطلاعات انرژی پیش‌بینی می‌کند که ظرفیت تولید نفت کشورهای شمال آفریقا نیز افزایش قابل توجهی خواهد یافت. بر این اساس، ظرفیت تولید نفت الجزایر و لیبی از ۳/۳ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۱ به ۳/۴ میلیون بشکه در روز در ۲۰۰۵، ۴ میلیون بشکه در روز در ۲۰۱۰، ۴/۳ میلیون بشکه در روز در ۲۰۱۵، ۵ میلیون بشکه در روز در ۲۰۲۰ و به ۵/۷ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت.(۹) اگر مجموع ظرفیت تولید نفت خاورمیانه و شمال

آفریقا مورد ملاحظه قرار گیرد این ارقام به این ترتیب خواهد بود: ۲۲/۹ میلیون بشکه در روز در ۱۹۹۰، ۲۷/۵ میلیون بشکه در روز در۲۰۰۱، ۲۹/۹ میلیون بشکه در روز در ۲۰۰۵، ۳۴/۹ میلیون بشکه در روز در ۲۰۱۰، ۳۷/۲ میلیون بشکه در روز در ۲۰۱۵، ۴۶/۴ میلیون بشکه در روز در ۲۰۲۰ و در نهایت به ۵۳/۶ میلیون بشکه در روز در ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. این بدین معنی خواهد بود که ظرفیت کلی استخراج نفت خاورمیانه و شمال آفریقا از ۳۳ درصد کل ظرفیت تولید نفت جهان در ۱۹۹۰ به ۳۴/۷ درصد در ۲۰۰۱، ۳۵/۵ درصد در ۲۰۰۵، ۳۹/۸ درصد در ۲۰۱۰، ۴۰/۱ درصد در ۲۰۱۵ و به ۴۳ درصد کل ظرفیت تولید نفت جهان در سال ۲۰۲۵ افزایش می‌یابد.(۱۰)

هر چند آژانس بین‌المللی انرژی از دوره‌های زمانی متفاوتی استفاده می‌کند و در تعیین مناطق مورد ارزیابی نیز روش‌های مختلف دیگری به کار می‌گیرد، پیش بینی‌های مشابهی را مطرح کرده‌است. براساس برآورد این آژانس، تقاضای جهانی نفت سالیانه به‌طور متوسط ۱/۶ درصد در خلال سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰ افزایش خواهد یافت. این با برآورد ۱/۸ درصدی آژانس اطلاعات انرژی در همین دوره زمانی قابل مقایسه است.(۱۱) این برآورد اختلاف نسبتاً کمی با برآورد تغییرات آینده در تقاضای نفت دارد. برای مثال، برآوردهای مشابه توسط کمپانی شل[1] بیانگر افزایش ۱/۱ درصدی تقاضای جهانی برای نفت می‌باشد. برخی دیگر این رقم را ۲/۲ درصد پیش بینی می‌کند.(۱۲)

در نتیجه آژانس بین‌المللی انرژی برآورد می‌کند که کل تولید کشورهای خاورمیانه‌ای عضو اوپک به‌طور متوسط سالیانه ۳ درصد طی سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰ افزایش خواهد یافت که این نسبت به کل تولید جهانی، یک افزایش ۱/۴ درصدی برای هر سال خواهد بود. براساس برآورد این سازمان، کل تولید نفت این کشورها از ۲۱ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰ (۲۸/۱ درصد کل عرضه نفت)

---

1. Shell

به ۲۶/۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰ (۴۰/۴ درصد کل عرضه نفت)، ۳۷/۸ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۰ (۳۶/۴ درصد) و به ۵۱/۴ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۳۰ (۵۴/۱ درصد کل عرضه نفت) افزایش خواهد یافت. بر همین اساس تولید نفت در بقیه کشورهای خاورمیانه از ۲/۱ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰ به ۱/۸ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰، ۱/۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۰ و در نهایت به ۰/۹ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۳۰ کاهش خواهد یافت.

تردیدهای اساسی در ظرفیت تولید

لازم به ذکر است که پیش‌بینی افزایش ظرفیت تولید که توسط آژانس بین‌المللی انرژی و آژانس اطلاعات انرژی مطرح شده بر پایه این مدل اقتصادی قرار دارد که کشورهای خاورمیانه می‌توانند ظرفیت تولید نفت خود را براساس تقاضای بازار افزایش دهند و این چنین نیز خواهند کرد. این پیش‌بینی‌ها بر اساس طرح کشورها برای سرمایه گذاری و اجرای این طرحها برای افزایش سطح تولید نیست. به همین دلیل، این برآوردها و همچنین پیش‌بینی افزایش صادرات در مقایسه با برآوردهایی که براساس طرح کشورها برای افزایش سطح تولید انجام می‌گیرد به‌طور قابل‌توجهی با تردیدهای بیشتری روبرو است. به‌علاوه بیشتر کشورهای این منطقه طرحهای بلند مدت محدودی برای توسعه و افزایش میزان تولید نفت خود دارند. بیشتر این طرحها واکنشی نسبت به فشار بازار برای تقاضای بیشتر می‌باشد تا بر پایه پیش‌بینی میزان خطر پذیری و امکان موفقیت خود این طرحها.

به همین اندازه، یادآوری اینکه منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا طی دو دهه گذشته محل وقوع بیش از ده مورد منازعه و کشمکش‌های اساسی بر سر امنیت داخلی بوده است، بسیار مهم است. این منطقه همچنین تحت تأثیر تجربه‌های

ایالات متحده آمریکا و سازمان ملل قرار گرفته است. در نتیجه، پیش بینی‌های آژانس بین‌المللی انرژی در رابطه با افزایش تولید می‌بایست براساس هر کشور مورد ارزیابی قرار گیرد و به این نکته نیز توجه شود که افزایش تولید در برخی کشورها ممکن است در برگیرنده حداقل برخی خطرات و تهدیدات امنیتی باشد. جدول شماره ۵ بیانگر پیش‌بینی آژانس اطلاعات انرژی برای افزایش تولیدات کشورهای عضو اوپک برای سال ۲۰۲۵ می‌باشد.(۱۳)

تغییراتی که در پرانتز نشان داده شده بیانگر برنامه‌هایی است که براساس تقاضای بازار طرح ریزی شده است. حجم تولید پایین‌تر نتیجه قیمتهای بالای نفت است که مشکلات پول نقد و درآمد کشورهای صادرکننده را آسان می‌کند. برآورد حجم تولید بالا پیامد قیمت‌های پایین نفت و نیاز به افزایش تولید بیشتر برای افزایش دادن درآمدهای صادراتی است. براساس یک تحلیل، برآوردهای مورد استناد قرار گرفته حاکی از این است که کشورهای خلیج فارس عضو اوپک تولیدات خود را تا سال ۲۰۲۵ به ۴۵/۲ میلیون بشکه در روز افزایش خواهند داد که این در واقع بیانگر یک افزایش ۱۰۰ درصدی نسبت به تولیدات سال ۲۰۰۱ می‌باشد. کمترین سقف برآوردها تولید ۳۷ میلیون بشکه در روز و بالاترین سقف پیش‌بینی تولید ۵۴/۵ میلیون بشکه در روز خواهد بود. اگر کشورهای آفریقای شمالی و مابقی کشورهای خاورمیانه به‌طور جداگانه مورد ملاحظه قرار گیرد، برآوردها حاکی از این خواهد بود که این کشورها تَولید خود را از ۴/۷ میلیون بشکه در روز به ۸/۴ میلیون بشکه در روز افزایش خواهند داد که این نشان دهنده یک افزایش ۷۸ درصدی خواهد بود. کمترین سقف برآوردها، تولید ۷/۹ میلیون بشکه در روز و بالاترین سقف تولید، ۸/۶ میلیون بشکه در روز خواهد بود. این برآوردها برای کل منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا ۵۳/۶ میلیون بشکه در روز خواهد بود. دامنه تغییرات از ۴۴/۹ تا ۶۳/۱ میلیون بشکه در روز می‌باشد.

بسیاری از دست‌اندرکاران صنعت نفت بر این باورند که این برآوردهای ظرفیت تولید نفت بسیار بالاست و اینکه کشورهای منطقه برای افزایش تولید خیلی کندتر حرکت خواهند کردند. باید به این نکته اشاره کرد که تولید نفت عراق در اوت ۲۰۰۳ بخاطر جنگ و پیامدهای آن فقط بین هشتصد تا یک میلیون و دویست هزار بشکه بوده است. ایران و لیبی طی نیم دهه گذشته به دلیل تحولات سیاسی داخلی و همچنین تحریم‌های خارجی در مدرنیزه کردن و افزایش تولید نفت خود ناکام مانده‌اند. کویت نیز به دلیل ممانعت مجلس ملی این کشور برای ایجاد اصلاحات در قانون سرمایه گذاری خارجی در این زمینه از پیشرفت و دستیابی به تکنولوژی عقب مانده است. الجزایر همچنان شاهد جنگ‌های داخلی است. مشکل تروریسم در منطقه خلیج [فارس] و به‌ویژه در عربستان سعودی جدی‌ترشده است.

البته این بدان معنی نیست که برآوردهای آژانس اطلاعات انرژی یا آژانس بین‌المللی انرژی در دراز مدت درست نخواهد بود. بلکه بیانگر این واقعیت است که می‌بایست هم امنیت و هم میزان خطر پذیری بازار در نظر گرفته شود. تولیدات آینده و ظرفیت تولید در معرض خطراتی چون تحریم یا وقفه موقت در تولید انرژی است.

پیش‌بینی افزایش صادرات خاورمیانه

صادرات نفت، الگوی متفاوتی از رشد تولید نفت را دنبال می‌کند زیرا بسیاری از تولید کننده‌ها تمام یا بخش بزرگی از تولیداتشان را به مصرف داخلی می‌رسانند. خاورمیانه نسبت به نیاز مصرف داخلی خود حجم مازاد عظیمی را دارا می‌باشد. به همین دلیل سهم صادرات جهانی آن نسبت به سهم کل تولید یا نسبت به ظرفیت تولیدش خیلی بالاتر است.

جدول شماره ۵: برآورد آژانس اطلاعات انرژی از ظرفیت تولید نفت خاورمیانه در مقایسه با ظرفیت تولید نفت جهان۲۰۲۵-۱۹۹۰ (میلیون بشکه در روز)

	۱۹۹۰	۱۹۹۵	۲۰۰۱	۲۰۰۵	۲۰۱۰	۲۰۱۵	۲۰۲۰	۲۰۲۵
الجزایر	۱/۳	۱/۴	۱/۶	۱/۷	۲	۲/۱	۲/۴	۲/۸
ایران	۳/۲	۳/۹	۳/۸	۳/۹	۴/۲	۴/۵	۴/۷	۴/۹
عراق	۲/۲	۰/۶	۲/۶	۲/۸	۳/۳	۳/۹	۴/۵	۵/۱
کویت	۱/۷	۲/۶	۲/۵	۲/۸	۳/۳	۳/۹	۴/۵	۵/۱
لیبی	۱/۵	۱/۶	۱/۷	۱/۷	۲	۲/۲	۲/۶	۲/۹
قطر	۰/۵	۰/۶	۰/۹	۰/۶	۰/۶	۰/۷	۰/۸	۰/۸
عربستان سعودی	۸/۶	۱۰/۶	۹/۴	۱۱/۱	۱۳/۶	۱۵/۷	۱۹/۵	۲۳/۸
امارات	۲/۵	۲/۶	۲/۵	۲/۹	۳/۴	۴	۴/۸	۵/۴
بقیه کشورها	۱/۴	۱/۷	۱/۸	۲	۲/۲	۲/۴	۲/۵	۲/۷
جمع کل ظرفیت خلیج فارس	۱۸/۷	-	۲۲/۴	۲۴/۵	۲۸/۷	۳۳/۰	۳۸/۹	۴۵/۲
جمع کل ظرفیت خلیج خاورمیانه و شمال آفریقا	۲۲/۹	-	۲۷/۵	۲۹/۹	۳۴/۹	۳۹/۷	۴۶/۴	۵۳/۶
جمع کل ظرفیت جهان	۶۹/۴	-	۷۹/۲	۸۴/۲	۹۳/۹	۱۰۳/۳	۱۱۳/۵	۱۲۴/۵
درصد خلیج فارس از کل ظرفیت جهان	۲۷/۰	-	۲۸/۳	۲۹/۱	۳۰/۶	۳۲/۰	۳۴/۳	۳۶/۳
درصد خاورمیانه از کل ظرفیت جهان	۳۳/۰	-	۳۴/۷	۳۵/۵	۳۷/۱	۳۸/۴	۴۰/۹	۴۳/۱

Source: Adapted by Anthony H. Cordesman from EIA, International Energy Outlook, 1997, DOE/EIA--0484 (97), April 1997, pp. 157--160; EIA, International Energy Outlook, 1001, DOE/EIA--0484 (2002), March 2002, table D1; and EIA, International Energy Outlook, 2003, DOE/EIA--0484 (2003), March 2003, Table D1.

براساس برآوردهایی که در مجله بررسی آماری انرژی جهان[1] آمده است، میانگین تولید نفت در خاورمیانه در سال ۲۰۰۲ برابر با ۲۰/۹۷ میلیون بشکه در روز بوده است.(۱۴) این میزان برابر است با ۲۸/۵ درصد کل ۷۳/۹۴ میلیون بشکه در روز تولید نفت جهان. طی سال ۲۰۰۲ میانگین صادرات نفت خاورمیانه ۱۸/۱ میلیون بشکه در روز بود که این برابر با ۴۱/۴ درصد میانگین کل صادرات جهان (۴۶/۶۳ میلیون بشکه در روز) می‌باشد.(۱۵)

اگر چهار صادر کننده شمال آفریقا یعنی مصر، الجزایر، لیبی و تونس به عنوان بخشی از خاورمیانه محسوب شوند (چیزی که بیشتر تحلیل‌گران خاورمیانه تمایل به انجام آن دارند) میانگین تولید روزانه آنان در سال ۲۰۰۲ برابر با ۳/۸۶ میلیون بشکه در روز بوده است (۱۶) که این میزان، ۴/۹ درصد از کل ۷۳/۹۴ میلیون بشکه تولید نفت جهان می‌باشد. صادرات کشورهای شمال آفریقا در سال ۲۰۰۲ به‌طور متوسط ۳/۱ میلیون بشکه در روز بود که این برابر است با ۰/۷ درصد از کل ۴۳/۶۳ میلیون بشکه در روز صادرات جهان. کل تولید خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۲۰۰۲ برابر با ۲۴/۸۳ میلیون بشکه در روز یا ۳۳/۶ درصد کل تولید جهان بود. کل صادرات خاورمیانه و شمال آفریقا در همین سال برابر با ۲۱/۲ میلیون بشکه در روز یا ۴۸/۶ درصد کل صادرات جهان بود.

اگر کسی ترجیحاً به جای برآوردهای فوق‌الذکر به برآورد آژانس اطلاعات انرژی استناد کند، میانگین صادرات نفت کشورهای خلیج فارس عضو اوپک ۱۶/۹ میلیون بشکه در روز یا ۳۰ درصد از کل ۵۶/۳ میلیون بشکه در روز صادرات نفت جهان بوده است. اگر صادرات نفت کشورهای شمال آفریقا به این مجموعه اضافه شود این رقم به ۱۹/۵ میلیون بشکه در روز یا ۳۵ درصد کل صادرات نفت جهان افزایش خواهد یافت.(۱۷) براساس برآورد وزارت انرژی آمریکا، صادرات نفت

کشورهای خلیج فارس عضو اوپک تا سال ۲۰۲۵ برابر با ۳۵/۸ میلیون بشکه در روز یا ۳۷ درصد از کل ۹۴/۶ میلیون بشکه در روز جهان خواهد بود. اگر صادرات شمال آفریقا نیز مورد ملاحظه قرار گیرد این رقم به ۴۰/۶ میلیون بشکه در روز یا ۴۳ درصد کل صادرات جهان افزایش خواهد یافت. این بدان معنی است که سهم خاورمیانه از صادرات جهانی نفت طی سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۵ معادل ۷ تا ۸ درصد افزایش خواهد یافت.(۱۸)

آژانس اطلاعات انرژی در گزارش پیش‌بینی سالانه انرژی خود در سال ۲۰۰۳ در رابطه با روند صادرات نفت خلیج فارس بر این باور است که :

"با توجه به بازار جهانی صادرات نفت خام، بالاترین میزان صادرات خلیج فارس (به عنوان درصدی از صادرات نفت جهانی) در سال ۱۹۷۴ بوده است یعنی زمانی که آنها بیش از دو سوم نفت خام بازار جهانی را تأمین می‌کردند....اخیراً پایین‌ترین میزان تولید نفت خام خلیج فارس در سال ۱۹۸۴ بود که این نتیجه قیمت بالای نفت در بیش از یک دهه بود. این امر در نهایت سبب کاهش عمده‌ای در مصرف جهانی نفت شد. کمتر از ۴۰ درصد نفت خام فروخته شده در سال ۱۹۸۴ از منطقه خلیج فارس بوده است. به دنبال سقوط قیمت نفت در سال ۱۹۸۵، درصد صادرات نفت کشورهای خلیج فارس به‌تدریج افزایش یافت اما این میزان در دهه ۱۹۹۰ به دلیل عرضه غیر قابل پیش‌بینی کشورهای غیر عضو اوپک در حد ۴۰ تا ۴۵ درصد باقی ماند. براساس همین برآورد، تولید کنندگان نفت در خلیج فارس انتظار دارند تا برای اولین بار از ابتدای دهه هشتاد ۴۵ درصد از سهم کل صادرات جهانی نفت را در سال ۲۰۰۷ دارا باشند. پس از ۲۰۰۷ سهم کشورهای خلیج فارس از صادرات جهانی نفت به‌تدریج تا سال ۲۰۲۵ به ۶۶ درصد افزایش

خواهد یافت. درصورتی‌که قیمت نفت پایین باشد، سهم خلیج فارس از کل صادرات جهانی نفت تا سال ۲۰۲۵ برابر با ۷۶ درصد خواهد بود. تمام تولید کنندگان نفت در خلیج فارس به‌طور عمده‌ای حجم تولیدات نفت خود را در دوره پیش‌بینی شده افزایش خواهند داد. ظرفیت تولید نفت عربستان سعودی و عراق (در صورت لغو تحریمهای سازمان ملل) تقریبا به سه برابر افزایش خواهد یافت."

این ارقام کلی اهمیت واقعی خاورمیانه را به خوبی نشان نمی دهند چرا که آژانس اطلاعات انرژی اکنون یک برآورد جداگانه برای خاورمیانه ارائه داده است هر چند برآوردهای آن برای این منطقه، کشورهای عمان، یمن و شرق مدیترانه را در برنمی‌گیرد.

جهت گیری‌ها و اهمیت آنها

نفت یک کالای جهانی است که در بازارهای جهانی توزیع می‌شود. با در نظر گرفتن تفاوتهای قیمت به خاطر نوع نفت خام و هزینه‌های حمل ونقل، تمامی خریداران به‌طور مساوی برای تهیه نیاز خود از منابع در دسترس رقابت می‌کنند و به همین دلیل جهت و جریان صادرات براساس تقاضا تغییر می‌کند. میزان نفتی که از خاورمیانه به ایالات متحده صادر می‌شود از اهمیت اقتصادی واستراتژیک کمی برخوردار است. اگر بحرانی رخ دهد یا قیمت‌ها به‌طور جدی تغییر کنند، منابع وارداتی آمریکا نیز بر همین اساس تغییر خواهند کرد.

ایالات متحده ناچار است که در شرایط بحرانی نفت وارداتی خود را تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی با سایر کشورهای عضو سازمان توسعه و

همکاری‌های اقتصادی[1] تقسیم نماید. بنابراین، در شرایط بحرانی، ایالات متحده قیمت تعیین شده جهانی یکسانی را همانند هر کشور دیگری پرداخت خواهد کرد.

علاوه‌براین، اقتصاد آمریکا وابسته به واردات از آسیا و دیگر مناطق جهان است، وارداتی که به‌شدت به انرژی وابسته است. دراین حالت، هر تغییری که در این بخش رخ دهد بر اقتصاد آمریکا نیز تأثیر خواهد گذاشت. درحالی که آژانس بین‌المللی انرژی و آژانس اطلاعات انرژی هیچ برآوردی از تأثیر غیر مستقیم (مثلاً تأثیر نفت بر کالاهای تولید شده) واردات نفت خاورمیانه توسط کشورهایی که به صادرات نفت خاورمیانه وابسته هستند ارائه نکرده‌است، تحلیل‌گران بر این باورند که این امر حداقل سبب افزایش روزانه یک میلیون بشکه به کل واردات نفت آمریکا خواهد شد. تحلیل آماری این ارقام این است که واردات مستقیم نفت آمریکا از متوسط سالیانه ۷/۹ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۲ به ۱۱/۳ میلیون بشکه در روز درسال ۲۰۰۲ افزایش یافت. کل ارزش ۲/۶ میلیون بشکه واردات نفت آمریکا در سال ۲۰۰۲ از خاورمیانه تأمین شده است.(۱۹) با این حال، اگر تأثیر نفت خاورمیانه بر واردات غیر مستقیم امریکا مورد ملاحظه قرار گیرد (مثلاً تأثیر نفت در کالاهای تولید شده وابسته به واردات نفت از خاورمیانه) رقم نهایی واقعاً ۳۰ الی ۴۰ درصد نسبت به رقم واردات مستقیم بیشتر می‌بود.

گذشته ازاین، ایالات متحده آمریکا به‌طور فزاینده‌ای به سلامت اقتصاد جهانی وابسته است. رشد و فعالیت اقتصادی آمریکا وابسته به کارکرد اقتصاد اروپا، آسیا و آمریکای لاتین است. به استثنای آمریکای لاتین، مکزیک و کانادا، تمام شرکای تجاری مهم آمریکا به‌طور حیاتی وابسته به صادرات نفت خاورمیانه هستند. درسال ۲۰۰۲ کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا روزانه ۵ میلیون بشکه (۴۲ درصد) از ۱۱/۹ میلیون بشکه وارادات روزانه اروپا را عرضه کردند. این کشورها

[1]. Organization for Economic Cooperation and Development (OECD)

همچنین روزانه ۴ میلیون بشکه از ۵/۱ میلیون بشکه (۷۹ درصد) وارادات نفت ژاپن را تأمین کردند. کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا روزانه ۸۰۰ هزار بشکه از ۲ میلیون بشکه واردات چین (۳۹ درصد)، ۲۰۰ هزار بشکه از ۶۰۰ هزار بشکه نفت وارداتی استرالیا (۳۳ درصد) و همچنین ۶/۵ میلیون بشکه از ۸/۶ میلیون بشکه در روز واردات نفت دیگر کشورهای آسیایی و پاسفیک یعنی ۷۹ درصد نفت مورد نیاز آنها را تأمین کردند.(۲۰)

همچنین وابستگی اقتصاد جهانی به خاورمیانه و شمال آفریقا در آینده خیلی بیشتر خواهد شد. آژانس اطلاعات انرژی پیش‌بینی می‌کند که واردات نفت آمریکای شمالی از خاورمیانه و شمال آفریقا از ۳/۳ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۱ به ۶/۱ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۵ افزایش یابد که این یک افزایش ۸۵ درصدی می‌باشد که تقریبا تمامی آن به ایالات متحده صادر خواهد شد. افزایش واردات به اروپای غربی از ۴/۷ میلیون بشکه در روز به ۷/۴ میلیون بشکه در روز (یک افزایش ۵۷ درصدی) خواهد بود. این گزارش همچنین رشد قابل توجه‌ای در صادرات نفت از جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی و افزایش ذخیره نفت را مفروض می‌دارد که این امر واردات نفت اروپا از خاورمیانه را محدود خواهد ساخت. آسیای صنعتی شده و در راس آن ژاپن، واردات خود را از ۴/۱ میلیون بشکه در روز به ۶ میلیون بشکه در روز یا تقریبا ۵۰ در صد افزایش خواهد داد. چین واردات نفت خود را از ۹۰۰ هزار بشکه در روز به ۵/۲ میلیون بشکه در روز یعنی نزدیک به ۵۰۰ درصد افزایش خواهد داد، و کشورهای حوزه پاسفیک نیز واردات نفت خود را از ۵ میلیون بشکه در روز به ۱۰ میلیون بشکه در روز یا ۱۰۰ درصدافزایش خواهند داد.

جدول شماره ۶: برآورد روند صادرات نفت بر اساس عرضه و مصرف ۲۰۲۵- ۲۰۰۱ (میلیون بشکه در روز)
Source Adapted by Anthony H. Cordesman from estimates in EIA, IE Outlook, 2002.

	مناطق صادر کننده				مناطق وارد کننده			
	کشورهای صنعتی				کشورهای غیر صنعتی			
	آمریکای شمالی	اروپای غربی	بقیه کشورهای صنعتی	جمع کل	حوزه اقیانوس آرام	چین	بقیه کشورهای جهان	جمع کل
عضو اوپک (سال ۲۰۰۰)								
خلیج فارس	۶/۲	۳/۲	۴/۱	۹/۹	۲/۷	۰/۷	۱/۵	۴/۹
آفریقای شمالی	۰/۳	۲/۰	۰	۲/۳	۰	۰	۰/۱	۰/۱
آفریقای غربی	۰/۹	۰/۵	۰	۱/۴	۰/۱	۰	۰/۱	۰/۲
آمریکای جنوبی	۱/۶	۲/۰	۰	۱/۸	۰/۱	۰	۰/۸	۰/۹
آسیا	۰/۱	۰	۰/۳	۰/۴	۰/۲	۰	۰	۰/۲
جمع کل اوپک	۵/۴	۵/۹	۴/۵	۱۵/۸	۳/۲	۰/۷	۲/۵	۶/۴
غیر اوپک								
دریای شمال	۰/۶	۴/۷	۰	۵/۳	۰	۰	۰	۰
حوزه کارائیب	۱/۸	۰/۲	۰	۲/۱	۰/۳	۰	۲/۲	۲/۵
اتحاد شوروی	۰	۱/۶	۰	۱/۷	۰/۲	۰	۰/۱	۰/۳
بقیه غیر اوپک	۲/۹	۱/۳	۰/۹	۵/۱	۱/۹	۰/۴	۱/۱	۳/۴
جمع کل غیر اوپک	۵/۳	۷/۸	۱/۰	۱۴/۱	۲/۴	۰/۴	۳/۴	۶/۲
جمع کل جهان	۱۰/۷	۱۳/۷	۵/۴	۲۹/۹	۵/۶	۱/۱	۵/۹	۱۲/۵
عضو اوپک(سال ۲۰۲۵)								
خلیج فارس	۶/۷	۴/۵	۶	۱۶/۲	۹/۴	۵/۲	۵/۰	۱۹/۶
آفریقای شمالی	۰/۴	۲/۹	۰	۳/۴	۰/۶	۰/۲	۰/۶	۱/۴
آفریقای غربی	۱/۲	۱/۰	۰/۳	۲/۵	۱/۸	۰/۳	۰/۱	۲/۲
آمریکای جنوبی	۴/۳	۰/۳	۰/۱	۴/۷	۰/۴	۰	۰/۳	۰/۷
آسیا	۰/۱	۰	۰/۲	۰/۳	۱/۵	۰/۲	۰/۱۱	1/8
جمع کل اوپک	۸/۱۱	۸/۷	۶/۷	۲۷/۱	۱۳/۶	۵/۹	۶/۰	۲۵/۶
غیر اوپک								
دریای شمال	۰/۷	۳/۴	۰	۴/۰	۰/۱	۰	۰/۲	۰/۳
حوزه کارائیب	۲/۵	۰/۴	۰/۱	۳/۰	۰/۵	۰	۱/۰	۱/۵
اتحاد شوروی	۰/۸	۴/۹	۰/۸	۱۶/۰	۴/۴	۰/۴	۲/۵	۷/۳
بقیه غیر اوپک	۱۲/۶	۲/۸	۹/۶	۲۹/۵	۵/۵	۱/۸	۵/۱	۱۲/۵
جمع کل جهان	۲۸/۳	۲۰/۳	۸/۱	۵۶/۶	۱۹/۱	۷/۸	۱۱/۲	۳۸/۱

این روندها بیانگر تأثیر رشد بالای اقتصادی آسیا و محدودیتهای ذخائر نفت آسیاست و همچنین حاکی از این واقعیت است که به لحاظ اقتصادی، خاورمیانه بزرگترین عرضه کننده انرژی می‌باشد. در حقیقت، کل واردات نفت آسیا از ۱۸/۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۱ به ۳۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت که این بیانگر یک افزایش تقریباً ۱۰۰ درصدی است که تقریبا تمامی آن به کشورهای در حال توسعه آسیایی تعلق خواهد داشت.(۲۱)

این پیش‌بینی‌ها بسیار شبیه به برآوردهای آژانس اطلاعات انرژی می‌باشد. این آژانس برآورد می‌کند که کل تجارت بین منطقه‌ای نفت از ۳۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰ به ۴۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰ و به ۶۶/۱ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۳۰ افزایش خواهد یافت. بیشتر این افزایش صادرات به کشورهای آسیایی خواهد بود که در راس آن چین و سپس هند به عنوان بزرگترین بازار در حال ظهور قرار دارند. رشد واردات نفت آمریکا به‌وسیله افزایش صادرات کانادا، مکزیک و آفریقای زیر صحرا محدود خواهد شد.(۲۲)

آژانس بین‌المللی انرژی همچنین به لحاظ زمانی، طولانی ترین برآوردها را در رابطه با میزان سهم صادرات خاورمیانه در مقایسه با سایر مناطق ارائه کرده‌است. براین اساس، تجارت بین منطقه‌ای نفت در سال ۲۰۳۰ برابر با ۶۶/۱ میلیون بشکه در روز برآورد شده است که خاورمیانه ۷۰ درصد این میزان را تأمین خواهد کرد. اگر تولید ۴ میلیون بشکه در روز شمال آفریقا نیز مورد ملاحظه قرار گیرد این سهم به ۷۶ درصد افزایش می‌یابد. در مقابل، سهم آسیای مرکزی و قفقاز در تأمین نفت ۴ میلیون بشکه در روز، روسیه ۵ میلیون بشکه و سهم بقیه کشورهای آفریقایی به جز کشورهای شمال این قاره ۴ میلیون بشکه در روز خواهد بود. سهمم برزیل ۱۰۰ هزار بشکه در روز و سهم مابقی کشورهای آمریکای لاتین نیز ۳ میلیون بشکه در روز خواهد بود.(۲۳)

تغییرات اساسی در واردات از خاورمیانه

مسائل بسیار دیگری به جز واردات نفت وجود دارد. کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در تلاش هستند تا به‌تدریج سودهای جانبی خود را با تولید محصولات نفتی پالایش شده افزایش دهند. در همین حال، برخی کشورهای دیگر (مانند ایالات متحده) موانع زیست محیطی مهمی برای تاسیس پالایشگاه‌های جدید ایجاد کرده‌اند. در نتیجه، نوع صادرات خاورمیانه در دهه‌های آینده از صدور نفت خام به صادرات محصولات نفتی تصفیه شده تغییر خواهد کرد.

طی سالهای قبل، حجم پالایشگاهی خاورمیانه از ۵ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۰ (۸ درصد از حجم کل پالایش جهان) به ۵/۹ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰ (معادل ۷ درصد از حجم کل پالایش جهان) افزایش یافته بود. آژانس اطلاعات انرژی همچنین برآورد می‌کند که این حجم تا سال ۲۰۱۰ به ۱۰ میلیون بشکه در روز (۱۱ درصد)، در سال ۲۰۲۰ به ۱۲/۶ میلیون بشکه در روز (۱۲ درصد) و در سال ۲۰۳۰ به ۱۵/۶ میلیون بشکه در روز (۱۳ درصد) افزایش خواهد یافت. این ارقام شامل کشورهای شمال آفریقا نمی‌شود چراکه این آژانس برای نشان دادن تفاوت میان شمال آفریقا و آفریقای زیر صحرا برآوردهای خود را به‌طور مجزا بیان نکرده‌است.(۲۴)

آژانس اطلاعات انرژی همچنین پیش‌بینی می‌کند تقاضای کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی برای واردات فرآوردهای نفتی از ۲ درصد کل تقاضای تولید در سال ۲۰۰۰ به ۱۱ درصد تا سال ۲۰۳۰ افزایش خواهد یافت. براساس همین برآورد، صادرات فرآوردهای نفتی خاورمیانه (منهای شمال آفریقا) تا سال ۲۰۳۰ به ۷ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. این میزان برای تمامی آفریقا ۲ میلیون بشکه در روز و برای جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق و آمریکای لاتین به ترتیب برابر با ۳ میلیون بشکه در روز و ۲۰۰ هزار بشکه در روز خواهد بود. تا سال ۲۰۳۰ واردات فرآوردهای نفتی آمریکای شمالی و عمدتا

ایالات متحده آمریکا ۷ میلیون بشکه در روز و چین و مابقی کشورهای آسیایی به ترتیب ۲ و ۳ میلیون بشکه در روز برآورد می‌شود.(۲۵)

به لحاظ استراتژیکی، تغییر در واردات لزوماً سبب تغییر در وابستگی به نفت نخواهد شد. این امر به هر حال می‌تواند سبب وابستگی بیشتر به یک تولید کننده خاص در خاورمیانه شود که دقیقا محصولات مشخصی را برای نیازهای خاصی تولید می‌کند. این تغییر همچنین می‌تواند قابلیت انعطاف بازارهای جهانی را برای جانشینی نفت خاورمیانه کاهش دهد زیرا این احتمال وجود دارد که منبع پالایشگاهی مشابه یامنبعی به همان میزان ظرفیت تولید وجود نداشته باشد. همچنین تغییر در صادرات نوع محصول، سبب کاهش حجم کلی محصولات صادر شده می‌شود، هر چند این امر سبب افزایش ارزش محصولات صادراتی خواهد شد و بنابراین، واحد "میلیون بشکه در روز" اعتبار کمتری در سنجش میزان وابستگی به واردات نفت خواهد داشت.

روندها در واردات نفت آمریکا

واردات نفت آمریکا فقط بخشی از وابستگی استراتژیک این کشور به صادرات خاورمیانه می‌باشد. همانطور که قبلاً ذکر شده است، ایالات متحده وابسته به سلامت کلی اقتصاد جهانی است و همچنین تا حد زیادی به‌طور غیر مستقیم به میزان واردات انرژی در شکل کالاهای تولید شده از نفت خاورمیانه وابسته می‌باشد. علاوه‌براین، نفت یک کالای جهانی است و ایالات متحده باید برای عرضه جهانی آن براساس شرایط تجاری رقابت کند. در نتیجه، این عرضه جهانی صادرات نفت است که دسترسی به نفت و قیمت آن را برای ایالات متحده و دیگر کشورها تعیین می‌کند نه اینکه ایالات متحده نفت مورد نیاز خود را از کجا تأمین می‌کند. ایالات متحده همچنین متعهد شده است تا در شرایطی که صادرات نفت

برای یک مدت زمان طولانی به حالت تعلیق درآید، صادرات نفت را با دیگر کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی تقسیم نماید.

موارد ذیل حقایقی است که در الگوهای قبلی وابستگی آمریکا به واردات نفت از خاورمیانه قابل تشخیص است. آژانس اطلاعات انرژی، نوسانات گسترده‌ای را در واردات نفت آمریکا در دوره‌های مختلف گزارش کرده‌است. اگر صرفاً واردات کل نفت خام آمریکا مورد ملاحظه قرار گیرد، بیانگر این واقعیت است که در سال ۱۹۷۳ واردات نفت آمریکا از تمامی منابع به ۳/۲ میلیون بشکه در روز رسید، سپس در سال ۱۹۷۹ به‌طور موقت به حداکثر ۶/۶ میلیون بشکه در روز افزایش یافت و از آن پس واردات نفت آمریکا رو به کاهش بوده است تا اینکه در سال ۱۹۸۵ به ۳/۲ میلیون بشکه در روز رسید. سپس روند افزایش واردات نفت در سال ۱۹۸۸ به ۵/۱ میلیون بشکه در روز، در سال ۱۹۹۲ به ۶/۱ میلیون بشکه در روز، در سال ۱۹۹۴ به ۷/۱ میلیون بشکه در روز، در سال ۱۹۹۷ به ۸/۲ میلیون بشکه در روز و در سال ۲۰۰۰ به ۹/۱ میلیون بشکه در روز رسید و در سال ۲۰۰۳ به سمت ۱۰ میلیون بشکه در روز افزایش یافت.(۲۶)

به هرحال، واردات شامل فرآورده‌های نفتی و همچنین نفت خام می‌باشد و اگر واردات نفت خام و فرآورده‌های نفتی با هم مورد ملاحظه قرار گیرند، واردات کلی آمریکا در سال ۱۹۷۳ برابر با ۶ میلیون بشکه در روز بود که در سال ۱۹۷۷ به ۸/۶ میلیون بشکه در روز افزایش یافت و سپس در سال ۱۹۸۴ به ۴/۳ کاهش پیدا کرد. پس از آن روند افزایش واردات نفت و فرآورده‌های نفتی در سال ۱۹۸۶ به ۵/۴ میلیون بشکه در روز، در سال ۱۹۸۸ به ۶/۵ میلیون بشکه در روز، در سال ۱۹۸۹ به ۷/۲ میلیون بشکه در روز، در سال ۱۹۹۴ به ۸/۱ میلیون بشکه در روز، در سال ۱۹۹۷ به ۹/۱ میلیون بشکه در روز و در سال ۲۰۰۰ به ۱۰/۴ میلیون بشکه در روز رسید و طی دوره ۲۰۰۳-۲۰۰۱ میانگین واردات روزانه به ۱۰/۵ میلیون بشکه در روز افزایش یافت.(۲۷) لازم به ذکر است که برخی برآوردها فقط

وابستگی به واردات نفت خام را به حساب آورده‌اند که به لحاظ شرایط واقعی اقتصاد جهانی قابل توجه نیستند.

آژانس اطلاعات انرژی مستقیماً به بیان وابستگی آمریکا به واردات نفت خام یا فرآوردهای نفتی از خاورمیانه و یا شمال آفریقا نپرداخته است بلکه صرفاً وابستگی این کشور به واردات از منطقه خلیج فارس را بیان داشته است که به هرحال بخش عمده صادرات خاورمیانه و شمال آفریقا را دربرمی‌گیرد. سهم تقاضای واردات از خلیج فارس صرفاً براساس قیمت نفت خام تعیین نشده است بلکه عنصر تعیین کننده ارزش واقعی نوع معینی از نفت خام و یا محصولات نفتی براساس قیمت جهانی آن و در مقایسه با سایر منابع عرضه کننده همان نوع خاص محصول بوده است. عملاً، کمترین تفاوت در قیمت نفت (حتی چند سنت در یک بشکه) سبب شده است وارد کنندگان آمریکایی نفت مورد نیاز خود را از خاورمیانه، شمال آفریقا و یا هر منبع دیگری تأمین کنند.

به هر حال، این نباید حیرت انگیز باشد که چرا الگوهای وارداتی آمریکا از خلیج فارس (بحرین، ایران، عراق، کویت، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی) بیانگر الگوی واردات کل نفت آمریکا به نظر نمی‌رسد. کشورهای آسیایی به دلیل پایین بودن هزینه حمل‌ونقل، نفت مورد نیاز خود را از خاورمیانه تهیه می‌کنند و ایالات متحده نیز به همین دلیل نفت خود را از آفریقا و آمریکای لاتین خریداری می‌کند. براساس داده‌های آژانس اطلاعات انرژی، واردات نفت آمریکا از خلیج فارس (شامل نفت خام، فرآورده‌های نفتی، نفت‌های ناخالص، محصولات پتروشیمی، گاز طبیعی مایع و ترکیبات هیدروکربنی اضافه شده در محصولات آماده فروش) طی دوره‌های مختلف نوساناتی داشته است که به شرح زیر می‌باشد:(۲۸)

واردات آمریکا از خلیج فارس در سال ۱۹۷۳ برابر با ۸۵۰ هزار بشکه در روز بود که این معادل ۴/۹ درصد کل تولید و ۱۳/۶ درصد کل واردات بود.

واردات آمریکا از خلیج فارس به‌تدریج از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ افزایش یافت و در سال ۱۹۷۷ به ۲/۴۴ میلیون بشکه در روز رسید که این برابر بود با ۱۳/۳ درصد کل تولید و ۲۷/۸ درصد کل واردات.

واردات آمریکا از خلیج فارس به‌طور پیوسته در دوره زمانی ۱۹۸۳-۱۹۷۸ کاهش یافت. کل واردات آمریکا از این منطقه در سال ۱۹۸۰ برابر با ۱/۵ میلیون بشکه در روز بود. این میزان در سال ۱۹۸۱ معادل ۱/۲ میلیون بشکه در روز و در سال ۱۹۸۳ به ۷۰۰ هزار بشکه در روز رسید و در نهایت در سال ۱۹۸۲ به ۴۴۲ هزار بشکه در روز کاهش یافت که این معادل ۲/۹ درصد کل تولید و ۸/۸ درصد کل واردات بود. واردات نفت آمریکا از خلیج فارس در سال ۱۹۸۵ به کمترین حد خود یعنی ۳۱۱ هزار بشکه در روز رسید که این ۲ درصد کل تولید و ۶/۱ درصد کل واردات بود.

تغییرات در استراتژی قیمت اوپک و عربستان سعودی در سال ۱۹۸۶ سبب افزایش واردات آمریکا از خلیج فارس شد. واردات آمریکا در سال ۱۹۸۶ به ۹۱۰ هزار بشکه در روز، در سال ۱۹۸۷ به ۱/۱ میلیون بشکه در روز و در سال ۱۹۸۹ به ۱/۸۷ میلیون بشکه در روز افزایش یافت که این میزان در سال ۱۹۸۹ برابر با ۱۰/۷ درصد کل تولید و ۲۳/۱ درصد کل واردات بود.

واردات آمریکا از خلیج فارس طی دوره ۱۹۹۷-۱۹۹۰ از ۱/۵۷ میلیون بشکه در روز تا ۱/۸ میلیون بشکه در روز در نوسان بود که این معادل ۹/۴ تا ۱۱/۶ درصد کل تولید و ۱۷/۳ تا ۲۴/۵ درصد کل واردات بود.

از سال ۱۹۹۸ به آن طرف، واردات آمریکا از خلیج فارس در حدود ۲ میلیون بشکه در روز بوده است. این میزان به ۲/۱ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۸، ۲/۵ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۹، ۲/۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰، ۲/۸ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۱، ۲/۳ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۲ و

حدود ۲/۸ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۳ رسید که این معادل ۱۱/۳ تا ۱۴/۱۰ درصد کل تولید و ۱۹/۷ تا ۲۳/۳ درصد کل واردات بود.

یک بار دیگر باید بر این موضوع تاکید شود که یک چنین الگوهایی در واقع بیانگر نوسان و تغییرات در هزینه حمل‌ونقل، تقاضا و عرضه جهانی و همچنین تفاوت ناچیز بین قیمت تحویل شده نفت و قیمت تولید می‌باشد. به‌علاوه، این الگوهای مبتنی بر بازار فقط تا زمانی کاربرد دارند که وقفه مهمی در صادرات یک منطقه یا دولت خاص پدید نیاید. این روند هم در صادرات جهانی و هم در واردات کلی ایالات متحده در تمامی منابع است که در اصطلاح وابستگی استراتژیک محسوب می‌شود.

توجه به این مطلب مهم است که نه سیاست انرژی دولت بوش و نه طرح کنگره در رابطه با انرژی هیچکدام تأثیر استراتژیک مهمی بر وابستگی وارداتی آمریکا نخواهند داشت. تغییرات زیادی می‌بایست در عرضه و مصرف انرژی آمریکا در یک دوره زمانی طولانی مدت به وجود آید تا این وابستگی پدید آید. دلایل خوبی وجود دارد که طرفداران این سیاست‌ها هیچ تحلیل منطقی از تأثیر پیشنهادهایشان بر وابستگی وارداتی آمریکا ارائه نمی کنند و یا اینکه با برآوردهای غیر واقعی، چیزی بیشتر از یک ایده بی ارزش عقلانی عرضه نمی‌دارند.

داده‌های آژانس اطلاعات انرژی حاکی از آن است که الگوهای واقع‌بینانه نیازهای انرژی آمریکا به‌طور پیوسته سبب افزایش در واردات انرژی خواهد شد، هرچند هیچ کس نمی تواند روند دقیق آن را پیش‌بینی کند. در کوتاه مدت، آمارهای آژانس اطلاعات انرژی بیانگر این واقعیت است که واردات نفت آمریکا در سال ۲۰۰۱، ۱۰/۹ میلیون بشکه در روز بود که در سال ۲۰۰۲ به ۱۰/۵۴ میلیون بشکه در روز، در سال ۲۰۰۳ به ۱۱ میلیون بشکه در روز و در سال ۲۰۰۴ به ۱۱/۳ میلیون بشکه در روز رسید. بیشتر به دلیل کاهش فعالیت‌های اقتصادی آمریکا، واردات نفت آمریکا ۳/۳ درصد در دوره ۲۰۰۱-۲۰۰۲ کاهش یافت. اما

پیش‌بینی می‌شود که ۳/۸ درصد در ۲۰۰۳-۲۰۰۲ و ۳/۳ درصد در ۲۰۰۴-۲۰۰۳ افزایش یابد.(۲۹)

آنچه مهم است دورنمای میان مدت و درازمدتی است که در آن شرایط اقتصادی موقتی تأثیر کمتری دارد و روندها نیز از ثبات بیشتری برخوردار می‌باشند. گزارش سالانه انرژی ۲۰۰۳ آژانس اطلاعات انرژی حاکی از آن است که واردات خالص نفت ۵۵ درصد از مصرف داخلی نفت را در سال ۲۰۰۱ تشکیل می‌داده است. پیش‌بینی می‌شود وابستگی آمریکا به واردات نفت تا سال ۲۰۲۵ به ۶۸ درصد افزایش یابد. این بدان معنی خواهد بود که واردات خالص آمریکا از ۱۰/۹ میلیون بشکه در روز به ۱۹/۸ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۱ افزایش خواهد یافت.(۸۲+ درصد) در صورتی که قیمت نفت پایین باشد، واردات خالص آمریکا به ۲۱/۱ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد یافت. در صورت بالا بودن قیمت نفت، واردات نفت آمریکا به ۱۸/۲ خواهد رسید. در شرایط پایین بودن رشد اقتصادی این میزان ۱۷/۸ میلیون بشکه در روز و در صورتی که رشد اقتصادی بالا باشد واردات نفت آمریکا به ۲۲/۳ میلیون بشکه در روز می‌رسد.(۳۰)

انتظار می‌رود تا سال ۲۰۲۵ سهم واردات نفت نسبت به سهم کل مصرف آن از ۶۵ درصد در شرایط بالا بودن قیمت نفت تا ۷۰ درصد در شرایط پایین بودن قیمت نفت در نوسان باشد. نفت خام همچنان به عنوان جزء مهم واردات نفتی باقی خواهد ماند اما به دلیل اینکه تقاضا برای فرآورده‌های نفتی بیش از ظرفیت پالایشگاههای آمریکا است، انتظار می‌رود واردات فرآورده‌های نفتی به عنوان بخشی از واردات کل همچنان روند افزایشی داشته باشد. آژانس اطلاعات انرژی پیش‌بینی می‌کند که سهم فرآورده‌های تصفیه شده نفتی از ۱۵ درصد در سال ۲۰۰۱ به ۳۴ درصد در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت که این در شرایط پایین بودن رشد اقتصادی برابر با ۲۷ درصد واردات نفت خالص و در شرایط بالا بودن رشد اقتصادی ۳۹ درصد از آن را در بر خواهد گرفت.(۳۱) در عمل این بدان

معنی خواهد بود که واردات فرآورده‌های نفتی از ۱/۶ میلیون بشکه در روز به ۶/۷ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۱ افزایش خواهد یافت.(۸۲+ درصد) در شرایط پایین بودن قیمت نفت، واردات خالص به ۷/۱ میلیون بشکه در روز افزایش می‌یابد و در شرایط بالا بودن قیمت نفت، این میزان به ۵/۷ میلیون بشکه در روز کاهش خواهد یافت. این واردات در شرایط پایین بودن رشد اقتصادی ۴/۸ میلیون بشکه در روز و در شرایط بالا بودن رشد اقتصاد به ۸/۶ میلیون بشکه در روز خواهد بود.(۳۲)

لازم به ذکر است که آژانس اطلاعات انرژی، سهمی را که خاورمیانه و شمال آفریقا از این واردات فراهم خواهند کرد بیان نمی‌دارد. برآورد این سازمان به هر حال سهم واردات آمریکا را از اوپک را طی دوره ۲۰۲۵-۲۰۰۳ دربرمی‌گیرد. این سازمان در رابطه با سایر منابع واردات چنین بیان می‌دارد:

> "پیش‌بینی می‌شود واردات نفت خام از دریای شمال تا ۲۰۰۷ کمی افزایش پیدا کند، اما به‌تدریج با کاهش تولید انگلستان از دریای شمال کاهش خواهد یافت. واردات قابل توجه نفت از کانادا و مکزیک ادامه خواهد یافت. با توجه به کاهش نفت خام آلاسکا پیش‌بینی می‌شود پالایشگاههای بخش ساحل غربی آمریکا نفت خام مورد نیاز خود را از شرق دور تهیه کنند. انتظار می‌رود واردات محصولات سبک تا سال ۲۰۲۵ به سه برابر یعنی ۵/۳ میلیون بشکه در روزافزایش یابد. بیشترین رشد پیش‌بینی شده در پالایشگاههای حوزه دریای کارائیب، شمال آفریقا و خاورمیانه خواهد بود که انتظار می‌رود ظرفیت آنها به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یابد. رشد شدید در تقاضای تولید نفت خام سبک در کشورهای در حال توسعه به این معنی است که پالایشگاههای آمریکا احتمالاً میزان کمتری از نفت خام سبک با سولفور پایین وارد می‌کنند."(۳۳)

لازم به ذکر است که این پیش‌بینی‌ها در رابطه با رشد واردات براساس برآوردهای کلی از روند عرضه و تقاضای انرژی در ایالات متحده آمریکا می‌باشد که شامل برآوردهای نسبتاً بالایی از تولید گاز و نفت آمریکا، استفاده از نیروی هسته‌ای و زغال سنگ و همچنین افزایش در راندمان انرژی، استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر و تولید داخلی الکل‌اتلیک می‌باشد.

اهمیت گاز خاورمیانه

در حال حاضر، ذخائر گاز خاورمیانه بسیار با اهمیت هستند چرا که می‌توانند به جای صادرات، نیازهای داخلی به انرژی را بدون استفاده از نفت تأمین نمایند. ذخائر گاز همچنین می‌توانند به عنوان منابعی برای تولیدات پتروشیمی به‌کار گرفته شوند. این روند ممکن است در آینده تغییر کند چرا که تقاضای جهانی برای گاز رو به افزایش است. براساس برآورد آژانس بین‌المللی انرژی، تقاضای جهانی برای گاز طبیعی از ۳۶ تریلیون متر مکعب در سال ۱۹۷۰ به ۵۳ تریلیون متر مکعب در سال ۱۹۸۰ افزایش یافته است. این رقم برای سالهای بعد به این ترتیب بوده است : ۷۳ تریلیون متر مکعب
در سال ۱۹۹۰، ۸۷ تریلیون متر مکعب در سال ۲۰۰۰ و ۹۰ تریلیون متر مکعب در سال ۲۰۰۱. پیش‌بینی می‌شود این رقم در سال ۲۰۰۵ به ۱۰۰ تریلیون متر مکعب و در سال ۲۰۱۰ به ۱۱۴ و در سال ۲۰۱۵ به ۱۳۳ و در ۲۰۲۰ به ۱۵۳ و در نهایت در سال ۲۰۲۵ به ۱۷۶ تریلیون متر مکعب افزایش یابد. این ارقام بیانگر یک رشد بیش از ۹۵ درصدی طی دوره ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۵ می‌باشد.(۳۴)

جدول شماره ۷: میزان تولید و ذخیره گاز خاورمیانه و شمال آفریقا در مقایسه با جهان

درصد از تولید جهان در ۲۰۰۰	درصد از ذخیره جهان	میزان ذخیره گاز در ۲۰۰۰		کشورها
		تریلیون متر مکعب	تریلیون فوت مکعب	
٪۰/۴	٪۰/۱	۳/۳	۰/۰۹	بحرین
٪۲/۶۵	٪۱۴/۶	۸۱۲/۳	۲۳/۰۰	ایران
٪۰/۳	٪۲/۰	۱۰۹/۸	۳/۱۱	عراق
٪۰/۶	٪۱/۰	۵۲/۷	۱/۴۹	کویت
٪۰/۴	٪۰/۵	۲۹/۳	۰/۸۲	عمان
٪۱/۲	٪۹/۲	۵۰۸/۵	۱۴/۴۰	قطر
٪۲/۲	٪۴/۱	۲۲۴/۷	۶/۳۶	عربستان سعودی
٪۰/۲	٪۰/۲	۸/۵	۰/۲۴	سوریه
٪۱/۸	٪۳/۹	۲۱۲/۱	۶/۰۱	امارات متحده عربی
-	٪۰/۳	۱۶/۹	۰/۴۸	یمن
٪۰/۱	-	۱/۶	۰/۰۵	بقیه کشورها
٪۹۳	٪۳۶/۰	۱/۹۷۹/۷	۵۶/۰۶	جمع کل خاورمیانه
٪۳/۲	٪۲/۹	۱۵۹/۷	۴/۵۲	الجزایر
٪۰/۹	٪۱/۱	۵۸/۵	۱/۶۶	مصر
٪۰/۲	٪۰/۸	۴۶/۶	۱/۳۱	لیبی
۱۲/۷	۴۰/۸	جمع کل خاورمیانه و شمال آفریقا		
٪۲۲/۰	٪۳۰/۵	۱/۶۸۰/۰	۴۷/۵۷	روسیه
٪۲۱/۷	٪۳/۳	۱۸۳/۵	۵/۱۹	ایالات متحده
٪۸/۳	٪۲/۰	۱۱۱/۰	۳/۱۴	اتحادیه اروپا
		٪۱۱/۹		آسیا/ پاسفیک
٪۱۰۰	٪۱۰۰	۵/۵۰۱/۵	۱۵۵/۷۸	جمع کل جهان

Source: The reserve and production data are adapted by Anthony H.Cordesman from British Petroleum, BP; Statistical Review of World Energy, 2003, London, June 2003, pp. 20-23.

ذخائر گاز خاورمیانه

خاورمیانه و شمال آفریقا هم اکنون در مجموع ۴۰/۸ درصد از ذخائر ثبت شده گاز جهان را دارا می‌باشند که از این میزان، ۳۶ درصد در خاورمیانه و بقیه در الجزایر، مصر و لیبی وجود دارند. ذخائر گاز خاورمیانه و شمال آفریقا از سال ۱۹۸۲ به بیش از دو برابر افزایش یافته است و از ۲۶ تریلیون متر مکعب در سال ۱۹۸۲ به ۴۹ تریلیون متر مکعب در سال ۱۹۹۲ و به ۶۳ تریلیون متر مکعب (۲۴۴،۲ تریلیون فوت مکعب) در سال ۲۰۰۲ افزایش یافته است.(۳۵) این افزایش علی رغم محدودیت‌های اساسی در توسعه و اکتشاف نفت و گاز به دلیل جنگ و کشمکش‌های داخلی در کشورهای با وضعیت بحرانی مانند الجزایر، ایران، عراق و لیبی انجام شده است.

لازم به ذکر است که اتفاق نظر ثابتی برای چگونگی برآورد ذخائر اثبات شده گاز وجود ندارد و برآوردهای ذخائر بالقوه و کشف نشده مبهم‌تر از آن است که برای مقاصد این تحلیل مورد استفاده قرار گیرند. براساس تمامی منابع موجود، کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا دارای سهم بزرگی از ذخائر جهان می‌باشند. براساس داده‌های آژانس اطلاعات انرژی و بریتش پترولیوم، بحرین ۰/۹۰ تریلیون متر مکعب (۳/۳ تریلیون فوت مکعب) یا ۰/۱ درصد کل ذخائر جهان، ایران ۲۳ تریلیون متر مکعب (۸۱۲/۳ تریلیون فوت مکعب) یا ۱۴/۸ درصد، عمان ۰/۸۳ تریلیون متر مکعب (۲۹/۳۵ تریلیون فوت مکعب) یا ۰/۵ درصد، قطر ۱۴/۴ تریلیون متر مکعب (۵۰۸/۵ تریلیون فوت مکعب) یا ۹/۲ درصد، عربستان سعودی ۶/۴ تریلیون متر مکعب (۲۲۴/۷ تریلیون فوت مکعب) یا ۴/۱ درصد، امارات متحده عربی ۶/۰۱ تریلیون متر مکعب (۲۱۲/۱ تریلیون فوت مکعب) یا ۳/۹ درصد، عراق ۳/۱ تریلیون متر مکعب (۱۰۹/۸۳ تریلیون فوت مکعب) یا ۲ درصد و یمن ۰/۴۸ تریلیون متر مکعب (۱۶/۹ تریلیون فوت مکعب) یا ۰/۳ درصد از ذخائر گاز جهان را دارا می‌باشند.(۳۶) سوریه ۰/۲۴ تریلیون متر مکعب (۸/۵

تریلیون فوت مکعب) یا ۰/۲ درصد از ذخائر جهان را دارد و بقیه کشورهای خاورمیانه ۰/۰۵ تریلیون متر مکعب (۱/۶۵ تریلیون فوت مکعب) دارا می‌باشند. در شمال آفریقا، الجزایر ۴/۵۲ تریلیون متر مکعب (۱۵۹/۷ تریلیون فوت مکعب) یا ۲/۹ درصد، مصر ۱/۶۶ تریلیون متر مکعب (۵۸/۵ تریلیون فوت مکعب) یا ۱/۱ درصد و لیبی ۱/۳۱ تریلیون متر مکعب (۴۶/۴ تریلیون فوت مکعب) یا ۰/۸ درصد را از کل ذخائر جهان دارد.(۳۷)

آژانس اطلاعات انرژی و آژانس بین‌المللی انرژی به جزئیات طرح‌های اکتشافات احتمالی توسط هر یک از کشورها نپرداخته‌اند لیکن بسیاری از این کشورها اقدام به اکتشاف کامل تمام ذخائر گاز خود کرده‌اند و این احتمال وجود دارد که بسیاری از آنها به اکتشافات عمده‌ای دست پیدا کنند. آژانس اطلاعات انرژی به این واقعیت اشاره دارد که ذخائر جهان هم اکنون ۵/۵۰۱ تریلیون فوت مکعب می‌باشد و ذخائر کشف نشده نیز برابر با ۴/۸۳۹ تریلیون فوت مکعب دیگر است که تقریبا تمامی آنها در کشورهای در حال توسعه قرار دارد. اگر این برآوردها درست باشند، خاورمیانه و شمال آفریقا ۲۰ تا ۲۵ درصد دیگر از ذخائر کشف نشده جهان را دارا هستند. انتظار می‌رود مقدار ۲/۳۴۷ تریلیون متر مکعب در ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ کشف شوند و پیش‌بینی می‌شود که یک دوم از آن در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق و منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا باشد.(۳۸)

به‌علاوه آژانس اطلاعات انرژی برآورد می‌کند که خاورمیانه دارای ۳۴ درصد باقیمانده ذخائر جهان است و احتمالاً ۱۹ درصد از کل ذخائر کشف نشده جهان نیز در خاورمیانه قرار دارد.(۳۹) مرکز اطلاعات بین‌المللی گاز طبیعی و هیدروکربنهای گازی که یک منبع قابل اطمینان در زمینه انرژی می‌باشد، بیانگر این است که ۵۳/۹ تریلیون متر مکعب از ذخائر گازی اثبات شده و مقدار ۱۱۵ تا

۳۴ درصد از ذخائر اثبات شده و ۲۵/۴ تا ۲۵/۸ درصد از ذخائر کشف نشده جهان برابر است.(۴۰)

در مقابل، ایالات متحده یکی از بزرگترین مصرف کننده‌های گاز جهان است اما برآورد می‌شود که کمتر از ۱۰ درصد از ذخائر باقی‌مانده جهان را داشته باشد. بنابراین، به‌تدریج به واردات بیشتر از کانادا و مکزیک وابسته خواهد شد. اروپا یکی از مصرف کننده‌های گاز جهان است که به سرعت در حال افزایش مصرف گاز می‌باشد و منابع خودش رو به اتمام است و بنابراین به واردات گاز بیشتر از کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق و خاورمیانه و شمال آفریقا وابسته خواهد بود. براساس برخی منابع، اروپا تا سال ۲۰۲۰ می‌بایست مقدار ۶۰ درصد ازنیاز خود به گاز طبیعی را وارد نماید.(۴۱) ژاپن و بیشتر کشورهای در حال توسعه آسیا نیز دارای ذخائر کم یا بی‌اهمیتی هستند.

مصرف گاز خاورمیانه و صادرات نفت

اهمیت ذخائر گاز در خاورمیانه تا اندازه‌ای به دلیل توان استفاده این کشورها برای محدود کردن مصرف نفت خام خاورمیانه می‌باشد. درخلال دهه ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲، مصرف نفت در این منطقه از حدود ۱ میلیون بشکه در روز به ۱/۳ میلیون بشکه در روز افزایش یافت، هر چند مصرف خاورمیانه هنوز فقط ۵/۹ درصد از مصرف جهانی نفت را تشکیل می‌داد. مصرف نفت در شمال آفریقا از ۶۷۰ هزار بشکه در روز به ۷۷۰ میلیون بشکه در روز افزایش یافت.(۴۲) اگر صادرکنندگان نفت خاورمیانه به‌تدریج مصرف گاز داخلی‌شان را به عنوان جانشینی برای نفت افزایش نداده بودند، مصرف نفت به مراتب زیادتر از این می‌بود. کشورهای خاورمیانه مصرف گاز طبیعی‌شان را از ۱۱۰/۶ میلیارد متر مکعب در ۱۹۹۲ به ۲۰۵/۷ میلیارد متر مکعب در ۲۰۰۲ افزایش دادند و این افزایش از طریق ایجاد سیستم‌های توزیع کننده ملی و کارآمدتری پدید آمد که

در صادرکننده‌های مهم مانند ایران، کویت و عربستان سعودی ایجاد شده بود.(۴۳) به همین ترتیب، کشورهای مهم شمال آفریقا مانند الجزایر و مصر مصرف گاز طبیعی‌شان را از۲۹/۱ میلیارد متر مکعب در ۱۹۸۲ به ۴۷/۴ میلیارد متر مکعب در ۲۰۰۲ افزایش دادند.

طرحهای جاری در کشورهای حوزه خلیج فارس خواهان استفاده بیشتر گاز جهت مصارف داخلی در این کشورها می‌باشد. همچنین آژانس بین‌المللی انرژی برآورد می‌کند که کل مصرف گاز در خاورمیانه از ۳/۶ تریلیون فوت مکعب در سال ۱۹۹۰ و ۶/۸ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۰۰ به ۸/۸ تریلیون فوت مکعب در ۲۰۱۰، ۱۱/۱ تریلیون فوت مکعب در ۲۰۲۰ و ۱۳/۹ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۲۵ افزایش یابد که این بیانگر میانگین رشد سالیانه مصرف ۲/۳ درصد می‌باشد.(۴۴) در مقابل، آژانس اطلاعات انرژی پیش‌بینی می‌کند که خاورمیانه مصرف داخلی نفت خود را از ۳/۴ میلیون بشکه روزانه در ۱۹۹۰ و ۵/۲ میلیون بشکه روزانه در سال ۲۰۰۰ به ۵/۲ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۱۰، ۶/۷ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۲۰ و در نهایت ۷/۶ میلیون بشکه روزانه در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد داد.(۴۵) متوسط افزایش سالیانه مصرف ۲ درصد می‌باشد که بدون استفاده مصرف گاز این رقم می‌توانست دست کم بیش از ۴ درصد باشد.

صادرات گاز خاورمیانه

هر تحلیلی در باره نقش خاورمیانه در صادرات گاز در مقایسه با تحلیل نقش آن در صادرات نفت بیشتر براساس حدس و گمان خواهد بود. درحالی‌که خاورمیانه مدت زیادی است که گاز صادر می‌کند لیکن صادرات گاز در آغاز راه تبدیل شدن به یک بخش مهم در صادرات انرژی جهان می‌باشد. برآوردها مبتنی بر اطلاعات بسیار مبهمی راجع به ظرفیت صادرات، قیمت و تقاضا در آینده

کرده‌اند که تقاضای جهانی برای گاز به عنوان یکی از سریعترین تقاضاهای انرژی در حال افزایش می‌باشد.

جدول شماره ۸: تنوع در مصرف انرژی در خاورمیانه و شمال آفریقا

Quadrillions of BTUs

	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۵	۲۰۱۰	۲۰۱۵	۲۰۲۰	۲۰۲۵
ذغال سنگ	۰/۸	۱/۱	۱/۳	۱/۴	۱/۵	۱/۶	۱/۸
گاز	۳/۹	۷/۷	۸/۴	۱۰/۱	۱۱/۴	۱۲/۹	۱۴/۶
انرژی هسته‌ای	۰	۰	۰	۰	۰/۱	۰/۱	۰/۲
نفت	۸	۱۱	۱۱	۱۲/۷	۱۴/۵	۱۶/۳	۱۸/۴
سایر موارد	۰/۴	۰/۵	۰/۶	۰/۸	۰/۹	۱	۱/۱
جمع کل	۱۳/۱	۲۰/۳	۲۱/۴	۲۵	۲۸/۳	۳۲	۳۶

Source: Adapted by Anthony H. Cordesman from EIA, International Energy Outlook. 2002, DOE/EIAA4 D1.

بر همین اساس، آژانس اطلاعات انرژی برآورد می‌کند که مصرف جهانی گاز از ۷۳/۴۱ تریلیون فوت مکعب درسال ۱۹۹۰ و ۸۸/۷ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۰۰ به ۱۱/۹ تریلیون فوت مکعب در ۲۰۱۰، ۱۵۳/۵ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۲۰ و ۱۷۵/۹ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. میانگین افزایش سالیانه مصرف گاز برابر با ۲/۸ درصد می‌باشد در عین حالی که این رقم برای مصرف نفت برابر با ۱/۸ درصد می‌باشد.(۴۶) بیشتر این افزایش از طریق افزایش در تولید داخلی یا از طریق یک افزایش قابل توجه در صادرات کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق خواهد بود. ایالات متحده آمریکا احتمالاً بیشترین واردات خود را بناچار با کشتی انجام خواهد داد. کره و ژاپن همچنان به صادرات گاز خاورمیانه در حد بسیار بالایی متکی خواهند بود و

پیش‌بینی می‌شود کل مصرف کشورهای در حال رشد آسیایی از ۳ تریلیون فوت مکعب در ۱۹۹۰ و ۶/۶ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۰۰ به ۱۰/۴ تریلیون فوت مکعب در ۲۰۱۰، ۱۷/۷ تریلیون فوت مکعب در ۲۰۲۰ و ۲/۱۶ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۲۵ افزایش یابد که این نشان دهنده میانگین افزایش ۴/۵ درصدی سالیانه مصرف گاز می‌باشد که بیشتر آن ضرورتاً می‌بایست از طریق خاورمیانه تأمین شود.(۴۷) برآوردهای آژانس بین‌المللی انرژی تا اندازه‌ای متفاوت از پیش‌بینی های فوق‌الذکر است لیکن برآورد می‌شود که متوسط رشد مصرف کشورهای اروپایی عضو سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی بین سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰ به میزان ۲/۱ درصد افزایش یابد. این رقم برای کشورهای آسیایی عضو سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی برابر با ۲/۳ درصد افزایش، چین ۵/۵ درصد افزایش و کشورهای شرق آسیا ۳/۷ درصد افزایش و کشورهای جنوب آسیا ۴/۷ درصد افزایش می‌باشد.(۴۸)

در حال حاضر، تولید گاز در خاورمیانه و شمال آفریقا در حد بسیار زیادی عقب‌تر از تولید گاز در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی می‌باشد، در حدود یک سوم تولید، در حالی که ذخائر خاورمیانه و شمال آفریقا کمی بیشتر است. به‌علاوه کل صادرات کشورهای خاورمیانه به شکل گاز طبیعی مایع است. ایران در پی حمل گاز به اروپا به‌وسیله خط لوله از طریق ترکیه می‌باشد و بسیاری از کشورهای خلیج فارس ایجاد خطوط لوله از طریق اقیانوس هند به پاکستان یا از طریق افغانستان به هند مورد ملاحظه قرار داده‌اند . ذخائر گاز قطر بسیار بیشتر از ذخائر نفت این کشور می‌باشد و لذا به‌شدت در پی توسعه تاسیسات مربوط به گاز طبیعی مایع خود می‌باشد. قطر در پی آن است که ظرفیت گاز طبیعی مایع خود را تا سال ۲۰۱۰ به سه برابر یعنی ۴۵ میلیون تن در سال افزایش دهد و تاسیسات جدیدی برای تبدیل گاز به مایع ایجاد نماید.

گازرسانی به منطقه خلیج فارس می‌باشد (پروژه دلفین). تولید گاز در امارات متحده عربی، بیشتر تولیدات همراه با گاز می‌باشد و تولید این کشور صرفاً به تولید نفت محدود می‌شود. مصرف گاز در این کشور از عرضه آن درحال پیشی گرفتن می‌باشد.(۴۹) عربستان سعودی یک طرح ابتکار گازی مهم و جدیدی را برنامه‌ریزی کرده‌است و درحالی‌که تلاش‌هایش برای سرمایه گذاری‌های خارجی به تاخیر افتاده و کم شده است، این احتمال وجود دارد که در سالهای آینده به یک صادر کننده مهم گاز تبدیل شود.

الجزایر دومین تولید کننده بزرگ گاز طبیعی مایع در جهان است و میزان قابل توجه‌ای گاز با خط لوله صادر می‌کند. این کشور همچنین دومین تأمین کننده بزرگ گاز اروپای غربی می‌باشد که با خط لوله به کشورهای ایتالیا، اسپانیا و پرتغال و از طریق تانکرهای مخصوص حمل گاز مایع به فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، بلژیک، یونان و پرتغال گاز صادر می‌کند. الجزایر در صدد افزایش یک ظرفیت جدید ۴ میلیون تن متر مکعب گاز مایع به تولیدات خود می‌باشد. این کشور همچنین در پی تلاش برای متنوع کردن صادرات به بازارهای جدید در ایالات متحده است. این کشور ۰/۸ تریلیون فوت مکعب گاز از طریق خط لوله انتقالی از طریق تونس به ایتالیا صادر می‌کند. الجزایر و ایتالیا در حال بررسی امکان ایجاد یک خط لوله جدید از طریق ساردینیا و کرواسی می‌باشند. ممکن است خط لوله گاز دیگری به اسپانیا با ظرفیت ۰/۳ تریلیون فوت مکعب تا ۰/۶ تریلیون فوت مکعب ساخته شود. مصر در حال ایجاد یک خط ریل برای صادرات گاز به فرانسه و اسپانیا می‌باشد و لیبی نیز در حال برنامه‌ریزی برای افزایش صادراتش از طریق ایجاد یک خط لوله از مالت به سیسل با ظرفیت ۰/۳ تریلیون فوت مکعب می‌باشد.(۵۰)

آژانس بین‌المللی انرژی همچنین رشد چشمگیری را در وابستگی جهانی به واردات گاز پیش‌بینی می‌کند. برآورد این سازمان، افزایش صادرات گاز خاورمیانه

از ۲۳ به ۳۶۵ بیلیون متر مکعب در سال ۲۰۳۰ می‌باشد.(۵۱) درحالی‌که آژانس بین‌المللی انرژی به دقت در پی کاهش دادن ابهامات اساسی در برآوردهای خود است، پیش‌بینی می‌کند که صادرات بین منطقه‌ای از خاورمیانه به‌صورت ذیل بین سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰ افزایش خواهد یافت: ۱/۷ میلیارد تا ۱۰۴ میلیارد متر مکعب به آمریکای شمالی، ۰/۴ میلیارد تا ۱۶۰ میلیارد متر مکعب به اروپا، ۰ میلیارد متر مکعب تا ۲۷ میلیارد متر مکعب به آسیای جنوبی، ۲۱ تا ۶۰ میلیارد متر مکعب به ژاپن و کره و ۰ تا ۱۳ میلیارد متر مکعب به چین. این برآوردها شامل شمال آفریقا نمی شوند زیرا آژانس بین‌المللی انرژی برآوردهایش را برای تمام آفریقا عرضه کرده‌است. اگر فقط تمام صادرات خاورمیانه محاسبه شود، در این صورت، این ارقام به پانزده برابر از ۲۳/۱ میلیارد فوت مکعب در سال ۲۰۰۰ به ۳۵۱ میلیارد فوت مکعب در ۲۰۳۰ افزایش می‌یابد. در مقایسه، صادرات گاز جمهورهای سابق اتحاد شوروی ۲/۵ برابر افزایش می‌یابد و از ۱۱۲ میلیارد فوت مکعب در سال ۲۰۰۰ به ۲۷۷ میلیارد فوت مکعب در ۲۰۳۰ افزایش خواهد یافت.(۵۲)

برخورد با آینده‌ای نامعلوم

واقعیات و جزئیات همانند آمارها و نتایج طرح‌های پیچیده و خسته کننده‌اند. لحظه‌ای که واقعاً نتایج منابع مربوط به اطلاعات انرژی در دسترس، مورد ملاحظه قرار گیرد مشخص می‌شود که جزئیات و ارقام واقعاً مهم هستند. در دنیای واقعی، پیشرفت کوتاه مدت یا میان مدتی وجود ندارد که روند رو به افزایش وابستگی جهانی به صادرات انرژی خاورمیانه و یا وابستگی جهانی به توانایی و تمایل خاورمیانه برای افزایش تولید انرژی و قابلیت صادراتی آن کاهش دهد.

جدول شماره ۹: برآورد آژانس اطلاعات انرژی از تجارت بین‌منطقه‌ای گاز تا سال ۲۰۳۰ (میلیارد متر مکعب)

صادرات روسیه،آسیای مرکزی، دریای خزر، اروپای شرقی، قبرس و مالت	صادرات خاورمیانه	صادرات آمریکای لاتین	صادرات آفریقا	صادرات جنوب شرق آسیا	
۲۵	۱۳				واردات چین
۸	۶۰			۵۲	آسیای توسعه یافته
	۲۷				واردات هند
	۱۰۴	۸۵	۹۷	۵۹	آمریکای شمالی
				۱۰	بقیه آسیا
۲۴۴	۱۶۰	۱۷	۲۰۲		اروپای غربی

Source: International Energy Agency (IEA), World Energy Outlook 2002, Paris, IEA, 2002, p. 119.

به هرحال، زمان و تکنولوژی تقریبا به‌طور قطع این وضعیت را تغییر خواهند داد، اما نه در چند سال آینده یا حتی چند دهه آینده ـ مگر اینکه برخی

پیشرفت‌های غیر منتظره در عرضه انرژی‌های جایگزین پدید آید. در حقیقت، هر چند اگر تغییرات چشمگیر در قیمت عرضه انرژی‌های جایگزین اتفاق افتد، احتمالاً یک دهه برای اینکه این قبیل تغییرات واقعاً تأثیر جهانی قابل توجه‌ای داشته باشند طول خواهد کشید. جهان واقعاً سرمایه‌گذارهای بسیار زیادی در وسایل نقلیه، تاسیسات، پروسه‌های خانگی و صنعتی که از نفت استفاده می‌کنند انجام داده است. پیشرفت‌های غیرمنتظره اندکی می‌توانند شکل موادی را که به ارزانی و به سرعت براساس یک قاعده جهانی تولید می‌شوند، تغییر دهند.

مشخص نیست که چه زمان تراز انرژی جهان مورد غفلت قرار می‌گیرد یا سیاست‌مداران و تحلیل‌گران توجه خود را به بخش کوچکی از این مسئله معطوف می‌کنند— همانند واردات امروزی مستقیم نفت خام آمریکا از خاورمیانه. با این حال از تحلیل‌های قبلی چنین بر می‌آید که دنیای واقعی بسیار پیچیده شده است و هر تحلیل‌گر صادِ باید این پیچیدگی را منعکس کند. به همان نحو، این نیز باید روشن شود که احتمالاً تغییرات مهمی که توسط برخی گروهها مانند آژانس بین‌المللی انرژی و آژانس اطلاعات انرژی پیش‌بینی شده است ممکن است برخی ارقام را تغییر دهد ولی بعید است که سبب تغییر در روندهای کلی شود به گونه‌ای که به‌طور اساسی الگوهای مصرف جهانی، صادرات یا وابستگی به خاورمیانه را تغییر دهد.

یادداشت‌ها

1. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, Washington, DOE/EIA-0484(2003), May 2003, pp. 18-27.
2. Ibid., p. 185.
3. BP/Amoco, BP Statistical Review of World Energy (London, BP, 2003), p. 3.
4. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 40.
5. U.S. Geological Survey, World Petroleum Assessment, 2000, http://usgs.gov/energy/WorldEnergy/DDS-60.
6. International Energy Agency, World Energy Outlook, 2002 Insights (Paris: IEA, 2002), p. 97.

۷. با اینکه این ارقام بالا هستند آنها به دشواری حداکثر میزان تولید را نشان می‌دهند. برآوردهای مربوط به وضعیتی که قیمت نفت پایین باشد به‌طور قابل توجهی بالاتر از این ارقام است. وزارت انرژی آمریکا برآورد می‌کند که کل ظرفیت تولید نفت کشورهای عضو اوپک خلیج فارس از ۲۲/۴ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۱ به ۲۵/۸ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۰۵/ ۳۱/۸ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۱۰/ ۳۸/۴ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۱۵/ ۴۶/۶ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۲۰ و۵۴/۴ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر، ظرفیت تولید نفت کشورهای عضو اوپک خلیج فارس از۲۶/۹ درصد از کل ظرفیت جهان در ۱۹۹۰ و۲۸/۳ درصد از ظرفیت کل جهان در ۲۰۰۱ به ۳۶ درصد از ظرفیت کل جهان در ۲۰۱۵ و۴۱/۶ درصد از ظرفیت کل جهان در ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. این ارقام در صورتی که قدرتهای تولید کننده نفت

غیر اوپک خلیج فارس مانند عمان و یمن نیز شامل شود به مراتب بیشتر خواهد بود. در حالی که منطقه خلیج فارس در صدر این افزایش تولید قرار دارد، آژانس اطلاعات انرژی پیش‌بینی می‌کند ظرفیت تولید نفت در شمال آفریقا به‌طور قابل توجهی افزایش یابد. برآورد می‌شود که الجزایر و لیبی تولیداتشان را از ۳/۳ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۱ به ۳/۵ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۰۵/ ۴/۲ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۱۰/ ۴/۷ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۱۵/ ۵/۳ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۲۰ و ۶/۱ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۲۵ افزایش دهند. اگر کل منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا مورد ملاحظه قرار گیرد، حجم تولید نفت از ۲۲/۹ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۰ و ۲۷/۵ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۰۱ به ۳۱/۲ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۰۵/ ۳۸/۱ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۱۰/ ۴۴/۹ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۱۵/ ۵۴/۲ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۲۰ و ۶۳/۱ میلیون بشکه روزانه در ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. این بدین معنی خواهد بود که کل ظرفیت تولید نفت خاورمیانه و شمال آفریقا از ۳۳/۳ درصد کل ظرفیت جهانی در ۱۹۹۰ و ۳۴/۷ درصد کل ظرفیت جهانی در ۲۰۰۱ به ۳۶/۹ درصد در ۲۰۰۵/ ۳۹/۸ درصد در ۲۰۱۰/ ۴۲/۰ درصد در ۲۰۱۵/ ۴۵/۸ درصد و ۴۸/۲ درصد کل ظرفیت جهانی در ۲۰۲۵ افزایش می‌یا بد

8. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 237.
9. Ibid.
10. Ibid.
11. International Energy Agency, World Energy Outlook, 2002 Insights, pp. 91-93; Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 185.

12. International Energy Agency, pp. 91-93. For a detailed comparison of different estimates, see Energy Information Agency, International Energy Outlook. 2003, p. 45.
13. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, pp. 235-240.
14. BP/Amoco, p. 6.
15. Ibid., p. 18.
16. Ibid., p. 6.
17. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 42
18. Ibid., p. 237.
19. BP/Amoco, p. 17.
20. Ibid.
21. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 42.
22. International Energy Agency, p. 106.
23. Ibid., p. 107.
24. Ibid., p. 103.
25. Ibid., p. 109.
26. http://www.eia.doe.gov/fueloverview.html#I, accessed August 8, 2003.
27. Table 1.7, Overview of U.S. Petroleum Trade, EIA Monthly Energy Review, July 2003, p. 15.
28. Ibid.
29. EIA, EIA Short Term Energy Outlook, August 2003, Table HL-1.
30. Ibid., p. 80-84.
31. Ibid.

32. Ibid.
33. Ibid.
34. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 47
35. BP/Amoco, p. 20.
36. Ibid., p. 20; Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 49.
37. Ibid.
38. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 50.
39. International Energy Agency, p. 141.
40. Ibid.
41. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 55.
42. BP/Amoco, p.9.
43. Ibid., p.25.
44. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, p. 186.
45. Ibid., p. 185.
46. Ibid., p. 186.
47. Ibid.
48. International Energy Agency, p. 141.
49. Energy Information Agency, International Energy Outlook, 2003, pp. 57-.68.
50. Ibid., pp. 68-70.
51. International Energy Agency, p. 117.
52. Ibid.